



مجموعه مقالات سال ۱۴۰۱

تالار گفتگوی حقوقی و سیاسی بین المللی
انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد

به کوشش:

شورای دبیران تالار گفتگو

مهرماه ۱۴۰۲



به نام خدا

مجموعه مقالات سال ۱۴۰۱

تالار گفتگوی حقوقی و سیاسی بین المللی
انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد

به کوشش :

شورای دبیران تالار گفتگو

(دکتر پوریا عسکری، دکتر اعظم امینی، دکتر حسین نوروزی، دکتر علیرضا شمس لاهیجانی، دکتر کتابون حسین نژاد، دکتر وحید بذار و دکتر محمدعلی عبداللهی)

مهرماه ۱۴۰۲



❑ انتشارات انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد

❑ صفحه آرای: اعظم پازدار



فهرست مطالب

دییاجه	۲
بخش اول: ارکان سازمان ملل متحد	۵
سازمان ملل متحد و نظمى پیش رو؟ دکتر نسرین مصفا	۶
نشست ویژه مجمع عمومى در پرتو قطعنامه اتحاد برای صلح در پی تهاجم روسیه به اوکراین، آلاله قنبرى	۱۲
فرصتى دوباره به صلح، تعارض با حق وتو، میرصالح محمودى	۱۶
قطعنامه جدید مجمع عمومى؛ سرآغاز تحدید اعمال حق وتو، منا محمدعلیان	۱۹
آیا شورای امنیت به سوى دموکراتیزه شدن در حرکت است؟ دکتر امینه مؤیدیان	۲۵
عملکرد سازمان ملل در یک سالگى جنگ اوکراین، عیسی عادلى	۲۹
بخش دوم: مسائل ایران	۴۴
نگاهی بر مجلد ایران دائره المعارف آسیایى حقوق بین الملل، دکتر منا کربلايى امینى	۴۵
مرورى بر گزارش بازديد گزارشگر ویژه آثار منفى اقدامات قهرى یکجانبه بر بهره مندى از حقوق بشر از جمهورى اسلامى ایران،	
امیرحسین محبعلی	۵۳
تحلیل کارکرد و آثار حقوقى هیات مستقل بین المللى حقیقت یاب در مورد ایران، دکتر ستار عزیزى	۶۳
ثبت جهانى جشن یلدا نزد سازمان آموزشى، علمى و فرهنگى ملل متحد (یونسکو)، دکتر علیرضا دلخوش	۶۸
بخش سوم: حقوق بشر و حقوق مخاصمات	۷۳
در ستایش دولت و نقد انسان، هادى دادمهر	۷۴
به نام حقوق، به کام سیاست: حقوق اقلیت ها از ابزار صلح سازى تا دست مایه جنگ افروزی، موسى کرمى	۷۹
لغو ویزای استرالیای نواک جو کووویچ و مسئله تعارض آزادی های فردى با منفعت عمومى، محمد مهدى ذوالقدرى	۸۴
بشر و حق دسترسی به محیط زیست پاک، سالم و پایدار، منا کربلايى امینى	۸۹
سند راهبردى امنیتى اتحادیه اروپا در مقابله با گسترش تسلیحات بیولوژیک، دکتر هیلدا رضائى و مرتضى شکرى	۹۴
تهاجم نظامى روسیه به اوکراین: چالشى دیگر برای حقوق جنگ، دکتر منیژه اسکندرى زنجانى	۹۸
پنهان ترین جنایت ارتكابی علیه زنان اوکراینى در جنگ روسیه و اوکراین، کیان بیگلربیگى	۱۰۹
تحریم های ایالات متحده و آلودگى هوا؛ مرورى بر بیانیه ۲۰ دسامبر ۲۰۲۲ گزارشگران سازمان ملل، مرتضى پورعزیز	۱۱۵

۱۲۳ حق بر اشتغال؛ تعمق در اجزای یک کل منسجم، علی کریمی یوشانلوئی

کودکان، قربانیان خاموش مخاصمات مسلحانه؛ مروری بر گزارش جدید یونیسف (چشم‌انداز جهانی کودکان در سال ۲۰۲۳)،

۱۴۲ محمدمهدی سیدناصری

۱۴۷ **بخش چهارم: حقوق آب و حقوق دریاها**

۱۴۸ تحولات حقوق بین‌الملل آب در عصر حاضر، علی رودباری

۱۵۶ نظام حقوقی حاکم بر ورود اضطراری کشتی‌ها به آب‌های داخلی، سعید اسماعیل‌زاده

۱۶۰ رفع توقیف کشتی و خدمه آن با توسل به قاعده آزادی سریع، علی کریمی یوشانلوئی

۱۶۳ نظام حقوقی حاکم بر توقیف کشتی‌ها در منطقه انحصاری-اقتصادی، محمدامین فرخی

۱۶۸ معاهده دریاهای آزاد سازمان ملل؛ اقدامی تاریخی در حفاظت از تنوع زیستی دریایی، دکتر کوثر فیروزپور

۱۷۳ **بخش پنجم: حقوق محیط زیست**

۱۷۴ مدیریت آب و هوا، اصلاحات یا نابودی؛ آینده UNFCCC، معصومه زمانیان

۱۷۸ نگاهی به دستاوردهای نشست شرم‌الشیخ در زمینه تغییر اقلیم، احسان دریادل

۱۸۲ **بخش ششم: حل و فصل اختلافات بین‌المللی**

۱۸۳ گزارشی از رای دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه تحدید حدود در اقیانوس هند (سومالی علیه کنیا)، محسن یحیایان

۱۹۱ شرح تفصیلی بر رای صلاحیتی گامبیا علیه میانمار، مهدی منصوری

۲۰۳ عراق علیه کویت، حقوق بین‌الملل علیه لویاتان، سید احمد نیکوئی

آیا اوکراین به دنبال تسریع در روند رسیدگی دیوان است؟ نگاهی گذرا به اعلامیه‌های ورود دولت‌ها به پرونده علیه روسیه، سینا

۲۰۸ سلیمی

۲۱۴ جنگ حقوقی دیگر میان آلمان و ایتالیا: اقامه دعوی آلمان علیه ایتالیا در دیوان بین‌المللی دادگستری، نادیا ملانسیب

۲۲۰ درخواست نظریه مشورتی جدید از دیوان بین‌المللی دادگستری در خصوص اشغال فلسطین، دکتر وحید بذار

اصول حقوق بین‌الملل آب در ترازوی عدالت دیوان بین‌المللی دادگستری؛ مروری بر رأی دسامبر ۲۰۲۲ دیوان در اختلاف

۲۲۴ پیرامون وضعیت و استفاده از آب‌های سیللا (شیلی علیه بولیوی)، دکتر مهناز رشیدی

۳۱۳ **بخش هفتم: داوری بین‌المللی**

۲۳۰ تحریم‌های اقتصادی علیه روسیه و داوری تجاری بین‌المللی، سیما غفاری

۲۳۵ قواعد داوری ۲۰۲۲ یکسید: فصلی نو در عرصه حل و فصل اختلافات سرمایه‌گذاری؟ سیما غفاری

۲۳۹ رأی آخما و معاهده منشور انرژی؛ داستان بی پایان، مرضیه وفائی

۲۴۳ نارسایی های نسخه به روز شده معاهده منشور انرژی؛ واقعیت یا بهانه جویی اعضا؟ سید علی حسینی بالاجاده

۳۱۲ بخش هشتم: سایر موضوعات

۲۴۹ مروری بر گزارش ۲۰۲۲ کمیسیون حقوق بین الملل در خصوص اصول کلی حقوق، احمد رضا مبینی

۲۶۱ بررسی توجیهات حقوقی فیفا و یوفا برای تعلیق تیم های ملی و باشگاهی فوتبال روسیه، زهرا بازیاری سروستانی

۲۶۵ مصونیت سران دولت ها در پرتو قتل جمال خاشقچی، نادیا ملانسب

English Articles.....271

How can the UNSC expel Russia? Issa Adeli.....272

CJEU Ruling in the Case Bank Melli Iran vs. Telekom Deutschland: A First Interpretation of the EU Blocking Statute, Khashayar Biria277

UN Principles ,Decentralization and the War in Ukraine, Issa Adeli281

دیباچه

به نام آنکه جان بخشیدمارا

تن و توش و توان بخشیدمارا

انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد، به عنوان نهاد علمی، مدنی در راستای اهداف اساسنامه خود با هدف خدمتگزاری موثر و همه جانبه در چارچوب امکانات، به جامعه علمی و دانشگاهی کشور، در سال ۱۳۹۹ «تالار گفتگوی حقوقی سیاسی بین المللی» را راه اندازی کرد. در آن زمان، تالار روزنه ای جدید برای تطابق با شرایط دوران بیماری عالمگیر کووید ۱۹ و محدودیت های ناشی از آن برای فعالیت در فضای مجازی مورد نیاز بود. با استقبال پژوهشگران و نویسندگان علاقمند، حفظ پایداری در فعالیت ها به عنوان یکی از اصول اصلی انجمن و همچنین ادامه شرایط و محدودیت های بهداشتی به استمرار کار آن در سال ۱۴۰۰ انجامید. ولیکن دست آورد و تجربه دوسال فعالیت در شرایط خاص آن زمان، توشه ای برای استمرار آن به عنوان یک فعالیت مهم برای انجمن شد. حال با کمال خوشوقتی مجموعه مقالات سومین سال فعالیت آن در سال ۱۴۰۱ تقدیم حضور علاقمندان می شود.

تالار گفتگو، چند ویژگی از منظر تحقق اهداف انجمن در ترویج آموزش و پژوهش در زمینه مطالعات سازمان ملل متحد را دارا و با رویه کلی فعالیت های آن در انطباق است. انجمن در طول سال های حیات، وظیفه تولید علم را به اشکال متفاوت انجام داده است. تالار گفتگو در تکمیل آن، وظیفه آگاهی بخشی درباره رویدادهای عمده جاری و به روز، با تفسیر و تحلیل علمی درباره زمینه های مرتبط به حوزه فعالیت انجمن را به عهده گرفته است. در قلب فعالیت تالار گفتگو اهداف مهم دیگری مانند دیگر فعالیت های انجمن وجود دارد که ذکر آن اهمیت دارد. مهمترین آن، فراهم کردن بستری برای مشارکت و ایجاد علاقه و انگیزه برای ارتباط و تعلق خاطر به کار علمی برای همه شیفندگان زمینه کار انجمنی است. دیگر هدف، ایجاد فرصت برای جوانان علاقمند جهت فعالیت در این عرصه و عرضه آن به مخاطبان است. تعهد به حمایت از جوانان یکی از وظایف نانوشته انجمن، ولیکن در رویه آن از بدو تاسیس بوده است. همچنین بهره مندی از توان و همت اساتید و پژوهشگران و دانشجویان برای همکاری در پویایی تالار از همه دانشگاه ها و مراکز علمی در گستره جغرافیایی ایران از دیگر ویژگی های قابل ذکر می باشد. نکته مهم دیگر آنکه تقریر بخش عمده ای از مقالات توسط زنان پژوهشگر توانمند جامعه علمی و دانشگاهی است که نشانی از نقش و جایگاه زنان در حیات علمی کشور به ویژه در زمینه کار تالار دارد. نظم و انضباط در انتشار به موقع و در ایام مشخص هفته، برای یک فعالیت نوپا و با محدودیت های آن قابل توجه است. شنبه ها و سه شنبه هادر سال ۱۴۰۱ روز انتظار انتشار مقالات تالار بود.

مروری بر مقالات تالار در یک سال گذشته، که در عنوان های موضوعی در مجموعه حاضر ترتیب بندی شده اند، نشان از مطالب ارزنده و در زمان انتشار مهم و به روز دارد. در حال حاضر مقالات تالار منبعی قابل تامل برای پژوهش در موضوعات روز بین المللی است. نکته مهم دیگر، بنا بر شیوه نگارش در تالار، مقالات منابع دیگر را هم برای پژوهشگران معرفی می کند که مساعدت مهمی به پژوهش های دیگر آنان می باشد. باز خورد انجمن و جامعه از فعالیت تالار بدون اغراق مثبت بوده است. نکات مهمی از طرف اساتید ارجمند در تقدیر از پژوهشگران بارها به انجمن ارائه شده است. تعداد خوانندگان هر مقاله، میزان ارجاع به مقالات از دیگر شاخصه ها می باشد. تالار گفتگو علاوه بر انتشار مقالات هفتگی، برگزاری "سمپوزیوم تاثیر علم فناوری بر صلح و امنیت بین المللی" را نیز در کارنامه خود دارد. مجموعه مقالات این سمپوزیوم مهم در اختیار علاقمندان قرار گرفت. همچنین تعداد قابل توجهی مقالات با عنایت به تهاجم روسیه به اوکراین در سال ۱۴۰۱ به رشته تحریر درآمد که با مقالات سال ۱۴۰۰ در این زمینه جمع و قبلا در دسترس قرار گرفته است.

مجموعه مقالات سال ۱۴۰۱ تالار مانند سال قبل بر اساس طبقه بندی موضوعی منظم شده است. نگاهی به مقالات مبین آن است که سهم مقالات حقوقی در آن بیشتر از بخش سیاسی است. هر چند امروزه پژوهش های حقوقی بدون عنایت به بستر سیاسی و پژوهش های سیاسی هم مستند به اسنادی حقوقی هستند، ولیکن، امید می رود که پژوهشگران سیاسی و روابط بین الملل بیشتر در تالار همکاری داشته باشند.

در سال ۱۴۰۱، مقالاتی به زبان انگلیسی منتشر شد، که در مجموعه در بخش جداگانه ای آمده است. در راستای اهمیت تولید ادبیات به زبان انگلیسی و نشر نگاه پژوهشگران ایرانی در عرصه بین المللی امید است که در سال های در پیش بخش انگلیسی تالار توسعه یابد.

تالار گفتگو در انجمن، در سال ۱۴۰۱ نیز از جهد و کوشش، علاقه و پی گیری قابل تقدیر، فرزند عزیز و استاد ارجمند، دکتر پوریا عسکری، دبیر کل معزز انجمن و مبتکر آن بهره مند بود.

وظیفه دارم به نام انجمن از زحمات مستمر و بی وقفه، عالمانه و بزرگوارانه، ایشان نهایت سپاسگزاری نمایم. برای تقویت کیفی فعالیت تالار، بررسی و ارزیابی دقیق مقالات در دو زمینه حقوقی و سیاسی، مشارکت بیشتر در امور و سازماندهی بهتر، بنا به پیشنهاد سردبیر محترم تالار، شورای دبیران تالار با حضور جمعی از اساتید و پژوهشگران جوان تشکیل شد. دبیران عزیز در طول سال با همدلی و علاقه با یکدیگر همکاری نمودند و فعالیت تالار را کیفیت بخشیدند. وظیفه دارم از یکایک فرزندان عزیز، دکتر اعظم امینی، دکتر کتایون حسین نژاد، دکتر وحیدبزار، دکتر محمدعلی عبدالهی، دکتر حسین نوروزی و دکتر علیرضا شمس لاهیجانی تشکر فراوان نمایم. امید است که همیاری جمعی ادامه و به اعتلای بیشتر تالار کمک کند.



از همه اساتید، دانش پژوهان و دانشجویان عزیزی که در طول سال گذشته با علاقمندی و با ارسال مقالات ارزشمند خود، تالار را همراهی و موجب پیشرفت آن شدند، سپاسگزاری فراوان و قدردانی می کنم. صمیمانه از همکار عزیز انجمن، خانم اعظم پازدار که با مساعدت خود در پشتیبانی فنی تالار و انتشار مرتب مقالات با منش آرام، مجدانه، انجام وظیفه می کنند، سپاسگزاری می کنم. به تجربه اینجانب، فعالیت و محتوای علمی تالار گفتگو در تراز ملی و حتی بین المللی معتبر و موجب سربلندی انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد، به عنوان یک مرجع مطالعات حقوق و روابط بین المللی در ایران است.

حفظ و استمرار فعالیت آن در گرو همکاری بیشتر دانش پژوهان و علاقمندان حوزه های مرتبط است. انجمن به این فعالیت ارزشمند داوطلبانه، به عنوان یک عامل مهم در ظرفیت سازی انسانی ارج می نهد و امید است که قدردان زحمت هم کسانی باشد که با سخاوت زمان، مهارت و دانش خود را در طبق اخلاص می نهند و ما را یاری می دهند.

سلامتی و توفیق همگان را در خدمت به جامعه علمی از خداوند متعال خواستار است.

در پناه خداوند

نسرین مصفا

رئیس انجمن

بخش اول:

ارکان سازمان ملل متحد

سازمان ملل متحد و نظم‌ی پیش رو؟

دکتر نسرین مصفا، استاد دانشگاه تهران

تاریخ آشکار و پنهان سازمان ملل متحد از ابتدای تاسیس، روایت‌گر تلاش و مبارزه قدرت‌های بزرگ جهانی عضو دائم شورای امنیت برای حفظ «نظم» پیش‌بینی شده در منشور است. خلق و ترویج هنجارها و قواعد، تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری در فرآیندها و دفاع از آن‌ها برای استمرار سلسله مراتب نظم بین‌المللی و جایگاه خویش، در کشمکش با خواسته دیگر بازیگران؛ دولتها، نهادهای مدنی و علمی جهت تغییر این «نظم» بوده است. این کشمکش، خود آینه یکی از خصیصه‌های بنیادین نظم بین‌المللی یعنی عدم برابری قدرت‌هاست.

مبداء این تفکر، تاکید بر ماهیت نظم و اهمیت حفظ ثبات است که عدم تعارض در آن را به یک اصل بدل کرده است. این اصل، تا مدت‌ها توجیه مخالفت و مقابله با تلاش‌ها برای تغییر وضع نابرابر بود. این در حالی است که خواسته‌ها جهت تغییر «نظم» از طریق مقاومت و یا اعتراض به هنجارها نیست، بلکه تلاشی برای تفسیر جدید، بازتعریف، تحول مفاهیم، گسترش وسعت فرآیندها، پیش برد اصلاحات جدید، کوشش برای توازن در ساختارها، و یا پذیرش اشتباهات تاریخی است.

روح منشور ملل متحد در ادامه میثاق جامعه ملل، و سازمان ملل متحد به عنوان جایگزین آن، خواهان تغییر در نظم بین‌المللی نبود، بلکه به دنبال همکاری میان کشورهای مستقل پیروز در جنگ جهانی دوم و نماد نهادی آنها بود. گرچه در ظاهر شاید نظم جدیدی به حساب آید، ولی بنیان‌ها و رویکردها و در اصل نقش سازمان‌های بین‌المللی ریشه در سیاست جهانی قرن نوزدهم و گسترش ترویج همکاری دارد. جهت نیل به این همکاری، منشور دربرگیرنده موازین حاکمیت برابر کشورها، حقوق بشر، آزادی‌های اساسی، و دیگر اصول مهم پذیرفته‌شده بین‌المللی است. در عین حال، ذات این سند و صریحا در فصل پنج مربوط به وظایف شورای امنیت، و یا فصل یازدهم اعلامیه سرزمین‌های خودمختار، یا فصل دوازدهم نظام قیمومیت بین‌المللی در مدیریت استعمار، خود بازتولید روابط پیدا و پنهان قدرت در اعصار تاریخی است. پیامد تحولات بعد از جنگ جهانی دوم و رهایی تعداد کثیر سرزمین‌ها از قید استعمار و پایان وظایف شورای قیمومیت و تعلیق آن از سال ۱۹۹۴ میلادی، حال مهم‌ترین جلوه نابرابری آن در نظم سازمان ملل متحد، شورای امنیت و حق و تو اعضای دائمی، و بعد نامتجانس بودن ترکیب آن با واقعیات جهانی است.

چنین امتیازاتی برای قدرت‌های بزرگ، معمولا نقطه آغاز انتقادات از سازمان ملل متحد است. این انتقادات، معمولا بدون توجه و درک دیگر دستاوردهای سازمان ملل متحد در زمینه‌های متعدد علائق مشترک بشری بیان می‌شود. ولیکن می‌باید میان عملکرد ملل متحد و نقش قدرت‌های بزرگ در عمل به منشور و اثرات آن بر سازمان تفاوت قائل شد: وفاداری و تعهد به آرمان ملل متحد با عنایت به مشروعیت اهداف آن، می‌توانست به

حفظ مشروعیت سازمان و نه کاهش یا بحران آن منجر شود. توجه و عنایت به مفاد فصل پنجم منشور به ویژه ماده ۲۷ می‌تواند مثمر ثمر واقع شود. بیش از هر تهدید دیگری، اعمال قدرت‌های بزرگ موسس به چالش و بحران مشروعیت ملل متحد دامن زده‌اند. استفاده از حق وتو، همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، یکی از این مصادیق است. برخورد گزینشی با تصمیمات و رویه‌های شورای امنیت، انکار گاه و بی‌گاه آن در اقدامات و یک‌جانبه‌گرایی، سوءاستفاده از رویه‌های حقوقی معمول آن است. چنین رویکردهایی، مجال درخواست برای اصلاحات در شورای امنیت را فراهم آورده که تا به امروز تنها به صورت شکلی و حداقلی اجابت شده است. اتخاذ برخی رویه‌ها مانند استماع و بهره‌مندی از نظرات سازمان‌های غیردولتی، ارائه تفسیر موسع از تهدیدات صلح و امنیت بین‌المللی مانند توجه به زنان و کودکان در مخاصمات مسلحانه، و هنجارسازی به تبع آن، برخی از اقدامات بوده‌اند که شاید در چینش و نمایش نظم موردنظر موثر بوده‌اند، ولی تاثیر شگرفی بر ماهیت و عملکرد آن نداشته‌اند.

در کنار تحولات جاری جامعه بین‌المللی، ریشه خواست برای تغییر در نظم درون سازمان ملل متحد را می‌توان به میراث مدیریت استعماری و یادگار عصر امپراطوری‌ها دانست. عدم رعایت تعهدات متوجه اعضای دائم شورای امنیت از سوی آنان و هم‌چنین اقدامات یک‌جانبه و گاه قهرآمیز، از جمله جلوه‌های این میراث است که خود را به گونه‌ای دیگر بازتولید می‌نمایند. اقدامات فرانسه در مواجهه با مبارزات مردم الجزایر، نقش انگلیس و فرانسه در خاورمیانه، اشغال عراق از سوی ایالات متحده آمریکا، و آخرین آن تهاجم روسیه به اوکراین از جمله این مصادیق بارز هستند. در کنار آن، عده‌ای نیز رویکردهای شورا در مسائلی چون کوزوو و لیبی را مصداق تعرض به نظم بین‌المللی در لوای حقوق بین‌الملل می‌دانند. این‌ها تنها بخشی از اقداماتی هستند که در روایات و اعمال آشکار و علنی از آن مطلع هستیم؛ مذاکرات مخفی، استفاده از امتیازات خاص، تسلط بر رویه‌های اداره، نفوذ در دستور کار و غیره، از جمله مسائلی هستند که تا مدت مدیدی آگاهی و درک از آن‌ها میسر نخواهد بود.

شاید توجه این مرقومه بر قدرت‌های بزرگ، اعضای دائم شورای امنیت، خود محل انتقاد باشد. منشور ملل متحد جهت تحقق آرمان‌های خویش، به همکاری همه اعضا و نقش‌آفرینی همه ارکان خود متکی است. ولیکن در منشور و در نزد افکار عمومی جهان، رکن رکین و شناسنامه آن، شورای امنیت است که مسئولیت اولیه برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی برای «ما مردمان»، آن را به یکی از معیارهای سنجش مشروعیت ملل متحد بدل کرده است. در بزنگاه‌های خاص، مانند مصادیق یادشده، چالش مشروعیت و رنج مزمن معمولاً ریشه در دگرگونی‌های توزیع قدرت، ساختار و رویه تصمیم‌گیری، عدم تبعیت دول عضو از هنجارها، و افزایش تقاضا برای اقدامات شورا دارد. بنظر نمی‌رسد در چند دهه گذشته بتوان از رویدادی نام برد که شورای امنیت در آن به نحوی نقشی (مثبت یا منفی، یا منفعل) ایفا نکرده و تبعاتی کم و بیش برای نظم بین‌المللی نداشته باشد. ولیکن

باید اذعان داشت که هنوز مرکز سیاست بین الملل و نظم حقوق بین الملل، به حساب می آید و با وجود چالش مشروعیت آن، کماکان سؤال «شورای امنیت کجاست؟» یا «شورای امنیت چه می کند؟» پژوهشی قدرتمند برای پویندگان صلح در جهان است.

بیان و تفسیر چهره ژانوس گونه شورای امنیت بخشی از ادبیات سازمان های بین المللی و گفتمان رهبران و کارگزاران سیاسی جهان است. کمتر نشستی از شورا یافت می شود که سخنرانانی از گذشته شورا و یا اعضای آن انتقاد نکنند. این توسعه ادبیات و تحلیل گفتمان ها اهمیت دارد. مکتوبات متعددی در پرتو نظریات مختلف روابط بین الملل اعم از واقعگرایان، نهادگرایان، سازه گرایان و دیگر حلقه های فکری وجود دارد، ولی هیچ کدام پاسخی به نیاز عینی جامعه بشری یعنی واکنش به نقض حقوق بین الملل نیست. چرا که این واکنش، نیازی فرای مقتضیات مباحثات علمی است؛ نیازی مبرم برای مردم سرزمین های طرف مخاصمه، همسایگان آنان و دیگر اقصی نقاط جهان است که نقض صلح و امنیت بین المللی، و چالش مشروعیت حفظ نظم بین المللی، اثری عینی و خانمان سوز برای زندگی آنان دارد. توجه شورا به حمایت از آسیب دیدگان و گذار از بحران ها به نوعی پاسخی حداقلی به این نیاز است.

جنبه دیگر توجه مضاعف بر شورای امنیت و نقش قدرت های بزرگ، توان اثرگذاری آن ها بر نظم بین المللی است. در حالی که کشورهای مختلفی به انحاء مختلف با رویکردهای خود به نظم بین المللی آسیب های جزئی می زنند (مانند نقش عربستان سعودی در یمن)، ولیکن توان ضربه قدرت های بزرگ به نظم بین المللی بیش از دیگر بازیگران است. این به معنی نادیده انگاشتن درگیری دیگر کشورها، جنگ های متأثر از سیاست داخلی، منازعات ناشی از میراث استعمار و یا مداخله قدرت های بزرگ نیست. نمونه این تفاوت، تهاجم اخیر روسیه علیه اوکراین است که با عنایت به گستردگی ارتکاب آن از سوی یک عضو دائم شورای امنیت ملل متحد، کم سابقه اگر نه بی سابقه بوده و توجهات را بیش از پیش به لزوم تغییر در نظم ملل متحد معطوف کرده است.

در تاریخ سیاست جهانی بعد از جنگ جهانی دوم، سابقه نداشته که یک قدرت هسته ای عضو دائم شورای امنیت ملل متحد (روسیه) با ادعای نفی موجودیت یک عضو ملل متحد (اوکراین)، چنین اقدامات نظامی علیه آن انجام بدهد. ایده هایی هم چون حوزه نفوذ یا استحفاظی قدرت های بزرگ، و یا مناطق حائل دارای سبقه تاریخی در سیاست جهانی و یادگاری از دوران امپریالیسم است. این یادگار، در تضاد با حق تعیین سرنوشت، استقلال، حاکمیت و دیگر اصول حقوق بین الملل است. گستره این تضاد، واکنش گسترده به اقدامات روسیه پس از ۲۳ فوریه ۲۰۲۲ را موجب شده و نظم درون ملل متحد و جایگاه شورای امنیت را در مرکز درخواست های تغییر و تحول قرار داده است. البته این خواسته، بستری کلان تر و ریشه ای عمیق تر دارد.

سال های سال است که زمزمه های پیدایی نظم نوین جهانی در سطح بین المللی با قدرت روزافزون جمهوری خلق چین در مقابل ایالات متحده آمریکا به وجود آمده است. گاه، حضور قدرت های منطقه ای و یا قدرت های

نوظهور اقتصادی به این بحث دامن زده است. بحران مالی سال ۲۰۰۸ و اخیراً شیوع همه‌گیری کووید-۱۹ نیز جرقه‌های دیگر بروز این زمزمه‌ها بوده است. در مورد آخرین رویداد، عالم‌گیری کرونا، ظاهراً بخشی از نظم سابق تحکیم شده و با وجود یاری‌رسانی علم در تولید واکسن و دارو، بخشی از نابرابری‌های سابق گسترده‌تر شده‌اند. البته تقویت فناوری‌های دیجیتال در کنار خسران‌های عظیم انسانی، اجتماعی و اقتصادی تبعاتی داشته ولی نه آن‌چنان که اساس نظم بین‌المللی را تغییر دهد. جهان درگیر کرونا با تهاجم روسیه در ۲۳ فوریه، به شوکی دیگر فرو رفت. جهان کرونایی که به اثرگذاری ملل متحد در آن بحران فکر می‌کرد، اکنون به نقش مهم‌ترین نهاد همکاری بشری، اقدامات آن، و تبعات اقدامات روسیه بر جایگاه ملل متحد و نظم جدید در حال شکل‌گیری می‌پردازد. البته در ارزیابی این تغییرات، باید نگاهی کلان‌تر داشت و تحولات و تغییرات در اروپا و احتمال تغییر در نظم امنیتی آن را توأماً با تحولات مرتبط با سازمان ملل متحد تحلیل کرد.

از زمان کنگره وین ۱۸۱۵، در اذهان و اعمال بازیگران بین‌المللی و جامعه جهانی، ایده‌پردازی در مورد پایان و آغاز نظم جدید، و جستن نقاط عطف شکل‌گیری، قوام، تغییر و یا پایه‌گذاری نظم جدید همواره وجود داشته است. قرن نوزدهم، دوران جنگ جهانی اول، دوران جامعه ملل، جنبش‌های ضداستعماری، پایان جنگ سرد، و رشد بازیگران غیردولت، همگی شاهد اندیشه‌ورزی و سیاست‌ورزی برای شکل دهی نظم قرن جدید، نظم بعد از جنگ جهانی اول، نظم بعد از جامعه ملل و جنگ جهانی دوم، نظم پسااستعماری، و نظم پس از جنگ سرد بوده است.

حال، در برهه زمانی فعلی، که با درد و رنج و تلفات انسانی فراوان همراه است، آیا شاهد آغازی برای پایان یک نظم و شروع نظم بین‌المللی جدید هستیم؟ مولفه‌های شناخت مقتضیات نظم جدید چیست؟ اگر نظم جدیدی در پی نیاید، درس‌های آموخته از این برهه چیست؟ تاریخ روابط بین‌الملل می‌تواند در این جا راه‌گشا باشد. با نگاهی به اهمیت کنسرت اروپا، علاوه بر سیاست و توازن قوای نظامی، نقش اقتصاد در کنار عوامل اجتماعی و حقوقی و مسئولیت دولت‌ها در این زمینه مهم بود. از این رو به عنوان مثال، بنیان‌های حقوقی نظم جدید چه خواهند بود؟ سلسه موازین اخلاقی و حقوقی جاری، که خود سال‌هاست در شورای امنیت دچار خدشه شده‌اند، تا چه حد دوام خواهند آورد؟ تجربیات فجایی مانند رواندا در دهه ۹۰ میلادی، و یا نزدیک‌تر به ما سوریه و یمن، چه اثری بر بنیان‌های فکری و اخلاقی نظم آتی خواهد داشت؟ تداوم نقض فاحش حقوق بشر در این مناطق منازعه و گمراه شدن آن در گرو تعاملات سیاسی خرد و کلان چه آثاری بر رویه‌های نظم آتی خواهد داشت؟

یکی از راه‌های جلوگیری از فروپاشی نظم فعلی، حساب‌رسی و تغییر به اقتضای شرایط است. بعید است اصلاح منشور ملل متحد در آینده نزدیک یا حتی دور امکان‌پذیر باشد ولیکن شاهد ابتکاراتی برای افزایش شفافیت و یا پاسخ‌گوتر شدن دولت‌های صاحب حق و تو هستیم. در تلاش برای دمیدن به روح و جسم بی‌جان قطعنامه «اتحاد

برای صلح» پس از تهاجم به اوکراین و بن‌بست در شورای امنیت، دولت لیختن‌اشتاین طرحی به نام «ابتکار وتو» را با هدف افزایش نقش مجمع عمومی در ارزیابی استفاده از حق وتو در شورای امنیت ارائه کرده که از سوی ۱۸ دولت عضو نیز مورد حمایت قرار گرفته است. بر اساس این ابتکار، مجمع عمومی می‌تواند پس از هر وتو در شورای امنیت، خواستار تبیین نظرات اعضای مجمع در قبال موضوع و رای وتو شود. این ابتکار، همه موارد شمول وتو، مانند تصمیمات اساسی و یا غیره را شامل می‌شود. در خلاء ابتکاری برای اصلاح منشور و افزایش کارایی شورای امنیت، قدرت بخشی بیش تر به مجمع عمومی و دست یازیدن به مشروعیت آن در دستور کار قرار گرفته تا هزینه سیاسی وتو، هر چند اندک، افزایش پیدا نماید و عرصه نظرات دولت‌ها، فراتر از قدرت‌های بزرگ، شفاف تر گردد. این ابتکار، طبیعتاً می‌تواند ضمن هم‌افزایی میان دو رو کن اصلی ملل متحد، موجب مشارکت بیش تر اعضای ملل متحد و تقویت چندجانبه گرایی بشود. البته اثر گذاری و سرنوشت این طرح کماکان نامعلوم است.

در کنار توجه به تقویت سازمان ملل متحد و نهادهای موثر در نظم بین‌المللی، و تمرکز بر جنبه‌های عملی و سیاستی، در عرصه پژوهشی و تحلیلی نیز شاید نیازمند ابزار جدیدی باشیم. هر عصر، واژگان و تفکرات و اندیشه‌های خود را به دنبال دارد. در تحلیل نظم بین‌المللی، باید به «بی‌نظمی بین‌المللی» (disorder)، و هم‌چنین نگاهی موسع تر به مفاهیم تحلیلی همچون Global Order (نظم جهانی) و یا نظم دنیایی (World Order) از لحاظ شمول بازیگران در عرصه‌های مختلف، تفاوت‌های هنجاری، و سبقه‌های تاریخی و تبعات آن توجه داشته باشیم.

سازمان ملل متحد واقعی، فراتر از شورای امنیت ملل متحد، در همه این عرصه‌های تحلیلی و سطوح مختلف شناختی قابل مطالعه و بررسی است. یکی از شیوه‌های این مطالعه، توجه همه‌جانبه به ابعاد گسترده فعالیت ملل متحد و نقش آن در نظم به طرق متفاوت از طریق تسهیل دیپلماسی چندجانبه، نشست‌های بین‌المللی، ترتیبات منطقه‌ای، اسناد و مدارک آن است. موجب تاسف است که سال‌های اخیر کاربرد واژگان محکومیت و ابراز نگرانی توسط ارکان سازمان، گاه به محل تمسخر افکار عمومی بدل گشته است. واژگانی که گاه از سر استیصال و برای حفظ اقدامی برای ضبط در تاریخ است. اظهارات اخیر دبیر کل باتجربه ولیکن مستاصل سازمان ملل متحد مبنی بر نبود برنده در جنگ روسیه و اوکراین و لزوم بازگشت به میز صلح، از این قبیل است. در تلاطم جنگ و مذاکرات صلح، و دگرگونی نظم بین‌المللی، هزینه انسانی و رنج غیرقابل بازگشت است.

برای نگارنده این سطور، یک معلم و پژوهشگر با بیش از چهار دهه کار در موضوعات سازمان ملل متحد، شاهد و ناظر بودن یک سازمان بی رمق و جان در تقلا با بحران اعتبار و مشروعیت، دشوار است. مانند آنکه همواره کاربرد واژه «شکست» مرسوم در ادبیات سازمان‌های بین‌المللی، برای جامعه ملل همواره مشکل بوده، برای سازمان ملل متحد به مراتب مشکل تر است. در تحلیل نظم پیش رو، دستاوردها و میراث جامعه ملل در

نهادسازی بین‌المللی در کنار ۷۶ سال سابقه ملل متحد در تجربه منحصر به فرد همکاری بشری و آرمان‌های آن باید مورد توجه قرار گیرد. تحلیل نظم پیش‌رو بدون توجه به گفتمان و واژگان منشور ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر، صدها سند بین‌المللی دیگر و در مقابل تلاش‌های برای تغییر تفاسیر و گستره دایره بازیگران میسر نخواهد بود. همان‌طور که بی‌توجهی به تاریخ استعمار در درک نظم فعلی و نظم آتی غیرممکن است.

نشست ویژه مجمع عمومی در پرتو قطعنامه اتحاد برای صلح در پی تهاجم روسیه به اوکراین

آلاله قنبری - دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی

قطعنامه ۳۷۷ A(V) مجمع عمومی سازمان ملل متحد معروف به [قطعنامه اتحاد برای صلح \(U4P\)](#) در سال ۱۹۵۰ توسط مجمع عمومی به تصویب رسید تا [حق وتوی شوروی](#) در رابطه با جنگ کره را خنثی کند و بیان می دارد که اگر شورای امنیت به دلیل عدم اتفاق آرا اعضای دائمی، نتواند به هنگام تهدید علیه صلح، نقض صلح یا عمل تجاوز اقدام مناسبی انجام دهد، وظیفه صلح و امنیت بین المللی بر عهده مجمع عمومی سازمان ملل گذاشته می شود و مجمع عمومی بلافاصله موضوع را با هدف ارائه توصیه های مناسب به اعضا برای اقدامات جمعی بررسی می کند. در این قطعنامه آمده است که اگر مجمع عمومی در آن زمان در جلسه نباشد، «ممکن است یک جلسه فوق العاده ویژه تشکیل دهد» و این جلسه می تواند با درخواست اکثریت شورای امنیت بدون در نظر گرفتن حق وتو یا با اکثریت اعضای سازمان ملل تشکیل شود.

در اصل، قطعنامه U4P چارچوب آیین کاری را تشریح می کند که به موجب آن مجمع می تواند موضوعات صلح و امنیت بین المللی را مورد بررسی قرار دهد و توصیه هایی ارائه کند. دیوان بین المللی دادگستری در نظریه مشورتی ساخت دیوار، شرایط تشکیل چنین جلسه ای را تحقق دو شرط می داند: (۱) ناکامی شورای امنیت در اعمال مسئولیت خود در قبال صلح و امنیت بین المللی، به دلیل حق وتوی یکی از اعضای دائم؛ (۲) وجود تهدید علیه صلح، نقض صلح یا اقدام تجاوزکارانه. (بند ۳۰، [Wall Advisory Opinion](#)) بدیهی است که در مورد روسیه/ اوکراین، این شرایط برآورده شده است.

گفته می شود که دیوان بین المللی دادگستری در این نظریه به طور ضمنی قانونی بودن قطعنامه U4P را تأیید کرده است. دیوان در بررسی صلاحیت مجمع عمومی در درخواست نظرمشورتی که توسط مجمع عمومی در یک جلسه ویژه اضطراری بر اساس مفاد قطعنامه U4P تصویب شد، اعتبار قطعنامه U4P را مورد تردید قرار نداد، اما در عوض بررسی کرد که آیا پیش شرط های مندرج در این قطعنامه در تصویب قطعنامه ES-1014 برای درخواست نظرمشورتی برآورده شده یا خیر. (دیوان، اعلام داشت که این پیش شرط ها محقق شده اند). متعاقباً دیوان در نظرمشورتی خود در مورد اعلامیه استقلال کوزوو [Kosovo Advisory Opinion](#) (در سال ۲۰۱۰، قطعنامه U4P را به عنوان «ارائه توصیه هایی برای مجمع عمومی برای اقدامات جمعی به منظور بازگرداندن صلح و امنیت بین المللی در هر موردی که به نظر می رسد تهدیدی برای صلح، نقض صلح یا اقدام تجاوزکارانه وجود دارد و شورای امنیت به دلیل عدم اتفاق آرا اعضای دائمی قادر به اقدام نیست»، توصیف کرد.

[در روز های گذشته](#)، شاهد تهاجم تمام عیار روسیه به اوکراین بودیم که نقض آشکار ممنوعیت استفاده از زور و اقدام تجاوزکارانه است. همچنین روسیه [تهدید](#) به استفاده از سلاح های هسته ای کرده و در مقابل سایر

کشورها تحریم های اقتصادی متعددی از جمله دسترسی به سوئیت را علیه آن وضع کردند. روسیه ادعا می کند که این عملیات نظامی، یک عمل تجاوزکارانه ناقض منشور نیست، بلکه یک دفاع دسته جمعی از مردم تحت ستم دونتسک و لوهانسک طبق ماده ۵۱ منشور و تعهد روسیه مبنی بر جلوگیری از نسل زدایی است؛ ادعایی که از جانب جامعه بین المللی به طور گسترده ای رد شده است. این وضعیت پیش از آن بود که شورای امنیت و متعاقباً روسیه پیش نویس قطعنامه ای را که توسط آلبانی و ایالات متحده ارائه شده بود، وتو کند.

پیش از ورود به متن قطعنامه، لازم به ذکر است که اوکراین همواره، عضویت دائم روسیه در شورای امنیت را زیر سوال می برد و معتقد است این عضویت برای شوروی سابق در نظر گرفته شده بود (نگاه کنید به اینجا و اینجا) اما این ادعا ضعیف است زیرا؛ اولاً مطابق موافقت نامه های آلتا، کشورهایی که از شوروی مستقل شده بودند، موافقت کردند که روسیه ادامه دهنده عضویت شوروی سابق در سازمان ملل باشد و ثانیاً رویه عملی دولت ها و به ویژه سایر اعضای دایم شورای امنیت نیز مبین شناسایی روسیه به عنوان دولت ادامه دهنده شوروی سابق بوده است.

قطعنامه شورای امنیت که در تاریخ ۲۵ فوریه ۲۰۲۲ با وتوی روسیه عقیم ماند، درخواست دبیر کل سازمان ملل را مبنی بر توقف تهاجم روسیه به اوکراین تایید و عملیات نظامی ویژه روسیه را محکوم می کرد. مقرر بود با تصویب این قطعنامه، شورای امنیت حاکمیت، استقلال و تمامیت ارضی اوکراین را به رسمیت شناسد و تجاوزهای روسیه علیه اوکراین را نقض صریح بند ۴ ماده ۲ منشور سازمان ملل متحد اعلام کرده و تصمیم بگیرد که روسیه فوراً استفاده از زور علیه اوکراین را متوقف کرده و فوراً، به طور کامل و بدون قید و شرط، تمام نیروهای نظامی خود را از خاک اوکراین در داخل مرزهای شناخته شده بین المللی خود خارج کند. به علاوه در پیش نویس، از تصمیم ۲۱ فوریه ۲۰۲۲ روسیه در رابطه با وضعیت مناطق خاصی از دونتسک و لوهانسک اوکراین به عنوان نقض تمامیت ارضی و حاکمیت اوکراین و مغایر با اصول منشور سازمان ملل یاد شده بود. همچنین در این پیش نویس، از همه طرف ها خواسته شده بود که دسترسی سریع و ایمن کمک های بشردوستانه به نیازمندان در اوکراین برای حمایت از غیرنظامیان، افرادی که در موقعیت های آسیب پذیر هستند، از جمله کودکان، تسهیل شود و همچنین مقررات مربوطه حقوق بین الملل بشردوستانه، از جمله کنوانسیون های ژنو ۱۹۴۹ و پروتکل های الحاقی آن ها در سال ۱۹۷۷ رعایت شود.

در پی ناکامی شورای امنیت در اتخاذ تصمیم در مورد بحران اوکراین، در ۲۷ فوریه ۲۰۲۲ شورا قطعنامه S/RES/2623 را با ۱۱ رای موافق و ۳ رای ممتنع (بدون در نظر گرفتن حق وتو روسیه مطابق ماده ۲۷(۲) منشور) تصویب کرد و از مجمع عمومی درخواست کرد تا بر اساس قطعنامه U4P توصیه های مناسب را در مورد پاسخ های جمعی به بحران موجود به دلیل عدم اتفاق آرای اعضای دائم ارائه دهد. این اولین بار در ۴۰ سال گذشته است که شورای امنیت یک بحران را به مجمع ارجاع می دهد و یازدهمین نشست اضطراری مجمع عمومی از سال ۱۹۵۰ است.

بلافاصله نشست اضطراری مجمع از تاریخ ۲۸ فوریه آغاز و تا ۲ مارس ۲۰۲۲ ادامه یافت. پس از دو روز سخنرانی پرشور نمایندگان دولت‌ها در صحن مجمع و حمایت ۹۶ کشور از پیش نویس قطعنامه، در ۲ مارس ۲۰۲۲ مجمع عمومی سازمان ملل متحد با اکثریت قاطع به قطعنامه ES-11/1 رای داد که حمله روسیه به اوکراین را محکوم می‌کند و خواستار خروج فوری نیروهای روسیه از اوکراین می‌شود. در نشست اضطراری مجمع عمومی سازمان ملل متحد، ۱۴۱ کشور از ۱۹۳ کشور عضو به این قطعنامه رای مثبت دادند، ۳۵ کشور رای ممتنع و ۵ کشور (روسیه، بلاروس، کره شمالی، اریتره و سوریه) رای مخالف داده و ۱۲ کشور غایب بودند.

مجمع عمومی در این قطعنامه، اسنادی همانند قطعنامه ۲۶۲۵ به تاریخ ۲۴ اکتبر ۱۹۷۰، در مورد اعلامیه اصول حقوق بین الملل در مورد روابط دوستانه و همکاری بین دولت‌ها مطابق با منشور ملل متحد و اصول مندرج در آن از جمله این که سرزمین یک کشور نباید در نتیجه تهدید یا استفاده از زور به تصاحب دولت دیگر درآید و هرگونه تلاشی با هدف برهم زدن جزئی یا کلی وحدت ملی و تمامیت ارضی یک کشور یا استقلال سیاسی آن با اهداف و اصول منشور ناسازگار است، و قطعنامه ۳۳۱۴ به تاریخ ۱۴ دسامبر ۱۹۷۴، که تجاوز را به عنوان استفاده از نیروی مسلح توسط یک دولت علیه حاکمیت، تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی یک کشور دیگر، یا به هر شکل دیگری که با منشور مغایرت داشته باشد، تعریف می‌کند، همچنین سند نهایی کنفرانس امنیت و همکاری در اروپا در ۱۹۷۵ و تفاهم نامه بوداپست در ۱۹۹۴ را مطمح نظر قرار داد.

مجمع عمومی در این قطعنامه، «احترام به حاکمیت، استقلال و تمامیت ارضی اوکراین در داخل مرزهای بین المللی شناخته شده آن تا آب‌های سرزمینی را تأیید می‌کند» و «به شدیدترین لحن، تجاوز روسیه به اوکراین در مغایرت با بند ۴ ماده ۲ را محکوم می‌کند». مجمع عمومی خواستار آن می‌شود که «روسیه فوراً استفاده از زور علیه اوکراین را متوقف کند» و «فوری، کامل و بدون قید و شرط تمام نیروهای نظامی خود را از سرزمین اوکراین در حدود مرزهای بین المللی شناخته شده آن، خارج کند» مجمع عمومی همچنین «تصمیم ۲۱ فوریه روسیه در مورد وضعیت برخی مناطق دونتسک و لوهانسک را به عنوان نقض تمامیت ارضی و حاکمیت اوکراین و در مغایرت با منشور سازمان ملل، محکوم می‌کند». قطعنامه، در ادامه روسیه را فرا می‌خواند که به «اصول مندرج در منشور و اعلامیه روابط دوستانه پایبند باشد». و سپس «همه طرف‌ها را فرا می‌خواند که به توافقات مینسک پایبند باشند و در چارچوب‌های بین المللی مربوطه، از جمله در قالب نرماندی و گروه تماس سه جانبه، به منظور اجرای کامل آنها، به طور سازنده ای کار کنند» و «خواستار اجازه عبور امن و بدون محدودیت به مقصد های خارج از اوکراین می‌شود». به علاوه «دخالت بلاروس علیه اوکراین را محکوم کرده و آن را به پایبندی به تعهدات بین المللی فرا می‌خواند» و «از همه طرف‌ها می‌خواهد تا به حقوق بشردوستانه مندرج در کنوانسیون های چهارگانه ژنو و پروتکل اول آن احترام بگذارند و خواستار حل و فصل مسالمت آمیز اختلاف بین روسیه و اوکراین از طریق مذاکرات، میانجیگری و دیگر ابزارهای مسالمت آمیز شد.»

یکی از موضوعاتی که احتمالاً مانع از توصیه صریح مجمع عمومی برای تحریم در رابطه با اوکراین شده، این است که از سال ۱۹۹۶، مجمع [قطعنامه‌های سالانه‌ای](#) را اتخاذ کرده است که تأکید می‌کند «اقدامات قهری یک‌جانبه» مخالف با حقوق بین‌الملل است. اما مطابق بند ۱۵ قطعنامه ES-11/1، از تلاش دیرکل، کشورهای عضو و سازمان‌های بین‌المللی در پایین آوردن سطح تنش استقبال شده که خود می‌تواند حاکی از تأیید ضمنی تحریم‌ها و اقدامات یک‌جانبه باشد. باید توجه داشت زمانی که قطعنامه‌های مجمع در مورد اقدامات قهری یک‌جانبه به دقت بررسی می‌شود و همراه با گزارش‌های مرتبط دفتر کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد و گزارشگران ویژه قرائت می‌شود، به نظر می‌رسد که منظور مجمع به این معنا نبوده است که همه اقدامات قهری یک‌جانبه، غیرقانونی است. در واقع، بررسی دقیق قطعنامه‌های مجمع در مورد اقدامات قهری یک‌جانبه حاکی از آن است که مجمع این دیدگاه را اتخاذ کرده است که اقدامات قهری یک‌جانبه [زمانی غیرقانونی](#) است که به مداخله در امور داخلی کشور و تأثیر منفی بر حقوق بشر تبدیل شود. در اینجا باید به [پیش‌نویس اعلامیه مجمع عمومی](#) در مورد اقدامات قهری یک‌جانبه و حاکمیت قانون که توسط گزارشگر ویژه در مورد تأثیر منفی اقدامات قهری یک‌جانبه بر برخورداری از حقوق بشر تهیه شده است، که شرایطی را برای اقدامات قهری یک‌جانبه تعیین می‌کند، توجه شود.

قطعنامه مصوب در اجلاس اضطراری اخیر مجمع عمومی، اگرچه [از نظر قانونی الزام‌آور نیست](#)، اما تبلوری از بیان دیدگاه اعضای سازمان ملل، با هدف افزایش فشار بر مسکو و متحد آن بلاروس است. همان‌طور که [ریچارد گوان](#)، مدیر سازمان ملل در گروه بحران بین‌المللی عنوان کرد: «این یک پیروزی دیپلماتیک بسیار بزرگ برای اوکراینی‌ها و ایالات متحده و همه کسانی است که از آنها حمایت کرده‌اند است.» [زمانی که](#) قطعنامه‌ای توسط مجمع عمومی با رای اکثریت دولت‌ها به تصویب می‌رسد، به چیزی فراتر از یک بیانیه صرف تبدیل می‌شود و چه بسا می‌توان آن را به عنوان نشانه‌ای از اجماع عمومی تلقی کرد که می‌تواند منجر به شکل‌گیری عرف بین‌المللی شود. (برای نمونه نگاه کنید به [اینجا](#) و [اینجا](#)) به علاوه در سنجش ارزش قطعنامه مجمع عمومی، یادآوری این نکته ضروری است که حداقل طبق نظر [کمیسیون حقوق بین‌الملل](#) دولت‌ها موظفند برای پایان دادن به هرگونه نقض جدی قاعده آمره همکاری کنند. کمیسیون در مطالعه خود در آثار قواعد آمره بین‌المللی اعلام می‌دارد که «در مواردی که در حیطه اختیارات یک سازمان بین‌المللی قرار می‌گیرد، تعهد به همکاری، وظیفه‌ای را بر اعضای آن سازمان بین‌المللی تحمیل می‌کند تا به گونه‌ای عمل کنند که به نقض یک قاعده آمره بین‌المللی پایان دهند.» در مواجهه با تجاوز روسیه به اوکراین، الزام به همکاری، کشورهای عضو را ملزم می‌کند تا از تمام ابزارهای موجود در اختیار مجمع عمومی که حتی ضعیف‌ترین چشم انداز پایان دادن به تجاوز را دارند، به طور کامل استفاده نمایند.

فرصتی دوباره به صلح، تعارض با حق وتو

میر صالح محمودی - دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی

سازمان ملل متحد به عنوان نمادین ترین الگوی جمع گرایی و تلاش در جهت عدم تکرار جنگ جهانی دیگری پایه ریزی شد. سازمانی که فراز و فرودهای طی شده توسط آن نشان دهنده زخم هایی کهنه است که هر از گاهی سر باز کرده و خونی دوباره از پی آن روان می گردد. از جمله این زخم های کهنه را می توان در حقی به نام وتو دانست. حقی که به باور مردم عصر پایه ریزی آن، پذیرشش به مثابه تن دادن با اکراه به دیکتاتوری قدرت های بزرگ بود (اینجا). دیرزمانی است که این دیکتاتوری ابرقدرت ها مورد نقد و خدشه بوده است. از آن جمله می توان به موضع جنبش عدم تعهد و بیانیه آن اشاره نمود (اینجا). علاوه بر این تلاش های مرحوم کوفی عنان، دبیر کل اسبق سازمان ملل متحد، در جهت ارائه ساختاری نوین به منظور درانداختن طرحی نو در شورای امنیت را نیز نباید از یاد برد. هرچند که طرح مذکور خللی به حق وتو وارد نساخت و تنها در صدد افزایش بازیگری سایرین در این نهاد بود لکن منتج به نتیجه نگشت و در همان زمان به بن بست رسید. این طرح در ابتدای امر بر ویرانه های ناشی از جنگ جهانی دوم بنا شده بود لکن همانگونه که در اینجا نیز بدان اشاره شده است، این دیکتاتوری ابرقدرت ها اکنون به پشتوانه قدرت هسته ای قوام و دوام پیدا کرده و دچار استحکامی بیش از پیش گردیده است.

جهت بررسی دقیق ریشه های حق وتو باید به کنفرانس سانفرانسیسکو و وقایع آن نگاهی انداخت. جایی که مخالفت های عمیق با ایجاد چنین رجحانی، نشان از نگرانی هایی در خصوص نحوه استفاده از این حق است. پیش از این کنفرانس، و در کنفرانس یالتا، سران آمریکا، انگلستان و شوروی سابق بر وضع طرحی به نام وتو برای پنج قدرت برتر زمان، به جهت اعمال در وضعیت های مداخله نظامی توافق نمودند و آنرا به سایر کشور های حاضر در کنفرانس سانفرانسیسکو پیشنهاد دادند. چنین راهکاری به منظور تضمین برقراری امنیت در جامعه ای رهایی یافته از دو جنگ جهانی بود. فلسفه ای که با بررسی همان کنفرانس و گفتگوهای رد و بدل شده می توان دریافت که چندان هم مقبول نبود. (برای بررسی کنفرانس سانفرانسیسکو بنگرید به اینجا و اینجا) در همان زمان یکی از سرسخت ترین مخالفت ها از جانب نماینده استرالیا ابراز گشت (جهت مطالعه مواضع نماینده استرالیا بنگرید به اینجا). نماینده استرالیا ضمن غیرعادلانه خواندن این حق براین باور بود که حق وتو به شدت تحدیدی است بر قدرت کشورهای کوچک و یا نه چندان بزرگی چون خود استرالیا. موضع استرالیا آن چنان جدی بود که ابتدائاً در حین مباحث کمیته سوم کنفرانس سان فرانسسکو، تلاشی در جهت حذف حق وتو را سازمان داده بود؛ تلاشی که با حمایت کشورهای دیگری نیز همراه بود، همچون هلند. نماینده چین در این بین نظری تاریخی را ارائه می دهد (اینجا)؛ نظری که هرچند در آن برهه زمانی به منظور مقابله با تلاش های استرالیا ابراز گشته بود، لکن اکنون نیز توانایی راهگشایی دارد. نماینده چین بیان میدارد: «در دوران بین ایجاد یک سازمان ایده آل و یک سازمان مؤثر، ما ترجیح می دهیم که دومی را برگزینیم.» این دیدگاه به روشنی می تواند

پاسخی برای اذهان پرسشگر از نقش سازمان ملل متحد باشد. اذهانی که همواره در تلاطم این سوال اند که چرا سازمان ملل ایده آل های فردی و جمعی بین المللی را برآورده نمی سازد؟ پاسخ روشن است. از ابتدا نیز قرار بر چنین چیزی نبوده است! در کمیته بررسی پیشنهاد نماینده استرالیا در جهت حذف حق وتو، نمایندگان انگلستان و ایالات متحده صراحتاً گزاره هایی را بیان می دارند که در عمق خویش تهدیدی است علیه پذیرش پیشنهاد نماینده استرالیا. نماینده انگلستان ابراز می دارد که اگر حق وتو برای پنج قدرت بزرگ به رسمیت شناخته نشده و پذیرش نشود، این پنج قدرت از الحاق به سازمان ملل متحد امتناع خواهند نمود. نماینده آمریکا نیز از منطق بد و بدتر بهره می جوید (اینجا). او بیان می کند که عدم حصول یک توافق جمعی در جهت دستیابی به منشور بدتر از پذیرش حق وتو است. در نهایت و در هنگام رأی گیری نهایی، حق وتو، هرچند غیرقابل دفاع، لکن به تصویب رسید و پنج قدرت بزرگ به یک نابرابری مشروع دست پیدا کردند.

شورای امنیت همانگونه که در بند ۱ از ماده ۲۴ از [منشور ملل متحد](#) آمده است مسئولیت اولیه حفظ صلح و امنیت بین الملل را بر عهده دارد. بنای این تعهد با توسل بر حق وتو تضمین گشته بود، لکن در ادامه راه چنین امری محقق نگشت. به نظر می رسد که اعضای دائمی شورای امنیت علاقه وافر و بی رویه و ضابطه ای به استفاده از این حق دارند (اینجا). اعضای دائمی و پنج قدرت بزرگی که قرار بود روزگاری، به محافظان صلح و امنیت بین المللی مبدل گردند، حال با عدم مهار لویاتانی به نام قدرت نظامی من جمله هسته ای، خود بحران سازی کرده و نیز از تلاش شورای امنیت برای انجام مسئولیت اصلی و اولیه اش جلوگیری می کنند. مثال های این چنین رویکردی کم نیستند.

همین رویکرد افراطی اعضای شورای امنیت، سازمان ملل متحد را رهنمون راهکاری به نام [اتحاد برای صلح](#) شد. قطعنامه اتحاد برای صلح یا قطعنامه ۳۷۷، در نگاه اول راهکاری است در جهت خروج از بن بست شورای امنیت. بن بست که در موارد تهدید علیه صلح، نقض صلح یا عمل تجاوز و عدم کارایی شورای امنیت به دلیل استفاده یکی از اعضاء از حق وتو، موضوع می تواند در مجمع عمومی طرح شده و به بررسی گذارده شود و عنداللزوم، تصمیماتی در این موارد اتخاذ گردد. فارغ از خدشه های حقوقی وارده به چنین موضوعی، باید به ریشه ایجاد چنین راهکاری نظر داشت. این قطعنامه به پیشنهاد ایالات متحده و در جریان وتو های مکرر شوروی سابق در جریان بحران کره بوجود آمد. فارغ از راهگشا بودن یا نبودن چنین راهکاری، با عنایت به چنین ریشه ای، نیک می توان پی برد که خود این راهکار نیز هدفی جز مقابله خود اعضای شورا برای تحکیم سلطه خویش نیست. اتحادی که در کنفرانس سانفرانسیسکو و در جهت تلاش برای تضمین چنین حقی وجود داشت، اکنون جایش را به مقابله های متعددی داده است که هر یک در پی افزایش اقتدار خویش است.

آخرین نمونه از چنین (سوء)استفاده از حق وتو، به بحران اوکراین مربوط است. سرانجام پس از کشمکش های متعدد، رئیس جمهور روسیه فرمان حمله به اوکراین را صادر نمود. فرمانی که علی رغم همه بحث های متعدد حقوقی، به نظر میرسد به بهانه توسل به [ماده ۵۱ منشور](#) آغاز گشته و در تقابلی صریح با [بند ۲ ماده ۴ همان](#)

متن است. منطقاً در چنین حالتی ورود شورای امنیت به جهت ارائه تضمین حفظ صلح و امنیت بین المللی قابل پیش بینی است. ورودی که به وقوع پیوست لکن با سدی به نام وتو روبرو گشت. در واقع به همان میزان که ورود شورای امنیت روشن و واضح می نمود، اعمال وتو توسط روسیه در جریان بررسی چنین قطعنامه ای نیز روشن و واضح بود. در میانه بحث و گفتگوهای پیرامون موضوع، مابین حاضران در جلسه، آنچه که بیشتر از هر چیزی ایجاد مسئله می نماید، عدم لزوم ارائه هیچ آستانه ای از مشروعیت در استفاده از حق وتوست. نماینده روسیه در این جلسه آشکارا خود اوکراین را دلیل حمله روسیه به آن معرفی نمود و دولت خود را از هرگونه مسئولیتی مبرا دانست.

چنین (سوء)استفاده هایی از حق وتو تا آنجایی پیشروی نموده است که ظاهراً از آستانه تحمل یار و یاور همیشگی شورای امنیت، یعنی مجمع عمومی سازمان ملل متحد، نیز خارج شده و علناً در پی یافتن راهی برای خروج از این بن بست است. چندی از خواہش و تمنای دبیر کل سازمان ملل نگذشته است (اینجا) که مجمع عمومی دست به ابداع راهی نو زده و بخت خود را در این مسیر آزموده است. اندک مدتی پس از ناکام ماندن آقای دبیر کل در فراخواندن وجدان و تلاش برای جلب توجهات به انسانیت، به نظر میرسد که اکنون مجمع عمومی نیک دریافته است که شکاف عمیق ایجاد شده توسط ابزاری به ظاهر مشروع به نام حق وتو، نیازمند کنترل و مهار قدرتمندتری از ایراد نطق است. بدین جهت قطعنامه ای از سوی مجمع عمومی در جهت نظام مند نمودن اعمال حق وتو به تصویب رسیده است (اینجا). هرچند که این قطعنامه و نوع سازکار تدارک دیده شده در آن جنبه پسینی و نه پیشینی دارد، بدین معنا که پس از اعمال حق وتو در شورای امنیت به دنبال بحث و تبادل نظری نظام مند در راستای ارزیابی مشروعیت یا فقدان آنست، لکن در مقامی حداقلی نشان از آن دارد که مجمع عمومی دریافته است که حق وتو اکنون، نه به عنوان ابزاری برای حفظ صلح و امنیت، که به سرپوشی برای سرکشی ها و یاغی گری های صاحبان ثروت و قدرت مبدل گشته است. با بررسی بندهای پنج گانه این قطعنامه بالاجمال میتوان اظهار داشت که مجمع عمومی به دنبال همراه نمودن شورای امنیت در جهت نظام مند سازی توسل به این حق است. آنچه که تکیه کلام مجمع عمومی در این قطعنامه است، تلاش بر برگزاری جلساتی تعاملی پس از اعمال حق وتو است؛ جلساتی که هنوز مشخص نیست چه خروجی دقیقی ارائه خواهند نمود و چگونه و با چه چارچوب دقیقی به مقابله با انجام گسیختگی توسل به حق وتو خواهد پرداخت.

در این میان هم چنان یک پرسش پابرجاست؛ آیا این میزان از آزادی عمل اعضای دائم در جولان عرصه بین المللی و سپس پناه گرفتن در مأمن امنی به نام حق وتو در همین حد باقی خواهد ماند یا ادامه دار خواهد بود؟ به نظر میرسد که پاسخ به این پرسش با بررسی سابقه های تاریخی چندان دشوار نیست. خیر؛ این مسیر پایانی بر (سوء)استفاده از حق وتو نخواهد بود.

قطعهنامه جدید مجمع عمومی؛ سرآغاز تحدید اعمال حق وتو

منا محمدعلیان - دانشجوی دکتری حقوق بین الملل عمومی دانشگاه علامه طباطبائی

تجربه ی ویرانی دو جنگ جهانی و بیم تکرار چنین تاریخ غم انگیزی برای بشر، سبب شد تا حفظ صلح و امنیت بین المللی، انگیزه ی اصلی تاسیس سازمان ملل متحد گردد. بی شک تحقق چنین هدف مهم و در عین حال شکننده ای، مستلزم آن است که ارکان سازمان ملل به ویژه مجمع عمومی و شورای امنیت، ضمن ایفای تکالیف خود در چارچوب منشور ملل متحد، از ظرفیت های حقوقی موجود، به نحوی بهره مند شوند که بتوانند پاسخی درخور و در عین حال راهگشا به مسائل کنونی تهدید کننده ی صلح و امنیت جهانی ارائه دهند. برای نیل به این هدف، به موجب ماده ی ۱۰ منشور با لحاظ محدودیت ماده ی (۱) ۱۲، مجمع عمومی مجاز به مورد بحث قرار دادن هر مساله ای در محدوده ی منشور یا مربوط به اختیارات و وظایف هر یک از ارکان مقرر در این سند می باشد. شورای امنیت نیز وفق ماده ی (۱) ۲۴، مسئولیت اولیه حفظ صلح و امنیت بین المللی را برعهده دارد. تفکیک وظایف و وجود خطوط قرمز برای اعمال اختیارات باعث می شود تا هر یک از ارکان مذکور بدون مداخله در صلاحیت های یکدیگر، در مسیر صلح جهانی قدم بردارند؛ بنابراین عدم اجازه ی ورود مجمع عمومی به موضوع در حال رسیدگی در شورای امنیت مطابق با ماده ی (۱) ۱۲ منشور، اساساً ایراد محسوب نمی شود؛ اما همین محدودیت، زمانی که اقدام شورای امنیت به واسطه ی اعمال حق وتو مسدود شده است، می تواند مساله ساز باشد. هرچند اصطلاح حق وتو صراحتاً در منشور ذکر نشده است اما مطابق با ماده ی (۳) ۲۷ سند مذکور در خصوص مسائل ماهوی، اتخاذ تصمیم، مستلزم ۹ رای مثبت شامل آراء تمام اعضای دائمی شورا می باشد. بنابراین با رای منفی (و نه ممتنع بودن یا غیبت) یکی از اعضای دائم شورا، تصویب قطعهنامه حتی اگر برای حفظ صلح و امنیت جهانی در آن بازه ی زمانی حیاتی باشد، عملاً منتفی می شود و اینجا همان نقطه ای است که ساز و کار پیش بینی شده در منشور، خود مانعی جدی برای تحقق اهداف فوق الذکر می گردد. چنین موقعیتی را می توان در بحران اخیر اوکراین و توی روسیه در خصوص قطعهنامه ی پیشنهادی (۲۵ فوریه ی ۲۰۲۲) مطروحه در شورای امنیت مبنی بر شناسایی عملیات نظامی روسیه علیه اوکراین در قالب نقض صریح ماده ی (۴) ۲ منشور، مشاهده نمود.

اگر اعمال حق وتو در شورای امنیت، امری استثنایی تلقی شود، استفاده ی غیر ضروری و به دفعات از این حق، توجیه منطقی نخواهد داشت؛ زیرا اعمال مکرر این حق، موجب دور باطلی از عدم تصویب قطعهنامه های به موقع و مهم برای پایان دادن به وضعیت های نامطلوب می گردد. بی شک این روال، شورای امنیت را از مسیر مسئولیت اصلی خود یعنی حفاظت از صلح و امنیت جهانی، منحرف می سازد. با این وجود هیچ محدودیت صریحی برای اعمال حق وتو توسط اعضای دائم در شورای امنیت وجود ندارد. می توان نگرانی ناشی از این امر را در قالب تصویب قطعهنامه ی اتحاد برای صلح ((۳۷۷(V) مشاهده نمود که بر مبنای آن، زمانی که شورای

امنیت به دلیل عدم اتفاق آرای اعضای دائمی، از ایفای مسئولیت اولیه ی خود در قبال وضعیت های تهدید کننده ی صلح، ناقض صلح و یا اقدامی تجاوز کارانه، باز بماند، در چارچوب این قطعنامه، مجمع عمومی مجاز به بررسی فوری موضوع برای ارائه ی توصیه های مناسب به اعضا برای اقدامات جمعی خواهد بود. چنانکه در قضیه ی بحران اوکراین پس از وتوی روسیه، شورای امنیت به موجب ماده ی (۲) ۲۷ منشور، [قطعنامه S/RES/2623](#) (۲۷ فوریه ی ۲۰۲۲) را تصویب نمود و با عنایت به ماده ی ۲۰ منشور، متقاضی تشکیل جلسه ی فوق العاده ی اضطراری مجمع عمومی در خصوص بحران اوکراین شد. نتیجه ی جلسه ی مذکور، تصویب [قطعنامه A/ES-11/L.1](#) (۲ مارس ۲۰۲۲) با اکثریت قاطع بود که بر مبنای آن تجاوز روسیه به قلمرو اوکراین نقض ماده ی (۴) ۲ منشور تشخیص داده شد و بر همین اساس از روسیه خواسته شد تا ضمن پایان دادن به استفاده یا تهدید به استفاده از زور، فوراً، نیروهای نظامی خود را به طور کامل و بدون قید و شرط از مرزهای به رسمیت شناخته شده ی اوکراین خارج نماید.

شاید به نظر برسد تداوم اعتبار قطعنامه ی اتحاد برای صلح و ورود مجمع عمومی در عرصه ی چنین تصمیمگیری هایی می تواند پاسخی مناسب برای وضعیت های تهدید کننده ی صلح و امنیت جهانی باشد؛ اما بایستی به این نکته توجه نمود که قطعنامه ی اتحاد برای صلح علیرغم چاره ساز بودن مقطعی، ماهیتاً راهکاری جایگزین است و نه بهبود دهنده ی عملکرد شورای امنیت در چنین موقعیت های حساسی؛ به ویژه آنکه تا به امروز تعداد استناد به این قطعنامه برای ورود مجمع عمومی به موضوع نسبت به تعداد وتوهای انجام شده بسیار محدود (۱۱ بار) بوده است.

بی شک اعطای حق وتو به اعضای دائمی شورای امنیت بر مبنای موازنه ی قدرت میان دو بلوک شرق و غرب پس از جنگ جهانی دوم و به ویژه در دوران جنگ سرد، توجیه پذیر بود؛ اما تداوم چنین حقی به صورت مطلق پس از پایان جنگ سرد از جانب بسیاری از کشورها مورد تردید واقع شد، به نحوی که بسیاری این حق را خلاف برابری حاکمیت ها تلقی نموده و خواستار حذف، اصلاح و یا تغییر آن شده اند. از مجموع [وتوهای انجام شده](#) تاکنون، اتحاد جماهیر شوروی سابق و جانشین آن روسیه و در رتبه ی بعد امریکا، بیشترین وتو را داشته اند. چین، بریتانیا و فرانسه دفعات کمتری از این حق استفاده نموده اند. حق وتو ابزاری قدرتمند و موثر در اختیار اعضای دائم شورای امنیت است که ظاهراً هزینه ای برای عضو وتوکننده در پی ندارد؛ بنابراین وتوهای مکرر می تواند ظن سواستفاده از این حق را تقویت نماید. برای مثال دولت روسیه در پنج سال اخیر ۱۷ بار از حق وتو استفاده کرده است. در واقع زمانی وجود حق وتو توجیه پذیر می شود که اعضای دائم از آن به عنوان یک امتیاز برای حفظ منافع و یا فرار از عواقب نقض تعهدات بین المللی خود و هم پیمانانشان بهره مند نشوند بلکه این حق را در راستای ایفای مسئولیتی سنگین که به نمایندگی از جامعه ی جهانی به آنها محول شده است، آن هم در مواقع ضروری به کار گیرند تا مانع غلبه ی اکثریت عددی در شورای امنیت در رابطه با تصمیم گیری های خطیری که می تواند آثار مخرب بر صلح و امنیت جهانی داشته باشد، شوند.

تداوم بحران اوکراین علیرغم به کارگیری قطعنامه ی اتحاد برای صلح، شرایطی را فراهم نمود تا لیختن اشتاین در سازمان ملل متحد، پیش نویس قطعنامه ای را به مجمع عمومی ارائه دهد که کار بر روی آن بیش از دوسال پیش آغاز شد. این پیش نویس مورد حمایت ۸۳ کشور عضو سازمان ملل از جمله فرانسه، بریتانیا و امریکا قرار گرفت. سنگ بنای این ابتکار عمل، نگرانی ناشی از چالش های جدی شورای امنیت در ایفای مسئولیت اصلی خود به واسطه ی استفاده ی فزاینده از حق وتو بود. متن پیش نویس پس از رایزنی و مشاوره در قالب نشست های دو و چند جانبه از گروه های مختلف، اولین بار در ۳ مارس ۲۰۲۲ در اختیار کشورهای عضو قرار گرفت و در ۱۹ آوریل، همه ی کشورهای ذینفع که به اصلاح و تکمیل متن کمک کرده بودند آن را مورد بحث قرار دادند. در نهایت در تاریخ ۲۶ آوریل ۲۰۲۲، مجمع عمومی قطعنامه ی [A/RES/76/262](#) را با روش کنسانسوس (بدون رای) تصویب نمود. این قطعنامه، یک ماموریت دائمی برای مجمع عمومی ایجاد می نماید که بر مبنای آن رئیس مجمع عمومی ملزم است پس از اعمال حق وتو توسط یک یا چند عضو دائم شورای امنیت، ظرف ده روز کاری جلسه ی رسمی مجمع عمومی را با هدف به بحث گذاشتن وضعیتی که در رابطه با آن، حق وتو اعمال شده است، برگزار کند؛ البته مشروط بر اینکه مجمع، جلسه ی فوق العاده ای در مورد همین وضعیت تشکیل ندهد. همچنین استثنائا در این جلسه ی رسمی، اولویت در فهرست سخنرانان، با اعضای دائمی از شورای امنیت است که حق وتو را اعمال نموده اند. لازم به ذکر است که در قطعنامه از شورای امنیت دعوت شده است تا مطابق ماده ی (۳) ۲۴ منشور، حداقل ۷۲ ساعت قبل از بحث مربوطه در مجمع، گزارش ویژه ای در مورد استفاده از حق وتو، به مجمع عمومی ارائه کند.

چنانچه بیان شد، این قطعنامه از طریق کنسانسوس (اجماع) تصویب شد و نه با رای گیری رسمی (ثبت شده). به نظر می رسد که در عمل، مجمع عمومی به استفاده از روش کنسانسوس با هدف تضمین تصویب قطعنامه ها به ویژه در موضوعات چالشی و اختلافی، تمایل بیشتری دارد. درواقع با وجود اینکه هیچ رأیی در این شیوه اتخاذ نمی شود، عدم اعتراض رسمی عضو یا اعضا برای تصویب لازم است و از همین جهت می تواند حافظ جایگاه نظر اقلیت در برابر اکثریت عددی باشد. با این وجود مجاب کردن اعضا به عدم اعتراض، ناخودآگاه بر کیفیت متن پیشنهادی اثر می گذارد و متن نهایی احتمالا کلی، غیردقیق و بعضا با ابهام، همراه خواهد بود؛ واضح است که در چنین شرایطی دریافت نتایج جامع و مانع دشوار می گردد. (برای مطالعه ی بیشتر مراجعه بفرمایید به: اینجا) با همه ی این اوصاف، انتخاب صحیح شیوه ی کنسانسوس برای تصویب این قطعنامه، زمانی مشخص می شود که نمایندگان برخی از کشورها مانند برزیل و فیلیپین ابراز داشتند که اگر تصویب با ثبت رای انجام می گرفت، رای ممتنع می دادند. برزیل شیوه ی مباحثه و مشارکت اعضا درپیش نویس را ناکافی می دانست؛ اندونزی، آن را غیرفراگیر و بلاروس، در حد تبادل نظر میان اعضا. (برای مطالعه ی دقیق تر اظهار نظر دولتها در این خصوص مراجعه بفرمایید به: اینجا) همچنین شایان توجه است که در بند ۱۰۴ ضمیمه ی چهارم آیین نامه ی داخلی مجمع عمومی ([A/520/Rev.19](#)) کمیته ی ویژه به این نکته اشاره می کند که اتخاذ تصمیمات و

قطعنامه‌ها از طریق کنسانسوس زمانی مطلوب است که به حل و فصل مؤثر و پایدار اختلافات کمک کند و در نتیجه قدرت سازمان ملل را تقویت نماید. انتقاد نماینده‌ی هند به قطعنامه‌ی حاضر تا حدودی به این بند بر می‌گردد زیرا هند این قطعنامه را ابتکاری مقطعی معرفی کرده که به حل مشکل اصلی یعنی اصلاح شورای امنیت نپرداخته؛ به عبارت دیگر حل و فصل مؤثر و پایدار اختلاف چنانکه مد نظر کمیته‌ی ویژه بود، تحقق نیافته است. با این وجود به نظر می‌رسد که اکثر کشورها چنین توقع بالایی از قطعنامه‌ی اخیر نداشته‌اند. البته درج این نکته در پیش نویس که «قطعنامه و مفاد آن به مذاکرات بین دولتی درباره اصلاحات شورای امنیت، لطمه‌ای وارد نمی‌کند» تاثیر بسزایی در جلب نظر برخی از کشورها نظیر نامیبیا، پاکستان و آرژانتین داشت.

انتقاد وارده‌ی دیگر در خصوص فرآیند پیش بینی شده در قطعنامه برای تشکیل جلسه‌ی پاسخگویی اعمال حق وتو است که از جانب رئیس مجمع عمومی، بدون نظرخواهی از اعضا صورت می‌گیرد؛ نماینده فیلیپین، چنین رویه‌ی خودکاری را تضعیف قدرت کشورهای عضو تلقی نمود و نماینده‌ی چین نیز انتقادی مشابه را مطرح کرد و ارجاع خودکار مساله به مجمع عمومی را موجب سردرگمی رویه‌ای و ناهماهنگی عملی و به تبع آن تردید در دستیابی به هدف قطعنامه دانست. هرچند انتقادات مذکور قابل تامل است اما به نظر می‌رسد هدف از پیشینی رویه‌ی خودکار همراه با تعیین محدودیت زمانی ده روزه برای تشکیل جلسه، تضمین کننده‌ی مداخله‌ی به موقع مجمع عمومی و مانع فوت وقت در وضعیت‌های بحرانی می‌شود که می‌تواند به فجایع انسانی منجر گردد.

چنانچه در مثالها مشاهده شد، تصویب به صورت کنسانسوس به معنی توافق همه‌ی اعضا در مورد هر عنصر در یک پیش نویس نیست. اعضا می‌توانند با تصویب پیش نویس قطعنامه بدون رای، موافق باشند اما همچنان در مورد بخش‌های خاصی از متن ملاحظات داشته و آن را ابراز نمایند (اینجا). برای مثال نماینده‌ی فرانسه، علیرغم تاکید بر اصلاح شورای امنیت، مجمع عمومی را رکنی مناسب برای قضاوت عملکرد شورا ندانست و بر ابتکار عمل خود به همراه مکزیك مبنی بر تحدید داوطلبانه‌ی حق وتوی اعضای دائم شورای امنیت در مواقع جنایت‌های بی رحمانه (جرائم علیه بشریت، نسل زدایی و جرائم جنگی) تاکید نمود؛ پیشنهادی که تاکنون مورد حمایت ۱۰۵ کشور قرار گرفته است. اما نماینده‌ی روسیه، موضع گیری متفاوتی داشت و حق وتو را سنگ بنای سازمان ملل دانست و متذکر شد که شورای امنیت بدون حق وتو در معرض تصمیمات سوال برانگیزی است که از جانب اکثریت اسمی تحمیل می‌شود که اجرای آن به سختی امکان پذیر خواهد بود. همچنین خاطر نشان کرد که تکرار توضیحات مطروحه در شورای امنیت در خصوص اعمال حق وتو در در مجمع عمومی، ارزش افزوده نخواهد داشت. او تلاش قطعنامه را برای اعمال فشار بر شورا مردود و تفکیک اختیارات مجمع عمومی و شورای امنیت را ضامن عملکرد مؤثر سازمان ملل در بیش از ۷۵ سال دانست.

بنابراین تصویب این قطعنامه به شیوه‌ی کنسانسوس نایستی این شبهه را ایجاد نماید که دولتها مخالفتی با شیوه‌ی تصویب یا محتوای قطعنامه نداشته‌اند؛ با این وجود بررسی مجموعه‌ی نظرات دولتها نشان دهنده‌ی رضایت

از تصویب چنین قطعنامه ای است. نمایندگان کشورهای نظیر لوکزامبورگ، لهستان، نیوزلند، استرالیا، سنگاپور و کویت تصویب این قطعنامه را تقویت چند جانبه گرایی و شفافیت دانستند. واقعیت این است که از زمان تاسیس سازمان ملل متحد، هیچگاه اعضای دائم شورای امنیت خود را در موقعیت پاسخگویی در برابر جامعه ی جهانی به واسطه ی اعمال حق وتوی خود ندیده بودند و چنانچه بیان شد قطعنامه ی اتحاد برای صلح ابداً به موضوع علت اعمال حق وتو نمی پردازد بلکه به عنوان راهکاری برای رهایی از بن بست شورای امنیت وارد عمل می شود؛ اما قطعنامه ی جدید شرایط تازه ای را برای اعمال کننده ی حق وتو رقم می زند و آن این است که لزوم توجیه اعمال حق وتو در جلسه ی رسمی مجمع عمومی، آن عضو را در کانون توجهات بین المللی قرار می دهد و این فشار افکار عمومی در کنار لزوم محیا کردن پاسخ منطقی در بازه ی زمانی محدود، شاید بتواند حالتی از بازدارندگی ایجاد نماید تا اعضای دائم شورا، حق وتو را با احتیاط بیشتری در راستای تحقق اهداف منشور اعمال نمایند و همانطور که نماینده ی امریکا در سازمان ملل متذکر شد، مطابق مفاد این قطعنامه هر زمان که یکی از اعضای دائمی از حق وتو استفاده کند، بایستی آماده ی پاسخگویی به این سوال باشد که «چرا قطعنامه مورد بحث باعث حفظ صلح و امنیت بین المللی نمی شود؟» (اینجا). با این وجود در قطعنامه ی حاضر این نکته پیش بینی نشده است که اگر دلایل اعمال وتو توسط عضو یا اعضای شورای امنیت، قانع کننده نباشد، مجمع عمومی مجاز به اتخاذ چه تصمیماتی خواهد بود؟ در واقع قطعنامه ی حاضر تنها تا مرحله ی مناظره و پاسخگویی پیش رفته است و این ظرفیت در متن دیده نمی شود که در صورت ناکافی بودن توضیحات به نحوی که اعمال حق وتو از لحاظ منطقی توجیه پذیر نباشد، مجمع عمومی را مجاز به اتخاذ تصمیمی تاثیر گذار مانند تعلیق حق وتوی آن عضو حداقل به طور موقت در رابطه با آن وضعیت خاص، نماید. البته اگر چنین آزادی عملی در قطعنامه لحاظ می شد، احتمال اعتراض و به تبع آن عدم تصویب قطعنامه از طریق کنسائوس کاملاً قابل پیش بینی است.

در نگاهی کلی، تصویب این قطعنامه می تواند به استفاده ی عاقلانه تر و مسئولانه تر از حق وتو توسط اعضای دائم شورای امنیت منجر شود؛ به ویژه در خصوص اعمال حق وتو به شکل وتوی باز یا واقعی، زیرا اعمال چنین وتویی چه یک بار و چه به دفعات، می تواند اتخاذ اقدام مقتضی از جانب شورای امنیت را مسدود نماید؛ اما به نظر می رسد که تاثیر این قطعنامه تا حدی بر یکی از مهم ترین اشکال وتوهای پنهان یعنی تهدید به استفاده از وتو نیز گسترش می یابد. چنین تهدیدی می تواند به کنترل دستور کار شورا منجر شود به نحوی که شورا دچار خود سانسوری گردد و از این طریق یک موضوع مهم برای صلح جهانی از دستور کار شورا خارج شود و حتی اگر این خروج انجام نشود، تهدید مذکور می تواند فرآیند تعامل و همکاری موثر برای تصمیم گیری مناسب در شورا را مختل نماید و متن نهایی را تضعیف کند که نتیجه ی آن عدم تصویب قطعنامه یا تصویب قطعنامه ای ملایم خواهد بود که فاقد تاثیر لازم بر وضعیت نامطلوب باشد. به نظر می رسد، قطعنامه ی اخیر مجمع عمومی با لزوم پاسخگویی عضو وتوکننده تا حد زیادی حربه ی تهدید به استفاده از وتو را نیز بی اثر کند. (برای مطالعه ی

بیشتر مراجعه بفرمایید به: [اینجا](#)) در نگاهی کلان، قطعنامه ی حاضر نه پایان راه بلکه سرآغاز تحدید اعمال حق و تو و بهبود عملکرد شورای امنیت در راستای اهداف منشور است.

آیا شورای امنیت به سوی دموکراتیزه شدن در حرکت است؟

دکتر امینه مؤیدیان - پژوهشگر حقوق بین الملل و مدرس دانشگاه

برجسته ترین مشخصه شورای امنیت سازمان ملل متحد، حق وتو اعضاء دائم آن است. این حق که در بند (۳) ماده (۲۷) منشور مورد شناسایی قرار گرفته است، از همان اوان شکل گیری و مباحث مقدماتی مربوط به تأسیس سازمان ملل متحد از جوانب گوناگون بحث برانگیز و مورد مناقشه بوده و حقیقت آن است که این جدال ها بنا بر آنچه تا کنون واقع شده و می شود، همچنان ادامه دارد. بنابر تعریف مندرج در فرهنگ روابط بین الملل، وتو یک ویژگی قدرت است، به عبارت دیگر، وتو توانایی متوقف ساختن نتایج نامطلوب است. افزون بر این، وتو نوعی توانایی یک جانبه است هر چند احتمال همکاری کنشگران مختلف برای اعمال یک وتوی مشترک وجود دارد. (ایوانز، نونام، گراهام و جفری، فرهنگ روابط بین الملل، ۱۳۸۱، ۸۵۰) لذا این حق که بر مبنای موازنه قدرت پس از جنگ جهانی دوم و روابط قدرت های بزرگ آن زمان شکل گرفت، تا به امروز از منظر کاربردی بازتاب دهنده تحولات روابط و موازنه قوای عضو دائم شورای امنیت سازمان ملل متحد بوده است. تضاد و تقابل شدید اعضاء دائم شورای امنیت در دوره جنگ سرد در جوی که امکان مشورت و رایزنی آنان برای حل اختلافات به حداقل رسیده بود، مجبورشان می کرد در راستای حفظ منافع ایدئولوژیک خود و متحدانشان و در رقابت و تضاد با بلوک مقابل، به صورت وسیع از وتو استفاده کنند. بر همین اساس بکارگیری حق وتو در این دوره بسیار گسترده و وسیع بود، وضعیتی که البته با پایان جنگ سرد دستخوش تحولات زیادی شد. (رضاموسی زاده و ارسلان جمشیدی، تحول در نحوه کاربرد حق وتو در شورای امنیت سازمان ملل متحد، ۱۳۹۱: ۸۶). با پایان جنگ اخیر، توافق اعضاء دائم شورای امنیت بر سر مسائل مختلف سهولت بیشتری یافت به طوری که در میانه ی سال های ۱۹۸۴ تا ۱۹۹۰ هیچ قطعنامه ای از سوی شوروی و چین وتو نشده است. پس از آن نیز از ژوئن ۱۹۹۰ تا می ۱۹۹۳ هیچ وتویی از هیچ یک از اعضاء دائم دیده نشده است و تنها در ۱۱ می ۱۹۹۳، روسیه یک قطعنامه را در خصوص نیروهای پاسدار صلح در قبرس وتو نمود. در کل از زمان سقوط دیوار برلین در سال ۱۹۸۹ تا پایان سال ۲۰۰۴ در مجموع ۱۹ بار از وتو استفاده شده است. ۱۳ مورد توسط ایالات متحده آمریکا (۱۱ مورد مربوط به خاورمیانه - ۱ مورد مربوط به بوسنی و ۱ مورد در جریان حمله آمریکا به پاناما) و ۴ مورد توسط روسیه (۲ مورد قبرس، ۱ مورد بوسنی و ۱ مورد میانمار). (سید داوود آقایی و فائزه قاسمی، راهکار پیشنهادی برای اصلاح شورای امنیت سازمان ملل، ۱۳۹۲: ۱۱۰). لکن از سال ۲۰۱۱ دوباره بکارگیری این حق توسط روسیه و چین افزایش قابل ملاحظه ای یافت. شایان ذکر است که در این برهه زمانی ایالات متحده آمریکا نیز چندین قطعنامه شورای امنیت، به ویژه قطعنامه های پیشنهادی علیه اسرائیل و اقداماتش در فلسطین اشغالی را وتو نموده است. سالی مورفت به طور کلی دلایلی چند برای اتخاذ مواضع متضاد و منفی اعضاء دائم شورای امنیت عنوان کرده است که اهم آنها عبارتند از: ۱. رقابت میان شرق و غرب در توسعه و

نفوذ قدرت ۲. حفاظت از خود و متحدان. (سالی مورف، اهمیت قطعنامه ها و وتوهای شورای امنیت و ارتباط آن‌ها با شرایط موجود، ترجمه بهرام مستقیمی، ۱۳۷۰: ۶۱۹) بر همین اساس اولین کاربرد حق وتو در رقابت شرق و غرب در عضویت و پذیرش اعضای در ملل متحد بود، که موجب تضاد منافع اعضای دائم می‌شد. هر یک از اعضای دائم شورای امنیت، به ویژه دو ابرقدرت اتحاد جماهیر شوروی سابق و ایالات متحده آمریکا، خواهان آن بودند که کشورهای حامی منافع و ایدئولوژی خود را وارد سازمان نمایند و از ورود کشورهای حامی بلوک رقیب ممانعت نمایند. و اما در توضیح دومین کاربرد حق وتو، یعنی بکارگیری آن در جهت حفاظت از منافع خویش و متحدان می‌توان به وتوی فرانسه و انگلستان طی بحران سوئز، [وتوی فرانسه در مورد جزایر کومور در سال ۱۹۷۶](#)، وتوی مربوط به [تهاجم به افغانستان](#) و همچنین وتوهای ایالات متحده آمریکا در مورد اقداماتش در گرانادا در سال ۱۹۸۳ و نیکاراگوا در سال ۱۹۸۴ و ۱۹۸۵ و همانطور که پیش از این نیز ذکر گردید وتوهای مکرر این کشور در حمایت از اسرائیل و اقدامات آن در فلسطین اشغالی و موارد متعدد دیگر و در نهایت مورد تأسف برانگیز اخیر، [وتوی روسیه در خصوص تجاوز به خاک اوکراین اشاره نمود](#).

و اما این وتوهای گسترده با رویکردهایی که ذکر گردید به تدریج ما را با این واقعیت مواجه ساخت، که اگر چه وتو به نوعی یک امتیاز برای دولت‌های قدرتمند به جهت تأثیرگذاری بیشتر آنها در حفظ صلح و امنیت بین المللی و تمهیدی در جهت تأمین هر چه بیشتر امنیت جهانی است ولی به دلیل سوء استفاده دول برخوردار از این امتیاز در جهت کسب منافع غیرمشروع برای خود و متحدانشان، برعکس خود به نوعی تهدید علیه صلح و امنیت بین المللی تبدیل گردیده و عملاً در مواردی بکارگیری این امتیاز در تقابل جدی با قواعد حقوق بین الملل، حتی قواعد آمره قرار گرفته است (اشاره به وتوی اخیر روسیه در خصوص تجاوز به خاک اوکراین). بر همین اساس طرح ها و پیشنهادات متعددی در راستای ضرورت انجام اصلاحات در ساختار شورای امنیت برای رفع نقص مزبور مطرح گردیده و اکنون به نحو چشمگیری افزایش یافته است. اما از این میان اقدام مجمع عمومی سازمان ملل در [قطعنامه A/76/L.52](#) مورخ ۲۶ آوریل ۲۰۲۲ با هدف ایجاد مسئولیت برای اعضای دائم شورای امنیت در هنگام استفاده از حق وتو تأمل برانگیزتر است. به موجب این قطعنامه، مجمع عمومی از این اختیار برخوردار گردیده است که در صورت استفاده اعضای دائم از امتیاز وتو حداقل ۷۲ ساعت قبل از نشست رسمی خود در این خصوص، از شورای امنیت درخواست نماید گزارش ویژه خود را در پاسخ به سوال مجمع درباره دلائل استفاده از وتو به این رکن فراگیر سازمان ارسال نماید. واقعیت این است که از زمان تاسیس سازمان ملل متحد، هیچگاه اعضای دائم شورای امنیت خود را در موقعیت پاسخگویی در برابر جامعه ی جهانی به واسطه ی اعمال حق وتوی خود ندیده بودند؛ در حالیکه قطعنامه ی جدید شرایط تازه‌ای را برای اعمال کننده ی حق وتو رقم می‌زند. لزوم پاسخگویی و شفاف سازی در برابر اعمال حق وتو در جلسه ی رسمی مجمع عمومی، که البته منجر به این نتیجه اولیه می‌شود که اعضای دائم، حق وتو را با احتیاط بیشتری در راستای تحقق اهداف منشور اعمال نمایند و همانطور که نماینده ی ایالات متحده آمریکا در سازمان ملل نیز

متذکر گردید، مطابق مفاد این قطعنامه هر زمان که عضو دائمی از حق وتو استفاده کند، بایستی آماده ی پاسخگویی به این سوال باشد که «چرا قطعنامه مورد بحث باعث حفظ صلح و امنیت بین المللی نمی شود؟» (منا محمدعلیان، قطعنامه جدید مجمع عمومی، سرآغاز تحدید اعمال حق وتو، در تالار گفتگوی انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد، ۱۴۰۱)، این پیام را نیز با خود دارد که زمان آن رسیده که جو حاکم بر شورای امنیت نیز دموکراتیزه شود. پاسخگویی اعضاء دائم در برابر استفاده از حق وتو که تاکنون به صورت بی قید و شرط بکار گرفته می شده است، گامی بلند در جهت ضرورت هماهنگی این نهاد تأثیرگذار با تحولات جامعه جهانی است. همه می دانیم که یکی از این تحولات و البته یکی از مهمترینشان، شناسایی حق ملت ها در تعیین سرنوشتشان است. حقوق بین الملل معاصر در راستای تحقق حق خودمختاری مردم، از دولت ها می خواهد که این حق را برای ملت ها به رسمیت شناخته و مورد احترام قرار دهند و تدابیر لازم در جهت تحقق و رعایت آن را اتخاذ نمایند. (میثاقین حقوق مدنی و سیاسی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مصوب ۱۹۶۶ م.). با این همه و به رغم تأکید جدی حقوق بین الملل به رعایت حق ملت ها برای حکومت بر خود، و تلاش دولت ها در حد توان برای محقق ساختن آن، یکی از مشکلات عمده ای که نظام های سیاسی دموکراتیک، اغلب با آن مواجه اند فرسایش و کاهش حاکمیت آن ها بر سرنوشت خویش به دلیل عواملی چند نظیر جنگ های بین المللی و پیامدهای آن چون مهاجرت، تخریب محیط زیست و .. است که بدون دخالت و در خارج از مرزهای آن ها بوقوع می پیوندد. در راستای حل مسئله، دولت ها به تدریج دریافتند که تصمیم گیری و اقدام در خصوص رفع مسائلی نظیر مسائل پیش گفته، نیازمند همکاری و تعامل جدی خودشان است. در همین راستا و با این هدف یعنی تأمین منافع مشترک، اقدام به تأسیس نهادها و سازمان های بین المللی بر اساس نیازمندی های لازم نمودند که اصولاً این نهادها و سازمان ها به نمایندگی از آنها اقدام می نمایند. بر کسی پوشیده نیست که نهادهای بین المللی بهره مند از ساختار دموکراتیک می توانند در مرتفع ساختن و کاهش آثار چنین مسائلی عملکرد بهتری داشته باشند تا نهادهای غیردموکراتیکی نظیر شورای امنیت. (همانگونه که در عمل به ما ثابت شده است. هر زمان شورای امنیت به دلیل بکارگیری وتوی مکرر از تصمیم گیری باز می ماند، مجمع عمومی به عنوان رکنی فراگیر به قضیه ورود پیدا می کند. قطعنامه اتحاد برای صلح ۱۹۵۰ مجمع عمومی) لذا تصور این که یک نهاد غیردموکراتیک، درصدد حفاظت از حقوق دولت های دموکراتیک برآید چندان ساده نیست و با اصول منطقی سازگار نمی نماید. بر همین اساس، به جرأت می توان بیان داشت شورای امنیت با ساختار فعلی دیگر پاسخگوی نیازمندی های کنونی نیست و امروزه بیش از هر زمان دیگر هماهنگی و تطابق ساختار شورای امنیت به عنوان نهاد تصمیم گیرنده به نمایندگی از طرف دولت های دموکراتیک، با ساختار آن ها و در چارچوب موازین بین - المللی بیش از پیش احساس می گردد. چگونه می توان در حقوق بین الملل، دولت ها را متعهد به تحقق حق خودمختاری ملت ها دانست ولی نهادهای تصمیم گیرنده از طرف همین دول دموکراتیک، خود غیردموکراتیک باشند.

در تعریف دموکراسی چنین می‌توان گفت: دموکراسی به نوع تصمیم‌گیری جمعی تعلق دارد. دموکراسی در مفهوم خود بیان‌کننده‌ی این آرمان است که تصمیم‌هایی که بر اجتماعی به عنوان یک مجموعه اثر می‌گذارند، باید با نظر کلیه‌ی افراد آن اجتماع گرفته شوند و همچنین کلیه‌ی اعضای باید از حق برابر برای شرکت در تصمیم‌گیری برخوردار باشند. به عبارت دیگر، وجود دموکراسی مستلزم دو اصل کلی «نظارت همگانی بر تصمیم‌گیری جمعی» و داشتن «حق برابر در اعمال این نظارت» می‌باشد. در نتیجه، هر اندازه که این دو اصل در تصمیم‌گیری‌های یک جمع یا اجتماع بیشتر تحقق یابد، آن جمع یا اجتماع «دموکراتیک‌تر» خواهد شد. لذا، بر خلاف تصور رایج، دموکراسی تنها مربوط به حکومت و دولت نیست، رعایت اصول دموکراسی در همه‌انواع اجتماعات از جمله نهادها و سازمان‌های بین‌المللی که در ارتباط نزدیک با تصمیم‌گیری جمعی هستند، لازم می‌نماید. در نتیجه می‌توان گفت، دموکراسی در دولت، ارتباطی تنگاتنگ با دموکراسی در سایر نهادهای اجتماعی مرتبط با دولت دارد. (دیوید بیتهم و بویل کونین، دموکراسی چیست؟ ترجمه‌ی شهرام نقش‌تبریزی، ۱۳۹۵: ۱۷). بر همین اساس منطقی به نظر می‌رسد که جامعه‌ای که اعضای اصلی آن (اینجا منظور دولت‌ها هستند) به سرعت در جهت دموکراتیزه شدن پیش می‌روند، نهادهای غیردموکراتیک مرتبط با آن توان تداوم نداشته باشند مگر اینکه هماهنگ و در مسیر حرکت دولت‌ها پیش روند. پس گزافه نیست اگر ادعا کنیم که اقدام مجمع عمومی در جهت تحدید بهره‌مندی اعضای دائم از حق وتو و لزوم پاسخگویی در بکارگیری آن گام اول و البته بسیار مهم و سرآغاز حرکت شورای امنیت به سوی دموکراسی است، اتفاقی که دیر یا زود می‌افتاد.

عملکرد سازمان ملل در یک سالگی جنگ اوکراین (بخش نخست)

عیسی عادل - پژوهشگر علوم سیاسی

یک سال از تهاجم نظامی روسیه علیه اوکراین که قرار بود با یک "عملیات ویژه نظامی" برق آسا ظرف چند روز خاتمه یابد گذشت. با عملکرد ضعیف ارتش روسیه در این جنگ، حالا آن چه از ابرقدرتی برای آن باقی مانده یکی سلاح هسته ای است و دیگری حق و تو در شورای امنیت سازمان ملل متحد. سلاح هسته ای سلاحی بازدارنده است و از این جهت سلاحی دفاعی محسوب می شود و در عملیات تهاجمی علیه اوکراین چندان به کار روسیه نیامد. اما حق و تو به روسیه کمک کرد تا مانع یک اجماع جهانی علیه خود شود. همین موضوع منشأ انتقادات فراوانی نسبت به سازمان ملل شد و در نوشته های متعددی مورد بحث قرار گرفت، آن قدر که ممکن است این سوال را به ذهن آورد که اگر در قرن ۲۱ یکی از اعضای شورای امنیت سازمان ملل که به او به عنوان یکی از قدرت های ضامن صلح و امنیت بین المللی جایگاه عضویت دائم داده شده، قواعد بین الملل را نادیده می گیرد و از زور برای حل اختلاف خود با سایرین استفاده می کند، اساساً وجود چنین سازمانی دیگر چه ضرورتی دارد؟

برای پاسخ به این سوال باید بین دو رویکرد نظری سنتی و غیرسنتی در مطالعات امنیت بین الملل تمایز قائل شویم. رویکرد سنتی منطبق با نظریات واقع گرایانه در روابط بین الملل که دولت را مرجع امنیت می دانند است و رویکرد غیرسنتی شامل سایر نظریات لیبرالیستی، سازه انگار، انتقادی و غیره است که انسان در آن ها مرجع امنیت است. البته این بدان معنا نیست که در رویکرد سنتی انسان قرار است قربانی دولت شود، بلکه آن ها می گویند تعریف امنیت برای فرد معنادار نیست و ناامنی در حوزه های غیردولتی می تواند به سایر حوزه های مطالعاتی مانند مطالعات جرم و جنایت محول شود و از مطالعات امنیت بین الملل جدا گردد. (مایکل شیهان، "امنیت بین الملل"، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، ۱۳۸۸، صفحه ۸۴) در چنین پیش زمینه نظری است که می توان گفت انتقادات نسبت به چرایی وجود سازمان بیشتر معطوف به رویکرد امنیتی دولت محور است و سازمان ملل در حوزه امنیت انسانی نهادها و ارکان دیگری دارد که هم چنان به فعالیت خود ادامه می دهند. به تعبیری می توان گفت، اگر همین سازمان با همه نقصان ها و کاستی هایش وجود نمی داشت، می بایستی امروز تاسیس می شد و جنگ اوکراین ضرورت وجود همین سازمان با همین وضعیت را به طور ویژه در حوزه امنیت انسانی دو چندان کرده است.

در این یادداشت (در دو بخش) قصد بر این است تا ضمن تایید کاستی هایی در عملکرد سازمان ملل متحد در یک سالی که از جنگ اوکراین می گذرد، به ویژه در حوزه های سنتی و دولت محور امنیت، جنبه های مثبتی از کارکردهای سازمان ملل متحد به طور ویژه در حوزه امنیت انسانی مورد اشاره قرار گیرد. بدیهی است بیان

عملکرد یک ساله همه ارکان و سازمان های تخصصی زیرمجموعه سازمان ملل بسیار گسترده و طولانی است و در این یادداشت تنها به مهم ترین آن ها اشاره خواهد شد.

شورای امنیت

همان طور که گفته شد شورای امنیت بار بیشترین انتقادات نسبت به عملکرد سازمان را بر دوش می کشد: هم به این دلیل که این بحران بین المللی توسط یکی از اعضای دائم آن به وجود آمده و هم این که شورای امنیت مهم ترین وظیفه سازمان، یعنی حفظ صلح و امنیت بین المللی را برعهده دارد. ایده یک سازمان بین المللی برای حفظ صلح و امنیت بین الملل پس از جنگ جهانی اول به این دلیل مشتری پیدا کرد که با پیشرفت فناوری های نظامی جنگ بسیار پرهزینه شد. با دستیابی شوروی به سلاح هسته ای در سال ۱۹۴۹، برای اولین بار در تاریخ، جنگ بین ابرقدرت ها نه تنها پرهزینه، بلکه در عمل غیرممکن شد. این موضوع بر اهمیت حفظ صلح در جهان و به تبع آن نقش سازمان ملل متحد افزود. براین اساس، همان طور که در بند یک ماده ۴ منشور سازمان ملل متحد آمده، عضویت در این سازمان مختص "دولت های عاشق صلح" است که تعهدات این منشور را بپذیرند. حالا اگر عضوی از دایره شمول این بند خارج شد تکلیف چیست؟ ماده ۶ می گوید عضوی که به طور مکرر اصول مندرج در این منشور را نقض می کند توسط مجمع عمومی و با توصیه شورای امنیت می تواند اخراج شود. توصیه به اخراج از آن جایی که یک تصمیم رویه ای نیست، براساس بند ۳ ماده ۲۷ نیاز به رای همه اعضای دائم شورای امنیت از جمله روسیه دارد که طبیعتا چاقو هم دسته خود را قطع نمی کند و به شکلی متناقض پنج عضو دائم شورای امنیت که خود می بایستی حافظ صلح و امنیت بین الملل باشند، اجازه دارند جز "دولت های عاشق صلح" نباشند.

یک نمونه این تناقض را می توان در وتوی قطعنامه سی ام سپتامبر ۲۰۲۲ شورای امنیت در محکومیت برگزاری فراندوم الحاق چهار بخش از شرق اوکراین به روسیه توسط روسیه دید. در حالی که ده عضو از پانزده عضو شورای امنیت به آن رای مثبت داده بودند، به دلیل وتوی روسیه این قطعنامه تصویب نشد ([لینک](#)). این در حالی است که یک روز قبل، دبیرکل سازمان برگزاری این فراندوم را ناقض حقوق بین الملل و اصول منشور دانسته بود ([لینک](#)) و چند روز بعد هم، مجمع عمومی با ۱۴۳ رای مثبت آن را ناقض تمامیت ارضی، حق حاکمیت، و استقلال سیاسی اوکراین دانست و خواهان بی اثر کردن آن توسط روسیه شد ([لینک](#)). اما نماینده روسیه در سازمان صراحتا اعلام کرد که این فراندوم پس از تایید پارلمان روسیه قابل بازگشت نیست ([لینک](#)). خلاصه ماجرا این که شورای امنیت، تنها با یک رای مخالف توانست در تضاد با مجمع عمومی و دبیرکل عمل کند. در مجموع در یک سال گذشته از هفت پیش نویسی که نتوانست در شورا رای بگیرد، چهار مورد آن مربوط به اوکراین بود: دو قطعنامه توسط امریکا و آلبانی پیشنهاد شده بودند که یکی محکومیت تهاجم نظامی روسیه بود و دیگری همان طور که گفته شد محکومیت فراندوم در مناطق اشغالی. دو قطعنامه دیگر هم یکی در مورد وضعیت انسانی جنگ بود و دیگری فعالیت های بیولوژیک نظامی در اوکراین ([لینک](#)).

از زمان تاسیس سازمان، چنین تناقضاتی در موارد متعددی قبل و بعد از فروپاشی شوروی اتفاق افتاد. تهاجم نظامی شوروی به افغانستان و جنگ آمریکا علیه ویتنام بارزترین نمونه های آن قبل از فروپاشی، و حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ و تهاجم روسیه به گرجستان در سال ۲۰۰۸ از نمونه های بارز آن پس از جنگ سرد است. اما هیچ کدام از آن ها به اندازه اوکراین با صلح جهانی در تضاد نبود چرا که در هیچ کدام از آن ها الحاق بخشی از خاک یک کشور دیگر به خاک خود در دستور کار ابرقدرت ها قرار نداشت. تبعات این اقدام می تواند فلسفه وجودی سازمان را زیر سوال ببرد به طوری که ۲۰۰ نفر از کارکنان ارشد پیشین سازمان ملل در نامه ای به آنتونیو گوترش، دبیر کل سازمان به او هشدار دادند که اگر او شخصاً مسولیت بیشتری بر عهده نگیرد، نه تنها سازمان بلاموضوع می شود، بلکه بقای آن ممکن است به خطر بیفتد ([لینک](#)).

در عین حال توجه بیشتر افکار عمومی و نخبگان و رهبران سیاسی جهان به ایرادات حق و تو امیدها برای اصلاحات را بیشتر کرد. به طور مثال آمریکا به عنوان بزرگترین تامین کننده بودجه سازمان از ایجاد محدودیت برای حق و تو حمایت می کند. لیندا توماس گرینفیلد، نماینده آمریکا در سازمان ملل، در سپتامبر ۲۰۲۲، چندماه قبل از آغاز حمله، با اشاره به این که از سال ۲۰۰۹، روسیه ۲۶ بار از حق و تو استفاده کرده، در حالی که آمریکا تنها ۴ بار از آن استفاده کرده، تلویحاً و تو کردن را اقدامی ناپسندی دانسته که باید از آن کمتر استفاده شود چرا که می تواند اقتدار اخلاقی استفاده کننده را زیر سوال ببرد ([لینک](#)). همین اظهارنظرها بعدها می تواند علیه ایالات متحده به کار رود.

مطرح شدن بحث اخراج روسیه از شورای امنیت هم می تواند به هنجارسازی های جدیدی منجر شود. به طور مثال، کنگره آمریکا با استناد به ماده ۲۳ اساسنامه خواهان اخراج روسیه از شورای امنیت است، چرا که حمله روسیه به اوکراین یک تهدید صلح و امنیت بین الملل است و این با مفاد این ماده در تضاد است ([لینک](#)). در موردی دیگر، نماینده اوکراین در سازمان ملل، تصاحب کرسی شوروی در این سازمان توسط روسیه را زیر سوال برد ([لینک](#))، یا ولودمیر زلنسکی هم با خطاب قراردادن شورای امنیت در یک سخنرانی ویدیویی خواهان اخراج روسیه از این شورا و یا انحلال آن شد ([لینک](#)). اگرچه عملیاتی شدن این پیشنهادها با اما و اگرهای بسیاری همراه است، اما صرف مطرح شدن آن ها در این سطح می تواند توجه ها را به لزوم اصلاحات ساختاری سازمان ملل متحد دوچندان کند. این جنگ می تواند زنگ بیداری برای جامعه جهانی باشد. واقعیت این است که این سازمان با این ساختار چندان مناسب شرایط نظام بین الملل فعلی نیست و دیر یا زود یا باید شاهد تغییرات باشد یا این که منتظر باشد اساساً بلاموضوع شود. بنابراین اگر اصلاحات برای حفظ بقای معنادار سازمان ضروری است، شرایط حال حاضر می تواند یک فرصت برای تحرک بیشتر در این جهت باشد.

در چنین فضایی قطعنامه پیشنهادی لیختن اشتاین در آوریل ۲۰۲۲، یعنی تنها دو ماه پس از آغاز جنگ به تصویب مجمع عمومی رسید. پیشنهاد این قطعنامه دو سال قبل به مجمع عمومی پیشنهاد شده بود و طی آن مقرر شده بود هر بار که یکی از اعضای دائم شورای امنیت از حق و تو خود استفاده می کند، مجمع عمومی باید

جلسه ای تشکیل داده و همه اعضا به بررسی این حق و توپردازند. تصمیم گیری در مورد این طرح پس از مدتی متوقف شد، اما پس از آغاز جنگ اوکراین و شدت یافتن انتقادات از روسیه نسبت به وتوی تصمیمات سازمان ملل در شورای امنیت، طرح دوباره مطرح شد و با اجماع و بدون رای گیری تصویب گردید. ۸۳ کشور از جمله امریکا این قطعنامه را پیشنهاد داده بودند (لینک). این قطعنامه در واقع به ایفای وظیفه مجمع عمومی، مندرج در ماده ۱۰ منشور که می گوید مجمع عمومی می تواند هر موضوعی را در چهارچوب این منشور به غیر از مواردی که در ماده ۱۲ آمده مورد بحث قرار دهد و به اعضا یا به شورا توصیه هایی بکند (لینک). ماده ۱۲ می گوید تا زمانی که شورای امنیت مشغول بررسی موضوعی است، مجمع عمومی نباید توصیه در آن موضوع بکند. وظیفه هماهنگی بین مجمع و شورا برعهده دبیرکل است (لینک). تاثیر این طرح بیشتر از جنبه جلب توجه افکار عمومی جهان نسبت به عملکرد پنج عضو دائم است و می تواند فشاری هنجاری بر این اعضا وارد کند.

اما همین شورای امنیت با همین ساختار فعلی هم توانست به عنوان یک پلتفرم برای دیپلماسی نقش ایفا کند. در شرایطی که هرگونه تماس با روسیه از سوی امریکا و کشورهای غربی مذموم شمرده می شد، در شورای امنیت، نمایندگان روسیه و امریکا و دیگر کشورهای موثر نظام بین الملل با یکدیگر گفتگو می کردند. از ۲۲ جلسه شورای امنیت که به موضوع صلح و امنیت بین الملل اختصاص داده شده بود، ۱۷ مورد آن به موضوع اوکراین اختصاص داشت. البته تعداد جلساتی که به بحث پیرامون اوکراین اختصاص داشت بسیار بیشتر از این ها بود. به طور متوسط هفته ای دو جلسه به اوکراین اختصاص یافت و این تعداد در اواخر اکتبر به چهار جلسه در هفته هم رسید، به طوری که برخی از کشورهای افریقایی به این میزان از توجه به اوکراین اعتراض کردند زیرا معتقد بودند باعث می شود شورا به مسائل دیگر جهان کمتر توجه کند (لینک).

یکی از اقدامات مهم شورای امنیت در همان روزهای نخست جنگ و پس از بروز اولین نشانه ها از ناتوانی در تصمیم گیری این بود که طی یک قطعنامه در ۲۷ فوریه، موضوع را به مجمع عمومی ارجاع داد. این کار طبق رویه "اتحاد برای صلح" انجام شد که در آن شورای امنیت می توانست با اکثریت آرا موضوعی را که به دلیل وتوی یکی از اعضای دائم امکان تصمیم گیری در مورد آن وجود ندارد را به مجمع عمومی ارجاع دهد (لینک). در نتیجه این اقدام شورای امنیت مجمع عمومی توانست به حوزه اختیارات شورای امنیت ورود کند و در تشدید انزوای روسیه نقش ایفا نماید.

علیرغم همه تضادها، شورای امنیت در یک مورد موفق به تصویب قطعنامه هم شد. در ۶ مه ۲۰۲۲ شورا طی قطعنامه ای از تلاش های دبیرکل برای رسیدن به یک راه حل صلح آمیز در اوکراین حمایت کرد. این قطعنامه یک هفته پس از سفر دبیرکل به روسیه و اوکراین تصویب شد و به اعتبار تلاش های دبیرکل برای برقراری صلح افزود. متن قطعنامه توسط نروژ و مکزیک پیشنهاد شده بود (لینک). به عنوان نکته پایانی در خصوص عملکرد شورای امنیت لازم به یادآوری است که شورا در این مدت توانست موضوعات را از یکدیگر تفکیک کند و اختلافات میان روسیه و غرب منجر به توقف ایفای نقش شورا در سایر موضوعات مرتبط با صلح و امنیت

جهانی نشد. در حالی که روسیه و امریکا عملاً درگیر یک منازعه خونین شده بودند و سربازان روسی توسط تسلیحات غربی کشته می شدند، نمایندگان روسیه و کشورهای غربی در طول این یک سال توانستند ۵۴ قطعنامه در موضوعات مختلف در شورای امنیت به تصویب برسانند که در یک مورد قطعنامه ای تحت فصل هفتم به منظور اعمال تحریم هایی علیه هائیتی تصویب شد. تعداد قطعنامه های شورای امنیت در ۲۰۲۲ تنها سه مورد کمتر از ۲۰۲۱ بود ([لینک](#)).

عملکرد سازمان ملل در یک سالگی جنگ اوکراین (بخش دوم)

عیسی عادل - پژوهشگر علوم سیاسی

در بخش [نخست](#) این نوشتار، عملکرد شورای امنیت در بحران اوکراین را مورد بررسی قرار دادیم. در این بخش به سایر ارکان و نهادهای ملل متحد می پردازیم.

مجمع عمومی

همان طور که گفته شد کاستی های شورای امنیت در ایفای وظایف خود تا حدی توسط مجمع عمومی جبران شد و مجمع مهم ترین نقشی که سازمان ملل در رویکرد امنیت دولت محور سنتی می توانست داشته باشد را ایفا کرد. این موضوع با توجه به سوابق تاریخی جبران نقصان شورای امنیت توسط مجمع عمومی چندان دور از انتظار هم نبود. قطعنامه اتحاد برای صلح مجمع عمومی در سال ۱۹۵۰ را می توان اولین نمونه آن دانست ([لینک](#)). به این نشست های مجمع عمومی "نشست فوق العاده ویژه" گفته می شود که تاکنون ۱۱ مورد از این جلسات برگزار شده است ([لینک](#)). قطعنامه اتحاد برای صلح و جاهت قانونی لازم برای ایفای چنین نقشی به مجمع عمومی می دهد. در نتیجه چنین اختیاری، مجمع در مجموع پنج قطعنامه علیه روسیه تصویب کرد: اولین قطعنامه تنها چند روز پس از آغاز جنگ، در دوم مارس ۲۰۲۲ با ۱۴۱ رای مثبت از ۱۹۳ عضو سازمان در مقابل ۵ رای منفی به تصویب رسید و در آن از فدراسیون روسیه خواسته شد تا به استفاده غیرقانونی از زور پایان دهد و نیروهای خود را از اوکراین خارج کند ([لینک](#)). اهمیت این قطعنامه در این است که مقامات کرملین دلیل تهاجم نظامی خود به اوکراین را گسترش ناتو و جلوگیری از نسل کشی اقلیت روس توسط دولت مرکزی اوکراین اعلام می کردند ([لینک](#)) و تصویب این قطعنامه با یک رای قاطع نشان می دهد که این دلایل از سوی جامعه جهانی پذیرفته نشده است.

مجمع عمومی در ادامه اقدامات خود برای مشروعیت زدایی از روسیه در عرصه بین الملل و انزوای بیشتر این کشور، در قطعنامه هفتم آوریل خود که با ۹۳ رای موافق در مقابل ۲۴ رای مخالف تصویب شد خواهان اخراج روسیه از شورای حقوق بشر سازمان ملل شد. جلسه برای رای گیری در این خصوص ۷ روز پس از جنایت بوچا در حومه کیو، پایتخت اوکراین برگزار شد ([لینک](#)). این اولین بار بود که یک عضو ملل متحد از این نهاد اخراج می شود. ۹۳ کشور در حالی به این قطعنامه رای مثبت دادند که روسیه کشورها را در مورد رای مثبت دادن به این قطعنامه به طور آشکاری تهدید کرده بود ([لینک](#)). تصاویر شوک آور کشته شدن شهروندان غیرنظامی که دست های آن ها از پشت بسته شده بود باعث حیرت جهانیان شد. دادستان کل اوکراین سه روز پس از این حادثه اعلام کرد که ۴۱۰ جنازه در بوچا پیدا شد ([لینک](#)).

قطعهنامه سوم مجمع در ۲۴ مارس، یک ماه پس از آغاز جنگ با ۱۴۰ رای موافق و تنها ۵ رای مخالف تصویب و در آن خواهان محافظت از جان شهروندان غیرنظامی و دسترسی بشردوستانه به آنان شد و از روسیه به دلیل ایجاد شرایط هولناک انتقاد گردید ([لینک](#)).

در تاریخ ۱۴ نوامبر ۲۰۲۲، مجمع عمومی قطعهنامه چهارم را به پیشنهاد ۵۰ کشور به رای گذاشت که ۹۴ کشور به آن رای مثبت دادند و ۱۴ کشور با آن مخالف بودند. در این قطعهنامه خواسته شده بود تا یک مکانیزم بین المللی برای پرداخت خسارات جنگ، خرابی ها، از دست رفتن جان انسان ها یا زخمی ها، و هم چنین مستندسازی شواهد و ادعاها ایجاد شود. یکی از ادعاهایی که پیش از رای گیری توسط نماینده روسیه عنوان شد این بود که سازمان ملل در سازوکار پیشنهاد شده هیچ نقشی ندارد و این سازوکار پیشنهادی تنها توسط گروهی از کشورها اجرا می شود و در نتیجه ممکن است پول ها به جای آن که صرف بازسازی اوکراین شود صرف تامین مالی ارسال سلاح به اوکراین گردد ([لینک](#)). مشروعیت سازمان ملل در راه اندازی سازوکاری به منظور بازسازی اوکراین و دریافت غرامت از روسیه در سخنان نماینده روسیه مستتر بود.

در آخر این که مجمع در نظر دارد در ۲۲ فوریه ۲۰۲۳ به مناسبت سالگرد تهاجم نظامی روسیه به اوکراین یکی دیگر از این نشست های ویژه را برگزار و بر حمایت خود از اوکراین تاکید مجدد نماید ([لینک](#)).

دبیر کل

در مواقعی که جایگاه سازمان زیر سوال می رود، نقش دبیر کل بسیار حیاتی می شود. با توجه به ناتوانی سازمان ملل از پیشگیری از شرایط مخاطره آمیز ناشی از این جنگ، ۲۰۰ نفر از مقامات سابق سازمان، از جمله تعدادی از معاونین نامه ای به دبیر کل نوشتند و از وی خواستند تا شخصاً برای برقراری صلح ریسک بپذیرد و به طور موقت دفتر خود را به اروپا منتقل کند و از آن جا از نزدیک اوضاع را مدیریت نماید ([لینک](#)). این نشان دهنده اهمیت نقش دبیر کل در حفظ جایگاه سازمان است. در گذشته هم در مواردی مانند بحران موشکی کوبا و یا جنگ هشت ساله ایران و عراق، دبیر کل های وقت سازمان نقش موثری ایفا کرده بودند. با توجه به موارد گذشته، انتقاداتی نسبت به دبیر کل فعلی سازمان مطرح بود.

با این حال، آنتونیو گوترش، دبیر کل فعلی سازمان هم تلاش های زیادی برای کنترل اوضاع انجام داد. تنها یک روز پس از آغاز جنگ، ایشان، آقای امین آود را به عنوان دستیار خود و هماهنگ کننده در بحران اوکراین برگزید ([لینک](#)). ۲۶ آوریل، دو ماه پس از آغاز جنگ هم آقای گوترش برای میانجی گری صلح به مسکو سفر کرد و با سرگئی لاوروف وزیر امور خارجه روسیه دیدار کرد. در این دیدار وی صراحتاً اقدام روسیه را نقض تمامیت ارضی اوکراین و منشور سازمان ملل متحد اعلام و بر قطعهنامه مجمع عمومی در محکومیت این حمله تاکید کرد. او هم چنین ایجاد کوریدورهایی برای ارسال کمک های بشردوستانه از طریق ایجاد یک گروه تماس با مشارکت روسیه، اوکراین، و سازمان ملل را پیشنهاد داد. در زمان حضور آقای گوترش، محاصره بندر ماریوپول وضعیت انسانی ناگواری را در این شهر ایجاد کرده بود. بنابراین او خواهان تشکیل یک گروه متشکل

از روسیه، اوکراین، سازمان ملل، و صلیب سرخ برای تخلیه شهروندان گیر افتاده، چه داخل شهر و چه داخل کارخانه آزو فستال شد. ایشان در دیدار با ولادمیر پوتین، رئیس جمهور روسیه پیشنهادهای خود را ارائه کرد، که مورد قبول رئیس جمهور روسیه واقع شد. مذاکرات پیرامون آن بین وزارت دفاع روسیه و دفتر سازمان ملل برای هماهنگی در امور بشردوستانه پیگیری شد [\(لینک\)](#). در نتیجه تلاش های دبیر کل و با کمک صلیب سرخ، ۵۰۰ نفر از شهروندان غیر نظامی که در ماریوپل و در کارخانه فولاد آزو فستال گیر افتاده بودند آزاد شدند [\(لینک\)](#).

دو روز پس از دیدار از مسکو، آقای گوترش به اوکراین رفت و از بوچا دیدار کرد. در این دیدار او بر لزوم پاسخگویی و مسئولیت پذیری در قبال جنایت رخ داده در بوچا تاکید کرد. او از روسیه خواست تا با دیوان بین المللی کیفری برای تحقیق در این خصوص همکاری کند [\(لینک\)](#). در ششم ژوئن، خانم پرامیلا پاتن، نماینده ویژه دبیر کل در موضوع خشونت جنسی در منازعات مسلحانه، به شورای امنیت اعلام کرد که موارد تجاوز جنسی توسط سربازان روس رو به افزایش است. تا آن روز ۱۲۴ مورد تجاوز جنسی ثبت شده بود. در این گزارش آمده بود که در مواردی این کار به صورت گروهی و حتی جلوی چشم همسران یا مادران انجام می شد [\(لینک\)](#). بعدتر در ۲۱ ژوئن، مشاور ویژه سازمان در پیش گیری از خشونت جنسی هم گزارش مشابهی به شورای امنیت در این خصوص ارائه کرد [\(لینک\)](#). شاید ارائه چنین گزارش هایی از منظر امنیت دولت محور تاثیری در صلح میان دولت ها نداشته باشد، اما برای رویکردهای غیر سنتی مانند رویکردهای فمینیستی به موضوع امنیت دارای اهمیت است.

پس از «توافق دریای سیاه» با میانجی گری دبیر کل سازمان ملل و ترکیه تا ۱۴ سپتامبر ۲۰۲۱ حدود ۲,۷ میلیون تن غله و اقلام غذایی از اوکراین به خارج صادر شد که نقش بر زرگی در جلوگیری از ایجاد ناامنی غذایی ناشی از جنگ اوکراین داشت [\(لینک\)](#).

شاید بتوان گفت بزرگترین دستاورد دبیر کل در این جنگ میانجی گری برای رفع محدودیت ها در صادرات غله بود که می توانست برای یک و نیم میلیارد نفر از جمعیت کره زمین مخاطره آمیز باشد [\(لینک\)](#). پس از مذاکرات طولانی، در ژوئن، دبیر کل با همراهی رئیس جمهور ترکیه، رجب طیب اردوغان موفق می شود در استانبول توافقی را به امضای طرفین برساند که به موجب آن صادرات غله، مواد غذایی، و کود شیمیایی از دریای سیاه از سر گرفته شود [\(لینک\)](#). در مراسم امضای این توافق دبیر کل آن را نور امیدی برای صلح خطاب کرد که البته تاکنون محقق نشده و این همکاری به حوزه های دیگر گسترش پیدا نکرد. به دنبال این توافق، آقای گوترش در ۱۸ اگوست به لویو در غرب اوکراین سفر کرد تا در یک نشست سه جانبه با رجب طیب اردوغان و ولودومیر زلنسکی دیدار کند و سپس برای نظارت بر اجرای توافق به اودسا رفت [\(لینک\)](#). در نتیجه "توافق دریای سیاه" تا ۱۴ سپتامبر ۲۰۲۲ حدود ۲,۷ میلیون تن غله و اقلام غذایی از اوکراین صادر شد و این دستاورد بزرگی برای نقش سازمان ملل در حوزه امنیت انسانی بود که توسط دبیر کل سازمان محقق شد

([لینک](#)). در اقدامی دیگر، دبیر کل در ۲۹ سپتامبر برگزاری فراندوم در چهار منطقه از شرق اوکراین (دونتسک، لوهانسک، خرسون، و زاپروژیا) را تنها چند روز پیش از برگزاری آن غیرقانونی خواند. او این فراندوم را ناقض حقوق بین الملل و اصول منشور سازمان ملل دانست ([لینک](#)). این فراندوم توسط کشورهای زیادی محکوم شد، اما زیرسوال بردن و جاهت قانونی آن توسط دبیر کل سازمان ملل نقش منحصر بفردی در مشروعیت زدایی از آن دارد.

دیوان بین المللی دادگستری

در تاریخ ۱۶ مارس، دیوان بین المللی دادگستری با ۱۳ رای موافق در مقابل دو رای مخالف، دستور داد تا روسیه بلافاصله عملیات نظامی را که در تاریخ ۲۴ فوریه در اوکراین شروع کرده معلق کند ([لینک](#)). اهمیت این رای دیوان این است که اولاً طبق حقوق بین الملل لازم الاجراست، اگرچه روسیه ممکن است تعهدات بین المللی خود را در عمل اجرا نکند. دیگر این که این رای به دنبال شکایت اوکراین نزد دیوان از این که روسیه از مفهوم نسل زدایی برای اقدام نظامی خود سوءاستفاده می کند صادر شد و دیوان به عنوان یکی از مراجع تفسیر حقوق بین الملل نظر صریح (و البته مقدماتی) خود را در حقانیت اوکراین و باطل بودن دلایل روسیه از این اقدام نظامی اعلام کرد ([لینک](#)).

دیوان کیفری بین المللی

تنها سه روز پس از آغاز جنگ، دیوان تحقیق و تفحص خود برای موارد جنایت جنگی و جنایت علیه بشریت را آغاز کرد ([لینک](#)). دادستان دیوان، آقای کریم خان به اوکراین سفر کرد و تیمی را برای گردآوری شواهد آن جا مستقر نمود. اگرچه روسیه عضو دیوان کیفری بین المللی نیست و صلاحیت دیوان در مورد این کشور اجرا نمی شود، اما طبق قوانین دیوان، این امکان برای دیوان وجود دارد که به طور بیطرف ادعاهای مربوط به جرائم در اوکراین را تحقق کند ([لینک](#)).

شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد

دو روز پس از تصویب قطعنامه اول مجمع عمومی، این شورا هم در قطعنامه ای ضمن درخواست خروج فوری نیروهای روسیه و نیروهای وابسته به آن ها از قلمرو سرزمینی کشور اوکراین، یک کمیسیون تحقیق مستقل برای بررسی کلیه موارد نقض حقوق، سوءاستفاده، یا جنایات مشابه تشکیل داد. ۳۲ کشور به این قطعنامه رای مثبت و تنها روسیه و اریتره به آن رای منفی دادند. در این جلسه همه اعضا و به دنبال آن ها نماینده روسیه به احترام قربانیان این جنگ یک دقیقه سکوت کردند ([لینک](#)). به دنبال دریافت گزارش هایی مبنی بر وقوع جنایاتی در مناطقی از اوکراین که در کنترل روس هاست، شورای حقوق بشر، ۱۲ مه در یک جلسه فوق العاده خواهان بررسی و تحقیق در این موضوع شد ([لینک](#)). اداره کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل هم یک تحقیق گسترده در خصوص گورهای دست جمعی که پس از آزادی شهر ایزیوم پیدا شد را آغاز کرد تا ببیند افراد کشته شده نظامی یا غیرنظامی بودند و علت کشته شدن آن ها چه بوده است ([لینک](#)). کمیسیونر عالی وقت سازمان ملل در

حقوق بشر، میشل باشلت، چندین ناظر حقوق بشری را در اوکراین مستقر کرد تا موارد نقض را به دقت نظاره کنند ([لینک](#)). بررسی موارد این چینی توسط نهادهای زیرمجموعه سازمان ملل تضمین کننده بی طرفی تحقیقات است و این وظیفه ای است که از هیچ نهاد یا دولت دیگر بر نمی آید.

یونسکو

۱۱ ماه پس از آغاز جنگ، در ۲۵ ژانویه ۲۰۲۳، و در شرایطی که اودسا، یکی از شهرهای تاریخی اوکراین زیر آتش نیروهای روسیه قرار داشت، سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد، یونسکو، که یکی از سازمان های تخصصی ملل متحد در زمینه مسائل فرهنگی است، این شهر را در لیست میراث جهانی خود قرار داد ([لینک](#)). یونسکو ۸ سایت تاریخی ثبت شده در اوکراین دارد ([لینک](#)). اودسا به دلیل قابلیت های اقتصادی خود به عنوان یک شهر بندری در دریای سیاه از یونان باستان گرفته تا دوره تسلط ترک های عثمانی و تصرف آن توسط کاترین کبیر، امپراتور روسیه مورد توجه بوده است ([لینک](#)).

یکی دیگر از فعالیت های یونسکو حمایت از خبرنگاران در اوکراین است. هزاران خبرنگار پس از جنگ مشغول پوشش اخبار مربوط به آن بودند. این در حالی است که بسیاری از این خبرنگاران تجربه قبلی در این زمینه نداشتند. یکی از برنامه های یونسکو آموزش این خبرنگاران است. هم چنین توزیع اقلام مورد نیاز این خبرنگاران مانند جلیقه های ضد گلوله و کلاه های ایمنی از دیگر کارهای یونسکو برای خبرنگاران بود. تامین این تجهیزات برای کار خبرنگاری در اوکراین بسیار حیاتی بود. اما بسیاری از این اقلام برای سربازان در خط مقدم ارسال می شوند و در نتیجه کمیاب هستند و اگر هم یافت شوند قیمت بالایی دارند. به همین دلیل کمک یونسکو برای تامین این اقلام برای خبرنگاران بسیار ارزشمند است. از دیگر اقدامات یونسکو ایجاد یک خط تماس ضروری برای خبرنگاران بود که در مواردی بسیار موثر واقع شد. در روزهای نخست جنگ تا روزی صد تماس با این تلفن ها از سوی خبرنگاران برقرار شد. در یکی از این تماس ها در ابتدای ماه مارس یک خبرنگار خارجی که در منطقه ایرپین ۴ روز گرفتار شده بود با هماهنگی های به عمل آمده از محل خارج شد ([لینک](#)).

فائو

سازمان غذا و کشاورزی ملل متحد، با کمک اتحادیه اروپا، ۱۵٫۵ میلیون یورو برای مقابله با اثرات جنگ روی ۱۳ میلیون نفری که در مناطق روستایی اوکراین زندگی می کردند اختصاص داد. هدف از این اقدام مقابله با بحران غذای ناشی از متوقف شدن عملیات کشاورزی در اوکراین بود ([لینک](#)). فائو نه ماه پس از آغاز جنگ، یک نظرسنجی گسترده از کشاورزان در مناطق روستایی اوکراین به عمل آورد تا از آن برای برنامه ریزی تامین نیازهای آنان استفاده کند. این نظرسنجی نشان داد که بذر، غذای حیوانات، سوخت و برق، کودها و آفت کش ها از مهم ترین نیازهای کشاورزان اوکراینی است ([لینک](#)). فائو در خصوص حل فوری بحران غذا در هفته های

ابتدایی جنگ هم نقش مهمی ایفا کرد و تا ماه ژوئیه توانست برای نزدیک به ۱۰ میلیون اوکراینی غذاهای آماده، کنسرو، نان، آرد، گندم، و روغن تامین کند ([لینک](#)).
یونسف

صندوق کودکان سازمان ملل انبارهایی در اوکراین دارد که توسط آن ها توانسته از آغاز جنگ به نزدیک به چهار میلیون کودک به تنهایی یا با کمک نهادهای دیگر کمک کند ([لینک](#)). یونسف به همراه آژانس پناهندگان سازمان ملل، دولت ها، و سازمان های مردم نهاد، مراکزی را تحت عنوان "نقاط آبی" در کشورهای میزبان پناهندگان اوکراینی ایجاد کرده تا محل امنی برای کودکان و مادران باشد. این مراکز اطلاعات سفر در اختیار این پناهندگان قرار می دهد و کودکانی را که به تنهایی سفر می کنند را شناسایی و تحت پوشش قرار می دهد ([لینک](#)). یونسف در این یک سال، به حدود پنج میلیون زن و کودک در اوکراین خدمات سیار ارائه کرد؛ برای ۴,۶ میلیون نفر آب آشامیدنی سالم فراهم نمود؛ نزدیک به سه میلیون کودک و پرستار به خدمات سلامت روانی و جسمی یونسف دست پیدا کردند؛ این سازمان هم چنین امکان ادامه تحصیل نزدیک به ۱,۵ میلیون کودک را هم فراهم نمود ([لینک](#)).

سازمان بهداشت جهانی

سازمان بهداشت جهانی با شروع جنگ اقدام به توزیع اقلام دارویی و پزشکی شامل کپسول های اکسیژن، ژنراتورهای بیمارستانی، اقلام پزشکی اورژانسی کرد. سازمان هم چنین در کشورهای همسایه اوکراین اقدام به شناسایی، پیشگیری، و مبارزه با بیماری های واگیردار مانند سرخک، سرخچه، و فلج اطفال کرده است ([لینک](#)).
برنامه توسعه ملل متحد

پس از آغاز جنگ اوکراین، برنامه توسعه ملل متحد طرح حمایتی جدیدی برای تامین نیازهای میلیون ها نفر از اوکراینی ها برای دو سال آینده معرفی کرد. هدف از این برنامه مواجهه با تاثیرات اجتماعی اقتصادی جنگ در اوکراین بود و تمرکز ویژه ای بر برابری دسترسی زنان و دختران به نیازهای اساسی و معیشتی، توسعه مهارت ها، حمایت از کسب و کارها، دستیابی به منابع مالی، شبکه، و بازارها داشت. برآورد این سازمان این بود که نزدیک به دو دهه از توسعه در اوکراین در اثر ادامه جنگ از دست خواهد رفت و از هر ۱۰ نفر ۹ نفر به فقر کشیده خواهند شد. در نتیجه این برنامه بر سه ستون زیر استوار خواهد بود:

۱. حمایت از دولت برای واکنش مناسب به بحران و ارائه خدمات عمومی؛
۲. ارتقای سرمایه انسانی کشور، ظرفیت های اقتصادی و منابع طبیعی برای پاسخ به نیازهای بشردوستانه اولیه، ارتقای تاب آوری، و بازیابی اقتصادی و اجتماعی؛ و
۳. تقویت نهادها و جامعه مدنی برای حفظ بافت اجتماعی، حمایت از حقوق بشر و تضمین فراگیری، حفاظت و توانمندسازی همه مردم ([لینک](#)).

صندوق جمعیت ملل متحد

با آغاز جنگ، این نهاد تیم هایی را برای توزیع اقلام بهداشتی به خصوص بهداشت جنسی در اوکراین اعزام کرد. پیش بینی می شد که در فاصله ماه های مارس تا مه، حدود ۸۰ هزار کودک در اوکراین به دنیا خواهند آمد. این صندوق پیش از جنگ شبکه ای از پناهگاه ها و اتاق های بحران در اوکراین داشت و همین شبکه به آن کمک کرد تا بهتر بتواند در هفته های ابتدایی خدمات خود را ارائه کند. به طور مثال در یک ماه نخست جنگ، این صندوق توانست با کمک سازمان بین المللی مهاجرت ۱۵ هزار مشاوره ارائه دهد ([لینک](#)).

آژانس پناهندگان سازمان ملل متحد

این سازمان از ابتدای جنگ مشغول توزیع پتو، کیسه خواب، ساخت پناهگاه های اضطراری، شناسایی افراد نیازمند، و یافتن کودکانی که تنها سفر می کنند، کرد. آژانس با کمک دولت اوکراین ۷۰ مرکز پذیرش در سراسر اوکراین برای کسانی که در داخل کشور بی جا شده اند ایجاد کرد. در این مراکز افراد کمک های نقدی برای تامین نیازهای اولیه زندگی مانند مسکن، غذا، لباس، و اقلام بهداشتی دریافت می کنند ([لینک](#)).

اداره خلع سلاح سازمان ملل متحد

نماینده عالی این اداره سه بار در ماه های مارس، مه و اکتبر ۲۰۲۲ بنا به درخواست نماینده روسیه تحقیقاتی را برای بررسی صحت ادعاهای مقامات روسیه مبنی بر این که اوکراین یک برنامه سلاح های بیولوژیک دارد انجام داد و هر بار رسماً اعلام کرد که هیچ برنامه سلاح های بیولوژیک در اوکراین وجود ندارد ([لینک](#)). اهمیت این اظهارنظر یک نهاد زیرمجموعه سازمان ملل در این است که با توجه به این که در روزهای آغازین جنگ همه گیری کرونا در میان افکار عمومی جهان هنوز زنده بود و برخی هم آن را یک توطئه بیولوژیک می دانستند، روسیه سعی داشت تا با مطرح کردن همکاری های بیولوژیک میان امریکا و اوکراین، به حمله نظامی خود به خاک اوکراین مشروعیت ببخشد. اظهارنظر صریح اداره خلع سلاح سازمان ملل متحد نقش مهمی در راستی آزمایی و مشروعیت زدایی از چنین ادعاهایی داشت.

اخیراً با افزایش کمک های تسلیحاتی به اوکراین از سوی برخی کشورها، به ویژه افزایش برد تسلیحات و سنگین تر شدن تسلیحات ارسالی، نگرانی هایی از سوی مقامات این اداره مطرح شده است. ایزومی ناکامیتسو، نماینده عالی سازمان ملل در امور خلع سلاح، تصریح کرد که ارسال سلاح باید مشمول پروتکل های بین المللی باشد ([لینک](#)). با توجه به این که چنین نگرانی هایی یکی از دلایل مخالفان ارسال سلاح در کشورهای مختلف است، رفع چنین نگرانی هایی از سوی سازمان ملل می تواند به روند ارسال سلاح به اوکراین کمک کند.

آژانس بین المللی انرژی اتمی

این آژانس یک نهاد مستقل در سیستم ملل متحد است که به مجمع عمومی و شورای امنیت گزارش می دهد. آژانس نقش مهمی در امنیت نیروگاه های هسته ای اوکراین به ویژه نیروگاه زاپروژیا، بزرگترین نیروگاه هسته ای اروپا دارد. روسیه تلاش داشت با ایجاد تهدید برای این نیروگاه افکار عمومی اروپا و جهان را تحت فشار قرار داده تا به شرایط این کشور برای صلح تن دهند. وبسایت آژانس تاکنون ۱۴۴ گزارش در خصوص آخرین

وضعیت نیروگاه های اتمی در اوکراین ارائه کرده که خبر از حضور کارشناسان آژانس در نیروگاه زاپروژیا دارد ([لینک](#)). تیمی از کارشناسان آژانس از اول سپتامبر ۲۰۲۲ به طور دائمی در نیروگاه زاپروژیا حضور دارند. علاوه بر بزرگی، موقعیت مکانی این نیروگاه در خط مقدم جنگ بر نگرانی ها افزوده است. از دسامبر سال قبل مقرر شد تیمی دائمی از کارشناسان آژانس در اوکراین حضور داشته باشند. بنابر اعلام آژانس در گزارش شماره ۱۴۳، ۱۱ کارشناس آژانس در نیروگاه های اوکراین و نیز منطقه چرنوبیل حضور دارند ([لینک](#)). حضور این کارشناسان ضمن این که باعث دلگرمی مردم جهان برای جلوگیری از بروز یک فاجعه اتمی است، می تواند نقش موثری در شناسایی مقصر هر حادثه در صورت بروز باشد. در بیشتر گزارش ها از جمله در همین گزارش آخر، کارشناسان انفجارهای روی داده در نزدیکی تاسیسات را گزارش می کنند. آژانس هم چنین در سفری که رافائل گروسی مدیر کل آن در آوریل ۲۰۲۲ به اوکراین داشت تجهیزات مونیتورینگ و ارزیاب های رادیواکتیو در سایت نیروگاه هسته ای چرنوبیل نصب کرد. برای پایش اوضاع، عده ای کارشناس هم از طرف آژانس در چرنوبیل مستقر هستند ([لینک](#)).

نتیجه گیری

جنگ اوکراین، ۷۷ سال پس از جنگ جهانی دوم، نشان داد که احتمال وقوع یک جنگ فراگیر دیگر در اروپا را نباید دور از ذهن داشت. این جنگ تا ۸ فوریه ۲۰۲۳ جان ۱۸ هزار غیرنظامی را گرفت ([لینک](#)). تجاوز به یک کودک ۱۱ ساله مقابل چشمان مادرش ([لینک](#)) تنها یکی از جلوه های غم انگیز و غیرانسانی جنگ است و نشان می دهد که پیشگیری از وقوع جنگ و مقابله با عواقب آن چقدر اهمیت دارد. با این حال در شرایط فعلی نباید چندان امیدی به اصلاح ساختار سازمان ملل داشت. سازمان ملل بعد از جنگ جهانی دوم توسط ملل پیروز که بیشترین همفکری و همدلی را نسبت به جنگ داشتند به وجود آمد و وجود چنین همفکری و همدلی برای تاسیس یک نهاد بین المللی از ضروریات است. شاید اگر تشکیل سازمان ملل دو سال به تاخیر می افتاد، شروع جنگ سرد پس از جنگ های داخلی یونان و از بین رفتن فضای اعتماد میان شوروی و آمریکا می توانست مانع تشکیل سازمان شود. بنابراین در حال حاضر که قدرت های بزرگ با هم اختلافات اساسی دارند نمی توان انتظار تغییر و اصلاح داشت. با این حال، سازمان ملل متحد اگرچه قادر نبوده و نخواهد بود مانع جنگ شود، اما در عین حال کارکردهای فراوانی برای برقراری صلح و کاهش آثار و عواقب جنگ می تواند داشته باشد.

همان طور که در متن نشان داده شد، سازمان می تواند محملی برای دیپلماسی و نزدیک کردن قدرت های بزرگ باشد. از سوی دیگر سازمان می تواند از اقدامات جنگ طلبانه مشروعیت زدایی کند. نمونه های جنگ آمریکا علیه عراق در سال ۲۰۰۳ و تهاجم نظامی اخیر روسیه به اوکراین به خوبی به توان مشروعیت بخشی یا مشروعیت زدایی سازمان ملل صحنه می گذارد. هم چنین سازمان ملل می تواند هماهنگ کننده بی طرفی برای ارسال کمک های بشردوستانه و سایر موارد مرتبط به امنیت انسانی مانند نقشی که آژانس بین المللی انرژی هسته ای در امنیت تاسیسات هسته ای ایفا می کند باشد. با توجه به آن چه گفته شد، می توان این گونه نتیجه

گرفت که اگر سازمان ملل متحدی تا حالا به وجود نمی آمد، لازم می بود همین سازمان با همین نواقض همین حالا تاسیس شود تا وظایف فوق را اجرا کند.





بخش دوم: مسائل ایران

نگاهی بر مجلد ایران دایره المعارف آسیای حقوق بین الملل

دکتر منا کربلایی امینی - پژوهشگر حقوق بین الملل

دایره المعارف آسیای حقوق بین الملل عمومی محصول کار تقریباً چهارساله سردبیران، نویسندگان و دست اندرکاران آن است که با مجموعاً بیش از ۳۰۰۰ صفحه و یک میلیون کلمه به چاپ رسیده است. این دایره المعارف با مدیریت سوکوو لی استاد دانشکده حقوق دانشگاه اینها و سردبیری هی یون لی استاد دانشکده حقوق بین‌المللی هادونگ کره جنوبی، در سه جلد؛ جلد اول شمال شرق آسیا (چین-ژاپن-کره-مغولستان-تایوان)، جلد دوم جنوب شرق آسیا (اندونزی-مالزی-فیلیپین-سنگاپور-تایلند-ویتنام) و جلد سوم آسیای مرکزی و جنوبی (بنگلادش-آسیای مرکزی-هند-ایران-سری لانکا) تهیه و تدوین گردیده است.

این دایره المعارف به مقوله حقوق بین الملل در ۱۶ کشور آسیای در ۱۶ مجلد جداگانه پرداخته و نسخه چاپی آن در ۳ جلد توسط انتشارات بین‌المللی بریل نایهف منتشر گردیده است، بطوریکه هر جلد چاپی مناطق جغرافیائی خاصی مرکب از چند کشور آسیای همجوار را پوشش می‌دهد. نسخه ی چاپی دایره المعارف آسیای حقوق بین الملل در ۱ اکتبر ۲۰۲۱ برابر با ۹ مهر ۱۴۰۰ منتشر گردید. ۲۸۶ استاد و پژوهشگر از ۱۶ کشور آسیای در نگارش این اثر مشارکت داشتند و از این رو دایره المعارف آسیای حقوق بین الملل در نوع خود در آسیا و البته در ایران بی نظیر است.

مجلد ایران دایره المعارف آسیای حقوق بین الملل مشتمل بر ۱۴۴ صفحه و بیش از ۷۶۰۰۰ کلمه است که با همکاری ۲۱ استاد و پژوهشگر ایرانی که نگارش مداخل، فصول مقدماتی و سردبیری آن را بر عهده داشتند، به انجام رسیده است؛ که این مهم گامی آغازین در انتشار رویکردها و رهیافت های ایرانی نسبت به حقوق بین الملل و رویه های آن است. مدیریت و سردبیری مجلد ایران این مجموعه توسط دکتر جمال سیفی قاضی دیوان دعاوی ایران و ایالات متحده، استاد دانشگاه تیلبرگ و دانشگاه شهید بهشتی، به انجام رسیده است و در کنار ایشان آقایان دکتر میرشهیز شافع استاد دانشگاه شهید بهشتی و دکتر کمال جوادی مشاور حقوقی دیوان دعاوی ایران- ایالات متحده، کمک-سردبیری مجلد ایران را بر عهده داشتند و در نهایت اساتید و پژوهشگران زیر به ترتیب حروف الفبا در نگارش این مجلد همکاری نموده اند: دکتر تهمورث بشیریه؛ دکتر صفی ناز جدلی؛ دکتر کمال جوادی؛ دکتر پیمان حکیم زاده خویی؛ دکتر محمد حسین رمضانی قوام آبادی؛ دکتر سید جمال سیفی؛ دکتر میر شهیز شافع؛ دکتر آرامش شهبازی؛ دکتر یاسر ضیایی؛ دکتر علیرضا ظاهری؛ دکتر محسن عبداللهی؛ دکتر پوریا عسکری؛ دکتر مصطفی فضائی؛ دکتر مسعود فریادی؛ دکتر مهداد فلاح اسدی؛ دکتر سید قاسم زمانی؛ دکتر سید محمد قاری سید فاطمی؛ دکتر غلامعلی قاسمی؛ دکتر محمد جعفر قنبری جهرمی؛ دکتر فاطمه کیهانلو و دکتر سید هادی محمودی.

مجلد ایران دایره المعارف آسیایی حقوق بین الملل با یک فصل مقدماتی آغاز می شود که به مهمترین مسائل روز حقوقی بین المللی کشور می پردازد و سپس مباحث در قالب سه حوزه مهم موضوعی یعنی، عنوان های: دولت در حقوق بین الملل، روابط نهادین و موضوع های خاص حقوق بین الملل خاص به بحث و بررسی پیرامون حوزه های مختلف حقوق بین الملل پرداخته است. در فصل مقدماتی نگاهی به ایران و حقوق بین الملل در چهار دهه گذشته، برنامه هسته ای ایران و توافق سال ۲۰۱۵ و کنوانسیون دریای خزر شده است و سپس در حوزه اول، پس از مرور مباحث تاریخی، رویکرد کشور به حقوق بین الملل، دولت و حاکمیت، مسائلی چون مسئولیت و مصونیت دولت مورد بررسی قرار گرفته اند. در حوزه دوم این مجلد موضوعات مهمی چون معاهدات، سازمانهای بین المللی و منطقه ای و حل و فصل اختلافات تشریح شده و در نهایت در حوزه سوم به تبیین مهمترین مسائل در حوزه هایی چون حقوق بین الملل اقتصادی، حقوق بین الملل محیط زیست، حقوق دریاها، حقوق فضا، حقوق بشر، حقوق بین الملل بشر دوستانه، حقوق کیفری بین المللی، استفاده یا تهدید به زور، پناهندگی و مهاجرت، انرژی هسته ای و حقوق بین الملل و میراث فرهنگی پرداخته شده است. در ادامه نمایه اجمالی این مجلد، جهت اطلاع علاقه مندان به استحضار میرسد:

-نگاهی اجمالی به مسائل معاصر دولت:

مواجهه ایران با حقوق بین الملل در قرن بیستم

ایران پس از انقلاب و حقوق بین الملل

برنامه هسته ای ایران و توافق هسته ای ۲۰۱۵

کنوانسیون دریای خزر

-الف. دولت در حقوق بین الملل:

۱. تاریخچه و رویکرد نظری

۱-۱. رویکردهای معاصر نسبت به حقوق بین الملل (۱۸۰۰-۱۹۷۹)

استعمار

موضع نسبت به حقوق بین الملل و مشارکت در کنفرانسهای بین الدولی

شرکت در کنفرانس های بزرگ بین الدولی

کنفرانس های صلح لاهه ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷

کنفرانس صلح پاریس (۱۹۱۹-۱۹۲۰)

کنفرانس سانفرانسیسکو

مشروطه ۱۹۰۶ و پس از آن

۱,۲- رویکرد نظری به حقوق بین الملل (۱۹۷۹ - تاکنون)

نکات مقدماتی

نظام دوگانه جمهوری خواه - تئوکراتیک

عالی ترین نهادهای سیاسی در جمهوری اسلامی ایران
مواجهه مجمع تشخیص مصلحت نظام با واقعیت های معاصر
رابطه و تعارض بین حقوق بین المللی و حقوق داخلی

۱,۳- امپراطوری ایران و روابط بین الملل

۱,۴- معاهده ایران و روسیه در قرن ۱۹

۱,۵- معاهدات ایران و اتحاد جماهیر شوروی (۱۹۲۱-۱۹۴۰)

۱,۶- ایران در جنگ جهانی اول

۱,۷- ایران در جنگ جهانی دوم

۱,۸- ایران و ملی شدن صنعت نفت (۱۹۵۰)

۳. سرزمین و صلاحیت

صلاحیت دولت

۴. حاکمیت / مصونیت دولتی

قانون مصونیت های حاکمیت خارجی ایالات متحده که نسبت به ایران اعمال می شود

صلاحیت قضایی ایالات متحده و دارایی های فراسرزمینی ایران

۵. مسئولیت دولت

حمایت دیپلماتیک

ب- روابط نهادین:

۷. حقوق معاهدات

۷,۱- جایگاه معاهدات بین المللی در نظام حقوقی داخلی ایران

۷,۲- انعقاد معاهده در ایران

۷,۳- حق شرط در حقوق معاهدات: رویه و رویکرد ایران

۷,۴- اعتبار و قدرت الزام آور معاهدات: رویکرد ایرانی

۷,۵- تفسیر و اجرای معاهدات در حقوق ایران

۹. سازمان های بین المللی و منطقه ای

۹,۱- قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت درباره جنگ ایران در عراق

- ۹,۲- ارجاع پرونده ایران از شورای حکام آژانس بین المللی انرژی اتمی به شورای امنیت سازمان ملل متحد
- ۹,۳- مروری بر قطعنامه های ۱۷۳۷، ۱۶۹۶، ۱۷۴۷، ۱۸۰۳، ۱۸۳۵-۱۹۲۹، ۲۰۴۹، ۱۹۸۴، ۲۱۰۵، ۲۱۵۹، ۲۲۳۱
- ۹,۴- مشارکت ایران در آژانس بین المللی انرژی اتمی
- ۹,۵- سازمان همکاری اقتصادی (ECO)
- ۹,۶- چالش های عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی (WTO)
۱۲. حل و فصل اختلافات
- ۱۲,۱- دیوان دعاوی ایران-ایالات متحده: پیشینه و ساختار
- ۱۲,۲- دیوان دعاوی ایران-ایالات متحده: رویه قضایی و مشارکت در توسعه حقوق ماهیت دیوان
- توسعه حقوق تجارت و حقوق بین الملل
- ۱۲,۳- دیوان دعاوی ایران ایالات متحده: معیار غرامت در پرونده های سلب مالکیت
- ۱۲,۴- کنوانسیون های بین المللی و مقررات داوری در ایران
- ۱۲,۵- رویه داوری بین المللی و مقررات داوری در ایران
- ۱۲,۶- دادگاه ها و دیوان های بین المللی: کارکنان دیپلماتیک و کنسولی ایالات متحده در تهران، (ایالات متحده آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران)، ۲۹ نوامبر ۱۹۷۹
- ۱۲,۷- دادگاه ها و دیوان های بین المللی: حادثه هوایی ۳ ژوئیه ۱۹۸۸، (جمهوری اسلامی ایران علیه ایالات متحده آمریکا)، ۱۷ مه ۱۹۸۹
- ۱۲,۸- دادگاه ها و دیوان های بین المللی: سکوها های نفتی (جمهوری اسلامی ایران علیه ایالات متحده آمریکا)، ۲ نوامبر ۱۹۹۲
- ۱۲,۹- دادگاه ها و دیوان های بین المللی: برخی از دارایی های ایرانیان، (جمهوری اسلامی ایران ایالات متحده آمریکا)، ۱۴ ژوئن ۲۰۱۶
- ۱۲,۱۰- دادگاه ها و دیوان های بین المللی: دعوای ایران علیه ایالات متحده به دلیل نقض معاهده مودت توسط دولت ایالات متحده آمریکا، روابط اقتصادی و حقوق کنسولی ایران و ایالات متحده آمریکا، ۱۶ ژوئیه ۲۰۱۸
- ج. موضوعات حقوق بین الملل خاص:
۱۳. حقوق بین الملل اقتصادی
- ۱۳,۱- حمایت از سرمایه گذاران خارجی بر اساس حقوق ایران
- چارچوب کلی
- حمایت های قانونی که سرمایه گذار خارجی از آن برخوردار است

- ۱۳,۲- دیدگاه های ایرانی نسبت به معاهدات سرمایه گذاری دوجانبه
- ۱۳,۳- حقوق منابع طبیعی
 - چارچوب حقوقی کلی
 - اعطای امتیازات و راه حل های جایگزین
- ۱۳,۴- تجارت بین المللی انرژی: گاز طبیعی
- ۱۳,۵- تحریم های شورای امنیت سازمان ملل متحد
- ۱۳,۶- جوانب حقوق بشری تحریم ها
- ۱۴- حقوق بین الملل محیط زیست
 - ۱۴,۱- آلودگی آب
 - تعهدات بین المللی
 - اسناد حقوقی ملی
 - مقررات عام
 - مقررات خاص
 - ۱۴,۲- آلودگی خاک
 - تعهدات بین المللی
 - سازکارهای حقوقی ملی
 - ۱۴,۳- آلودگی هوا
 - ۱۴,۴- تعهدات ایران در قبال معاهدات محیط زیستی
- ۱۵- حقوق دریا
 - ۱۵,۱- قانون مناطق دریایی ایران
 - آبهای داخلی
 - دریای سرزمینی
 - منطقه مجاور
 - منطقه انحصاری اقتصادی و فلات قاره
 - حقوق دریایی ایران
 - وضعیت سایر مناطق دریایی در دریای خزر
 - ۱۵,۲- منابع مشترک نفت و گاز
 - میادین مشترک نفت و گاز ایران
 - قراردادهای دوجانبه در خصوص میادین مشترک نفت و گاز در خلیج فارس

توافقنامه ایران و شارجه

توافقنامه تحدید حدود مرز فراساحلی ایران-عمان

توافقنامه تحدید حدود مرز فراساحلی ایران-بحرین

توافقنامه تحدید حدود فلات قاره ایران - قطر

میادین مشترک نفت و گاز ایران در دریای خزر

بهره برداری ایران از منابع مشترک نفت و گاز

۱۵,۳- مرز دریایی ایران و منطقه ادعاهای معارض

مرزهای دریایی ایران با عراق

مرزهای دریایی و همپوشانی ایران با کویت

مرزهای دریایی و ادعاهای معارض ایران و عربستان سعودی

مرزهای دریایی ایران با قطر

مرز دریایی ایران با امارات متحده عربی

مرزهای دریایی و ادعاهای معارض ایران و عمان

مرزهای دریایی ایران با بحرین

۱۵,۴- رژیم حقوقی دریای خزر

پیشینه و رژیم حقوقی نوظهور دریای خزر

۱۵,۵- رژیم حقوقی خلیج فارس

خلیج فارس به عنوان دریای نیمه محصور

نظام حقوقی حاکم بر خلیج فارس

رژیم حقوقی تنگه هرمز

۱۶- حقوق هوا و فضای ماورا جو

۱۶,۱- حادثه هوایی ۳ جولای ۱۹۸۸

چارچوب حقوقی بین المللی حاکم بر حادثه پرواز ۶۵۵ در سازمان بین المللی

واکنش ها در سازمان بین المللی هوانوردی غیرنظامی (ایکائو)، اظهارات نهایی دیوان بین المللی دادگستری و

پیامدهای حادثه

۱۶,۲- تعهدات بین المللی و قوانین داخلی در مورد منع هواپیماربایی

چارچوب حقوقی حاکم بر تصرف غیرقانونی هواپیما

چارچوب حقوق داخلی ایران در مورد توقیف غیرقانونی هواپیما

۱۷- حقوق بشر

- ۱۷,۱- مفاهیم حقوق بشری در فرهنگ ایرانی و مذهب شیعه
- ۱۷,۲- نگرش ایرانیان به تنوع فرهنگی و حقوق بشر
- ۱۷,۳- حقوق بشر در قوانین و مقررات ایران
- ۱۷,۴- اجرای حقوق بشر در ایران
- ۱۷,۵- ایران و مکانیسم های حقوق بشر بین المللی
- ۱۸- حقوق بین الملل بشردوستانه (IHL)
- ۱۸,۱- جنگ و صلح در سنت های ایرانی
- ۱۸,۲- مشارکت ایران در توسعه و اجرای حقوق بشردوستانه
- ۱۸,۳- جنگ ایران عراق (۱۹۸۰-۱۹۸۹)
- ۱۸,۴- جمعیت هلال احمر ایران (IRCS)
- ۱۹- حقوق کیفری بین المللی
- ۱۹,۱- درک ایرانیان از حقوق کیفری بین المللی
- ۱۹,۲- مقررات ایران در مورد حقوق کیفری بین المللی
- ۱۹,۳- تعارض قوانین بر اساس طبقه بندی مجازات های ایران
- ۱۹,۴- همکاری بین المللی در مسائل حقوق کیفری
- ۱۹,۵- چالش های مربوط به تصویب اساسنامه ICC
- ۱۹,۶- آموزش حقوق کیفری بین المللی در ایران
- ۲۰- استفاده یا تهدید به زور
- ۲۰,۱- دفاع مشروع در برابر حملات تروریستی
- ۲۰,۲- تعریف تروریسم در نظام حقوقی ایران
- ۲۰,۳- مصونیت دولتی و تروریسم
- ۲۰,۴- موشک در دکترین امنیتی ایران
- ۲۰,۵- امنیت منطقه ای در منطقه خلیج فارس
- ۲۱- پناهندگی و مهاجرت
- ۲۱,۱- تعریف پناهنده در نظام حقوقی ایران
- ۲۱,۲- حق پناهندگان برای تحصیل
- ۲۱,۳- ایران و کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل متحد (UNHCR)
- ۲۱,۴- رویکرد ایران به راه حل های پایا برای پناهندگان
- ۲۱,۵- حق استخدام پناهندگان

-۲۱,۶. حق پناهندگان برای تردد آزاد

۲۲. انرژی هسته ای

-۲۲,۱. معامله بزرگ راجع به معاهده عدم تکثیر سلاحهای هسته ای (NPT).

-۲۲,۲. استفاده صلح آمیز از انرژی هسته ای بر اساس NPT

-۲۲,۳. ایجاد توازن بر اساس برجام

-۲۲,۴. اعمال مجدد تحریم های ایالات متحده پس از خروج ایالات متحده

۲۳. حقوق بین الملل و میراث فرهنگی

-۲۳,۱. حفاظت بین المللی از میراث فرهنگی در زمان جنگ و زمان صلح

-۲۳,۲. حفاظت از میراث فرهنگی در نظام حقوقی ایران

در پایان ذکر این نکته لازم است که تدوین این دائرة المعارف گام آغازین در انتشار رویکردها و رهیافت های ایرانی نسبت به حقوق بین الملل و رویه های آن می باشد که به همت دکتر جمال سیفی و همکاران ایشان سنگ بنای آن گذاشته شده و آغاز گردیده است. با توجه به پویایی حقوق بین الملل، امید است با پیدایش مباحث جدید مداخل افزایش یافته و موضوعات جدید تر در چاپ های آتی دائرة المعارف، به آن اضافه گردد و این راه ادامه یابد.

مروری بر گزارش بازدید گزارشگر ویژه آثار منفی اقدامات قهری یکجانبه بر بهره‌مندی از حقوق بشر از جمهوری اسلامی ایران (بخش اول)

امیرحسین محبعلی-پژوهشگر حقوق بین الملل

الف) مقدمه

آلنا دوهان، گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد در مورد آثار منفی اقدامات قهری یکجانبه بر بهره‌مندی از حقوق بشر، در تاریخ ۱۸ تا ۲۸ اردیبهشت ۱۴۰۱ از ایران بازدید نمود. وی در این سفر با تعدادی از مقامات دولتی و همچنین نمایندگان سازمان‌های غیردولتی دیدار کرد. وی در آخرین روز حضور خود در ایران، طی یک کنفرانس مطبوعاتی، [بیانیه مقدماتی](#) خود درخصوص آثار مختلف تحریم‌های یکجانبه بر مردم ایران را قرائت کرد.

دوهان در این نشست مطبوعاتی که در ۲۸ اردیبهشت ماه در کتابخانه ملی برگزار گردید، تأکید کرد که مجموعه پیچیده تحریم‌های یکجانبه علیه ایران، همراه با تحریم‌های ثانویه علیه افراد و نهادهای ثالث، تبعیت بیش از اندازه از تحریم‌ها و اتخاذ سیاست‌های به صفر رساندن ریسک توسط برخی شرکت‌ها و مؤسسات مالی، چالش‌های انسانی و اقتصادی موجود را تشدید کرده و بر زندگی مردم، به ویژه آسیب پذیرترین اقشار جامعه، تأثیر منفی گذاشته است.

براساس برنامه، گزارشگر ویژه می‌بایست گزارش مربوط به ماموریت خود را در سپتامبر ۲۰۲۲ به شورای حقوق بشر ارائه می‌کرد. براساس رویه موجود، گزارشگران ویژه موظف هستند پیش نویس گزارش‌های بازدید خود را در یک فاصله زمانی معقول، جهت اعلام نظر، در اختیار دولت مربوطه قرار دهند. گزارشگر ویژه اقدامات قهری یکجانبه نیز از این رویه عدول نکرد و پیش نویس گزارش خود را با ایران به اشتراک گذاشت و نهایتاً، در تاریخ ۱۰ سپتامبر (۱۹ شهریورماه)، [گزارش نهائی](#) خود از بازدید از ایران را به شورای حقوق بشر تقدیم نمود. گزارشگر ویژه، علاوه بر گزارش بازدید خود از ایران، دو گزارش دیگر شامل یک گزارش بازدید (از [ونزوئلا](#)) و یک گزارش موضوعی ([تحریم‌های ثانویه و تبعیت بیش از حد از تحریم‌ها](#)) را به نشست ۵۱ شورای حقوق بشر ارائه نمود.

وی بعد از ظهر روز چهارشنبه ۲۲ شهریورماه، در جریان برنامه گفتگوی تعاملی با گزارشگر ویژه اقدامات قهری یکجانبه، سه گزارش خود را برای اعضای اصلی (۴۷ عضو) و ناظر شورای حقوق بشر قرائت نمود و نمایندگان دولت‌ها و برخی سازمان‌های مردم‌نهاد نیز به ارائه نظرات، درخصوص گزارش‌ها، مبادرت ورزیدند.

در ادامه، به تحلیل و بررسی گزارش نهائی گزارشگر ویژه اقدامات قهری یکجانبه، نظرات ج.ا.ایران در مورد گزارش و همچنین نظرات سایر دولت‌ها درخصوص گزارش گزارشگر و همچنین ماموریت وی خواهیم پرداخت.

ب) مروری بر گزارش نهائی گزارشگر ویژه

گزارش نهائی، شامل پنج بخش اصلی و چندین بخش فرعی است. این بخش ها عبارتند از: مقدمه، چارچوب بازدید کشوری (تحریم های ثانویه و تبعیت بیش از حد از آنها)، آثار اقدامات قهری یکجانبه بر وضعیت اقتصادی و انسانی (زمینه کلی اقتصاد کلان، تاثیر تحریم های یکجانبه بر مراقبت های بهداشتی، دارو و تجهیزات پزشکی، دسترسی به غذا، پاسخگویی و بازایی زیرساخت ها و بلایای طبیعی، همکاری بین المللی و مشارکت موثر، موقعیت های آسیب پذیر و کمک های بشردوستانه و مسائل قانونی)، نتیجه گیری و توصیه ها.

از آنجا که ماموریت گزارشگر ویژه معطوف به بررسی آثار منفی اقدامات قهری یکجانبه بر بهره مندی از حقوق بشر است، مبحث قانونی بودن تحریم های یکجانبه که در واقع یکی از مباحث اصلی در این حوزه موضوعی است، در قالب یک بخش اصلی آورده نشده و ذیل بخش آثار اقدامات قهری یکجانبه بر وضعیت اقتصادی و انسانی، مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

گزارشگر ویژه، در بخش مقدمه گزارش خود، ضمن اشاره به ملاقات های ترتیب داده شده با مقامات دولتی و غیردولتی، از همکاری و تعامل صورت گرفته توسط ستاد حقوق بشر و وزارت امور خارجه تقدیر و قدردانی نمود. وی در بخش چارچوب بازدید کشوری، تاریخچه ای از تحریم ها علیه ج.ا.ایران را بازگو کرده است. وی در بند ۶ گزارش، با اشاره به تحریم های ذیل فصل هفتم منشور ملل متحد اشاره می کند این تحریم ها که از اواسط دهه ۲۰۰۰ علیه ایران وضع گردید، همزمان با صدور قطعنامه ۲۲۳۱ در سال ۲۰۱۵، به صورت کامل لغو گردید. بند بعدی گزارش، به تحریم های یکجانبه آمریکا پرداخته و سپس تحریم های اتحادیه اروپا علیه ایران را بازگو می کند. گزارش در ادامه، به اعمال مجدد تحریم های یکجانبه توسط ایالات متحده آمریکا از تاریخ ۸ مه ۲۰۱۸ و خروج آمریکا از برجام می پردازد و آنرا نقطه عطفی در زمینه فشار بر ج.ا.ایران در نظر می گیرد.

در این بخش، پس از نگاهی گذرا به سوابق تحریم ها علیه ایران، موضوع تحریم های ثانویه و تبعیت بیش از حد از آنها (در سه بند) مورد توجه و تعریف قرار می گیرد. گزارشگر ویژه در این خصوص، بیان می دارد: تغییر محیط پیرامون رژیم تحریم های یکجانبه علیه ایران از اواسط دهه ۲۰۰۰، قرار دادن اتباع و شرکت های کشورهای ثالث در فهرست تحریمی و همچنین پیچیدگی و مبهم بودن مفاد و مقررات، منجر به افزایش فضای عدم اطمینان فی مابین موسسات مالی و کسب و کار شده است که همین امر موجب تبعیت بیش از حد و اجتناب از ریسک یا حتی انصراف کامل از هرگونه تعامل مرتبط با ایران شده است.

بخش سوم گزارش، به موضوع آثار اقدامات قهری یکجانبه بر مولفه های حقوق بشری که در واقع موضوع اصلی ماموریت گزارشگر ویژه می باشد، پرداخته است. در این بخش، به تاثیر تحریم های یکجانبه بر اقتصاد ایران پرداخته شده و ممنوعیت صادرات نفت توسط ایران را مورد اشاره قرار گرفته است. بند ۱۸ گزارش نهائی، در این خصوص اشاره می کند: ایران بین سال های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۵ بین ۷۰۰ هزار تا ۱,۴ میلیون بشکه نفت خام و میعانات گازی در روز صادر کرده است. متعاقب برجام و لغو تحریم ها، صادرات روزانه بین مه ۲۰۱۶ تا مه

۲۰۱۸ به بیش از ۲,۵ میلیون بشکه رسید. با اعمال مجدد تحریم های ایالات متحده، صادرات در ژوئیه ۲۰۲۰ به کمتر از ۵۰۰ هزار بشکه در روز رسید. تنها در سال های ۲۰۱۸ و ۲۰۱۹ بر اساس آمار رسمی دولت، صادرات نفت ۵۷ درصد کاهش یافت که به دلیل از دست دادن درآمد، موجب ایجاد کسری قابل توجهی در بودجه سالانه شد. بین سال های ۲۰۱۹ تا ۲۰۲۱، زیان سالانه ناشی از کاهش صادرات نفت، حدود ۵۶ میلیارد دلار تخمین زده شده است. دولت با هدف جبران، عرضه پول را تا حد زیادی گسترش داده است.

گزارشگر ویژه، اعمال این محدودیت بر صادرات نفت ایران را موثر بر وضعیت تورم سالیانه و رفاه اقتصادی مردم دانسته و به نوعی آنرا ناقض حقوق اقتصادی مردم ایران دانسته است. وی در این خصوص، در بند ۲۱ گزارش خود اشاره می کند: این تحولات به طور معتناهی بر اقتصاد ایران تأثیر گذاشت. رشد سالانه تولید ناخالص داخلی فی ما بین سال های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰ به طور متوسط ۴,۶ درصد بوده است، اما تولید ناخالص داخلی بین سال های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۵ با تشدید تحریم های یکجانبه به طور متوسط ۱,۷ درصد کاهش یافته است. تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۱۶ پس از امضای برجام و لغو تحریم ها به میزان ۱۳,۶ درصد و در سال ۲۰۱۷ به میزان ۳,۷ درصد رشد کرد؛ این در حالی است که در سال های ۲۰۱۸ و ۲۰۱۹ اقتصاد به ترتیب ۶ درصد و ۸,۶ درصد کوچک شد.

قسمت بعدی این بخش، به آثار تحریم های یکجانبه بر مراقبت های بهداشتی، دارو و تجهیزات پزشکی پرداخته است. این بند که حجم قابل توجهی از گزارش را تشکیل می دهد، ضمن اشاره به تولید حدود ۹۵ درصد از داروها و واکسن های اساسی در ایران، بر مشکلات شرکت های داروسازی ایرانی در تهیه مواد اولیه با کیفیت تأکید می کند. بند ۳۰ گزارش، در این چارچوب می گوید: گزارشگر ویژه اظهاراتی مبنی بر کمبود شدید و قیمت های گزاف داروهای ضروری حیات بخش و مُسکن و همچنین گزارش هایی از سهمیه بندی دوزهای پزشکی توسط بیمارانی دریافت کرد. از نوامبر ۲۰۱۸، هزینه مراقبت های بهداشتی ۶۷ درصد افزایش یافته است. علاوه بر این، ایران در سال ۲۰۲۱ توانست از ۱۰ میلیون دوز مورد نیاز، ۱,۵ میلیون دوز تزریقی برای [بیماران تالاسمی](#) وارد کند، درحالی که امکان واردات داروی خوراکی برای این بیماران وجود نداشت. چنین کمبود هایی منجر به چهار برابر شدن میزان مرگ و میر در میان بیماران تالاسمی شده است. گزارشگر ویژه در گزارش خود، به بازدید از [خانه ای بی ایران](#) و ملاقات با بیماران اشاره کرده و [امتناع شرکت سوئدی از فروش پانسمان به این بیماران](#) را در گزارش خود مستند نموده است. وی همچنین اشاره نمود که آثار اقدامات قهری یکجانبه به صورت ویژه در دوران شیوع [کووید-۱۹](#) افزایش داشته است.

قسمت بعدی این بخش، به موضوع دسترسی به غذا پرداخته و به افزایش ناامنی غذایی در میان جمعیت و رسیدن آمار کمبود غذا در مناطق خاصی به ۶۰ درصد و افزایش بیش از ۳,۴ برابری هزینه سبد غذایی خانوارها اشاره نموده است.

قسمت بعدی این بخش آثار تحریم های یکجانبه بر زیرساخت ها و واکنش سریع به بلایای طبیعی را مستند کرده است. بندهای ۴۴ و ۵۳ گزارش، درخصوص آثار منفی تحریم های یکجانبه بر انرژی، صنعت هوانوردی و پروژه های توسعه ای می گوید: تحریم های یکجانبه، ظرفیت دولت را برای حفظ و بهبود زیرساخت های ضروری و مشارکت در پروژه های توسعه ای مهم برای بهبود زندگی مردم علی الخصوص در مناطق دورافتاده و روستایی کاهش داده است. گزارشگر ویژه، همچنین در جریان مشکلات موجود در حصول اطمینان از نگهداری و ارتقاء ناوگان هوانوردی غیرنظامی، عمدتاً به دلیل موانع موجود در تهیه قطعات یدکی، فناوری ها و نرم افزارهای جدید و همچنین هواپیماها قرار گرفت. این موضوع به دلیل اعلان صادره توسط دفتر کنترل دارایی های خارجی وزارت خزانه داری ایالات متحده آمریکا پیرامون موارد مربوط به صنعت هوانوردی ایران در سال ۲۰۱۹، تشدید شده است.

گزارش در قسمت بعدی به آثار تحریم های یکجانبه بر همکاری های بین المللی دولت و مردم ایران و مشارکت موثر آنها در مجامع بین المللی پرداخته است. بند ۵۵ گزارش، در این خصوص می گوید: در اوایل ژانویه ۲۰۲۲، حق رأی ایران در سازمان ملل متحد به دلیل دیرکرد در پرداخت بدهی ها به مبلغ حدوداً ۱۸ میلیون دلار، و عدم توانایی دولت در دسترسی به وجوه خود در حساب های خارجی، به حالت تعليق درآمد. ایران تنها زمانی حق رأی خود را به دست آورد که این مبلغ از طریق دارایی های مسدود شده اش که توسط بانک های کره جنوبی آزاد شده بود، پرداخت گردید. اتفاق مشابهی پیرامون تعليق حق رأی ایران از ژانویه تا ژوئن ۲۰۲۱ رخ داد.

بند ۵۷ گزارش همچنین می افزاید: گزارشگر ویژه با نگرانی به آثار منفی تحریم های یکجانبه بر دانشگاهیان اشاره می کند. شواهدی مبنی بر عدم تمایل یا امتناع مؤسسات دانشگاهی و پژوهشگران بین المللی از همکاری با همتایان ایرانی، عدم امکان پرداخت کمک به انجمن های حرفه ای بین المللی، پایان دادن به کمک های خارجی برای تبادلات و تحقیقات دانشگاهی، محدودیت سفر و حذف پژوهشگران ایرانی از هیئت تحریریه در خارج از کشور، رد خلاصه مقالات و مقالات دانشگاهی ایرانی توسط مجلات و ناشران خارجی به دلیل ملیت، وجود موانع در دسترسی به پایگاه ها و کتابخانه های آنلاین دانشگاهی، فناوری و پزشکی خارجی ارائه شده است.

گزارشگر ویژه در قسمت بعدی این بخش، به آثار تحریم های یکجانبه بر موقعیت های آسیب پذیر و کمک های بشردوستانه به ایران اشاره کرده است و مواردی را در این زمینه مستند نموده است.

قسمت بعدی گزارش به بررسی مسائل قانونی تحریم های یکجانبه، از منظر حقوق بین الملل پرداخته است. گزارش، ضمن شناسایی تعهدات فراسرزمینی دولت ها در زمینه تضمین و اجرای حقوق بشر، در بند ۷۰، تحریم های یکجانبه آمریکا علیه ایران را نقض ماده ۴ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی دانسته است. گزارش

همچنین در بند ۷۳، تحریم های یکجانبه را ناقض ماده ۲۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر و ماده ۲ میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی می داند.

گزارشگر ویژه در بخش توصیه ها، درخواست هایی را از جامعه بین المللی، دولت ایالات متحده آمریکا و دولت ج.ا.ایران مطرح می نماید. وی در بندهای ۹۸ و ۹۹ می گوید: گزارشگر ویژه ضمن اذعان به تعهد ایران برای تضمین حمایت و ارتقای حقوق بشر بدون تبعیض در قلمرو خود، بر تأثیرات مخرب اقدامات قهری یکجانبه تحمیلی بر حقوق بشر مردم ایران، علی الخصوص علیه آسیب پذیرترین گروه ها و تأثیر جمعی آنها در ارتباط با بحران بهداشت عمومی جاری، تأکید می کند. مشارالیه از دولت جمهوری اسلامی ایران دعوت می کند تا به تعامل با تمامی ذی نفعان از جمله دفتر کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد، دیگر نهادها و برنامه های سازمان ملل و سازوکارهای بین المللی از قبیل رویه های ویژه، از طریق دعوت از آنها برای بازدید رسمی از کشور، ادامه دهد.

وی در بند ۹۴ از دولت ایالات متحده آمریکا می خواهد: وضعیت اضطراری ملی در مورد ایران را، که با هنجارهای میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی سازگار نیست، متوقف نماید تا مفاد دستور دیوان بین المللی دادگستری (۳ اکتبر ۲۰۱۸) را به طور کامل اجراء کرده و قوانین ملی خود را با قوانین بین المللی از جمله حقوق بشر، قانون پناهندگان و قانون مسئولیت بین المللی تطابق دهد. وی همچنین یادآور می شود که استفاده از ابزارها و سازوکارهای مالی به عنوان وسیله ای برای گسترش صلاحیت ملی بر اشخاص ثالث و به عنوان اهرم سیاسی و اقتصادی جهت اعمال تحریم های ثانویه و نیز مجازات های مدنی و کیفری علیه این اشخاص ثالث، مغایر با حقوق بین الملل است.

مروری بر گزارش بازدید گزارشگر ویژه آثار منفی اقدامات قهری یکجانبه بر بهره‌مندی از حقوق بشر از جمهوری اسلامی ایران (بخش دوم)

امیرحسین مجبلی- پژوهشگر حقوق بین‌الملل

در بخش نخست، مروری گذرا بر گزارش نهائی گزارشگر ویژه اقدامات قهری یکجانبه انجام شد. در این نوشتار، نگاهی به نظرات ایران به این گزارش که در قالب یک سند در سایت دفتر کمیساریای عالی حقوق بشر درج گردیده و همچنین نظرات برخی دولت‌ها در رابطه با گزارش گزارشگر ویژه خواهیم انداخت.

(ج) مروری بر نظرات ج.ا.ایران به گزارش نهائی

نظرات ایران به گزارش نهائی گزارشگر ویژه در ۱۱ صفحه و ۲۹ بند، به تشریح دیدگاه‌های ج.ا.ایران درخصوص گزارش نهائی پرداخته است. این سند، ۵ بخش اصلی دارد که عبارتند از: مقدمه، آثار منفی اقدامات قهری یکجانبه بر حقوق بشر مردم ایران، ارزیابی مبنای حقوقی اقدامات قهری یکجانبه و نتیجه و پیشنهادات. در مقدمه این سند، ضمن تشکر از خانم دوهان برای بازدید از ایران و تهیه گزارشی منصفانه از آثار تحریم‌های یکجانبه بر حقوق بشر مردم، دعوت از گزارشگر ویژه را نشان دهنده تعهد به همکاری و رویکرد شفاف و سازنده جمهوری اسلامی ایران در قبال سازوکارهای بین‌المللی حقوق بشر از جمله رویه‌های ویژه شورای حقوق بشر می‌داند.

در بخش دوم این نظرات، به مهم‌ترین آثار منفی اقدامات قهری یکجانبه بر حقوق بشر مردم ایران که در گزارش گزارشگر ویژه کمتر مورد اشاره قرار گرفتند، پرداخته شده است. در این بخش اشاره شده: نکته کلیدی در افزایش تأثیرگذاری تحریم‌های یکجانبه غیرقانونی آمریکا، تبعیت غیرقانونی برخی دولت‌های ثالث، شرکت‌ها و افراد از آنهاست. همانطور که گزارشگر ویژه اشاره می‌کند، آثار منفی تحریم‌های ثانویه بعضاً از تحریم‌های یکجانبه اولیه نیز فراتر است. در این چارچوب، اتحادیه اروپا، انگلستان، استرالیا، کانادا، جمهوری کره و برخی دولت‌های دیگر به اجرای تحریم‌های یکجانبه آمریکا مبادرت ورزیدند. حقوق بشر مجموعه‌ای یکپارچه و غیرقابل تفکیک است. بدیهی است اقدامات قهری یکجانبه با هر هدفی، دارای آثار منفی بر تمامی مؤلفه‌های حقوق بشری در جمهوری اسلامی ایران و سایر کشورهای هدف است. واضعان این گونه اقدامات، نمی‌توانند مدعی باشند که اقدامات قهری یکجانبه تأثیری بر حقوق بشر نداشته یا تأثیر آن محدود به حقوقی مانند حق بر سلامت است که با ایجاد مجوزهای به اصطلاح بشردوستانه می‌توانند از زیر بار مسئولیت‌های آن‌شان خالی کنند. اقدامات قهری یکجانبه تأثیرات مستقیم و غیرمستقیمی بر تحقق حقوق بشر یا توانایی دولت‌ها در تحقق آنها دارد.

بخش سوم این سند، به ارزیابی مبنای حقوقی اقدامات قهری یکجانبه پرداخته است، در حالیکه همانطور که در بخش نخست این نوشتار گفته شد، در گزارش نهائی گزارشگر ویژه، این موضوع به عنوان بخش اصلی مطرح

نشده بود و ذیل بخش آثار اقدامات قهری یکجانبه مورد بحث قرار گرفته بود. در این بخش اشاره شده: جمهوری اسلامی ایران یادآور می شود تحقق صلح و امنیت، حقوق بشر و توسعه به عنوان سه رکن منشور ملل متحد، از یکدیگر جداناپذیرند. حفظ صلح و امنیت بین المللی، بدون رعایت حقوق بشر امکان پذیر نمی باشد. تمامی تابعان حقوق بین الملل مقید و محدود به رعایت قواعد منشور و حقوق بین الملل هستند. بدون تردید، وضع تحریم های ناقض حقوق بشر که برخی همچون حق حیات در قامت قاعده آمره هستند، تخلف آشکار از مقررات حقوق بین الملل بوده و فاقد اعتبار حقوقی هستند. چنین اقداماتی می تواند مسئولیت بین المللی دولت ها و تبعات ناشی از مسئولیت بین المللی از جمله لزوم برگرداندن وضع به حالت سابق و جبران خسارت را فراهم آورد. جمهوری اسلامی ایران بر این باور است اعمال هرگونه اقدام یکجانبه قهری، مغایر با اهداف و اصول مندرج در منشور ملل متحد است. اعمال چنین اقداماتی، در عمل به تضعیف حاکمیت قانون، نظم جهانی، همبستگی بین المللی، چندجانبه گرایی و در نهایت اقتدار سازمان ملل متحد منجر می گردد.

بخش آخر سند به نتایج و توصیه ها پرداخته است. در این بخش آورده شده: ایران به عنوان مدافع جدی سازوکارهای چندجانبه، کمک به ارتقاء و حمایت از حقوق بشر و کرامت انسانی از طریق همکاری بین المللی ادامه می دهد. ایران نسبت به اقداماتی که منجر به فرسایش هنجارها و اصول حقوق بین الملل به ویژه احترام به حاکمیت و عدم مداخله در امور داخلی سایر کشورها می شود، زنگ خطر را به صدا در می آورد. بسیار نگران کننده است که «حقوق بشر» به عنوان اهرمی سیاسی برای زورگویی و اخاذی مورد سوء استفاده قرار می گیرد. بدون تردید، یافته های گزارشگر ویژه که به نشست پنجاه و یکم شورای حقوق بشر ارائه می گردد، باید مورد توجه شورای حقوق بشر و سایر سازوکارهای بین المللی حقوق بشر قرار گیرد و در چارچوب دستورکار خود، بیش از گذشته آثار جبران ناپذیر چنین اقداماتی را به نحو مقتضی بررسی و منعکس نمایند. در این چارچوب دبیرکل سازمان ملل متحد، کمیسر عالی حقوق بشر و رویه داران ویژه باید ملزم شوند و احساس مسئولیت نمایند تا به هنگام بررسی مسائل مرتبط با حقوق بشر، آثار منفی اقدامات قهری یکجانبه بر تمامی ابعاد حقوق بشر را بررسی و توصیه های لازم را با هدف رفع نگرانی های موجود ارائه نمایند. جمهوری اسلامی ایران از دولت های عضو ملل متحد، به ویژه واضعان چنین اقدامات غیرانسانی، دولت هایی که از تحریم ها تبعیت می کنند و همچنین شرکت های تجاری و کسب و کارها می خواهد توصیه های گزارشگر ویژه را به طو جدی با توجه به تعهدات بین المللی خود اجراء نمایند. جمهوری اسلامی ایران بر این باور است که شورای حقوق بشر باید سازوکار مؤثری را برای جبران خسارات ناشی از اقدامات قهری یکجانبه در کشورهای هدف و قربانیان آنها تعبیه نماید.

(د) نظرات برخی دولت ها در جریان گفتگوی تعاملی با گزارشگر ویژه

نشست گفتگوی تعاملی با گزارشگر ویژه اقدامات قهری یکجانبه، بعد از ظهر روز چهارشنبه ۲۳ شهریورماه در سالن اصلی شورای حقوق بشر برگزار شد. گزارشگر ویژه ابتدا در ۲۰ دقیقه خلاصه ای از گزارش خود را به

اعضای شورای حقوق بشر ارائه کرد و سپس نماینده دولت ایران (معاون امور بین الملل قوه قضائیه و دبیر ستاد حقوق بشر ج.ا.ایران) و نماینده دولت ونزوئلا به عنوان کشورهای موضوع گزارش، در ۵ دقیقه اهم نظرات خود درخصوص گزارش قرائت شده اعلام نمودند و در مرحله بعدی برخی دولت ها و سمن ها، نظرات خود درخصوص گزارش را در فرصت یک دقیقه و سی ثانیه مطرح کردند.

دبیر ستاد حقوق بشر در سخنرانی ۵ دقیقه خود اشاره کرد: بازدید خانم دوهان به صورت کاملاً حرفه‌ای و با موفقیت انجام شد و یکی از مهم ترین اسناد بین المللی در مورد آثار منفی و مخرب اقدامات قهرآمیز یکجانبه بر بهره مندی مردم بی گناه از حقوق بشر در کشور هدف، به این نشست شورای حقوق بشر ارائه شد. با وجود اینکه گزارش صرفاً بخشی از واقعیت ها، روایت های تلخ و آثار جبران ناپذیر تحریم های یکجانبه بر حقوق بنیادین مردم ایران را به تصویر می کشد، اما یافته های گزارشگر ویژه بیش از هر زمان دیگر بر ضرورت اتخاذ رفتارهای مسئولانه و متعهدانه جامعه بین المللی در برابر واضعان و مجریان اقدامات قهرآمیز یکجانبه، به ویژه ایالات متحده آمریکا و متحدین آن، و مسولیت بین المللی آنان طبق حقوق بین الملل صحه می گذارد. سؤال اساسی این است: آن دسته از کشورهایی که همواره جزو منتقدان وضعیت حقوق بشر در ایران هستند، و البته خود یا واضع یا مجری تحریم های یکجانبه هستند، چگونه به خود اجازه می دهند با اعمال این تحریم های ظالمانه یا حمایت از آن ها و یا سکوت در برابر تحریم ها، به طور گسترده حقوق مردم ایران را زیر پا گذاشته و نقض کنند؟! اگر در ادعاهای خود در حمایت از حقوق بشر مردم ایران صادق هستید، دست از تحریم های یکجانبه غیرقانونی بردارید، تحریم هایی که جان میلیون ها ایرانی را تهدید می کند و بر زندگیشان تأثیر می گذارد. وی همچنین تحریم های یکجانبه علیه ایران را مصداق "جنایت علیه بشریت" دانست و افزود: ما بر این باوریم که وضع و اجرای گسترده ترین نظام تحریم های یکجانبه علیه ملت ایران با «قصد تحمیل رنج شدید و آسیب جدی به سلامت جسمی و روانی مردم»، معیار «رفتار غیرانسانی» و «جنایت علیه بشریت» است که بیش از هر زمان دیگری، مسئولیت مداری جامعه بین المللی و مسئولیت بین المللی واضعان و مجریان تحریم ها را موجب می شود.

بیشتر اعضای عضو و ناظر شورای حقوق بشر در این نشست حضور داشتند، اما کشورهای اروپایی که همواره به قطعنامه تمدید مأموریت گزارشگر ویژه اقدامات قهری یکجانبه رأی منفی می دهند، سکوت اختیار کردند. نمایندگان کشورهای ارمنستان، بلاروس، بوتسوانا، کامرون، چین، ساحل عاج، کوبا، مصر، اتحادیه اروپا، عراق، مالاوی، مالزی، موزامبیک، نامیبیا، فیلیپین، روسیه، آفریقای جنوبی، سوریه و ونزوئلا به مشاکت پرداخته و بیانیه را قرائت کردند. اهم نکات مطروحه در بیانیه های برخی کشورها به شرح زیر است:

- ارمنستان: کشور ما تقریباً از زمان استقلال خود با اقدامات قهری یکجانبه مواجه بوده است. ما با نگرانی گزارشگر ویژه در مورد مشکلات ارائه کمک های بشردوستانه به آسیب پذیرترین گروه هایی که در معرض اقدامات قهری یکجانبه قرار دارند، هم نظر هستیم.

- کامرون: کشور من خود را با بیانیه گروه آفریقایی همسو می کند. کامرون به اصول حقوق بین الملل عرفی و منشور سازمان ملل متحد (ماده ۳۲) متعهد است که بر اساس آن، هیچ کشوری نباید از اقدامات اقتصادی، سیاسی یا سایر اقدامات برای وادار کردن دولت دیگر و تحت فشار قرار دادن آن استفاده کند یا آن را به استفاده از اقدامات اقتصادی، سیاسی یا دیگر اقدامات تشویق کند.
 - اتحادیه اروپا: اتحادیه اروپا موضع اصولی خود را تکرار می کند که شورای حقوق بشر، مجمع مناسبی برای رسیدگی به موضوع تحریم های خودمختار نیست. با این وجود، اتحادیه اروپا مهم می داند که اصول و ویژگی های کلیدی تحریم های اتحادیه اروپا را برای تقویت درک بیشتر و تأکید بر مشروعیت و قانونی بودن آن روشن کند. تحریم های اتحادیه اروپا به طور خاص بر افراد و نهادهایی که مسئول نقض جدی حقوق بشر، مانند نسل کشی و جنایات علیه بشریت هستند، اعمال شده است.
 - ساحل عاج از طرف اتحادیه آفریقا: گروه آفریقا از گزارش جامع گزارشگر ویژه در مورد آثار منفی اقدامات قهری یکجانبه بر برخورداری از حقوق بشر استقبال می کند. این گروه، موضع قاطع خود را در مورد اقدامات قهری یکجانبه ای که همچنان مانع برخورداری افراد و کشورهای عضو از حقوق بشر است، ابراز می کند و مجدداً محکومیت خود را نسبت به تمام اقدامات قهری جهانی که به عنوان ابزاری برای محدودیت های سیاسی، اقتصادی و مالی استفاده می شود، ابراز می دارد.
 - آفریقای جنوبی: آفریقای جنوبی خود را با بیانیه گروه آفریقا همسو می کند و از گزارشگر ویژه به خاطر گزارش جامع و ارزیابی تحریم های ثانویه به عنوان ابزاری برای اجرای تحریم های یکجانبه فراسرزمینی تشکر می کند. هیئت من با گزارشگر ویژه موافق است که پیروی و رعایت بیش از حد تحریم های یکجانبه، آسیب هایی را به حقوق بشر افراد وارد می کنند.
- ه) تحلیل و نتیجه گیری
۱. همکاری ج.ا.ایران، به ویژه ستاد حقوق بشر در تمام مراحل (دعوت از وی، فرآیند بازدید وی از ایران، ارائه نظر به پیش نویس گزارش و حمایت و همکاری با وی در جریان ارائه گزارش نهائی به اجلاس ۵۱ شورای حقوق بشر)، قابل توجه است. این همکاری، خصوصاً با توجه به اینکه در ۱۷ سال اخیر، هیچ گزارشگر ویژه ای از ایران بازدید نکرده بود، بیشتر جلب توجه می کند.
 ۲. هیئت ج.ا.ایران با ترکیبی قضایی و در سطح عالی رتبه (باحضور معاون امور بین الملل قوه قضائیه و دبیرستاد حقوق بشر، معاون قضایی قوه قضائیه و رئیس کل دادگستری استان آذربایجان غربی) در هفته اول اجلاس ۵۱ شورای حقوق بشر (ارائه گزارش گزارشگر ویژه اقدامات قهری یکجانبه، در این هفته انجام شد) حضور به هم رسانید. هیئت ایرانی در این هفته، در قالب برگزاری جلسات دوجانبه و چندجانبه (از جمله با سفرا و نمایندگان جنبش عدم تعهد، سفرا و نمایندگان سازمان همکاری اسلامی، سفرا و نمایندگان گروه کشورهای آفریقایی، رئیس شورای حقوق بشر و تعدادی از گزارشگران ویژه و کارشناسان مستقل شورای حقوق بشر)، به

حمایت از ماموریت گزارشگری ویژه اقدامات قهری یکجانبه پرداخت و از دولت ها و کارشناسان خواست تا گزارش وی را در تمامی ارزیابی های خود، مورد توجه قرار دهند.

۳. باعنایت به در جریان بودن دعوی جمهوری اسلامی ایران علیه ایالات متحده آمریکا مبنی بر نقض عهدنامه مودت ۱۹۵۵ در دیوان بین المللی و شروع فرآیند رسیدگی ماهوی، استفاده از یافته های گزارش گزارشگر ویژه در لوایح تنظیمی، می تواند در دستورکار قرار گیرد.

۴. با عنایت به اینکه گزارش خانم دوهان در بر گیرنده تمامی حوزه های موضوعی حقوق بشر اعم از مدنی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و توسعه ای است، همکاری با سایر سازوکارهای بین المللی و منطقه ای حقوق بشری با محوریت یافته های مرتبط گزارش خانم دوهان، ابتکاری قابل توجه خواهد بود. برای مثال، همکاری با سازوکارهای شورای حقوق بشر درخصوص حق توسعه مانند مکانیسم تخصیصی حق توسعه و گزارشگر ویژه حق توسعه (سعد الفراغی)، در چارچوب یافته های گزارش خانم دوهان در زمینه آثار تحریم های یکجانبه بر حق توسعه، می تواند مدنظر گرفته شود.

تحلیل کارکرد و آثار حقوقی هیات مستقل بین‌المللی حقیقت‌یاب در مورد ایران

دکتر ستار عزیزی - استاد حقوق بین‌الملل دانشگاه بوعلی سینا

هفته گذشته، گزارشی کوتاه از «ماموریت و آثار حقوقی تشکیل هیات مستقل بین‌المللی حقیقت‌یاب» در کانال تلگرامی شعبه غرب انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد، منتشر گردید. دوست و همکار عزیزم جناب آقای دکتر عسکری دبیرکل محترم «انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد» فرمودند که تحلیل تفصیلی تر از این موضوع، جهت انتشار در تالار انجمن نگارش شود و بنده نیز امثال امر نمودم. بدیهی است که در تحلیل تاسیس این هیات، ماموریت و پیامدهای حقوقی آن، نویسنده به بیان و واکاوی انگیزه‌های تاسیس این هیات نمی‌پردازد که در جهان پرتلاطم سیاست امروز و در فضای روابط غیردوستانه میان دولت‌ها، آرای موافق، ممتنع و منفی دولت‌ها در شورای حقوق بشر به تاسیس چنین نهادهایی، تنها مبتنی بر ملاحظات خالص حقوقی انجام نمی‌پذیرد و توجه به منافع و انگیزه‌های سیاسی، نقش پررنگی در این ارتباط ایفا می‌کند. در عین حال، ماموریت و کارکرد نهادهای حقیقت‌یاب، از جایگاه قابل اعتنایی در نظام بین‌المللی حقوق بشر برخوردار است و پیامدهای حقوقی و حتی سیاسی خاصی به دنبال دارد که در این نوشتار، به بررسی مهمترین این آثار می‌پردازم.

تاسیس «هیات مستقل بین‌المللی حقیقت‌یاب» یکی از مهمترین سازکارهای شورای حقوق بشر در پاسداری و حفاظت از حقوق بشر، از طریق تحقیق در خصوص موارد نقض حقوق بشر در هر یک از کشورهای عضو ملل متحد در زمانی است که وضعیت رعایت حقوق بشر در آن کشور، نگران کننده بوده و سازمان در جستجوی مقابله با این وضعیت و جلوگیری از بی‌کیفرمانی باشد. بنابراین ایجاد این هیاتهای حقیقت‌یاب، علی‌الاصول، کشور-محور است و تنها یک هیات گزارش-محور با عنوان «سازکار کارشناسی برای پیشبرد عدالت نژادی و برابری در نیروی پلیس» در دستور کار کنونی شورای حقوق بشر قرار دارد.

لازم به ذکر است از زمانی که شورای حقوق بشر در سال ۲۰۰۶ جایگزین کمیسیون حقوق بشر شد تاکنون ۳۶ هیات مستقل بین‌المللی حقیقت‌یاب در مورد ۱۸ کشور، تعیین شده است. در قاره آفریقا، (دولت‌های سودان، لیبی، اریتره، سودان جنوبی، برونیدی، کنگو و اتیوپی)، از قاره آسیا (لبنان، سوریه، کره شمالی، سری لانکا، میانمار، یمن، فلسطین اشغالی و اخیراً جمهوری اسلامی ایران) و در قاره آمریکا نیز برای دو دولت ونزوئلا و نیکاراگوئه، چنین هیات بین‌المللی تاسیس شده است. همچنین در خصوص جنایات ارتكابی از سوی داعش در سرزمین عراق نیز هیات حقیقت‌یاب از سوی شورا تشکیل شده است.

تاکنون ۳۵ اجلاس ویژه برای بررسی موارد خاص نقض حقوق بشر برگزار شده است. اجلاس سی و پنجم در پی نامه مشترک نمایندگان دائم آلمان و ایسلند در ملل متحد به رئیس شورای حقوق بشر در ۲۴ نوامبر ۲۰۲۲ با عنوان «وخامت وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران بویژه در ارتباط با زنان و کودکان» برگزار گردید. نتیجه این جلسه، صدور قطعنامه A/HRC/S-35/L.1 بود. این قطعنامه حاوی ده بند اجرایی است.

شورا در بندهای اول تا پنجم، ضمن ابراز نگرانی از وضعیت حقوق بشر در ایران، از دولت جمهوری اسلامی ایران می‌خواهد تا «برای جلوگیری از قتل‌های فراقانونی (خارج از روند قانونی)، ناپدید شدن‌های اجباری، خشونت‌های جنسی و جنسیتی، دستگیری‌ها و بازداشت‌های خودسرانه، و شکنجه علیه معترضان مسالمت‌آمیز و تبعیض مستمر علیه زنان و دختران در زندگی عمومی و خصوصی، تامین حق آزادی بیان و عقیده، آزادی اجتماعات، انجمنها، آزادی دسترسی به اینترنت و آزادی مذهب، کلیه اقدامات لازم را انجام دهد. در بند ۴ اجرایی قطعنامه از دولت جمهوری اسلامی ایران خواسته شده تا تضمین کند که قربانیان و بازماندگان به «عدالت» و جبران «خسارت» و حتی دریافت «غرامت» دسترسی خواهند داشت و اینکه عاملان نقض حقوق بشر «مطابق مقررات بین‌المللی، در مقام پاسخگویی قرار خواهند گرفت». همچنین شورا در بند ششم از ایران می‌خواهد تا با گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد در امور حقوق بشر همکاری کامل داشته باشد و برای وی «دسترسی آزاد، کامل و بدون مانع به خاک کشور و دسترسی بدون مانع به همه بازداشتگاه‌ها» را فراهم آورد.

شورا در بند ۷ اجرایی این قطعنامه، «هیات حقیقت‌یاب مستقل بین‌المللی» را تاسیس می‌کند که تعیین اعضای این هیات را به رئیس شورا واگذار کرده است. بنا بر رویه قبلی شورا در تعیین اعضای هیات، معمولاً سه نفر از کارشناسان مستقل حقوق بشر به عضویت هیات منصوب می‌شوند. برای مثال، [اعضای کمیسیون مستقل بین‌المللی تحقیق برای سوریه، سه نفر](#) به نامهای «پائولو سرخیو پین هیرو» (تبعه برزیل، گزارشگر ویژه سابق ملل متحد در امور حقوق بشر میانمار و رئیس کمیسیون حقیقت‌یاب در خصوص نقض حقوق بشر در دوران دیکتاتوری نظامیان در برزیل مابین سالهای ۱۹۶۴ تا ۱۹۸۵)، هانی مقالی (تبعه مصر، مدیر اجرایی سابق دیده بان حقوق بشر در امور خاورمیانه و شمال آفریقا) و خانم لین ولیچمن (تبعه بریتانیا، استاد حقوق بشر و حقوق اسلامی در دانشگاه SOAS لندن) هستند.

به موجب بند ۷ قطعنامه، هیات وظیفه خواهد داشت به صورت جامع و بی طرفانه در خصوص ارتکاب نقض حقوق بشر در ایران که در ارتباط با اعتراضات از روز ۱۶ سپتامبر ۲۰۲۲ (برابر با ۲۵ شهریور ۱۴۰۱) تا اطلاع ثانوی بویژه در خصوص زنان و کودکان، روی داده است، تحقیق نماید. در این خصوص، هیات وظیفه دارد تا تمامی مدارک و شواهد مربوط به وقوع تخلفات را جمع‌آوری نماید و پس از جمع‌آوری، پردازش، تحلیل و حفظ این مدارک، ابتدا گزارش شفاهی و به روز خود را در زمان برگزاری اجلاس پنجاه و سوم به شورا ارائه کند و سپس گزارش کامل کتبی در خصوص یافته‌های خود را در اجلاس ۵۵ به شورا تقدیم کند (بند ۸ اجرایی قطعنامه).

لازم به توضیح است که شورا در هر سال، سه [اجلاس عادی](#) برگزار می‌کند که عموماً و به ترتیب در دهه آخر فوریه (برابر با اوایل اسفند)، دهه آخر ژوئن (برابر با اوایل تیرماه) و نیمه سپتامبر (برابر با دهه آخر شهریور) برگزار می‌گردد. بنابراین اجلاس ۵۳ شورا علی‌القاعده در ژوئن ۲۰۲۳ (تیرماه ۱۴۰۲) و اجلاس ۵۵ در فوریه ۲۰۲۴ (برابر با اسفند ۱۴۰۲) برگزار خواهد شد.

هیات برای جمع آوری مدارک و اطلاعات ملزم شده است با حکومت جمهوری اسلامی ایران، دفتر کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد، سازمانهای غیردولتی حقوق بشر و جامعه مدنی همکاری نماید. همچنین شورا از جمهوری اسلامی ایران تقاضا کرده است تا به اعضای هیات، اجازه ورود به کشور را بدون تاخیر بدهد و تمامی اطلاعات لازم برای انجام شایسته کار هیات را در اختیار آنها قرار دهد. لازم به ذکر است که ممکن است فعالیت این هیات تحقیق همچون برخی دیگر از هیاتها تا چند سال تمدید شود و وضعیت حقوق بشری کشورها به صورت مرتب از سوی این هیات رصد گردد.

بررسی گزارش های هیاتهای تحقیق در موارد پیشین، نشان می دهد که مراجع سیاسی و قضایی بین المللی، به گزارش این هیاتها توجه خاصی دارند برای مثال دیوان بین المللی دادگستری در [تقاضای صدور قرار موقت در قضیه اعمال کنوانسیون منع و مجازات جنایت ژنوسید \(دعوی گامبیا علیه میانمار\)](#) در ۲۳ ژانویه ۲۰۲۰ به یافته مندرج در گزارش [هیات مستقل بین المللی حقیقت یاب میانمار](#) استناد کرد. (بند ۲۷ رای). هیات حقیقت یاب میانمار، در [گزارش مورخ ۸ اوت ۲۰۱۹](#) به این نتیجه رسیده بود که میانمار به دلیل نقض تعهدات مندرج در کنوانسیون منع و مجازات جنایت ژنوسید، مسئولیت بین المللی دارد (UN doc. A/HRC/42/50, 8 August 2019, paras. 18 and 107).

به صورت خلاصه، در خصوص مهمترین آثار و پیامدهای حقوقی گزارش این هیات در رابطه با ایران می توان به موارد ذیل اشاره کرد. بدیهی است که پیامدهای حقوقی فرعی دیگری نیز بر گزارش هیات مترتب خواهد بود که جهت تلخیص مطلب، تنها به مهمترین پیامدها اشاره خواهد شد:

۱. نظر به اینکه هیات می بایست پس از دریافت گزارشها به تجزیه و تحلیل آنها نیز اقدام نماید لذا هیات می تواند موارد نقض حقوق بشر را توصیف کرده و آنها را در یکی از دسته های جنایات بین المللی قرار دهد. این امر می تواند زمینه رسیدگی به نقضهای مربوطه را در محاکم ملی و یا بین المللی به شرح ذیل فراهم سازد.

۲. محاکم ملی دولت محل ارتکاب تخلفات و همچنین محاکم داخلی دیگر دولت ها (براساس اصل [صلاحیت جهانی](#)) با استناد به تحقیقات هیات مربوطه می توانند در صورت دسترسی به متهمان، نسبت به تعقیب و محاکمه آنها اقدام نمایند. همانطور که [یکی از محاکم داخلی آلمان به استناد یافته های مندرج در سه گزارش هیات بین المللی تحقیق سوریه](#)، اقدام به محاکمه یکی از افسران اطلاعاتی سوریه (به نام انور رسلان) نمود که پس از وقایع خونبار سوریه به آلمان گریخته بود. انور، متهم به ارتکاب جنایت علیه بشریت از طریق مبادرت به قتل عمد، شکنجه و تجاوز جنسی به مخالفان حکومت در سوریه شده بود. نامبرده به [مجازات حبس ابد محکوم شد](#). نظر به این واقعیت که در خصوص مهمترین جنایات بین المللی از جمله جنایات علیه بشریت، عذر مرور زمان پذیرفته نمی شود لذا گزارش های مستند این نوع هیاتها می تواند به عنوان منبعی معتبر و دائمی برای رسیدگی به

مسئولیت مرتکبان نقض جدی حقوق بشر مورد استفاده قرار گیرد و ابزاری کارآمد در مبارزه با بی کیفرمانی باشد.

۳. نظر به اینکه جمهوری اسلامی ایران، عضو اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری نیست، امکان ارجاع یافته‌های هیات به این دادگاه از سوی دول عضو و یا دادستان دیوان وجود ندارد مگر آنکه ایران به صورت خاص، صلاحیت دیوان را در این وضعیت براساس بند ج ماده ۱۲ بپذیرد و یا شورای امنیت، براساس بند (ب) ماده ۱۳ این وضعیت را به دیوان ارجاع دهد.

۴. همچنین این بحث مطرح است که یافته‌های هیات بین‌المللی تحقیق در مواردی که وضعیت رعایت حقوق بشر و در موارد مربوطه، حقوق بشردوستانه، به وخامت گراید، زمینه طرح «مسئولیت حمایت» را نیز ممکن است ایجاد کند و ادعای محتمل مداخله نظامی سایر دولت‌ها (با مجوز و یا حتی بدون مجوز شورای امنیت) را به دنبال داشته باشد. نظر به اهمیت و حساسیت فوق العاده این موضوع، مایلیم به تشریح این مقوله بپردازم.

لازم به ذکر است که اولین بار، کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولت‌ها (ICISS) در گزارشی که در سال ۲۰۰۱ منتشر کرد این ایده را مطرح نمود که امروزه، حاکمیت نه به معنای اعمال کنترل، بلکه مسئولیت حکومت در قبال شهروندانش است. حامیان این نظریه معتقدند که در صورت نقض گسترده حقوق بشر در دولتی که قادر و یا مایل به توقف موارد نقض حقوق و یا حقوق بشردوستانه نیست، اعضای دائم شورای امنیت باید از حق وتوی خود صرف‌نظر نمایند و اجازه مداخله نظامی به دولت‌های داوطلب برای توقف موارد نقض را بدهند. در واقع، طرح این نظریه و بحث «مداخله بشردوستانه» متعاقب مداخله نظامی ناتو در کوزوو که بدون مجوز شورای امنیت، صورت پذیرفت، مباحث چالشی زیادی را میان حقوق‌دانان در خصوص قانونی بودن آن عملیات نظامی مطرح ساخته و طرح گزارش کمیسیون فوق‌الذکر را باید در همین زمینه، تحلیل و بررسی کرد.

مفاد گزارش آن کمیسیون، در بندهای ۱۳۸ و ۱۳۹ قطعه‌نامه ۶۰/۱ مورخ ۲۴ اکتبر ۲۰۰۵ مجمع عمومی در جلسه سران دولت‌ها نیز به تصویب رسید. مجمع عمومی در این قطعه‌نامه بر مسئولیت یکایک دولت‌ها در حمایت از مردم خود در برابر ارتکاب جنایات ژنوسید، جنایات جنگی، پاکسازی قومی و جنایات علیه بشریت تأکید کرد. همچنین مجمع بر لزوم انجام این مسئولیت از سوی خود در صورت ناتوانی دولت مربوطه، با رعایت اصول منشور و حقوق بین‌الملل نیز تأکید کرده است که به نظر می‌رسد حاکی از لزوم کسب مجوز شورای امنیت است.

در واقع، نگاهی به رویه شورای امنیت و مجمع عمومی در دو دهه اخیر، حکایت از لزوم کسب مجوز شورای امنیت جهت مداخله نظامی در اینگونه موارد دارد. در قضیه بالاگرفتن اعتراضات در لیبی، شورای امنیت ابتدا در قطعه‌نامه ۱۹۷۰ مورخ ۲۶ فوریه ۲۰۱۱ ضمن اعلام محکومیت رژیم قذافی به دلیل ارتکاب خشونت علیه مردم غیرنظامی، تحریمهای اقتصادی علیه آن دولت وضع کرد سپس شورای امنیت تنها بیست روز بعد و متعاقب

وخیم تر شدن اوضاع در لیبی با صدور [قطعنامه ۱۹۷۳](#) در ۱۷ مارس ۲۰۱۱ با ده رای مثبت اعضاء (و رای ممتنع باقی اعضاء از جمله روسیه و چین)، مجوز استفاده از زور برای حمایت از غیرنظامیان را صادر کرد. از سوی دیگر، شورای امنیت با وجود وقوع موارد نقض گسترده حقوق بشر در کره شمالی و یا موارد نقض سیستماتیک و گسترده حقوق بشر و بشردوستانه در دارفور سودان و یا سوریه، بنا بر ملاحظات سیاسی و عدم توافق میان اعضای دائم شورا، از نظریه «مسئولیت حمایت» استفاده نکرده است (Conforti, 2016: 350). این در حالی است که در گزارش هیاتهای تحقیق مستقل بین‌المللی که توسط شورای حقوق بشر تاسیس شده بودند بر وقوع نقض سیستماتیک گسترده حقوق بشر، تاکید شده بود. حتی بحثهایی هم در مورد مداخله نظامی در سوریه مطرح گردید که به دلیل مخالفت شورای امنیت، اجرا نشد. البته وضعیت دارفور از سوی شورای امنیت براساس [قطعنامه ۱۵۹۳](#) علی رغم عدم عضویت سودان در اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری به آن مرجع ارجاع شد و به صدور [قرار بازداشت برای رئیس جمهور وقت آن کشور \(عمر البشیر\)](#) منجر شد.

در مورد کره شمالی، به دلیل وجود سلاح هسته ای در دست حاکمان آن کشور، هیچ گاه موضوع استفاده از گزینه نظامی، مطرح نشده است اما هیات تحقیقی که توسط شورای حقوق بشر به موجب قطعنامه [A/HRC/RES/22/13](#) مورخ ۳ سپتامبر ۲۰۱۳ تشکیل شده بود، در [گزارش سال ۲۰۱۴](#) در خصوص رعایت حقوق بشر در آن دولت به مسئولیت حفاظت از جمعیت کره شمالی در برابر جنایات علیه بشریت و ضرورت تعقیب و مجازات مرتکبان این جنایات از جمله در دادگاهی بین‌المللی اشاره کرد (بند ۱۱۹۵). بدیهی است که مفاد این گزارش، به خودی خود، لازم الاجرا نیست و اجرای پیشنهادات هیات به موافقت شورای امنیت وابسته است (Conforti, 2016: 351).

بنابراین به نظر می‌رسد که موضوع استناد به «مسئولیت حمایت»، بستگی تام به وضعیت، جایگاه، قدرت نظامی و جایگاه سیاسی دولت هدف اتهام و همچنین روابط سیاسی آن دولت با دول عضو دائم شورای امنیت دارد. در نتیجه گیری بحث باید خاطرنشان ساخت که هرچند مداخله بشردوستانه نظامی بدون مجوز شورای امنیت، منطبق با مقررات حقوق بین‌الملل، به نظر نمی‌رسد اما گزارش های هیات مستقل حقیقت‌یاب، می‌تواند بهانه و توجیه حقوقی و اخلاقی مورد نیاز را برای مداخله نظامی قدرتهای بزرگ فراهم سازد و مصلحت دولتها در آن است که چنان عمل نمایند که امکان سوء استفاده دول بیگانه و بزرگنمایی موارد نقض حقوق بشر را از میان بردارند.

ثبت جهانی جشن یلدا نزد سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد (یونسکو)

دکتر علیرضا دلخوش - مدیرکل همکاریهای فرهنگی و سمن‌ها - وزارت امور خارجه

ایرانیان باستان، واپسین دقایق طولانی ترین و آخرین شب پاییزی که مقدمه ای بر طلوع نخستین پرتوهای خورشید تابان در اولین روز زمستانی است را جشن می گرفتند. این سنت دیرینه که از آن به «جشن یلدا» یا «چله» یاد می شود (واژه «یلدا» ریشه ای سریانی و به معنای «زاده شدن» است) (اینجا)، آئینی فرهنگی است که به بهانه آن، سنت های ارزشمندی با محوریت خانواده در بین ایرانیان و شمار زیادی از مردمان حوزه فرهنگی ایران (شامل آسیای مرکزی و قفقاز و افغانستان) برگزار می شود.

در تقویم نانوشته ایرانیان، اول دی تا دهم بهمن ماه (چهل روز) را «چله بزرگ» و از دهم بهمن ماه تا بیستم اسفند ماه را «چله کوچک» می نامند. به لحاظ علم ستاره شناسی و نجوم، کره زمین هر سال در اول دی ماه (۲۱ دسامبر) به نقطه انقلاب زمستانی خود می رسد، به نحوی که ساکنان نیمکره شمالی، کوتاه ترین روز و بلندترین شب سال را تجربه کرده و در نقطه مقابل و آن سوی کره زمین در نیمکره جنوبی، میهمانان کره خاکی بلندترین روز سال را سپری می نمایند. در این شامگاه طولانی و واپسین پاییزی، خانواده های ایرانی به دیدن بزرگترهای خانواده رفته و با غذاها و میوه جات ویژه این شب (این خوراکی ها را در بیشتر نواحی «شب چره» می نامند و معمولاً شامل هفت نوع میوه و آجیل هفت مغز می باشد. البته گاهی شمار آن ها از هفت نوع بیشتر می شود و افزون بر آن انواع شیرینی سنتی و غیر سنتی نیز تهیه می شود)، در کنار همدیگر به شادمانی پرداخته و از اشعار و حکایتهای آموزنده می خوانند و می شنوند، تفال به دیوان حافظ گرفته، شاهنامه فردوسی می خوانند و برای روزگار خود و دیگران، آرزوهای نیک می کنند. سنت دیرین جشن یلدا بعنوان یکی از یادگارهای ارزشمند و سنتی فرهنگ ایرانیان، از چنان جایگاهی برخوردار است که ایرانیان در سرتاسر دنیا، چندین روز مانده به پایان پاییز، خود را آماده برگزاری این مراسم نموده و مانند اعیاد بزرگ ایرانی همچون عید نوروز، آن را پاس می دارند.

شناسایی، معرفی، ثبت بین المللی و انتقال مفاهیم و سنتهای فرهنگی و باستانی نظیر جشن یلدا، نقش مهمی در حفاظت از میراث کهن فرهنگ و تمدن ایران دارد. این یک واقعیت است که تنها آن فرهنگ و تمدنی زنده و زاینده خواهد بود که بصورت مستمر بدان پرداخته شده و در جوامع انسانی جریان داشته باشد. سنتهایی که صرفاً در کتب تاریخی و داستانها باقی بمانند، محکوم به فراموشی خواهند بود. میراث ارزشمند فرهنگی نیاکان که در آنها بر آموزه های اخلاقی و انسانی تاکید می شود، ثروتی تمام نشدنی است که نسل به نسل و سینه به سینه از اجداد و نیاکان به دست نسل کنونی رسیده و رسالت امروزیان است که با جدیت، این ثروت ارزشمند را بدون هیچگونه انحراف و تغییری، حفظ و به نسل آینده منتقل نماید، چرا که شناخت و حفظ هویت و روح فرهنگی

مردمان هیچ سرزمینی بدون صیانت از میراث فرهنگ مادی و معنوی و آثار باقی مانده از قرون گذشته امکان پذیر نخواهد بود.

زمانی که سخن از «میراث فرهنگی» می رود باید بین دو بخش مهم از این میراث، شامل آثار ملموس (مثل بناهای باستانی و تاریخی) و آثار ناملموس (مانند موسیقی های فولکلور، حکایت های باستانی، آیین ها و مراسم ها) قائل به تفکیک شد (اینجا) در حالیکه میراث فرهنگی ملموس، بدنبال حفاظت و معرفی آثار عینی و مادی فرهنگی نظیر ابنیه باستانی است، میراث فرهنگی ناملموس، بر جنبه های غیر فیزیکی یک فرهنگ متمرکز بوده و آداب و رسوم جامعه در یک دوره زمانی را در بر می گیرد. (Tangible and intangible heritage: from difference to convergence, Munjeri , Dawson, Museum International ,by the Director of UNESCO,2004, LVI,1-2/221-222,p.12-20)

این میراث از نسلی به نسل دیگر منتقل میشود و همواره توسط جوامع و گروهها در پاسخ به محیط، طبیعت و تاریخ آنها مجدداً خلق می شود و حس هویت و استمرار را برای ایشان به ارمغان می آورد.

در حقیقت، رویکرد صیانت از آثار ناملموس بر این نکته متمرکز است که با توجه به غیرعینی بودن این میراث، نگرانی نسبت به از بین رفتن و یا تحریف آن در گذر سالها و سده ها، بسیار زیاد بوده و لازم است تا تمهیداتی برای ثبت اصالت و انتساب آن به جوامع مادر، در دستور کار جدی باشد. از سوی دیگر، یکی از حقوق نسل امروزی، حق دسترسی و شناخت از دستاوردها و تولیدات فرهنگی اجداد و نیاکان بوده و در صورت هرگونه اهمال در پاسداشت و صیانت از این آثار، امکان محروم شدن نسل امروز و نسلهای آینده از شناخت آیین ها، باورها و نوآوری های فرهنگی اجداد خود تقویت می شود.

یلدا فراگیرترین جشن کهن ایرانی پس از جشن نوروز است بطوریکه گستره و رواج آن با گستره نوروز تقریباً برابری می کند. جشن یلدا بعنوان یکی از موارث فرهنگی ناملموس سزاوار آن است تا در کنار سایر موارث فرهنگی، مورد شناسایی بین المللی و ثبت و ضبط حقوقی قرار گیرد.

کنوانسیون حراست از میراث فرهنگی ناملموس یونسکو

این سند، با هدف حراست و صیانت از میراث فرهنگی ناملموس اقوام و جوامع انسانی، تمهیدات و امکاناتی را برای ثبت این میراث و مصون سازی آن از مصادره توسط دیگر اقوام و همزمان، حفاظت از تغییر و تحریف ناروا ایجاد نموده است.

در این کنوانسیون، تنها به آن قسم از میراث فرهنگی ناملموس توجه می شود که با اسناد بین المللی حقوق بشر موجود و نیز با ضرورت احترام متقابل میان جوامع، گروهها و افراد و لزوم توسعه پایدار منطبق باشد.

کنوانسیون پنج نوع از میراث های فرهنگی را جزو میراث ناملموس مورد شناسایی قرار داده است: (Ibid,Art.2,para.2)

الف) گویش های سنتی شفاهی مانند زبان؛ ب) هنرهای نمایشی؛ ج) عادات اجتماعی، آیین ها و مراسم سنتی؛ د) دانش و رسوم ناظر بر موضوعات طبیعت و جهان هستی؛ و ه) صنایع دستی سنتی.

جمهوری اسلامی ایران به منظور استفاده از فرصت یونسکو جهت ثبت آئین جشن یلدا در فهرست آثار فرهنگی ناملموس، در هفدهمین نشست کمیته بین‌الدولی پاسداری از میراث فرهنگی ناملموس در شهر رباط - مراکش که از تاریخ ۶ تا ۱۲ آذر ۱۴۰۱ برگزار گردید، «یلدا/ شب چله» را به‌عنوان نوزدهمین عنصر میراث فرهنگی ناملموس کشورمان مشترک با افغانستان به ثبت جهانی رساند.

در پرونده یلدا در یونسکو، این عنصر چنین تعریف شده است: «یلدا، جشن کهنی است که در آن فزونی روشنایی خورشید، نور و حرارت زندگی مورد توجه برگزارکنندگان قرار می‌گیرد. انقلاب زمستانی در نیمکره شمالی برابر با یکم دی‌ماه در تقویم ایرانی است و این تاریخ مصادف با آغاز روند بلندتر شدن روزها در این منطقه است.»

البته ایران، پرونده یلدا را از سال ۱۳۹۳ در یونسکو به اشتراک گذاشته بود تا به عنوان میراث ناملموس چندملیتی ثبت شد، اما تا حدود شش سال بعد از آن، هیچ کشوری مشارکت در این پرونده را نپذیرفت و سرانجام این پرونده به‌طور مشترک توسط جمهوری اسلامی ایران و افغانستان به یونسکو ارائه گردید. در بین عناصر ارسال شده توسط ایران جهت ثبت در فهرست جهانی یونسکو، به غیر از «لنج سازی» و «نقالی» که در «فهرست در خطر» ثبت شده اند و می‌بایست هر چهار سال یکبار گزارشی ادواری جهت اقدامات پاسدارانه برای یونسکو ارسال نمود، مابقی عناصر ثبتی از جمله «یلدا» در «فهرست معرف» گنجانده می‌شوند.

پرونده یلدا به صورت مشترک با کشور افغانستان به عنوان پرونده ای چند ملیتی، در راستای توسعه دیپلماسی فرهنگی و صلح بر پایه تقویت اشتراکات فرهنگی ارسال شد. برای تصویب و ثبت این میراث در یونسکو لازم بود که موارد زیر از سوی ارائه دهندگان پرونده به اثبات برسد:

- اثر می‌بایست برای خواننده غیرمتخصص تصویر شفاف و گویایی از ماهیت اثر ایجاد کند.
- وضعیت کلی اثر در گذر نسلها و تغییرات جزئی و اساسی آن در گذر زمان، نشان ادامه حیات اثر باشد.
- وضعیت رویت پذیری اثر باید توصیف شود.
- اثر با ارزشهای انسانی تعارض نداشته باشد و عدم تضاد آن با تفکرات و اعتقادات اقوام مختلف در جهان اثبات شود.

- وضعیت انتقال میان نسلی در نسلهای گذشته و وضعیت انتقال آن به نسل آینده کاملاً شفاف توصیف شود.
- اقدامات پاسدارانه ی بخش دولتی و غیردولتی به تفکیک توصیف شود و اثبات گردد که این موضوع، مساله ای دستوری و دولتی نیست.

- ارائه رضایت نامه ها از اقشار مختلف جامعه بسیار اهمیت دارد.

- تخصیص بودجه از طرف دولت و مشارکت مردم با دولت و اقدامات اشخاص و و گروهها به صورت شفاف توصیف شود، بطوریکه دورنمای مثبت برای آینده را مشخص نماید.
- وضعیت ثبت اثر در فهرست ملی و روند تهیه پرونده جهانی کاملاً شفاف باشد.
- نقش زنان و کودکان در روند و موفق ثبت اثر بسیار تأثیرگذار است.
- مشترک بودن در این کنوانسیون مورد توجه ویژه است و بستر ساز همکاریهای فرهنگی است.
- توضیح دقیق و قانع کننده در مورد عدم تضاد ثبت اثر با وضعیت سلامت در ادامه حیات عنصر می بایست طرح شود.
- توصیف چگونگی تأثیر پذیری عنصر مزبور از تأثیرات منفی گردشگری می بایست به دقت ذکر شود.
- اسناد تصویری شامل فیلم و عکس از اصلی ترین اجزاء پرونده است و به هیچ عنوان نباید ساختگی و کارگردانی شده باشد و می بایست فضای واقعی عنصر را به نمایش بگذارد.
- در خصوص ثبت پرونده یلدا مهمترین و جدیتترین مسأله ای که از سوی یونسکو و کمیته ارزیابی پرونده ها مطرح شده بود، عدم شفافیت در چگونگی مشارکت جوامع محلی افغانستان در پاسداری میراث ناملموس یلدا در گذشته، حال و آینده بود و این مسأله موجب شده بود که پرونده از ثبت باز بماند. همچنین تبیین چگونگی مشارکت جوامع محلی افغانستان در تهیه پرونده و تضمین پاسداری از آن در شرایط سیاسی و اجتماعی این کشور نیز بسیار سخت بود. به هر روی، با تمامی موانع و مشکلات بویژه در خصوص وضعیت افغانستان، خوشبختانه و در نهایت «جشن یلدا» با اجماع کمیته بین الدول میراث فرهنگی ناملموس یونسکو به ثبت جهانی رسید. [\(اینجا\)](#)
- پرواضح اینکه این مسأله، پایان راه نیست؛ آغازی است بر رسالت پاسداشت از میراث های ارزشمند و بی همتای ایران عزیز در عرصه بین المللی.



بخش سوم: حقوق بشر و حقوق مخاصمات

در ستایش دولت و نقد انسان

هادی دادمهر - مدرس دانشگاه و پژوهشگر حقوق بین الملل

در خلال رخداد تأسف برانگیز تهاجم روسیه به اکرین آتش انتقاد از حقوق بین الملل آنقدر بالا گرفته است که گویی حمله به اکرین نه با قانون شکنی روس ها بلکه به امر حقوق بین الملل صورت پذیرفته است! در چنین فضایی مسموم که از هر کرانه تیر انتقاد روانه حقوق بین الملل می شود، برخی اندیشمندان محترم نیز به رغم حمایت از حقوق بین الملل و برشمردن محدودیت های ساختاری نظام ملل متحد، به نقد ساختارشکنانه پدیده دولت روی آورده و محو دولت از صفحه مناسبات انسانی را به عنوان یک آرمان جذاب ترویج نمودند. بر این اساس دولت به منزله موجودی چهارصد ساله معرفی گردید که زمان مرگ آن فرا رسیده است و اینک باید توسط مردم دنیا در قالب سازمان های مردم نهاد جایگزین گردد. هر چند بدیهی است که با این یادداشت کوتاه نمی توان ایده ای را که یقیناً مستظهر به مطالعات گسترده است به طور جدی به چالش کشید، لیک امید است که با حاشیه نگاری بر این موضوع بتوان به پررنگ کردن برخی وجوه کارکردی دولت کمک گردد.

چنانکه می دانیم «دولت» در رهیافت های کلاسیک حقوق و روابط بین الملل، بنیادی ترین مفهوم برای تحلیل مناسبات بین المللی است و پژوهشگران امور بین الملل (اعم از حقوق بین الملل و روابط بین الملل) بدون شناخت ماهیت، اشتغالات و اهداف دولت قادر نخواهند بود تحلیل علمی در خور انجام بدهند. اگر در رشته حقوق بین الملل به سختی پژوهشگرانی یافت می شوند که [کتاب تأسیس دولت](#) کرافورد را تروق ننموده باشند، در رشته روابط بین الملل نیز الفبای تحقیق در سطوح عالی با [کتاب انسان، دولت و جنگ](#) کنت والتز آغاز می شود. این فهم مشترک از دولت مدرن، عجالتاً ضرورت پردازش مختصات دولت وفق معاهدات وستفالیا (۱۶۴۸) و مونته ویدئو (۱۹۳۳) را منتفی می سازد و لذا نویسنده ترجیح می دهد بحث را از دریچه ای دیگر به پدیده دولت باز نماید.

به نظر می رسد تعریف دولت به عنوان یک موجود هیالوصفت و غاصب حقوق عامه، ارتباط تنگاتنگ با نوع تعریف از یک موجود دیگر به نام انسان دارد. در بسیاری از گرایش های فکری، انسان ها موجوداتی نیک سیرت هستند که ذاتاً بر مدار راستی و درستی حرکت می کنند. این تفکر که ریشه در نظریه لوح سفید جان لاک دارد به طرز معقول به این نتیجه رهنمون می شود که مسئولیت کاستی های رفتار انسان متوجه اجتماع و در رأس آن دولت به عنوان متولی اصلی اجتماع است. مطابق روایت فوق، آدمیان فرشته خو که در وضعیت طبیعی از قانون عقل برای تمشیّت امور استفاده می کردند در پی یک اشتباه محاسباتی نهادی به نام دولت تأسیس نمودند که قرار بود افزون بر امنیت و مالکیت به استقرار حقوق بشر، عدالت و تأمین رفاه نیز کمک بکند. اینک پس از گذشت چهارصد سال، تاریخ ثابت کرد که انسان فریب خورده و اسیر و مقهور موجودی بی رحم گشته است که رهایی از چنگال آن غیرممکن می نماید. برخی اساتید حقوق بشر، برای تبیین این موضوع از

پارادوکس دولت-حقوق بشر استفاده می کنند و مدعی اند اساساً ساختار دولت به گونه ای است که بیشینه سازی حقوق و آزادی های مردم در تضاد با حقوق و منافع دولت قرار دارد. طنز ماجرا اینجاست که نظام حقوق بین الملل مسئولیت اصلی تحقق حقوق بشر را که چونان زنجیر بر دست و پای دولت فرو می آید، به خود دولت ها حواله داده است! چیزی شبیه اینکه به یک حیوان وحشی بند و قلابه داده و از او انتظار دارید داوطلبانه آن را بر چنگ و دهان بنهد. بر این مبنا، جای تعجب ندارد اگر برخی اندیشمندان بزرگ حوزه سیاست و حقوق، اصولاً برپایی نهاد دولت را بزرگترین اشتباه تاریخی بشر و طبعاً زوال آن را متعالی ترین خواست انسانی تلقی نمایند.

نویسنده این سطور عجالتاً با کنار گذاشتن نگاه هابزی-هیومی خود به ذات انسان، بحث را به اقتباس از [مقاله](#) آندرو گوسمن استاد صاحب نام حقوق بین الملل دانشگاه کالیفرنیا، حول این جمله طلایی به پیش می برد که «بشر پیش از برچیدن هر حصاری، باید نیک بیندیشد که اساساً چرا آن حصار ایجاد شده است؟». چنانکه می دانیم در رویکردهای تاریخی-فلسفی به مفهوم قرارداد اجتماعی، اختلاف نظر چندانی در خصوص اصل تأسیس دولت به خواست انسان ها وجود ندارد. یکی از اهداف نخستین بشر از ایجاد دولت دستیابی به درجات بالاتری از امنیت و کاهش خشونت ورزی در اجتماع بوده است. نظر به اینکه زمینه بحث این یادداشت، انتقاد از نقش دولت در جنگ آفرینی و کشتار انسان ها است، در ادامه مشخصاً به مقایسه وضعیت خشونت ورزی در اجتماعات پیشادولتی و پس از آن استناد خواهد شد.

استیون پینکر استاد روانشناسی دانشگاه هاروارد که در زمره نام آورترین اندیشمندان حوزه علوم انسانی دنیا قرار دارد، در [کتاب تحسین شده](#) خود دلایلی معتبر به دست می دهد که ناظر بر تأیید نقش دولت به عنوان یکی از عوامل اصلی فرآیند متمدن شدن بشر است. پینکر به مدد آمار ثابت می کند که پس از تأسیس دولت و کنترل دسته بندی های قبیله ای و قومی توسط این نهاد، نرخ آدم کشی های ناشی از تاخت و تازهای انسانی به یک پنجم کاهش یافت. با ظهور لویاتان، قدرت تاخت و تاز شمشیرزنان سوار بر اسب محدود شد و سایه جنگ های بی حساب و کتاب افول گرفت. یافته های علمی ایشان، امکان اثبات مدعای محققانی را که معتقدند دولت بعد از چهارصد سال باعث فزونی کشتار و خشونت انسانی شده است بسیار دشوار می سازد. یکی از بحث های اساسی در کتاب مذکور، اشاره به نادرست بودن مقایسه شمار کشته شدگان جنگ های ویرانگر نیمه نخست سده بیستم با کشته شدگان سال های ابتدایی ظهور دولت است. پینکر نشان می دهد که از چنین مقایسه ای نمی توان ناکارایی دولت در کنترل نرخ کشته های انسانی را اثبات نمود زیرا حسب آمار، جمعیت جهان در ۱۹۵۰ چهار و نیم برابر بیش از جمعیت جهان در سال های ۱۶۰۰ بوده است. بنابراین برای مقایسه آماری تلفات جنگ های میانه سده بیستم با سال های نخستین ایجاد دولت و ستفالیایی، باید شمار کشته های جنگ های قرن بیستم تقسیم بر چهار و نیم بشود تا قیاس عادلانه برقرار گردد. برقراری چنین معادله ای اتفاقاً نشان می دهد دولت در عمل به وظیفه خود برای کاهش خشونت ورزی موفق تر از عصر پیشا دولت عمل کرده است (کتاب پینکر به

همت دکتر مرتضی مردیها استاد سرشناس دانشگاه علامه طباطبائی به فارسی ترجمه شده است. نگاه کنید به فصول دوم، پنجم و دهم ترجمه فارسی کتاب.

به زعم نگارنده، مستندات تاریخی فوق می تواند کلیدی به دست دهد برای فهم این نکته اگر مفهوم مرکب دولت را به کوچک ترین عناصر مولفه تقسیم نمائیم نتیجه ای دلهره آور در انتظار خواهد بود: آنچه هیولای وستفاليا نامیده می شود در تحلیل نهایی چیزی بیش از یک آینه بزرگ در برابر خود انسان نیست. تاریخ نشان می دهد دولت برآیند خواست انسان هایی بوده است که تصمیم گرفته اند برای توقف ظلم انسان در حق انسان، برخی حقوق و آزادی های خود را در ازاء برخورداری از سطوح بیشتری از امنیت و آزادی به یک تشکیلات منسجم «انسانی» واگذار نمایند. بنابراین انسان و دولت از دو جنس متفاوت نیستند و نمی توان یکی را شیطان و دیگری را فرشته نامید. دولت ساختاری است انسانی که اگر فرو بریزد، طبع فزون خواه انسان ها دیگر بار خشونت ورزی بی قاعده را از سر خواهد گرفت. پاندمی کرونا نمونه ای مناسب برای تصور وضعیت زیست اجتماعی در شرایط ناکارآمدی دولت است. به چشم دیدیم که مردمان ملل اصطلاحاً متمدن نیز در هنگامه کمبود تولید و عرضه کالاهای کمیاب، به رقابت غیرمنصفانه با یکدیگر و حتی غارت فروشگاه ها پرداختند تا اماره ای باشد بر اینکه انسان ظاهر الصلاح قرن ۲۱ نیز در صورت احساس ناامنی، مرز چندانی برای کنترل رفتار خود نمی شناسد. پاندمی کرونا صرفاً ضعف دولت در تولید و توزیع ماسک و واکسن را نشان نداد، شعله کشیدن طبع خودخواه انسان را نیز که علی الدوام از ابتدای خلقت بین خود، خانواده خود، همسایه خود، همشهری خود، هموطن خود با دیگری مرز کشیده است را به تصویر کشید.

از این رو به نظر می رسد مادام که انسان خردمند در سایه همین دولت، به درجات بالاتری از بالندگی فکری و توانایی در کنترل و ضابطه مند کردن تمایلات طبع برتری جوی خود دست نیافته باشد، انسان ها نیاز به لویاتانی شمشیر به دست دارند تا صلح بانی کرده، هراس در دل آنارشیست ها بیفکنند و از انتظام اجتماعی محافظت نماید. با برچیده شدن نهاد دولت و حتی به فرض کنترل امور توسط سازمان های مردم نهاد، می توان پیش بینی کرد که این سازمان ها خود تدریجاً برای تأمین منافع اعضاء در مقابل یکدیگر صف آرایی کرده و در تلاش برای تأمین نقش های حفاظتی که باید به عهده بگیرند اندک اندک به همان مسیری بروند که دولت ها پیشتر رفته اند. سازمان ها و انجمن ها برای برطرف کردن اختلاف ها بین اعضاء، محکوم به استفاده از همان ابزارهای انتظامی و قضایی شبه دولتی خواهند شد و الزاماً افرادی را نیز برای تأمین این نقش ها استخدام خواهند کرد. به نظر می رسد واقعیت تلخ این است که "قدرت"، ذات روابط اجتماعی بین ما انسان ها بوده و برکنندنی نیست، و اگر این مقدمه مقرون به صحت باشد ظهور قدرت متمرکز در قالب هایی شبیه دولت، امری گریزناپذیر برای کنترل رفتار انسان است.

در این ارتباط می توان سوال کرد که آیا با فرض فروپاشی دولت، سازمان های غیردولتی و بنگاه های خصوصی به ناگاه انگیزه های قدرت طلبی خود را از دست خواهند داد و امکانات و منابع موجود را در خدمت بشریت به

کار خواهند گرفت؟ آیا در فقدان دولت، شرکت های داروسازی از حق مالکیت معنوی خود بر تولید واکسن و دستاوردهای علمی صرف نظر نموده و آن را به رایگان در اختیار ملل دنیا قرار خواهند داد؟ چنین به نظر نمی رسد. در فضای خالی بی دولتی، انسان ها الزاماً نه دست در دست یکدیگر با پرچم سفید و شاخه زیتون بلکه بسا در مقابل یکدیگر با بیرق سیاه و سلاح گرم هنگامه ای بر پا نمایند مصداق و إذا الوحوش حُشِرَتْ! چگونه می توان از یاد برد تصویرگری زشت داعش و القاعده را بر پرده حیات؟ این جماعات نه با اجیر کردن موجوداتی فرازمینی بلکه دقیقاً در خلاء بی دولتی و یا وجود دولت ناتوان، توسط «انسان» در شکوفاترین دوره تمدن بشری چهره نمودند.

نکته اساسی برای پژوهشگرانی که به خطوط تفکر لیبرال نزدیک می باشند این است که دغدغه مندی ما در خصوص توسیع آزادی های فردی و محدود سازی اشتغالات دولت، آنگاه که به بدبینی افراطی به "اصل فایده مندی دولت" نزدیک شود مرزی بین تفکر راست محافظه کار و چپ دولت ستیز باقی نمی گذارد. هر چند جنس انتقاد این دو طیف از دولت یکسان نیست و یکی به قصد افزایش دامنه حقوق و آزادی ها و دیگری با هدف بر هم زدن معادلات نظم اجتماعی به دولت حمله می کند، اما متأسفانه عملاً هر دو در یک مسیر گام بر می دارند. انتقاد از دولت نقطه ای است که دست چپ و راست به هم می رسد و دقیقاً به همین دلیل باید با احتیاط در این وادی گام برداشت. رابرت نوزیک که خود یک لیبرال نسبتاً تندرو است به درستی در [کتاب کلاسیک](#) خود نشان می دهد که وقتی از وضعیت بی دولتی به دولت کمینه و شبگرد رسیدیم دیگر نباید بیش از آن جلو رفت زیرا آن سوی بی دولتی، آرمانشهری در کار نیست. در فضای بی دولتی، آزادی بشر خود عامل اصلی به هم ریختن الگوهای نظم، امنیت و رفاه اجتماعی می شود.

آری دولت ها جنگ ایجاد می کنند اما همین دولت ها نیز با برکشیدن ساختارهای، حقوقی، اداری، مالی و نظامی عامل اصلی انسجام ملی و پایان دادن به جنگ های خشن در داخل مرزها می باشند. در سطح بین الملل نیز بسیار گفته می شود که دولت ها قواعد بین المللی را نادیده می گیرند اما کمتر اشاره می شود که اساساً این قواعد حقوقی را کدام نهاد وضع کرده است؟ جز این است که عمده هنجارهای بین المللی که فضایی برای همزیستی مسالمت آمیز فراهم آورده است توسط دولت ها ایجاد شده است؟ بسیار گفته می شود که دولت ها با پناهجویان بدرفتاری می کنند و حقوق جنگ را رعایت نمی کنند اما کمتر گفته می شود که قواعد پناهندگی و حقوق بشردوستانه را چه نهادی وضع کرده است؟ ما انسان ها بی تردید دین تاریخی به دولت داریم و حتی اگر زمانی در دوردست اتحادیه های فرا یا فرو دولتی، اشتغالات دولت را به عهده بگیرند می توانیم به این ابداع تاریخی خود فخر بفروشیم و به تعبیر نویسنده معاصر میلان کوندرا از یاد نبریم که دولت قادر به انجام هیچ شری که از توان انسان خارج باشد نیست.

با این مقدمات می توان به جای آرزوی فروپاشی نهاد دولت، ترجیحی از جنسی دیگر مطرح نمود. به گمان نویسنده، نگاه یکدست به پدیده دولت کارگشا نیست و بهتر است بین دولت های برخوردار از شیوه های

حکمرانی مطلوب و دولت های اقتدارگرا قائل به تفاوت بود. تلاش برای دموکراتیک سازی فرآیند تصمیم گیری در درون دولت، گام نخست برای حل بخشی از صورت مساله است. خوشبختانه حقوق بین الملل اقداماتی موفق در جهت تحدید دامنه صلاحیت داخلی دولت ها برداشته است و امروزه امر برگزاری انتخابات آزاد و منصفانه در درون مرزهای ملی، تبدیل به یک دغدغه بین المللی شده است. این فرآیند باید به شکل بهینه به نقطه ای منجر گردد که تضمین نماید دولت ها جملگی منطبق با خواست مردم (یعنی موسسان اصلی خود) گام بر می دارند و واجد ساختارهای دموکراتیک و مدنی هستند.

بدیهی است چنانکه نویسنده خود در [جایی دیگر](#) اذعان داشته است، دموکراتیک سازی نوشداری برای حل تمام مشکلات نیست. به خوبی می دانیم که دولت های برخوردار از ساختار دموکراتیک و برآمده از رأی مردم نیز می توانند جنگ بر پا کرده و حقوق ملت را زایل نمایند. حل این معما مستلزم اقبال به پژوهش هایی از جنس آثار پروفیسور ماری اسلاتر استاد حقوق بین الملل دانشگاه پرینستون است تا بتوان نقش الگوهای "حکومت" در تعیین رفتار ستیزه جویانه "دولت" را روشن نمود (رجوع شود به [اینجا](#) و [اینجا](#) و [اینجا](#)). به عبارتی باید کوشید تا دریافت که چه مولفه هایی در برخی دولت ها باعث شده است تا رفتار خارجی آنها با مردم و دیگر دولت ها مسالمت آمیز بشود؟ نقش ایدئولوژی در این میان چیست؟ آیا واقعاً دولت های لیبرال کمتر با یکدیگر می جنگند و بیشتر به حقوق بین الملل پایبند هستند؟ اگر چنین است آیا می توان یک الگوی رفتاری واحد را به تمامی دولت ها بسط داد؟ نقش آموزه های اصلی نیوهیون یعنی التزام به تربیت شهروند-حقوقدان و آموزش حقوق از منظر خط مشی در تنظیم کنش های دولت چیست؟ به نظر می رسد ما به دلایلی نیاز داریم که نشان بدهد چرا بعد از جنگ جهانی دوم برخی دولت ها هیچ درگیری خشونت آمیز و چالش امنیتی قابل توجهی در سطح داخلی و بین المللی نداشته اند. باید دریافت که سهم توسعه دموکراسی، حقوق بشر، تجارت آزاد، تقویت سازمان های بین المللی، قدرت گرفتن جوامع مدنی داخلی و بین المللی در تعیین خط مشی دولت چه میزان است؟

این آرمان هر چند پرفروغ نیست و شوری در دل نمی افکند اما کارساز است و از آن می توان راهی به دهی یافت. برای نویسنده به عنوان یکی از بسیار پژوهشگرانی که از حوزه روابط بین الملل به حقوق بین الملل وارد شده است و شناختی محدود از مناسبات سیاست و حقوق در عرصه بین الملل دارد، راز جذابیت حقوق بین الملل اتفاقاً و دقیقاً در گام های کوتاه و آرام آن است. حقوق بین الملل ستایش برانگیز است چون ابزار تفکرات انقلابی و ساختار شکن نیست. حقوق بین الملل، نظم موجود را به عنوان یک واقعیت عینی می پذیرد و به جای اقبال از محو نهادهای تمدنی بشر به کوشش پیوسته در جهت اصلاح و قاعده مندسازی رفتارها و همچنین تحمیل هزینه معقول بر رفتارهای بعضاً نامعقول دولت ها ادامه می دهد. متبرک باد نامش.

به نام حقوق، به کام سیاست: حقوق اقلیت ها از ابزار صلح سازی تا دست مایه جنگ افروزی

موسی کرمی - پژوهشگر دکتری حقوق بین الملل عمومی دانشگاه قم

«تو مگو همه به جنگند و ز صلح من چه آید»

تو یکی نه ای هزاری، تو چراغ خود برافروز»

از زمان آغاز یورش نظامی گسترده فدراسیون روسیه علیه یکپارچگی سرزمینی و استقلال سیاسی اوکراین و چه بسا پیش از آن و هنگام گمانه زنی های گوناگون و ناهمگن در خصوص احتمال روی دادن چنین یورش، ذهن من به سوی هدف ابزاری نظام بین المللی حمایت از اقلیت ها و پیوند آن با این رخداد کشیده شد. چون این نخستین بار نیست که مسئله اقلیت ها و حقوق آن ها با عفریته جنگ پیوند می خورد و پرنده زیبای صلح را پریشان می سازد. جنگ های دهشتناک یکم و دوم جهانی و رویدادهای غم انگیز یوگسلاوی سابق و رواندا و درگیری های گرجستان و منطقه قره باغ و .. با مسئله اقلیت ها پیوندی ژرف دارند (محمدرضا عظیمی، اقلیت ها در حقوق بین الملل، ۱۳۹۲: ۱۳-۱۱). فرسته (پُست) متین و بیان دلنشین خانم دکتر امینه مؤیدیان در همین تالار گفت و گو ([اینجا](#))، عامل محرک و انگیزه ای افزوده شد که فروتنانه دست به قلم ببرم و در این زمینه مطلبی کوتاه بنگارم و از دیدگاه خود، به گوشه ای از این رویداد مهم و چالش انگیز برای عرصه های گوناگون حقوق بین الملل پردازم.

هر جا سخن از اقلیت ها و حقوق آن ها به میان آید، مسئله تنوع یا چندگونگی فرهنگی پیش کشیده می شود. همان گونه که اندیشه ورزان عرصه حقوق اقلیت ها بیان داشته اند، چندگونگی فرهنگی در حوزه ارتباطات بین المللی دولت ها و حقوق بین الملل و در عصر جهانی شدن، به ویژه پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی بلوک شرق، با نام های گوناگون، در رأس چالش های حقوق بین الملل بوده است. درگیری های مسلحانه داخلی، جنگ تمدن ها، بحران های قومی و هویتی، مسئله مهاجرت، دولت های فروپاشیده، درگیری های مذهبی و رشد فرقه گرایی، افراطی گری و حتی حرکت های مبتنی بر تبعیض نژادی، همه و همه ابعاد چالش برانگیز چندگونگی فرهنگی در حوزه حقوق بین الملل هستند. رویدادهای خون باری مانند آنچه در یوگسلاوی و رواندا و ... گذشت و همچنان در پاره ای مناطق مانند قره باغ کوهستانی و مناطق روس نشین اوکراین می گذرد را باید روی تاریک چندگونگی فرهنگی دانست. از سوی دیگر، چندگونگی فرهنگی، همگام با جنبش بین المللی حقوق بشر در دو دهه پایانی سده بیستم، روی روشنی نیز به دست آورد و راه خود را به نوان ارزش (میراث مشترک بشریت) و حق (در قالب حقوق فرهنگی، حق تعیین سرنوشت و حقوق گروه های خاص)، به حوزه حقوق بشر گشود (ندا کردونی و امیر نیک پی، چندفرهنگ گرایی، دولت و حقوق اقلیت ها، ۱۳۹۵: ۶۶).

بذل توجه حقوق بین الملل به مسئله اقلیت ها و اهداف این توجه را نیز می توان به نوعی با دو روی تاریک و روشن چندگونگی فرهنگی در ارتباط دانست که به آن ها اشاره ای بسیار کوتاه شد. چنان که می دانیم، نظام بین المللی حمایت از اقلیت ها، در دوران جامعه ملل و زمان حیات دیوان دائمی دادگستری بین المللی شکل گرفت. به بیان کارشناسان حقوق اقلیت ها، نخستین سازمان جهانی فراگیر برای حفظ صلح و امنیت بین المللی، عهده دار حمایت از گروه های اقلیت گردید (ستار عزیزی، حمایت از اقلیت ها در حقوق بین الملل، ۱۳۹۴: ۳۶). دیوان دائمی به عنوان بازوی قضایی شورای جامعه ملل، فرصت بررسی پرونده هایی چند را درباره حقوق اقلیت ها به دست آورد و در این عرصه، از تاریخ ۲۳ سپتامبر ۱۹۲۳ تا ۶ آوریل ۱۹۳۵، به صدور دو رأی توافقی (یک رأی و یک دستور مربوط به انصراف آلمان از ادامه ی دعوی مطروحه از جانب این کشور علیه لهستان در قضیه اصلاحات ارضی این کشور: بنگرید به [اینجا](#) و [اینجا](#)) و ارائه ۸ نظریه مشورتی ارزشمند (بنگرید به: [اینجا](#)، [اینجا](#)، [اینجا](#)، [اینجا](#)، [اینجا](#) و [اینجا](#)) دست یازید که با گذر سالیان، همچنان مورد رجوع و استناد پژوهشگران حوزه حقوق بین الملل به طور عام و حقوق اقلیت ها به طور خاص قرار می گیرند. به تعبیری، دیوان دائمی به توسعه موازین حقوقی در عرصه حقوق اقلیت ها مبادرت ورزید و تکالیف و تعهداتی سلبی و ایجابی را در این زمینه بر دوش دولت ها بار نمود که کماکان مستحکم ترین سنگ بنا و مستمسک حقوقی برای حمایت از این گروه ها در سپهر حقوقی بین المللی عموماً و به ویژه در نظام کنونی حقوق بشر به شمار می رود. (بنگرید به: مصطفی فضائلی و موسی کرمی، تأملی بر نقش دیوان دائمی دادگستری بین المللی در توسعه و تحول نظام بین المللی حمایت از حقوق اقلیت ها، پاییز ۱۳۹۸: ۱۸۰ و ۱۸۴).

دیوان دائمی دادگستری بین المللی در نظریه مشورتی خود که در ۶ آوریل سال ۱۹۳۵ در قضیه مدارس اقلیت-ها در آلبانی ([اینجا](#)) صادر نمود و می توان آن را سنگ بنای مفاد اعلامیه ۱۹۹۲ ملل متحد درباره اشخاص متعلق به اقلیت های قومی یا ملی، مذهبی و زبانی ([اینجا](#)) به شمار آورد، زیربنای فکری نظام حمایت از اقلیت ها در معاهدات اقلیت ها را آشکارا بیان نمود: تأمین امکان همزیستی مسالمت آمیز اقلیت ها با دیگر جمعیت ها ضمن حفظ ویژگی های مختص به خود. دیوان دائمی بر این باور است که برای نیل به این اهداف، نخست اقلیت ها باید از تمامی حقوق سایر اتباع دولت، به صورت برابر و بدون تبعیض بهره مند گردند و سپس امکانات و ملزومات بایسته برای حفظ ویژگی ها و سنت های مخصوص به خویش را در اختیار داشته باشند. به باور دیوان، این دو ضرورت با هم مرتبط هستند، زیرا برابری واقعی میان اکثریت و اقلیت به وجود نخواهد آمد مگر آنکه اقلیت ها از نهادهای مختص به خویش بهره مند باشند و در نتیجه مجبور نشوند از آنچه که حیات آن ها به مثابه اقلیت را تشکیل می دهد صرنظر نمایند (PCIJ, Minority Schools in Albania (Advisory Opinion, 6 April 1935: 17).

بر پایه زیربنای فکری و فلسفه وجودی نظام بین المللی حمایت از اقلیت ها، می توان هدف این نظام را به دو هدف ذاتی و ابزاری بخش بندی کرد. در نتیجه، می توان هدف ذاتی آن را به مثابه یک ارزش، حفظ ویژگی -

های فرهنگی گروه های اقلیت و به سخنی دیگر، حفظ تنوع فرهنگی جوامع به عنوان میراث مشترک بشریت و هدف ابزاری نظام یادشده را تأمین امکان همزیستی مسالمت آمیز گروه های اقلیت و اکثریت و به گفته ای دیگر، نگاهداشت ثبات و امنیت داخلی و صلح و امنیت منطقه ای و بین المللی دانست. فراز و فرودهای تاریخ حاکی از آن است که حمایت از اقلیت ها برای تأمین ثبات، صلح و امنیت بین المللی ضروری بوده و تبعیض علیه اشخاص متعلق به این گروه ها، همواره ثبات داخلی و صلح و امنیت منطقه ای و بین المللی را با خطرات جدی و جبران ناپذیر روبرو ساخته است (Inter-Parliamentary Union, The Protection of Minorities as a Global Issue and a Prerequisite for Stability, Security and Peace, 19 April 1996: Introduction). چنان که پیش تر اشاره رفت، شالوده اصلی نظام فعلی حمایت از اقلیت ها در حقوق بین الملل کنونی به دوران جامعه ملل و معاهدات صلح (Peace Treaties) بین کشورهای غالب و مغلوب بازمی گردد. در بیان دیوان دائمی دادگستری بین المللی در نظریه مشورتی خود در قضیه جوامع یونانی-بلغاری، برپایی نظام حقوق اقلیت ها در معاهدات صلح پس از جنگ جهانی اول بیانگر این نکته است که از این سامانه به عنوان ابزاری در خدمت صلح در جوامع استفاده شده است (PCIJ, The Greco-Bulgarian Communities, 31 July 1930: 19). به دیگر سخن، همواره بین صلح و به تبع آن امنیت در جوامع و رعایت حقوق اقلیت ها رابطه ای مستقیم و دوسویه برقرار بوده است.

نیز گفتنی است که شکل گیری اقلیت ها را از جمله نتیجه پیوستن یک سرزمین به قلمرو دولتی بزرگ تر، تسخیر سرزمین ها از سوی مردمان و کشورهای دیگر، کوچ مردم در اثر جنگ و بحران از مکانی به مکانی دیگر، فروپاشی جهان شاهی های بزرگ و مرزبندی های استعماری ناهمگون با سرحدات فرهنگی و نژادی اجباری و ... دانسته اند (اسعد اردلان، حمایت از حقوق اقلیت ها در اسناد و رژیم های بین المللی، ۱۳۹۴: ۲۷). کشور اوکراین، مانند بسیاری دیگر از کشورهای استقلال یافته از اتحاد جماهیر شوروی های سوسیالیستی شوروی، با نگرانی های امنیتی مرتبط با حاکمیت، ثبات داخلی و یکپارچگی سرزمینی دست به گریبان بوده است و این دغدغه ها، در تصمیم گیری های دولتی در خصوص مسائل اقلیت ها نقش مهمی ایفا کرده اند و بیم از جدایی - طلبی، انفصال، تجزیه کشور و برداشت و رویکرد حکومت نسبت به مسائل اقلیت ها را شکل داده است (Oleh Protsyk, Majority-Minority Relations in Ukraine, p. 2). در این میان، مسئله اقلیت روس تبار ساکن در بخش شرقی این کشور، که پس از اوکراینی زبان ها، دومین گروه قومی و فرهنگی پرجمعیت را تشکیل می دهند، یکی از دغدغه های اصلی این کشور از زمان فروپاشی شوروی سابق بوده و به ویژه از سال ۲۰۱۴، آن را با چالش های بسیار جدی روبرو ساخته است.

مقامات روسی و از جمله ولادیمیر پوتین، با ادعای پیشگیری از ارتکاب نسل زدایی از سوی دولت اوکراین علیه جمعیت روس زبان ساکن در این مناطق (اینجا)، لوهانسک و دونتسک را شایسته جدایی از اوکراین دانسته و با مجوز دوما روسیه، دولت این کشور به شناسایی آن ها دست یازید. پوتین برای توجیه اقدام خود و حقوقی

و در نتیجه مشروع ساختن آن، پس از شناسایی جمهوری های خودخوانده دونتسک و لوهانسک در منطقه دونباس در شرق اوکراین به عنوان دولت هایی مستقل، از جمله به دفاع مشروع جمعی در حمایت از روسیه و مناطق یادشده بر پایه معاهده دوستی، همکاری و کمک متقابل میان روسیه و این دو منطقه استناد کرد (اینجا). بار دیگر، شاهد آنیم که مسئله اقلیت ها، همچون جنگ های دهشتناک یکم و دوم جهانی و رویدادهایی مانند یوگسلاوی، رواندا و ...، با پدیده شوم جنگ پیوند می خورد و امنیت و آسایش را در گوشه ای دیگر از جهان به تاراج می برد. البته این نخستین بار نیست که روسیه با دستاویز حقوق اقلیت ها، آغازگر و هیزم کش آتش جنگ می شود؛ پیش تر شناسایی آبخازیا و اوستیای جنوبی در سال ۲۰۰۸ و البته سیاست دوگانه و یک بام و دو هوای این کشور در قبال جدایی آن ها از گرجستان و جدایی کوزوو از صربستان (برای مطالعه بیشتر در این زمینه بنگرید به: ستار عزیزی، موضع و دلایل حقوقی روسیه در شناسایی جمهوری های آبخازیا و اوستیای جنوبی و عدم شناسایی کوزوو، ۱۳۸۹) و جدایی شبه جزیره کریمه از اوکراین و پیوستن آن به فدراسیون روسیه در سال ۲۰۱۴ که برخی آن را چالش برانگیزترین رخداد دهه ۲۰۲۰ میلادی برای مبانی حقوق بین الملل دانسته اند (Lauri Maksoo, The Annexation of Crimea and Balance of Power in)

International Law 2019: 303)، در بافتی مشابه و با دلایلی به نسبت همسان، انجام گرفته بود. به نظر می رسد اقدام روسیه در سوء استفاده از مسئله حقوق و حمایت از اقلیت ها برای توجیه اقدام خود در یورش به اوکراین، افزون بر دیگر قواعد حقوق بین الملل و از جمله اصول منع مداخله و منع توسل به زور (اینجا و اینجا)، عملاً در ناسازگاری کامل با فلسفه وجودی نظام بین المللی حمایت از اقلیت ها و به ویژه هدف ابزاری آن است که برپایی و برجامانی صلح در جوامع را مد نظر دارد. این دست اقدامات، جدای از و افزون بر این که ضربه ای کاری بر پیکره حقوق بین الملل در کل و نظام ملل متحد که هدف اصلی آن حفظ صلح و امنیت بین المللی است به شمار می روند، موجب تضعیف هرچه بیشتر نظام حمایت از حقوق اقلیت ها نیز می شوند. بی گمان یکی از دلایل عدم توجه به مسئله حقوق اقلیت ها در چارچوب مقرراتی خاص در منشور ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر و نیز کم توجهی به آن در اسناد بعدی در چارچوب سازمان ملل متحد، همانا سوء استفاده از ابزار حمایت از اقلیت ها از سوی زورمداران آن زمان جهت توجیه اقدامات تجاوزکارانه خویش علیه دیگر کشورها و ملت ها بود.

بر این پایه، به باور من، این بیم وجود دارد که رواج و گسترش رویکرد جنگ افروزان به مسئله اقلیت ها در میان کشورها و به ویژه ابرقدرت ها، چهره صلح سازانه نظام بین المللی حمایت از اقلیت ها را بیش از پیش به حاشیه براند و هر کشور چندقومیتی، بیش از گذشته، مسئله اقلیت ها را تهدیدی جدی برای امنیت و یکپارچگی سرزمینی و موجودیت خود بداند. به نظر می رسد ادعای روسیه دایر بر انجام یورش نظامی جهت پیشگیری از ارتکاب نسل زدایی علیه اقلیت روس تبار و حمایت از حقوق و موجودیت آن ها، بیش و پیش از آن که اقدامی در راستای حمایت از جمعیتی تحت ستم باشد، دستاویزی است برای توجیه یورش نظامی خود علیه یکپارچگی

سرزمینی و استقلال سیاسی کشور او کراین. دستاویز قرار دادن حقوق اقلیت ها برای توجیه اقدامات تجاوزکارانه و ناسازگار با بنیادی ترین اصول حقوق بین الملل همچون منع توسل به زور، منع مداخله و تمامیت سرزمینی کشورها، موانع پیش روی نظام بین المللی حقوق اقلیت ها را در مسیر سنگلاخ حمایت از گروه های اقلیت بیشتر می سازد و پیشرفت و تقویت این نظام را در ورطه مخاطره ای جدی می اندازد؛ به نام حقوق است و حمایت از اقلیت ها، ولی به کام سیاست است و دست مایه ای برای جنگ افروزی. گویا باید با امین معتمدی همراه و همدل بود و برای رهایی حقوق بین الملل از چنگال ابرقدرت ها و پاسداشت صلح و امنیت بین المللی، بازتنظیمی بزرگ منشور ملل متحد را بایسته ای حتمی و انکارناپذیر تلقی نمود (برای مطالعه بیشتر بنگرید به: [اینجا](#)).

«گر خطا گفتیم اصلاحش تو کن

مصلحتی تو ای تو سلطان سُخُن»

لغو ویزای استرالیای نواک جو کوویچ و مسئله تعارض آزادی های فردی با منفعت عمومی

محمد مهدی ذوالقدری - دانشجوی دکتری حقوق بین الملل عمومی دانشگاه تهران

اخراج جو کوویچ، مرد شماره یک تنیس جهان از استرالیا و محرومیت او از حضور در مسابقات آزاد این کشور (یکی از چهار گرند اسلم بزرگ دنیا) زمینه ساز بروز مجادلاتی میان صاحب نظران و فعالان حقوق بشر و آزادی های مدنی شد. در این نوشتار با نگاه به رویدادهای اتفاق افتاده و اظهار نظرهای مقامات اجرایی و قضایی استرالیا و بررسی اسناد حقوق بشری به موضوع تعارض منفعت عمومی با حق آزادی بیان و حق بر سلامتی و حدود و اختیارات دولت ها در تحدید آزادی های فردی می پردازیم و النهایه با اشاره به رویکردهای موجود در حل این تعارض، رویکرد دیوان اروپایی حقوق بشر را معرفی می نمایم.

شرح ماقع

نواک جو کوویچ، یکی از مخالفان سرسخت واکسیناسیون اجباری و فاتح بلامنازع مسابقات اوپن استرالیا در ادوار قبلی (۹ قهرمانی) در ۵ ژانویه ۲۰۲۲ با ادعای معافیت پزشکی از واکسیناسیون (به دلیل ابتلای به کووید در ماه دسامبر) وارد فرودگاه ملبورن شد تا یکبار دیگر با شرکت در مسابقات تنیس استرالیا و شکست رکورد قهرمانی در گرند اسلم تاریخ ساز شود؛ اما مسئولان فرودگاه به دلیل تخطی از مقررات ورود به این کشور او را به مدت ۱۰ ساعت نگاه داشتند و مانع از ورود او به کشور شدند. ویزای این تنیسور صرب به دلیل اینکه منطبق با موارد معافیت پزشکی از واکسیناسیون نبود لغو شد و او به هتلی در فرودگاه انتقال داده و قرنطینه شد. متعاقب این اتفاق وکلای جو کوویچ به لغو ویزای او اعتراض کردند. دادگاه ناحیه (مرجع رسیدگی بدوی) در تاریخ ۱۰ ژانویه با تشکیل جلسه و استماع دفاعیات، لغو روادید را غیرقانونی اعلام کرد و به دولت استرالیا دستور داد علاوه بر پرداخت هزینه های قانونی ظرف مدت نیم ساعت جو کوویچ را از قرنطینه آزاد کند. اما این پایان ماجرا نبود؛ چهار روز بعد در ۱۴ ژانویه، وزیر امور داخلی استرالیا، الکس هاوک، با استفاده از اختیارات اعطایی به وزیر به موجب بندهای «e» و «i» بخش یک ماده ۱۱۶ و ماده ۱۳۳ مجموعه قوانین مهاجرت با بیان اینکه نواک جو کوویچ شخصیتی تاثیر گذار است و ورود او به خاک استرالیا ممکن است منجر به «ترویج احساسات علیه واکسیناسیون عمومی» شود، ویزای او را در راستای «حمایت از سلامت عمومی و حفظ نظم مطلوب» لغو کرد؛ ماده ۱۱۶ قانون فوق الذکر بیان می کند:

«وزیر مهاجرت اگر به این اقناع برسد که حضور فرد دارنده ویزا خطری علیه سلامت، امنیت یا نظم مطلوب کل یا بخشی از جامعه استرالیا است یا ممکن است چنین خطری را در آینده ایجاد کند، می تواند ویزا متقاضی ورود به خاک استرالیا را شخصاً بر اساس صلاحدید خود لغو کند.»

وکلای جو کوویچ بار دیگر از این تصمیم نزد دادگاه فدرال شکایت کردند. دادگاه فدرال در تاریخ ۱۶ ژانویه پس از تشکیل جلسه و استماع دفاعیات، بالاتفاق با رای سه قاضی درخواست بررسی قضایی تصمیم وزیر

مهاجرت استرالیا مبنی بر لغو ویزا را [رد کرد](#) و بر تصمیم وزیر صحه گذاشت و اعلام کرد دلایل این رای متعاقباً اعلام خواهد شد. پس از این رای جو کوویچ اگرچه امکان پیگیری موضوع در دیوان عالی فدرال استرالیا را به عنوان بالاترین مرجع پژوهش خواهی داشت اما به دلیل زمانبر بودن و بی فایده بودن (عملاً امکان شرکت در مسابقات را از دست داده بود) از این حق صرف نظر کرد و خاک استرالیا را ترک کرد.

چهار روز بعد در تاریخ ۲۰ ژانویه دادگاه به انتشار دلایل خود [پرداخت](#). یکی از مهمترین مطالبی که در سند ارائه شده از سوی دادگاه به آن به نحو مبسوطی پرداخته شده تبیین کلمه «اقناع» در ماده ۱۱۶ مجموعه قوانین مهاجرت است. قضات دادگاه با استناد به آرای قبلی در این خصوص بیان کردند اقناع وزیر اگر چه در بادی امر وضعیتی ذهنی به نظر می رسد که سنجش ناپذیر است، اما بی تردید با ارزیابی امور عینی و واقعی پیرامون موضوع می توان اقناع یا عدم اقناع را در ترازوی عقل سلیم انسان متعارف (وزیر تصمیم گیرنده) محک زد و چنانچه آن را بی مبنا و خودسرانه دانست از آن عدول کرد؛ حال آنکه وزیر در [لایحه دلایل](#) خود در ۳۲ صفحه و ۱۱۲ پاراگراف به ذکر واقعیات و امور مادی که منجر به تصمیم لغو ویزای جو کوویچ شده پرداخته است. دادگاه با ارجاع مستقیم به پاراگراف ۳۷ بیانیه دلایل وزیر تایید می کند که مجموع واقعیات عینی موجود مبانی غیرقابل خدشه ای برای اقناع وزیر را پی ریزی می کند و حضور شخصیت الهام بخشی همچون جو کوویچ که عقاید او در ضدیت با واکسیناسیون که در رسانه های متعدد ابراز شده است و همچنین رفتارهای مخاطره آمیز او در ماه دسامبر پس از ابتلا به کووید (عدم استفاده از ماسک و حضور در مجامع عمومی بدون رعایت فاصله اجتماعی) در بحبوحه مبارزه با پاندمی می تواند مخل نظم مطلوب جامعه استرالیا باشد. دادگاه همچنین در بخشی دیگر از سند دلایل رای با تفسیر لغات و عبارات مندرج در ماده ۱۱۶ مجموعه قوانین مهاجرت بیان می کند لازم نیست دارنده ویزا خودش اقدامی برای ایجاد ریسک انجام دهد بلکه چنانچه صرفاً «حضور» او خطرآفرین باشد وزیر می تواند از اختیارات خود برای لغو ویزا استفاده کند؛ به عبارت دیگر اساساً معیار خطرآفرین بودن جو کوویچ اقدامات یا اظهارات بعدی او در استرالیا نیست بلکه صرفاً این حضور شخصیت معتبر ضد واکسنی همچون او در خاک استرالیا و شرکت در مسابقات تنیس در میانه مبارزه این کشور با پاندمی است که خلاف نظم مطلوب و سلامت جامعه است.

صرف نظر از قوت و ضعف دلایل و استدلالات حقوقی ارائه شده دادگاه فدرال استرالیا در لغو ویزای جو کوویچ و همچنین انتقادات بسیاری که به اختیارات خدایگونه وزیر مهاجرت از سوی حامیان حقوق بشر و حقوق پناهجویان وارد است، این پرونده بستری مناسب برای تقریر محل نزاع مدافعان حقوق بشر و مقامات دولتی به واسطه تحدید حقوق به بهانه حفظ نظم مطلوب و حراست از منافع عمومی است که در ادامه به آنها می پردازیم.

تعارض آزادی های فردی با منفعت عمومی

موضوع لغو روادید جو کوویچ از دو منظر حق آزادی بیان (به نحو کانونی و مستقیم) و حق بر سلامتی و مسئله واکسیناسون اجباری (به نحو پیرامونی و غیرمستقیم) قابل بررسی است.

• آزادی بیان:

بسیاری از فعالان حقوق بشری معتقدند تصمیم وزیر مهاجرت استرالیا در اخراج جو کوویچ و اختیارات وسیع او مغایر با حق ابراز عقیده و بیان است. شرایطی را در نظر بگیرید که فردی غیر از جو کوویچ و به عنوان مثال فردی مخالف سیاست های مهاجرتی استرالیا برای شرکت در کنفرانسی علمی یا نشستی دانشگاهی قصد ورود به این کشور را داشته باشد؛ بر اساس قوانین موجود کاملاً محتمل است که وزیر مهاجرت با توسل به ماده ۱۱۶ و ۱۳۳ مجموعه قوانین مهاجرت بر اساس صلاحدید خود حضور این فرد را مغایر با نظم مطلوب جامعه قلمداد کند و ویزای او را لغو کند. سوالی که مطرح است آیا همچنان اقدام وزیر بنابر موازین حقوق بشری توجیه پذیر است؟ بدو باید توجه داشت که حق آزادی بیان مندرج در ماده ۱۹ میثاق حقوق مدنی سیاسی حقی مطلق نیست و در خود ماده موارد استثنا آن بیان شده است. بند (b) از قسمت سوم ماده مذکور یکی از استثنائات آزادی بیان را حمایت از نظم عمومی و سلامت عمومی بیان می کند. در بند سوم ماده ۱۸ میثاق نیز به نوعی دیگر منفعت عمومی و سلامت عمومی به عنوان استثنا اصل آزادی اندیشه ذکر شده است که به نوعی مرتبط و مقدمه آزادی بیان است. بند دوم ماده ۱۰ اعلامیه اروپایی حقوق بشر نیز نظم و سلامت عمومی را به عنوان استثنائات اصل آزادی بیان پذیرفته است. اما نگاه به رویه دادگاه اروپایی حقوق بشر، به عنوان یکی از پیشروترین مراجع قضایی نظام بین المللی حقوق بشر، ما را با وجوه عمیق تری از موضوع تراحم آزادی های فردی و منافع جمعی آشنا می کند. دادگاه اروپایی حقوق بشر به طور خاص در «راهنمای ماده ۱۰» بیان می کند که مداخله در یکی از آزادی های فردی مندرج در کنوانسیون بایستی «به موجب قانون» صورت گرفته، «هدفی مشروع» را تعقیب کند و «در یک جامعه دموکراتیک، ضروری» به حساب آید. دادگاه اروپایی حقوق بشر در کاربست صلاحیت نظارتی خود با به رسمیت شناختن حدود اختیارات دولت ها، تصمیماتی که مقامات مرتبط گرفتند را بر اساس مواد مختلف کنوانسیون بازبینی می کند و با سه معیار «قانونی بودن، مشروع بودن و ضروری بودن» تصمیم اتخاذ شده را می سنجد تا تشخیص دهد آیا دولت مربوطه، حدود صلاحدید خود را در تحدید آزادی فردی به نحو معقول، با دقت و براساس حسن نیت اعمال نموده است یا خیر؛ آیا مداخله با هدف مشروع مورد پیگیری متناسب بوده است یا خیر؟ و اینکه آیا دلایل ارائه شده توسط مقامات ملی برای توجیه مداخله صورت پذیرفته، مرتبط و کافی هستند یا نه؟ و النهایه، با در نظر گرفتن همه این موارد و همچنین اوضاع و احوال پرونده، مشخص می کند که آیا «توازن منصفانه ای» میان تحدید حق بنیادین فرد (حق آزادی بیان) به نفع منفعت عمومی مشروع در یک دولت دموکراتیک برقرار شده است یا خیر؟

• حق بر سلامتی و واکسیناسیون اجباری

حق بر سلامتی به عنوان حقی منعکس شده در ماده ۲۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر و ماده ۱۲ میثاق حقوق اقتصادی اجتماعی فرهنگی، دارای دو عنصر کلی آزادی‌ها و استحقاق‌ها است. به عبارت دیگر، حق بر سلامتی حقی متشکل از دو بعد کلی سلبی و ایجابی است. استحقاق‌ها همان حق-ادعاهای مثبت هستند که تحقق آن‌ها منوط است به حصول پیش‌شرط‌های بیولوژیکی، اجتماعی، اقتصادی و منابعی که هر کشوری در دستیابی به بالاترین استانداردهای قابل حصول سلامت در اختیار دارد؛ آزادی‌ها نیز همان حق-ادعاهای منفی هستند که مستلزم ترک فعل هستند و تعهدات فوری دولت‌ها می‌باشند.

نگاه به تفسیر عمومی شماره ۱۴ کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در زمینه حق بهره‌مندی از بالاترین استانداردهای سلامت جسمانی و روانی در تبیین مصادیق حق-ادعاهای منفی بسیار راهگشاست. حق شخص بر کنترل سلامتی جسم خود و حق آزادی از مداخله مانند حق آزادی از درمان و آزمایش پزشکی بدون رضایت از جمله حق-ادعاهای منفی است که در تفسیر عمومی شماره ۱۴ بیان شده است. اگرچه تفسیر عمومی شماره ۱۴ با مفروض انگاشتن حق تمامیت جسمانی (مصونیت فیزیکی) به عنوان یکی از مصادیق حق-ادعای منفی که خود ریشه در آزادی اراده و اصل خودبنیادی انسان دارد هرگونه آزمایش و درمان (از جمله واکسیناسیون اجباری) بدون رضایت فردی را مغایر با حق بر سلامتی می‌داند. اما باید توجه داشت اعمال این حق مطلق و استثنانپذیر نیست و صرفاً ناظر به موقیعت‌های عادی و غیر از شرایط پاندمی است. به عبارت دیگر در مواقعی که بیماری جنبه عفونی، مسری و همه‌گیر دارد (کووید ۱۹) حق تمامیت جسمانی محدود می‌شود و مداخلات درمانی و پیشگیرانه چهره عملی و اجباری به خود می‌گیرد؛ چرا که در غیر این صورت بیماری به سایر افراد انتقال داده می‌شود و حق بر سلامتی سایر افراد آسیب خواهد دید و نتیجتاً تعهد دولت‌ها در بند ب ماده ۱۲ میثاق که پیشگیری و معالجه بیماری‌های مسری است نقض می‌گردد.

فرجام کلام

لغو ویزای جو کوویچ به دلیل مخالفت با واکسن و محرومیت او از حضور در مسابقات تنیس ویمبلدون به بهانه حفظ سلامت و نظم مطلوب جامعه استرالیا یکی از جلوه‌های بارز تعارض مصلحت و منافع عمومی با آزادی‌های فردی است؛ این تعارض از بدو پیدایش گفتمان آزادی‌های فردی و میزان اقتدار دولت‌ها همواره موضوع اندیشه ورزی متفکران فلسفه حقوق و نظریه سیاسی بوده است؛ به طور کلی می‌توان سه دیدگاه متفاوت در رابطه با حل این تعارض را شناسایی کرد.

برخی با تأسی به اندیشه‌های تامس هابز معتقدند این منافع جمعی و جامعه به مثابه یک کل است که شایسته توجه بیشتر و دستورات و امر و نهی‌های مقامات عمومی در تحدید حقوق و آزادی‌های فردی انعکاس خیر عمومی است که از آستین دولت خارج می‌گردد و جامعه را انتظام می‌بخشد. در مقابل، برخی با بر صدر نشاندن حق‌های فردی و مقدم دانستن آنها معتقدند حقوق و آزادی‌های فردی را باید همچون خال حاکم در

نظر گرفت که این امکان وجود ندارد به بهانه مصالح و منافع عمومی آنها را کنار گذاشت. اگر این دو دیدگاه را دو سر طیف در نظر بگیریم، به نظر می رسد دیدگاه میانه دیدگاهی است که در آرای دیوان اروپایی حقوق بشر انعکاس یافته است؛ دیدگاهی که در پی توازن و تعادل میان آزادی های فردی و منافع جمعی است. دیوان به گواهی آرای متعددی که در خصوص مسئله تعارض آزادی های فردی و منافع عمومی صادر کرده است با سه سنج (قانونی بودن، مشروع بودن و ضروری بودن) نه آزادی های فردی را به نفع منافع عمومی کنار می نهد و نه به بهانه منافع عمومی آزادی های فردی را ذبح می کند.

اگر با معیارهای دادگاه اروپایی حقوق بشر به موضوع لغو روادید جوکوویچ بنگریم اگرچه اصولی همچون قانونی بودن مداخله (اختیار وزیر در ماده ۱۱۶ و ۱۳۳ مجموعه قوانین مهاجرت) و مشروع بودن هدف (حفظ نظم مطلوب و سلامت عمومی بنابر اظهارات وزیر مهاجرت) تا حدودی رعایت شده باشد، اما اصل ضرورت یا به عبارت دیگر تناسب مداخله صورت گرفته در لغو ویزا با این ادعا که صرف حضور جوکوویچ موجب تحریک احساسات ضد واکسن می شود، با در نظر گرفتن این نکته که بنابر آمار رسمی خود دولت استرالیا قریب به ۹۲ درصد جامعه هدف واکسینه شده اند، محل تردید است.

بشر و حق دسترسی به محیط زیست پاک، سالم و پایدار

منا کربلایی امینی - پژوهشگر حقوق بین الملل

حیات سعادتمندانه بشر بدون وجود محیط زیستی امن، پاکیزه و سالم ممکن نیست زیرا بهره مندی بشر از ابتدایی ترین و بنیادی ترین حق هایی که صرف «انسان» بودن از آنها متمتع میگردد، با برخورداری از سلامتی و زندگی در محیط زیستی سالم و عاری از آلودگی ارتباط مستقیم دارد و تنزل کیفیت محیط زیست می تواند تهدیدی جدی برای بقای بشر باشد. بنابراین، اثر حفاظت از محیط زیست و برخورداری از محیط زیستی سالم و پایدار بر زندگی بشر به حدی است که نمیتوان تنیده بودن حقوق بشر و حقوق محیط زیست به یکدیگر را نادیده انگاشت و نسبت به آن بی توجه بود. حیات بشر در بستر محیط زیست جریان دارد و نه تنها بشر محق زندگی در محیط زیستی سالم و عاری از آلودگی است بلکه تکلیف صیانت از این امانت را نیز بر دوش دارد. اهمیت ارتباط و تأثیری که محیط زیست و حقوق بشر بر یکدیگر داشته و خواهند داشت، تا کنون در اسناد و معاهدات بین المللی و داخلی گوناگونی مورد توجه قرار گرفته است.

اصل اول اعلامیه استکهلم، به عنوان اولین کنفرانسی که مسائل محیط زیستی را سرلوحه نگرانی های بین المللی قرار داد، بیان میدارد: «انسان از حقوق بنیادین برای داشتن آزادی، برابری و شرایط مناسب زندگی در محیط زیستی که به او اجازه زندگی با حیثیت و سعادتمندانه را بدهد، برخوردار است او رسماً مسؤولیت حفاظت و بهبود محیط زیست برای نسلهای امروز و آینده را بر عهده دارد.» همچنین در چارچوب نسل سوم حقوق بشر حق بر محیط زیست در اسناد بین المللی حقوق بشری شکل گرفت که در آن محیط زیست به عنوان یک حق انسانی مطرح شده است. این مهم در اصل پنجاهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز بدین شکل مورد توجه قرار گرفته است: «در جمهوری اسلامی حفاظت از محیط زیست که نسل امروز و نسلهای بعد باید در آن حیات اجتماعی داشته باشند، وظیفه عمومی تلقی میگردد. از این رو فعالیتهای اقتصادی و غیر آنکه با آلودگی محیط زیست با تخریب غیر قابل جبران آن ملازمه پیدا میکند، ممنوع است.» بنابراین توجه به محیط زیست و حفاظت از آن، امر جدیدی نیست و دهه هاست که توجه ها به این حوزه معطوف گردیده است.

از سوی دیگر، برای تحقق عملی حقوق بشر، ناگزیر می بایست بستر مناسب برای احقاق آن و پاسخگو نمودن ناقضان آن فراهم باشد تا بتوان از نقض این حقوق تا حد ممکن جلوگیری نمود. فعالان این حوزه پس از سالها تلاش و رایزنی سرانجام در ۲۸ ژوئیه ۲۰۲۲ به موفقیتی دست یافتند که از آن به عنوان «نقطه عطفی تاریخی» یاد شده است.

در این روز مجمع عمومی سازمان ملل متحد در نشستی که در حوزه حق محیط زیست پاک برای بشر برگزار شد، حق برخورداری از محیط زیست پاک، سالم و پایدار را به عنوان یکی از حقوق بشر و حقی جهانی به رسمیت شناخت و جامعه جهانی را به تلاش هرچه بیشتر برای اجرا و اعمال آن فراخواند. این اقدام تاریخی

مهرماه سال گذشته (به فاصله چند هفته پیش از برگزاری اجلاس مهم تغییرات آب و هوایی در گلاسکو)، پیرو تصویب قطعنامه [۴۸/۱۳](#) در شورای حقوق بشر سازمان ملل، از سوی این شورا به مجمع عمومی ارائه شد و در نهایت قطعنامه شماره [A/RES/76/300](#) با رأی قاطع اعضا و بدون حتی یک رأی مخالف در مجمع عمومی به تصویب رسید.

متن این قطعنامه که در ابتدا توسط کاستاریکا، مالدیو، مراکش، اسلونی و سوئیس در ژوئن گذشته ارائه شد و اکنون توسط بیش از ۱۰۰ کشور مورد حمایت قرار گرفته است بیان میدارد حق داشتن محیط زیست سالم و ترویج آن به عنوان حق جهانی مستلزم اجرای کامل اعلامیه ها و موافقت نامه های چند جانبه محیط زیستی است. همچنین تأثیر تغییرات آب و هوایی، مدیریت و استفاده ناپایدار از منابع طبیعی، آلودگی هوا، زمین و آب، مدیریت نامناسب مواد شیمیایی و پسماندها و از بین رفتن تنوع زیستی و پیامدهای منفی ناشی از آن، به حدی است که به طور مستقیم یا غیر مستقیم بهره‌مندی و برخورداری مؤثر از حقوق بشر را مختل می‌کند. این قطعنامه ضمن بیان اینکه آسیب های محیط زیستی تمام افراد و جوامع را در سراسر جهان تحت تأثیر قرار میدهد، بر این نکته تأکید مینماید که اثر منفی این پیامدها بر زنان، دختران، افراد آسیب پذیر، مردمان بومی، کودکان، سالمندان و افراد دارای معلولیت شدیدتر است. از همین رو، در ادامه بر اهمیت برابری جنسیتی و لزوم توانمند سازی، رهبری و مشارکت کامل زنان و دختران به عنوان رهبران، مدیران و مدافعان منابع طبیعی اصرار نموده است.

از میان ۱۶۹ دولت عضو صاحب حق رأی، ۱۶۱ کشور به آن رأی مثبت داده و ۸ کشور نیز رأی ممتنع دادند. دولت جمهوری اسلامی ایران در کنار دولتهای روسیه، سوریه، چین، بلاروس، کامبوج، قرقیزستان و اتیوپی ممتنعین را تشکیل دادند. [نماینده ایران](#) پیش از رأی گیری در تشریح موضع ایران بیان داشت: پیش نویس قطعنامه تلاش می کند تعهدات محیط زیستی اضافه ای را بر کشورهای در حال توسعه تحمیل کند و حقوق بشری را به رسمیت می شناسد که فاقد تعریف و درک روشن در بین دولت ها است و در معاهدات بین المللی حقوق بشر وجود ندارد. او اشاره کرد که در متن به اقدامات قهری یکجانبه اشاره نشده است و خاطرنشان کرد که چنین اقداماتی مانع برخورداری از حقوق بشر در یک محیط پاک، سالم و پایدار می شود. او با تشریح سایر نگرانی های هیئت ایرانی تأکید کرد که عدم بررسی موانع و امکانات اجرایی این متن، به این معنی است که نگرانی های کشورهای به درستی مورد توجه قرار نگرفته است. به این ترتیب، هیئت وی از رای دادن (مثبت) خودداری خواهد کرد. همچنین [ناصر کنعانی](#) سخنگوی وزارت خارجه ایران، در راستای تبیین رویکرد ایران ابراز داشت: «جمهوری اسلامی ایران حفاظت و صیانت از محیط زیست را وظیفه خود می داند و متعهد به پیگیری این موضوع مهم در چارچوب مجامع تخصصی و بین المللی ذی ربط است، اما با استفاده ابزاری و سیاسی از محیط زیست و نادیده انگاشتن مبانی کلیدی محیط زیست در یک قطعنامه یکسویه، گزینشی و تفرقه افکن مخالف است. کشورمان در منطقه ای از جهان قرار گرفته که از یک سو دارای مزیت نسبی سوخت های

فسیلی است و از سوی دیگر این منطقه دارای تنش آبی، کم آبی، خشکسالی، پدیده گرد و غبار و سد سازی در کشورهای همسایه است که حل مشکلات مزبور علاوه بر تلاش های داخلی، نیازمند همکاری بین المللی لازم و موثر است، اما تحت فشار سیاسی غرب، نه تنها از همکاری بین المللی موثر در این زمینه جلوگیری به عمل آمده، بلکه با اعمال تحریم های سیاسی یکجانبه و حتی ایجاد ناامنی، ظرفیتها و بسترهای مناسب تحقق این حق در منطقه و به ویژه در کشورمان، توسط آمریکا و قدرتهای سیاسی تخریب و تباہ شده است، لذا در چنین شرایطی، ایجاد یک «حق جدید» در یک نهاد سیاسی، در واقع استفاده ابزاری و ناروا از محیط زیست در حد شعار و در حد یک اهرم سیاسی است. در موقعیت کنونی، رأی ممتنع جمهوری اسلامی ایران به قطعنامه سیاسی مزبور، تأکید بر هدایت صحیح این موضوع در مجاری ذی ربط تخصصی و غیر سیاسی آن است. به عبارت روشنتر رأی ممتنع جمهوری اسلامی ایران به شیوه پیشبرد این حق است نه مخالفت با حق بهره برداری از حق محیط زیست سالم و پایدار.»

اما علیرغم تفاسیر سیاسی که از این قطعنامه صورت گرفته است، نمیتوان اهمیت و جایگاه حقوقی آن را ناچیز دانست. [آنتونیو گوترش](#) دبیرکل سازمان ملل متحد تصویب این [قطعنامه](#) را نقطه عطفی در همکاری محیط زیستی دولت ها و تعهداتی خوانده است که هر یک از دول عضو این سازمان نسبت به محیط زیست و حق نسل های آینده بشر برای زندگی بر روی کره زمین دارند. وی تصویب قطعنامه اخیر مجمع عمومی سازمان ملل متحد را نشانه آمادگی جامعه جهانی برای مواجهه مشترک با بحران سه گانه «تغییرات اقلیمی، آلودگی و از دست رفتن تنوع زیستی» خواند و گفت: «این قطعنامه به کاهش بی عدالتی های محیط زیستی، از بین بردن خلأهای حفاظتی و توانمندسازی مردم، خصوصا کسانی چون کنشگران، زنان، جوانان، کودکان و افراد بومی که در موقعیت های آسیب پذیر قرار دارند، کمک شایانی می کند.» پیامدهای تغییرات اقلیمی در قالب افزایش خشکسالی، کمبود آب، آتش سوزی جنگل ها، افزایش سطح آب دریاها، سیل، ذوب شدن یخ های قطبی، طوفان های فاجعه بار و کاهش تنوع زیستی به طور فزاینده ای آشکار می شوند. این در حالی است که طبق اعلام سازمان بهداشت جهانی، آلودگی هوا بزرگترین عامل بیماری و مرگ زودرس در جهان است و سالانه بیش از هفت میلیون نفر بر اثر آلودگی جان خود را از دست می دهند. در نهایت، کاهش یا ناپدید شدن تنوع زیستی (که شامل حیوانات، گیاهان و اکوسیستم ها می شود) بر منابع غذایی، دسترسی به آب پاک و زندگی تأثیر می گذارد. اما همانطور که دبیرکل نیز تصریح نموده، تصویب این قطعنامه تنها نقطه آغازی است که برای به واقعیت پیوستن آن، همت تمام ملل جهان لازم است.

به گفته گزارشگر ویژه سازمان ملل در امور حقوق بشر و محیط زیست، آقای [دیوید بوید](#)، تصمیم مجمع ماهیت حقوق بین الملل بشر را تغییر خواهد داد. به زعم او، دهه ها است که دولت ها وعده هایی برای پاکسازی محیط زیست و رسیدگی به وضعیت اضطراری آب و هوا داده اند، اما اکنون بهره مندی از حق بر محیط زیست سالم، دیدگاه مردم را از «تقاضای صرف» به «مطالبه» از دولت ها برای اقدام ارتقاء می دهد. در این رابطه کمیسر عالی

حقوق بشر سازمان ملل [میشل باچله](#) نیز با تأکید بر این که صرف تأیید حق داشتن محیط زیست سالم به هیچ عنوان کافی نیست، بیان داشت این مصوبات وقتی الزام آور و موثر خواهند بود که کشورها ضمن پایبندی به تعهدات بین‌المللی خود، تلاش خود را در این راستا افزایش دهند و برای جلوگیری از تشدید آلام حاصل از بحران های محیط زیستی با یکدیگر همکاری کنند. وی تصریح کرد: «هرکس حق دارد بدون مسموم کردن بدن خود نفس بکشد، بخورد، بنوشد و بدون ترس از خطرات فروپاشی اکوسیستم و فجایع آب و هوایی زندگی کند.» باچله که مقطع کنونی را بزنگاهی تاریخی برای پاسخگویی دولت‌ها و شرکت‌ها در قبال آسیب‌های محیط زیستی خوانده، بیان داشت که اکنون زمان آن فرا رسیده که از حقوق کسانی که بیش از همه از تخریب طبیعت و محیط زندگی متضرر شده‌اند، حمایت شود.

بنابراین تصویب این قطعنامه از حیث حقوقی گامی بزرگ در راستای به رسمیت شناختن این حق به عنوان حقی جهانی است که قطعاً برای اجرای بی‌کم و کاست آن توسط دولت‌ها راه دراز و پرمانعی در پیش است. تصویب کنندگان این قطعنامه با تأکید بر موارد ذیل مجدداً سعی نموده اند دولت‌ها را بیش از پیش به سوی اجرا و به رسمیت شناختن این حق بشری سوق دهند. از این رو در قسمت پایانی این قطعنامه آمده است که قطعنامه: «با اشاره به اینکه اکثریت قریب به اتفاق دولت‌ها به یکی از اشکال حق داشتن محیط زیست پاک، سالم و پایدار را از طریق موافقت نامه های بین‌المللی، قوانین اساسی، مصوبات، قوانین یا سیاست‌ها به رسمیت شناخته اند متذکر می‌گردد: (۱) حق برخورداری از محیط زیست پاک، سالم و پایدار را به عنوان حقوق بشر به رسمیت می‌شناسد؛ (۲) متذکر می‌شود که حق برخورداری از محیط زیست پاک، سالم و پایدار با سایر حق‌ها و مقررات بین‌المللی موجود مرتبط است؛ (۳) تأیید می‌کند که ارتقای حقوق بشر برای داشتن محیطی پاک، سالم و پایدار مستلزم اجرای کامل موافقت نامه های چند جانبه محیط زیستی بر اساس اصول حقوق بین‌الملل محیط زیست است؛ و (۴) از دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی، شرکت‌های تجاری و سایر ذینفعان مربوطه می‌خواهد سیاست‌هایی را اتخاذ کنند که همکاری‌های بین‌المللی و ظرفیت‌سازی را تقویت کند و به هم‌رسانی راهکارهای مناسب و افزایش تلاش‌ها برای تضمین محیطی پاک، سالم و پایدار برای همه ادامه دهند.»

در نتیجه می‌توان گفت مهمترین ثمره عملی تصویب این قطع نامه آن است که اکنون دولت‌ها بیش از هر زمان دیگری ملزم به حمایت و اجرای این حق شده اند و بستری برای هر چه بیشتر پاسخگو نمودن دولت‌ها، سازمان‌ها و سایر بازیگران در قبال اعمال و اقداماتشان در برابر محیط زیست فراهم شده است. از دیگر سو، زمینه مساعدتری برای فعالیت مدافعان حوزه حقوق بشر - محیط زیست فراهم خواهد شد تا از پرداخت هزینه های گزاف توسط این اشخاص ممانعت به عمل آید. علاوه بر این امکان مشارکت فعال مردم علی‌الخصوص زنان و دختران و نقش ایشان در مطالبه محیط زیستی سالم و حفاظت از محیط زیست، بیش از هر زمان دیگری تا کنون رشد خواهد داشت و دادگاه‌ها و سازمان‌های مردم‌نهاد با اتکاء به این قطعنامه و آثار تصویب آن، امکان بیشتری برای مقابله با تهدید این حق خواهند داشت. در پایان تأکید می‌گردد این قطعنامه هرچند از نظر حقوقی غیر الزام آور

می باشد، اما تصویب آن در برهه کنونی که بشر با بحران آب، هوا، آلودگی و از بین رفتن تنوع زیستی مواجه است قدمی بسیار بزرگ برای ایجاد تغییراتی اساسی در رویکرد دولتها به مسائل محیط زیستی می باشد و به مردم این قدرت را اعطا میکند تا دولتهای خود را پاسخگو نمایند. اما در عین حال نباید صرف صدور این قطعنامه را به منزله موفقیتی حتمی و مسئولیت پذیری قطعی دولتها دانست، بلکه شکل گیری قصد واقعی دولتها و سازمانها برای نیل به اهداف این قطعنامه ضروری و انکار ناپذیر است.

سند راهبردی امنیتی اتحادیه اروپا در مقابله با گسترش تسلیحات بیولوژیک

دکتر هیلدا رضائی - استادیار دانشگاه آزاد اسلامی؛ مرتضی شکری - کارشناس ارشد حقوق بین الملل؛ عسل یاور، کارشناس

ارشد حقوق بین الملل

همگام با پیشرفت علم و فن آوری، ساخت تسلیحات نیز از سوی بشر دچار تحولات روزافزونی گردید. تولید عظیم اطلاعات ژنتیکی موجودات زنده و عوامل بیماری‌زا توسط شرکت‌های خصوصی و همکاری مراکز نظامی و بهره‌برداری از آن جهت مقاصد نظامی، به ویژه در یک دهه اخیر تهدیدی جدی به شمار می‌آید. حق حیات تعداد زیادی از انسانها در کمترین زمان و ضریب تخریب بالا، از جمله ویژگی‌های این سلاح‌های هراس‌آور است که به نظر می‌رسد صلح و امنیت جامعه بشری را با مشکل جدی مواجه می‌کند زیرا متخصصین جهت رسیدن به اهداف خود تمام سعی و تلاش خود را برای استفاده از سلاح‌های جدید به کار خواهند گرفت. یکی از این تسلیحات وحشتناک در جنگ‌های پیشین که تهدید جدی برای مناقشات آتی نیز محسوب می‌شود سلاح‌های بیولوژیک است. کاربرد این سلاح‌ها به هر ترتیب و روش، نقض حقوق جنگ و حقوق بشر تلقی می‌شود. با تغییرات فناوری و تسهیل دسترسی عامه به تجهیزات، امکان سوء استفاده از آنها برای تولید سلاح‌های بیولوژیک فراهم آمده است.

با توجه به اینکه دستیابی به تکنولوژی سلاح‌های بیولوژیک نسبت به سایر سلاح‌های کشتار جمعی آسان‌تر است، امکان تولید و گسترش استفاده از این سلاح‌ها نیز روزافزون است. در مقابل طی سال‌های اخیر توجه خاص به حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و حمایت از حقوق بشر موجب شد بازیگران بین‌المللی به فکر ایجاد محدودیت‌هایی در تولید و ساخت انواع سلاح‌ها باشند که در این راستا نیز گام‌هایی اساسی برداشته شد. اتحادیه اروپا نیز به موازات تلاش‌های جهانی با ارایه سند راهبردی و به کارگیری ابزارها و سازوکارهایی، گام‌های مثبتی در پیشبرد تدابیر تامین امنیت جهانی و حفظ حقوق بشر برداشته است.

۱. سند راهبردی اتحادیه اروپا

تصویب سند راهبردی اتحادیه اروپا در زمینه مقابله با گسترش تسلیحات کشتار جمعی در سال ۲۰۰۳، را می‌توان نقطه عطفی در رژیم بین‌المللی کنترل تسلیحات بیولوژیک، شیمیایی و هسته‌ای در دوران اخیر و اولین و جامع‌ترین سندی که به صورت همه‌جانبه موضوع مبارزه با گسترش سلاح‌های کشتار جمعی را شامل می‌شود، به شمار آورد. تصویب این سند راهبردی نشان‌دهنده عزم بالای اتحادیه اروپا در مبارزه با گسترش سلاح‌های کشتار جمعی در حمایت از انسان‌هاست. در این مسیر، اتحادیه اروپا بر قابلیت‌های غیر نظامی خود همچون اقدامات بازدارنده سیاسی و دیپلماتیک و برخورد با عوامل ریشه‌ای آن تأکید دارد. سند راهبردی را می‌توان به سه بخش تقسیم نمود. بخش اول شامل تهدیدات حاصل از گسترش سلاح‌های کشتار جمعی است. بخش دوم شامل پاسخ‌های احتمالی اتحادیه به این قبیل تهدیدات است و بخش سوم شامل برنامه کاری است که هر شش ماه یکبار به روز می‌شود. حملات و حوادث تروریستی (۱۱ سپتامبر) و تحولات جهانی، ضرورت تدوین

راهبردی جامع در زمینه مقابله با گسترش تسلیحات بیولوژیک و کشتار جمعی را در اتحادیه اروپا تقویت می کرد. از نظر اتحادیه اروپا پس از تروریسم، اشاعه تسلیحات کشتار جمعی بزرگترین تهدید برای کشورهای اروپایی می باشد. در [سند راهبردی امنیتی اروپا](#) دستیابی گروه های تروریستی به تسلیحات کشتار جمعی به عنوان خطرناکترین موضوع یاد شده است. به نظر می رسد اتحادیه اروپا در دو دهه اول موجودیت خود، در این زمینه نگرانی احساس نمی کرد ولی از دهه های ۸۰ و ۹۰ میلادی به بعد، با تنظیم [مقررات مربوط به کنترل مواد با کاربرد دوگانه و در جهت کنترل سلاح های کشتار جمعی](#) گام برداشت. با فروپاشی شوروی سابق و حجم عظیم تسلیحات کشتار جمعی به جای مانده در قلمرو آن، خطر گسترش اینگونه تسلیحات و یا انتقال تکنولوژی ساخت آن، افزایش یافت. مهمترین نگرانی غرب در آن زمان، دستیابی برخی دولت های مستقل و سازمان ها و گروه های تروریستی، به این تسلیحات بود. بر این اساس مقابله با گسترش تسلیحات بیولوژیک در حمایت از حقوق بشر یکی از اولویت های مهم سیاست خارجی و امنیتی اتحادیه اروپا تلقی می گردد. برای تبیین نقش اتحادیه اروپا در مبارزه با این نوع از تسلیحات به اهداف و سازکارهای سند راهبردی اتحادیه و ارکان مورد تأکید راهبرد اتحادیه می پردازیم.

۱. ساز و کار و اهداف سند راهبردی امنیتی اروپا

در سند راهبردی امنیتی اروپا مصوب سال ۲۰۰۳، اشاعه تسلیحات کشتار جمعی و سیستم های پرتاب آن به عنوان بزرگترین تهدید بالقوه علیه مردم و منافع آن یاد شده است که با بی ثبات کردن صلح و امنیت بین المللی، عواقب جبران ناپذیری در پی خواهد داشت. با وجود اینکه معاهدات بین المللی و [رژیم کنترل صادرات](#)، موانعی بر سر راه گسترش سلاح های بیولوژیک، شیمیایی و هسته ای هستند ولی در جهان کنونی با توسعه فن آوری و وجود مسابقه تسلیحاتی بین کشورها، خطر گسترش این تسلیحات بیش از گذشته موجبات نگرانی اتحادیه اروپا را در حمایت از جامعه بشری، فراهم نموده است. همین مساله، امکان دستیابی به این سلاح ها را از سوی گروه های تروریستی، محتمل تر کرده است. در راهبرد امنیتی اروپا نیز بر وحشتناک بودن این پدیده تأکید شده، بطوری که یک گروه کوچک از این دست می تواند ضرباتی با مقیاس گسترده وارد نماید که پیش تر در تاریخ، تنها دولتها از عهده آن بر می آمدند. اگرچه تعداد حملات تروریستی در سال ۲۰۱۹ کاهش یافته بود، اما رویدادهای سال بعد در فرانسه و اتریش نشان داده است که تهدید تروریسم در اتحادیه اروپا همچنان بالاست. بنابراین، کشورها از دستور کار [کمیسیون برای مبارزه با تروریسم و بیوتروریسم](#) استقبال می کنند و بر اهمیت اتخاذ رویکردی جامع در پیشگیری و مقابله با تروریسم و بیوتروریسم، ترکیب سیاست های امنیتی، آموزشی، اجتماعی، فرهنگی و ضد تبعیض و مشارکت همه ذی نفعان مربوط، تأکید می ورزند.

اروپا در مبارزه با گسترش سلاح های بیولوژیک، شیمیایی و هسته ای، راهبردها و سازکارهایی را به عنوان سند راهبردی در سیاست های خود لحاظ نموده که از جنبه های مختلف قابل تامل و بررسی است. بعنوان مثال انعقاد معاهدات بین المللی در ارتباط با مبارزه با تسلیحات بیولوژیک و تقویت کار آمدی و راستی آزمایی به

منظور پیشگیری از تخلفات از جمله راهبردهای در نظر گرفته شده است. همچنین تقویت سیاست ها و سازکارهای کنترل صادرات و واردات و استفاده از اهرم های سیاسی، اقتصادی و بازرگانی و سد کردن مسیرها و اقدامات غیر قانونی از مواردی است که اجرای آن در کاهش نگرانی های بین المللی کاسته و نقش اتحادیه را در این موضوع پررنگ می کند. گسترش برنامه های کمک های فنی و علمی جهت تقویت هماهنگی های داخلی و وضع قوانین مناسب نیز دیگر راهکار در نظر گرفته شده است.

سند راهبرد امنیتی اروپا بیشتر به تقویت رژیم های بین المللی مقابله با گسترش سلاح های کشتار جمعی پرداخته است که مبتنی بر ابزارهای تشویقی و تنبیهی در روابط سیاسی و اقتصادی با کشورهای دیگر است. تا پیش از تصویب سند، اتحادیه اروپا شرط توسعه روابط دو جانبه خود را با دیگر کشورها، رعایت حقوق بشر می دانست. به دلیل جایگاه والای حقوق بشر در اتحادیه اروپا و تقویت این امر، عدم اشاعه نیز به عنوان دومین شرط توسعه روابط با کشورهای دیگر، مدنظر می باشد.

مهمترین ارکان اتحادیه اروپا در جهت مقابله با گسترش سلاح های بیولوژیک و شیمیایی که در سند راهبردی تصریح و در سیاست خارجی و امنیتی مشترک بدان توسل شده، عبارت است از:

- چند جانبه گرایی موثر: این رویکرد، یکی از مشخصه های اصلی سیاست خارجی و امنیتی اتحادیه اروپا و از جمله عناصر اصلی سند راهبرد اتحادیه است. در واقع اتحادیه اروپا به منظور اجرای جامع و موثر معاهدات و رژیم های بین المللی مربوط به خلع سلاح و منع گسترش سلاح های کشتار جمعی، فعالانه توجه خود را بر چند جانبه گرایی و شکل گیری جهان چند قطبی معطوف کرده و به دنبال ایجاد آن است.

- همکاری با سازمان های بین المللی: اتحادیه اروپا به طور مستقیم از تلاش های چند جانبه و اقدامات سازمان های بین المللی در مبارزه با گسترش سلاح های بیولوژیک، شیمیایی و هسته ای حمایت می کند. با تصویب سند راهبردی از سوی کمیسیون اروپا، اقدامات مثبتی در این زمینه از سوی کمیسیون به عمل آمد. در سال ۲۰۰۴ کشورهای عضو اتحادیه اروپا از تصویب قطعنامه ۱۵۴۰ سازمان ملل حمایت کردند تا تلاش های ملی در جهت مبارزه با گسترش سلاح های کشتار جمعی تقویت شود. در سال ۲۰۰۶ نیز، شورای اروپا یک برنامه کاری مشترک را برای کمک به کشورهای ثالث جهت اجرای مقررات مربوط به قطعنامه ۱۵۴۰ تصویب کرد.

- تقویت محیط منطقه ای و بین المللی با ثبات: حل بحران های منطقه ای و بین المللی می تواند از گسترش و کاربرد سلاح های بیولوژیک، شیمیایی و هسته ای ممانعت بعمل آورد. بعد از تصویب سند راهبردی، اتحادیه اروپا تصمیم گرفت شرطی در خصوص عدم گسترش تسلیحات کشتار جمعی در موافقت نامه های منعقد شده با کشورهای دیگر بگنجاند. به موجب این شرط، کشورهای ثالث موظف می شوند به تعهدات بین المللی خود در زمینه عدم گسترش این سلاح ها پایبند بوده و موافقت نامه های مربوط به آن را تصویب کنند. اگر کشور ثالث به تعهدات خود عمل نکند، این اتحادیه می تواند موافقت نامه منعقد شده با آن کشور را به حال تعلیق در آورد. در سند راهبردی بر تقویت برنامه همکاری با دولت های دیگر جهت کاهش تهدید، نیز تأکید شده است. بدین

منظور اتحادیه اروپا کمک های تکنیکی و کارشناسی خود را در اختیار دیگر دولت ها، با هدف تضمین کنترل مواد حساس، خلع سلاح و عدم گسترش سلاح ها، قرار می دهد. این اتحادیه به منظور ترغیب دیگر دولت ها برای کمک به موضوع مقابله با گسترش تسلیحات بیولوژیک، تلاش دارد تا راه دستیابی آن ها را به فناوری صلح آمیز هموار نماید.

-تشدید کنترل صادرات و واردات: به دلیل ماهیت دوگانه تجاری و نظامی مواد مربوط به تولید تسلیحات بیولوژیک، این اتحادیه به عنوان یکی از قدرت های مهم اقتصادی، قصد دارد نقشی جدید و مهم در زمینه منع گسترش سلاح های بیولوژیک و شیمیایی و هسته ای ایفا نماید.

نتیجه

اتحادیه اروپا توانایی های سیاسی، دیپلماتیک و اقتصادی خود را در امر مبارزه با گسترش سلاح های بیولوژیک به کار گرفته است. مهمترین اقدامات اتحادیه اروپا در ارتباط با سلاح های بیولوژیک عبارت است از حمایت طرح های مطالعاتی در ارتباط با راه های مقابله با گسترش سلاح های کشتار جمعی و تقویت توان دفاعی و مطالعاتی اتحادیه اروپا در این زمینه، ارایه مشورت به دیگر نهادهای اتحادیه اروپا، ارتباط با سازمان های مرتبط با سلاح های بیولوژیک و کشتار جمعی و اعلام مواضع و بحث و رایزنی در داخل پارلمان و صدور قطعنامه (غیر الزام آور) در قبال موضوعات داخلی و بین المللی. اتحادیه اروپا توانسته است با تکیه بر این اقدامات، حقوق بشر را در مواجهه با سلاح های بیولوژیک تقویت نماید. با وجود رویکرد مفید اتحادیه اروپا، هنوز چالش هایی در این مسیر وجود دارد و تلاش های اتحادیه منجر به تحدید ساخت و گسترش این سلاح ها شده که در خصوص آن نیز تعاملات سیاسی و رویکرد اتحادیه، موثر و تعیین کننده بوده است. علاوه بر این، تصویب نشدن قانون اساسی اتحادیه اروپا و نبود ماده ای در مورد سیاست خارجی و امنیتی مشترک که درخور جایگاه اتحادیه اروپا باشد، از توان اتحادیه در ایفای نقش حمایتی و ارتقا حقوق بشر در سایه مبارزه با سلاح های بیولوژیک و سایر تسلیحات کشتار جمعی می کاهد.

تهاجم نظامی روسیه به اوکراین: چالشی دیگر برای حقوق جنگ (بخش نخست)

دکتر منیژه اسکندری زنجانی - پژوهشگر حقوق و روابط بین الملل

هرچند تبعات بشردوستانه تجاوز روسیه برای مردم اوکراین باید اصلی‌ترین نگرانی جهان باشد، با اینحال پیامدهای این اقدام برای امنیت گسترده‌تر جهانی و حاکمیت بین‌المللی حقوق هنوز هم چشمگیر و جدی است. در تهاجم نظامی روسیه به اوکراین، تعهدات برآمده از حقوق بین‌الملل در عرصه‌های متعددی نقض شده است. حقوق بین‌الملل شاخه‌ای از حقوق است که چگونگی رفتار دولت‌ها در روابط متقابلشان را با ترسیم مرز میان حقوق و مسئولیت آن‌ها تنظیم می‌کند. نبود مکانیسم کارآمد برای اجرای حقوق بین‌الملل، بویژه رویکرد هژمونیک دولت‌های قدرتمند، این شاخه از حقوق را ناکارآمد کرده است. تهاجم روسیه به اوکراین نمونه بارزی از محدودیت‌های اجرای حقوق بین‌الملل است که نشان می‌دهد چالش برای اعمال حاکمیت آن همچنان پابرجاست.

واکنش بین‌المللی به این تهاجم از نظر سیاسی و حقوقی قابل توجه و کم نظیر بوده است. کشورهایی که اقدامات روسیه را محکوم کرده‌اند نه تنها سعی در حمایت از اوکراین و شهروندانش داشتند، بلکه از اصول حقوقی ناظر بر روابط میان دولت‌ها نیز حمایت کرده‌اند. برخی از دولت‌ها نه تنها رهبران روسیه را متهم به ارتکاب جنایات جنگی و جنایت علیه صلح در اوکراین می‌دانند، بلکه معتقدند دولت و مردم روسیه هم باید مسئولیت حقوقی بین‌المللی و مسئولیت اخلاقی جنگ کشورشان علیه اوکراین را برعهده گیرند.

(Oleksandr Merezhko, International Legal Aspects of Russia's War against Ukraine in Eastern Ukraine 2018: 120)

در این نوشتار در دو بخش به ادعاهای روسیه در رابطه با حقوق جنگ و استفاده از زور علیه اوکراین تمرکز می‌شود، و در جمع‌بندی، به بازتاب این تهاجم بر کارآیی قواعد و هنجارهای حاکم بر کاربرد زور اشاره می‌گردد.

بی‌تردید تهاجم روسیه که وسیع‌ترین تهاجم نظامی به اروپا پس از جنگ جهانی دوم است، نقض مسلم ممنوعیت کاربرد زور مندرج در بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد و حقوق بین‌الملل عرفی است و با اعمالی که در قطعنامه تعریف تجاوز مجمع عمومی ملل متحد تجاوز محسوب شده است، مطابقت دارد. برخی معتقدند که تجاوز روسیه علیه اوکراین باید تجاوز مستقیم و غیرمستقیم شناخته شود. زیرا روسیه، نه تنها با بسیج و اعزام مزدورانش به خاک اوکراین، بلکه با استفاده از نیروهای مسلح منظم خود، تمامیت ارضی اوکراین را نقض کرده است (Merezhko, 2018: 111). باید یادآور شد که ممنوعیت تجاوز یک قاعده آمرانه است که عدول از آن مجاز نیست. از این رو، برای آنکه تهاجم روسیه به اوکراین از منظر حقوق جنگ، مشروع باشد، این کشور باید توجیه حقوقی معتبر اقامه کند تا مانع غیرقانونی بودن قطعی اقدامش شود. استدلال‌های روسیه در

رابطه با حقوق جنگ را می‌توان در نطق تلویزیونی پوتین طی ساعات اولیه ۲۴ فوریه ۲۰۲۲ مشاهده کرد که به مثابه اعلان جنگ روسیه علیه اوکراین (هرچند با عنوان عملیات ویژه نظامی) بود. از این سخنرانی می‌توان دریافت که محور ادعای روسیه حق دفاع از خود بود، پوتین با صراحت اعلام داشت ما در دفاع از خودمان عمل می‌کنیم و این اقدام "منطبق بر ماده ۵۱ منشور ملل متحد است". هرچند، پوتین تلویحاً به ادعای توجیهات حقوقی احتمالی دیگر نظیر درخواست برای مداخله یا مداخله بشردوستانه نیز اشاره داشت.

ادعای دفاع از خود در چارچوب ماده ۵۱ منشور

ماده ۵۱ منشور ملل متحد حق "دفاع از خود فردی و جمعی" را برای دولت‌ها به رسمیت شناخته است، و جالب اینکه روسیه به هردو حق توسل بسته است. پس لازم است به هردو پرداخته شود.

در نطق ۲۴ فوریه ۲۰۲۲ پوتین به تهدیداتی اشاره داشت که هم متوجه سرزمین روسیه بود و هم اتباع روسیه در اوکراین را تهدید می‌کرد و روسیه ناچار به دفاع از آن‌ها بود. نخستین جنبه ادعای دفاع از روسیه، که پوتین آن را تهدید واقعی علیه دولت روسیه تبیین می‌کرد، گسترش به شرق ناتو بود. او این تهدید را موضوع مرگ و زندگی می‌خواند و آن را واقعی می‌دانست که نه تنها منافع روسیه بلکه موجودیت و حاکمیت کشور را تهدید می‌کرد.

ماده ۵۱ حق دفاع از خود را در صورت "وقوع حمله مسلحانه علیه یک عضو ملل متحد" به رسمیت می‌شناسد. واژه "حمله مسلحانه"

معمولاً به کاربرد "شدید" زور اشاره دارد

(Olivier Corten, the Law against War: The Prohibition on the Use of Force in Contemporary International Law. 2010: 403).

هر چند فهم مشترک فراگیر و جامعی از این واژه وجود ندارد و روشن نیست که دقیقاً چه سطحی از "شدت" کافی است تا حمله مسلحانه محسوب شود،

(Tom Ruys and Olivier Corten, the Use of Force in International Law A Case based Approach, 2018:108,115)

اما کاملاً روشن است که پیش از تهاجم ۲۴ فوریه هیچ حمله مسلحانه یا توسل به زور "شدیدی" از سوی ناتو علیه روسیه شکل نگرفته بود. البته پوتین هم چنین ادعایی نداشت؛ در عوض، او روسیه را در آینده با تهدیداتی مواجه می‌دانست که باید به آن پاسخ می‌داد. با آنکه عبارت‌بندی ماده ۵۱ تصریح دارد که حمله مسلحانه باید رخ داده باشد، یا در حال وقوع باشد، هنوز هم برخی از دولت‌ها و پژوهشگران معتقدند که اگر خطر حمله مسلحانه علیه یک دولت فوری باشد، دولت می‌تواند در دفاع از خود به زور متوسل شود و لازم نیست منتظر "وقوع" حمله بماند. این همان مفهومی است که گاهی "دفاع از خود پیش‌دستانه" در برابر حمله مسلحانه

قریب‌الوقوع اطلاق می‌شود: (James A. Green, the Ratione Temporis Defence, 2015).

بنابراین، شاید روسیه گسترش به شرق ناتو را تهدید به حمله مسلحانه قریب‌الوقوع علیه این کشور تفسیر کرده تا بتواند با توسل به زور پیشدستانه به آن پاسخ دهد. درهرصورت، حتی چنانچه قانونی بودن دفاع از خود پیشدستانه پذیرفته شود، ادعای روسیه دراین مورد بی اساس است و هیچ مدرکی پیش از حمله به اوکراین وجود نداشت که نشان دهد ناتو در صدد حمله قریب‌الوقوع علیه روسیه باشد. این امر پیش‌تر با این حقیقت که دولت‌های عضو ناتو قبل از حمله روسیه نیروهای نظامی بسیار محدودی در مرزهای شرقی‌شان مستقر کرده بودند، تایید می‌شود. واقعیت دیگر آن است که حتی پس از آنکه روسیه "عملیات ویژه نظامی" خود را شروع کرد، دولت‌های عضو ناتو تمایلی به ورود به برخورد نظامی با روسیه نداشتند. درواقع، ترس از تقابل مستقیم احتمالی با همسایه شرقی، دلیل اصلی کنار کشیدن اعضای مختلف ناتو از حمایت از عضویت احتمالی اوکراین در این سازمان بود.

ادعاهای مکرر روسیه از جمله اظهارات مهم در ۱۱ مارس ۲۰۲۲ در شورای امنیت ملل متحد مبنی برآنکه اوکراین درحدود ۳۰ تاسیسات توسعه سلاح بیولوژیکی با تامین اعتبار مالی ایالات متحده و ناتو را در اختیار دارد، به معنای وجود تهدید واقعی یا قریب‌الوقوع ناتو علیه روسیه نبود. در همان جلسه نیز نماینده عالی در امور خلع سلاح توضیح داد که ملل متحد هیچ شواهدی مبنی بر وجود برنامه‌های تسلیحاتی بیولوژیکی مورد ادعای روسیه ندارد. بدین ترتیب هیچ مدرکی دال بر وجود مبنای قانونی برای اثبات اینکه روسیه در فوریه سال ۲۰۲۲ با تهدید جدی و فوری از سوی ناتو مواجه باشد، وجود نداشت. بنابراین ادعای دفاع از خود فردی روسیه در رابطه با ناتو مبتنی بر نظریه "دفاع از خود پیشگیرانه" بود که در سند راهبرد امنیت ملی ایالات متحده در سال ۲۰۰۲ توسط جرج دبلیو بوش، رئیس جمهور وقت آن کشور تبیین شده بود. طبق این دکترین، یک دولت می‌تواند علیه تهدید مبهم و غیرفوری که گمان می‌رود در زمانی نامشخص در آینده روی دهد، متوسل به زور شود.

به هرروی، بدیهی است چنانچه امروزه برخی از دولت‌ها و پژوهشگران تمایل دارند امکان دفاع از خود علیه یک حمله قریب‌الوقوع پذیرفته شود، اقدام به دفاع از خود در برابر تهدیداتی در زمانی بسیار بعید، چیزی نیست که این حمایت را کسب کرده باشد. دکترین دفاع از خود پیشگیرانه همچنان فاقد مبنای حقوقی است و هیچ مبنای قانونی برای استفاده زور در برابر تهدید غیرفوری بدون مجوز قبلی شورای امنیت ملل متحد وجود ندارد و با نظام حقوقی بین‌المللی زائیده منشور ملل متحد کاملاً ناسازگار است. همانگونه که دیوان بین‌المللی دادگستری در سال ۲۰۰۵ در رسیدگی به قضیه فعالیت‌های مسلحانه تایید کرد "ملزومات امنیت که اساسا پیشگیرانه هستند" نمی‌توانند ادعای دفاع از خود را توجیه کنند.

پاسخ به تهدید اوکراین علیه روسیه و اتباع روسی در خارج

غیر از تهدید ناتو و تغییر ساختار امنیتی اروپا، پوتین تهدید مستقیم اوکراین علیه روسیه را مبنایی برای دفاع از خود فردی عنوان کرد و اعلام نمود "مادامی که روسیه با یک تهدید دائمی از خاک اوکراین مواجه باشد، نمی‌تواند احساس امنیت و توسعه کند".

پوتین با بیان این که "تهدیدات مورد ادعای پیشین، امروز هم از سوی اوکراین مطرح است و هیچ گزینه دیگری را برای دفاع از روسیه باقی نمی‌گذارد . . ."، وانمود می‌کرد که این تهدید نسبت به تهدید ناتو "فوری" تر و "قریب‌الوقوع" تر بود. شاید با این تصور که اقدام علیه این تهدید قریب‌الوقوع، از ادعای واکنش به تهدید غیرفوری منتسب به ناتو از حمایت بیش‌تری برخوردار باشد. این بار هم، واقعیات از این ادعا حمایت نمی‌کرد و هیچ مدرک یا ادله معتبری ارائه نشد که نشان دهد اوکراین در صدد حمله وسیع به خاک روسیه باشد. در واقع، درک این موضوع که چرا اوکراین باید خواستار راه‌اندازی جنگ متعارف با همسایه‌ای باشد که به لحاظ نظامی بسیار برتر بود و هفته‌ها به بسیج عظیمی در امتداد مرزهایش پرداخته بود، دشوار است.

ادعای دفاع از خود فردی پوتین در برابر تهدید اوکراین فقط ناظر بر تمامیت ارضی روسیه نبود، بلکه شامل حمایت از روسی‌های خارج از روسیه بویژه "دارندگان گذرنامه روسی در داخل اوکراین و روسی‌زبانان منطقه دونباس" هم می‌شد. حمایت از جان اتباع در خارج که ناظر بر توسل به زور فراتر از سرزمین دولت دفاع‌کننده و در قلمرو دولت‌های دیگر صورت می‌گیرد، یک استدلال حقوقی است که در مواردی انجام شده است. از جمله بارزترین و شناخته شده‌ترین آن می‌توان به حادثه فرودگاه انتبه در سال ۱۹۷۶ در اسرائیل اشاره کرد (Thomas C Wingfield and James E Meyen, Lillich on the Forcible Protection of Nationals Abroad, 2002: 239). بطور کلی برای چنین استدلال قانونی سه معیار تعیین شده است: وجود تهدید فوری علیه اتباع، ناکامی یا ناتوانی حاکمیت سرزمینی برای حمایت از آنها، و تحدید اقدام دولت مداخله‌گر به هدف دفاع از اتباعش در برابر آسیب. این در حالی است که استدلال "دفاع از اتباع" ادعای قانونی توجیه‌پذیری در عصر منشور نبوده است و با توجه به موارد قابل توجهی که از آن به عنوان دستاویزی برای کاربرد زور جهت مقاصد غیردفاعی استفاده شده است، این موضوع همچنان محل بحث است (Francis Grimal and G.Melling, The Protection of Nationals Abroad: Lawfulness or Toleration – A Commentary, 2011:544).

پوتین با این استدلال که هدف عملیات روسیه "به محاکمه کشاندن آن‌هایی است که مرتکب جرائم خونین بی‌شماری علیه غیرنظامیان شامل اتباع فدراسیون روسیه شدند"، به حملاتی اشاره داشت که اتفاق افتاده بود، نه حملاتی که قریب‌الوقوع بودند. حتی با فرض قبول حمایت از اتباع به عنوان مبنایی برای دفاع از خود، وجود مدرک کافی مبنی بر وقوع نقض حقوق بشر بویژه علیه اتباع روسی در اوکراین، دست کم در حدی که بتواند با وقوع حمله مسلحانه علیه روسیه برابری کند، بشدت تردیدآمیز است.

همچنین می‌توان به تهیه گسترده گذرنامه‌های روسی برای افراد در منطقه دونباس در بحبوحه آماده شدن برای تهاجم [اشاره کرد](#). گزارش شده است که در فاصله آوریل ۲۰۱۹ و زمان تهاجم در فوریه ۲۰۲۲، در حدود ۷۲۰۰۰۰ گذرنامه برای مردم شرق اوکراین با شتابزدگی آماده شد. توزیع انبوه گذرنامه‌ها برای تشکیل جمعیتی از اتباع در داخل قلمرو دولت دیگر، که بتواند تائیدی بر ادعای دفاع از خود در حمایت از آن اتباع باشد، گویی اکنون شیوه عملکرد رسمی روس‌ها است. کرملین پیش از این هم در مناطق اوستیای جنوبی و آبخازیای گرجستان دقیقاً پیش از حمله به این مناطق در سال ۲۰۰۸، (James A. Green, ۲۰۰۸, Passportisation, Peacekeepers and

Proportionality: The Russian Claim of the Protection of Nationals Abroad in Self- Defence, 2010: 58-64) و در کریمه نیز پیش از الحاق غیرقانونی آن در سال ۲۰۱۴، این کار را [انجام داده](#) بود. به لحاظ قانونی، وضعیت این اتباع "گذرنامه‌ای" دست کم از نظر چگونگی رابطه واقعی آن‌ها با دولت، پرسش برانگیز است، و این گذرنامه‌سازی انبوه می‌تواند بخودی خود یک اقدام مداخله‌جویانه غیر قانونی [محسوب شود](#). در هر حال، می‌توان گفت ادعای توسل به زور در دفاع از خود به منظور حمایت از شمار زیادی از اتباع که تا چندی پیش اتباع نبودند، فاقد اعتبار است.

مهم‌تر آنکه، اقدام به پاسخگویی به تهدید اوکراین علیه روسیه خواه علیه سرزمین یا اتباعش در داخل اوکراین باشد، نیاز به الزامات دوگانه ضرورت و تناسب دارد.

the Inherent Right to Self Defence and Proportionality in Jus Ad Bellum, (David Kretzmer, 2013: 267)

تا جایی که به تناسب مربوط می‌شود، تهاجم روسیه از عملیات هدفمند برای خارج کردن اتباع در معرض تهدید به مقصد روسیه بسیار فاصله داشت. به نظر نمی‌رسد عملیات تهاجمی با توپخانه و حملات هوایی به لحاظ جغرافیایی محدود به مکان‌هایی بودند که اتباع روسی در آنجا تحت تهدید قریب‌الوقوع قرار داشتند. افزون بر این، درحالی که یکی از هدف‌های اعلام شده پوتین، "[غیر نظامی کردن](#)" اوکراین می‌توانست نتیجه متناسبی در رابطه با تهدید واقعی یک حمله مسلحانه قریب‌الوقوع باشد، بدیهی است که دیگر هدف اعلام شده او یعنی "نازی زدایی" اوکراین که معادل [تغییر رژیم است](#)، به وضوح با ادعای حمایت از اتباع تحت تهدید فوری مغایرت دارد.

تهاجم نظامی روسیه به اوکراین: چالشی دیگر برای حقوق جنگ (بخش دوم)

دکتر منیژه اسکندری زنجانی - پژوهشگر حقوق و روابط بین الملل

ادعای دفاع از خود جمعی

همان گونه که در بخش نخست بیان شد، در میان ادعاهای درهم دفاع از خود فردی روسیه می‌توان ادعای دفاع جمعی را نیز تشخیص داد. ملزومات دفاع از خود فردی که همانا حمله مسلحانه، ضرورت و تناسب است، در مورد دفاع از خود جمعی نیز مطرح است. علاوه بر این، برای آنکه یک دولت بتواند در دفاع از خود جمعی به زور متوسل شود، دولت قربانی باید از او درخواست کمک نظامی کند.

ادعای دفاع از خود جمعی روسیه در رابطه با تهاجم به اوکراین، بر پیش فرض شناسایی مناطق جدایی طلب در ناحیه دونباس یعنی دونتسک و لوهانسک به عنوان دولت‌های مستقل است. در ۲۱ فوریه ۲۰۲۲ مسکو به این مناطق بترتیب عنوان "جمهوری خلق دونتسک" و "جمهوری خلق لوهانسک" داد. آن‌ها بلافاصله با روسیه معاهدات دوستانه و همکاری متقابل امضاء نمودند و از این کشور درخواست کمک نظامی کردند. همانگونه که پوتین در ادعای دفاع از خود جمعی اعلام کرد "جمهوری‌های دونباس از روسیه درخواست کمک کردند" و روسیه "در اجرای معاهدات دوستانه و همکاری متقابل با جمهوری‌های دونتسک و لوهانسک، به آن‌ها پاسخ داد و مجمع فدرال روسیه در ۲۲ فوریه ۲۰۲۲ آن را تصویب کرد".

روسیه این تاکتیک را در سال ۲۰۱۴ در مورد کریمه هم بکار برده بود. با توجه به تکرار آن در سال ۲۰۲۲ در مورد ادعای دفاع از دونتسک و لوهانسک، باید یادآور شد که درخواست کمک به دفاع جمعی باید از سوی حکومت یک دولت ساطع شود- (Yoram Dinstein, War, Aggression and Self-Defence, 2017: 317-8). هرچقدر هم پوتین تمایل داشته باشد دونتسک و لوهانسک دولت باشند، برای دولت بودن آن‌ها کافی نیست. یادآوری می‌شود همانگونه که در پاراگراف ۸۲ نظر مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در رابطه با اعلام یکجانبه استقلال کوزوو آمده است، نظرات اساساً متفاوتی در مورد وجود حق "انفصال ترمیمی یا جدایی چاره ساز" وجود دارد. این حق در بهترین حالت، تنها در موارد استثنایی که مردم از حق تعیین سرنوشت داخلی خود محروم و در معرض نقض فاحش و گسترده حقوق بشر باشند، قابل طرح است و وضعیت در زمان بروز منازعه در اوکراین شرقی در سال ۲۰۱۴ جزو آن موارد نبود. در مقابل، شناسایی زود هنگام یک منطقه جدایی طلب به عنوان یک دولت جدید هنگامی که هنوز برخورد مسلحانه داخلی در جریان است، معمولاً نقض حقوق بین‌الملل را در پی خواهد داشت (H. Lauterpacht, Recognition of States in International Law, 1944: 391).

موضع‌گیری آشکار مجمع عمومی ملل متحد نیز مؤید این امر است. مجمع با تأیید قبلی تمامیت ارضی اوکراین در محدوده مرزهای شناخته شده بین‌المللی آن پس از الحاق غیرقانونی کریمه به روسیه در سال ۲۰۱۴، این بار

شناسایی مناطق دونتسک و لوهانسک توسط روسیه را با صراحت "به عنوان نقض تمامیت ارضی و حاکمیت اوکراین و مغایر با اصول منشور ملل متحد" [محکوم کرد](#).

با این همه، حتی چنانچه مناطق دونتسک و لوهانسک درواقع دولت‌های مستقل بودند (که نیستند) و درخواست قانونی کمک از روسیه برای دفاع از خودجمعی صورت گرفته بود، الزام وقوع حمله مسلحانه باقی بود. روشن است که در سال ۲۰۱۴ برخورد مسلحانه غیر

بین‌المللی بین اوکراین و گروه‌های مسلح طرفدار روسیه در ناحیه دونباس رخ داده بود (Patrycja Grzebyk, Classification of the Conflict between Ukraine and Russia in International Law (jus ad Bellum and jus in Bello), 2014: 41-8) و از آن زمان به شکل برخوردهایی هرچند پراکنده ادامه [یافته](#)

[بود](#). با اینحال، بسیار غیرمنطقی است که چنین خصومت‌های جاری درون کشوری بتواند ناگهان به حمله مسلحانه یک دولت علیه دولت دیگر تغییر یابد و حق دفاع جمعی را بواسطه عمل شناسایی ایجاب کند. چنین خوانشی به معنای بیهوده بودن "فوریت" که لازمه حق دفاع از خود است، خواهد بود. معیاری که متضمن نزدیکی زمان وقوع حمله اولیه (که می‌بایست در ۲۰۱۴ رخ داده باشد) و توسل به حق دفاع از خود است (Noam Lubell, the Problem of Imminence in an Uncertain World, 2014: 5-9)

از سوی دیگر ارتکاب "نسل‌زدایی" توسط نظامیان اوکراینی در میان مردم دولت‌های دونتسک و لوهانسک که در اظهارات ۲۴ فوریه پوتین [اقامه شد](#)، می‌توانست آن چیزی باشد که بتواند حمله مسلحانه محسوب گردد و به تبع آن توسل به حق دفاع از خود جمعی را توجیه کند. اما این نیز مستلزم آن بود که موجودیت‌هایی که در واکنش به نسل‌زدایی درخواست کمک نظامی می‌کنند، واقعاً دولت باشند. همچنین لازم بود نسل‌زدایی اتفاق افتاده باشد یا در حال وقوع باشد. در هر حال، هیچ مدرک قابل قبولی وجود ندارد که به نحوی از ادعاهای روسیه در این مورد [حمایت کند](#).

دو هفته پس از شروع تهاجم، روسیه تفسیر دیگری از ادعای دفاع از خود جمعی اقامه کرد که می‌توانست به عنوان دفاع از خود پیشدستانه تفسیر شود. در تاریخ ۹ مارس ۲۰۲۲ وزارت دفاع روسیه اعلام کرد نیروهای روسی در اوکراین، هنگامی که درگیر "عملیات ویژه نظامی" بودند، به اسناد محرمانه‌ای دست یافتند مبنی بر آنکه اوکراین به شکل پنهانی در تدارک عملیات مهم نظامی در ناحیه دونباس در مارس ۲۰۲۲ [بود](#). این اسناد همانروز در حساب توئیتری رسمی وزارت امور خارجه روسیه [منتشر شد](#). اظهار نظر صریح سخنگوی وزارت دفاع مبنی بر اینکه عملیات ویژه نظامی روسیه از برنامه‌های اوکراین برای انجام تهاجم اساسی در ناحیه دونباس پیشگیری کرده بود، نشان می‌دهد که روسیه در دفاع از دولت‌های دونتسک و لوهانسک در برابر یک حمله قریب‌الوقوع اقدام می‌کرد.

مشکل عمده این استدلال آن است که اقدام را در پاسخ به حمله مسلحانه قریب الوقوعی توجیه می کند که پاسخ دهنده در زمان پاسخ گویی، قریب الوقوع بودن آن را نمی دانست. در واقع این استدلال حلقوی است که اسناد توجیه کننده اقدام، وابسته به خود اقدام است.

باید توجه داشت برای کسانی که بطور کلی دفاع از خود پیشدستانه را قبول دارند، شناسایی حمله مسلحانه قریب الوقوع مستلزم مشخص و قابل اثبات بودن آن است (Report of the Independent International Fact-Finding Mission on the Conflict in Georgia (IIFFMCG) vol. II, 2009: 254-256). بنابراین، در لحظه بکارگیری زور برای پاسخگویی به حمله، گمانه زنی نمی تواند بکار آید، صرف نظر از اینکه تهدید موثق به حمله مسلحانه قریب الوقوع بعدها افشا شود. در هر صورت، با نادیده انگاشتن پارادوکس زمانی در استدلال های روسیه در رابطه با حقوق جنگ، تا زمان نگارش این نوشتار، اصالت و اعتبار اسناد ارایه شده دال بر حمله قریب الوقوع نیروهای مسلح اوکراین در ناحیه دونباس تأیید نشده است و اعتبار آن ها بسیار پرسش برانگیز [باقی می ماند](#).

حتی اگر اسناد تصدیق می شدند و تأیید می شد که اوکراین در صدد حمله وسیع به دونتسک و لوهانسک بوده و نیز با فرض قانونی بودن دفاع از خود پیشدستانه، باز هم روسیه مجوز واکنش قهری در دفاع از خود جمعی را نداشت؛ زیرا همانگونه که پیش تر اشاره شد دونتسک و لوهانسک از ویژگی دولت بودن برخوردار نبودند و نمی توانستند درخواست دفاع از خود جمعی کنند. چنانچه آن ها دولت بودند، قانونی بودن دفاع از خود جمعی نیز دقیقاً مانند دفاع از خود فردی مستلزم رعایت ضرورت و تناسب اقدام تحت حقوق بین الملل عرفی بود (Yoram Dinstein, War, Aggression and Self-Defence, 2017: 230-32). در حالی که با توجه به مقیاس [تهاجم روسیه](#) و پی گیری آشکار برای [تغییر رژیم](#) در اوکراین احراز هر یک از این ضوابط ناممکن است.

ادعاهای دیگر روسیه

هرچند محور ادعاهای روسیه در مورد حقوق جنگ به وضوح حق دفاع از خود بود، برخی از مفسران وجود اشاراتی به دیگر توجیهات قانونی احتمالی را در نطق ۲۴ فوریه پوتین محتمل دانسته اند که لازم است بررسی شود.

پاسخ به درخواست کمک نظامی

برخی [اظهار داشته اند](#) که روسیه می تواند ادعا کند که در پی تامین کمک نظامی مورد درخواست جمهوری های خلق دونتسک و لوهانسک بوده است (که گاهی مداخله بنابر دعوت شناخته می شود). نظریه قانونی بودن مداخله نظامی بنا بر درخواست مقامات حاکم یک دولت سوم، همانگونه که در پاراگراف ۲۴۶ رای دیوان بین المللی در مورد پرونده نیکاراگوئه و ایالات متحده مشاهده می شود، بخوبی [جا افتاده است](#). اما باید توجه کرد که کمک نظامی بنا به درخواست، یک اکسیر قانونی نیست، و اعمال آن موافقت معتبر را [می طلبد](#). برای مثال به

لحاظ عرفی، داشتن کنترل موثر بر سرزمین دولت درخواست کننده همواره نکته کلیدی بوده است. احتمال دارد مشکلاتی هم در رابطه با شکل دعوت یا موافقت، و میزان موافقت انجام گرفته، بروز کند (Christian Henderson, The Use of Force and International Law, 2018: 371-77) در موضوع مورد بحث، این ادعا مطرح است که روسیه می تواند بر مبنای رضایت مناطق دونتسک و لوهانسک اوکراین که به عنوان دولت شناخته شدند، بدون نقض بند ۴ ماده ۲ منشور، به زور متوسل شود. ادعای پوتین مبنی بر آنکه "جمهوری های خلق از روسیه درخواست کمک کرده اند"، می تواند به مثابه توسل به نظریه کمک نظامی بنابر دعوت تلقی شود. بهر حال، جمله بعدی نطق پوتین صراحتاً با این ادعا پیوند دارد که اقدام روسیه در دفاع از خود جمعی بوده است. بدین ترتیب، اصلاً روشن نیست که کمک نظامی بنابر درخواست حتی توسط روسیه مطرح شده باشد.

مرز بین دفاع از خود جمعی و کمک نظامی بنابر درخواست به راستی بطور دقیق مشخص نیست؛ به عنوان مثال، هردو مستلزم درخواست قانونی برای کمک نظامی هستند (Laura Visser, Intervention by Invitation and Collective Self-Defence: Two Sides of the Same Coin?, 2020: 292,307). بنابراین، پوتین می تواند هردو را بکار گرفته باشد. در این صورت، درخواست باید توسط یک دولت صورت می گرفت. از این رو، هرگونه ادعای مداخله با موافقت مناطق دونتسک و لوهانسک اوکراین به شکست می انجامد زیرا این مناطق به لحاظ حقوقی دولت نیستند. همچنین دکتین کمک نظامی بنابر درخواست مستلزم آن است که هرگونه عملیات نظامی انجام شده محدود به قلمرو دولت درخواست کننده باشد. یک دولت نمی تواند با اعمال زور در سرزمین یک دولت مستقل دیگر موافقت کند (Visser, 2020: 308-11). به مفهوم دیگر، هرگونه فعالیت نظامی صورت گرفته روسیه براساس درخواست کمک نظامی باید محدود به سرزمین دو جمهوری اعلام شده می بود، در حالی که چنین نبوده است.

ادعای مداخله بشردوستانه

نطق ۲۴ فوریه پوتین حاکی از این ادعا بود که میلیون ها انسان در سرزمین های دونتسک و لوهانسک اوکراین در معرض نسل زدایی توسط اوکراین بودند، از این رو لازم بود روسیه مداخله کند. این زبان گفتاری را می توان به مثابه توسل به مداخله بشردوستانه تفسیر کرد. به عبارت دیگر، می توان گفت پوتین در حمایت از اتباع خارجی در برابر نقض فاحش حقوق بشر در سرزمین دولت دیگر متوسل به زور شد (J L Holzgrefe and Robert O Keohane (eds), Humanitarian Intervention: Ethical, Legal and Political Dilemmas, 2003: 15,53). این تفسیر با صدور بیانیه ۴ مارس رئیس بخش روسی انجمن حقوق بین الملل قدری اعتبار کسب کرد. این بیانیه که بشدت و دقیقاً از استدلال های پوتین تبعیت می کرد، اظهار می داشت که تهاجم به اوکراین "براساس مفاد منشور ملل متحد در مورد دفاع از خود، و حمایت از حقوق بشر" قانونی بود.

هرچند روسیه بعدها از توسل به ادعای مداخله بشردوستانه عقب نشینی کرد تا نشان دهد که تنها مبنای اقدام در اوکراین، حق دفاع از خود بود. در هر صورت، اینکه مداخله بشردوستانه بتواند توجیهی قانونی برای توسل به

زور باشد، بشدت محل بحث است و چون در منشور ملل متحد هیچ مبنای صریحی برای آن وجود ندارد، حامیان آن معمولاً مبنای قانونی آن را در حقوق بین‌الملل عرفی جستجو می‌کنند.

به هر روی، به نظر می‌رسد حتی برای اقلیت پژوهشگرانی که در نگاه اول، از قانونی بودن کاربرد بشردوستانه زور در جلوگیری از آلام بشریت حمایت می‌کنند، کاملاً روشن است که تهاجم روسیه به اوکراین قابل تأیید نخواهد بود. حامیان مداخله بشردوستانه از یک سو تأکید می‌کنند که مداخله باید در واکنش به نقض گسترده و فاحش حقوق بشر و همراه با تلفات گسترده غیرنظامیان باشد، و از سوی دیگر اقدام صورت گرفته باید ضروری و متناسب با هدف و به منظور کاهش آسیب باشد.

ارتکاب یا وقوع قریب‌الوقوع نسل‌زدایی میلیون‌ها انسان، آنطور که پوتین ادعا می‌کرد، به یقین مصداق نقض فاحش حقوق بشر است. اما همانگونه که پیش‌تر گفته شد هیچ سندی در اثبات این ادعا که در مناطق جدایی‌طلب دونتسک و لوهانسک نسل‌زدایی رخ داده باشد، وجود ندارد. اوکراین قویاً وقوع هرگونه نسل‌زدایی را رد کرده است، و در درخواستی که تسلیم دیوان بین‌المللی دادگستری کرد، از دیوان خواست که در روند بررسی در میان موضوعات دیگر، "قضاوت و اعلام نماید که خلاف آنچه که فدراسیون روسیه ادعا می‌کند، هیچ نسل‌زدایی بنابر تعریف ماده ۳ کنوانسیون نسل‌زدایی، در استان‌های لوهانسک و دونتسک اوکراین صورت نگرفته است".

دیوان در روند رسیدگی اعلام کرد "در مرحله فعلی رسیدگی، می‌تواند اظهار کند که مدرکی دال بر اثبات ادعای فدراسیون روسیه مبنی بر وقوع نسل‌زدایی در اوکراین در اختیار ندارد". حتی می‌توان در این مورد صریح‌تر از موضع فروتنانه دیوان، اعلام کرد که یقیناً هیچ مدرک معتبری برای اثبات ادعای نسل‌زدایی در اوکراین، ارایه نشده است. شایان توجه است که این فقدان مدرک با وجود کنترل مستمر وضعیت در اوکراین توسط سازمان امنیت و همکاری اروپا و دفتر کمیساریای عالی حقوق بشر ملل متحد، و نیز سازمان‌های غیردولتی گوناگون بود که هیچ یک از آن‌ها نشانی که حاکی از حتی نزدیک شدن به ارتکاب به نسل‌زدایی باشد، ارایه نکردند.

ملاحظات پایانی

از آنچه مورد بحث قرار گرفت، روشن است توجیه قانونی برای تهاجم نظامی یا "عملیات ویژه نظامی" روسیه در اوکراین وجود ندارد. این تهاجم یک توسل به زور غیرقانونی، یک عمل تجاوزکارانه و نقض فاحش یک قاعده آمرانه محسوب می‌شود.

بیانات پوتین در ۲۴ فوریه درخصوص نقض‌های پیشین حقوق جنگ توسط دولت‌های غربی در کوزوو، عراق و لیبی نیز تغییری در موضوع نمی‌دهد و یادآوری آن‌ها توسط پوتین هیچ توجیه قانونی برای تجاوزی که صورت گرفته، ارایه نمی‌کند و دولت‌های قدرتمندی که توجیهات ساده‌لوحانه‌ای برای کاربرد غیرمجاز زور در گذشته داشته‌اند، بار دیگر این کار را خواهند کرد. تنها شاید رفتار و گفتار روسیه هشدار برای دولت‌های دیگر بویژه

در غرب باشد تا از ایجاد مرزهای جدید مبنی بر تحدید گستره ممنوعیت کاربرد زور یا گسترش استثنائات آن، خودداری کنند. دولت های غربی به فرماندهی ایالات متحده دست کم باید دریابند که بازتفسیر قواعد حقوق جنگ دیگر در انحصار آن ها نمی ماند و آن ها در ایجاد رویه ای که روسیه به آن متوسل شده است سهیم بوده اند. محکومیت تهاجم غیرقانونی روسیه از سوی دولت هایی که پیش تر در اقدامات نظامی درگیر بودند، و همچنین پیشنهاد آن ها در مورد ایجاد "یک دادگاه ویژه برای مجازات تجاوز غیرقانونی علیه اوکراین"، در واقع متظاهران می نماید.

سرآخر، بازتاب این بحران بر حقوق جنگ معاصر چه بوده است؟ این بحران را می توان ناکامی دیگری برای حقوق جنگ در جلوگیری از این قبیل تهاجم های نظامی تلقی کرد. در چنین شرایطی باید گفت، حقوق جنگ تنها بخشی از گفتمان بین دولت ها در توجیه و پاسخگویی به فعالیت های نظامی شان است که البته با ابزار جدی پیشگیری فاصله زیادی دارد. این دیدگاه به باور "مرگ" اصل منع توسل به زور خواهد انجامید.

احتمال دیگر آن است که پاسخ روشن و کوبنده جامعه بین الملل به نقض فاحش حقوق ناظر بر کاربرد زور در این بحران، بتواند به نفع پویایی این حقوق تعبیر شود. حقوق بین الملل و بویژه حقوق جنگ دست کم ثابت کرده است که تنها مرجع جهانی برای تفکیک مداخلات نظامی توجیه پذیر از مداخلات غیرقانونی است. تعجبی ندارد که روسیه همزمان با بی اعتنایی به حقوق کاربرد زور و نظام حقوقی بین المللی، برای دفاع از اقداماتش باز هم از زبان حقوق بهره می گیرد. دولت ها تقریباً همواره در پی ارائه توجیه قانونی برای توسل به زور بوده اند و این می تواند مایه تسلی این واقعیت باشد که زبان حقوق به شکل کلامی همچنان پایدار است. به بیان دیگر، به نظر می رسد هم حقوق جنگ و هم ملل متحد هنوز در ساختاردهی گفتمان غالب بر اقدامات فاجعه آمیز مؤثر است و مرتکبین اقدام از مجازات، جان به در نمی برند. این چیزی است که ارزش حفظ و تقویت را دارد. شاید باید با گفته لئونید اسکوتنیکف که در سال های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۵ نماینده دائم روسیه نزد ملل متحد، و طی سال های ۲۰۱۵ - ۲۰۰۶ عضو دیوان بین المللی دادگستری بود (Leonid Skotnikov) همراه شد که زمانی تأکید داشت "حقوق بین الملل نه فقط یک ابزار ساده، که بخشی از یک فرایند بسیار نیرومند است که تبعات واقعی دارد و چنانچه ما تعهد پرداخت هزینه نقض های کنونی حقوق بین الملل را نداشته باشیم، فرزندان ما بهای آن را خواهند داد" (Merezhko, 2018:120).

تهاجم روسیه به اوکراین بار دیگر نشان داد با آن که چالش اجرای حقوق ناظر بر کاربرد زور همچنان ادامه دارد، این حقوق در غیرقانونی بودن اقدام روسیه صراحت داشته و به موازات آن بر نقش محوری مستمر حقوق جنگ به عنوان رکن اصلی نظم حقوقی بین المللی معاصر نیز تأکید داشته است. بنابراین، حقوق بین الملل حمایت ویژه توأم با بصیرت را می طلبد، تا بتواند اصول قانونی حاکم بر اقدامات دولت ها را تحکیم بخشد و داوری های دلخواهانه و خودبینانه آن ها را مهار کند. وگرنه موجودیت آن و نظم کارآمد همچنان امیدی واهی خواهد ماند.

پنهان ترین جنایت ارتكابی علیه زنان اوکراینی در جنگ روسیه و اوکراین (بخش اول)

کیان بیگلریگی - دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین الملل دانشگاه شهید بهشتی و فاطمه تقی پوریان - دانشجوی کارشناسی حقوق دانشگاه شهید بهشتی

در ۲۴ فوریه ۲۰۲۲، روسیه با تهاجم گسترده ای که به اوکراین، همسایه غربی خود نمود، بسیاری از قواعد حقوق بین الملل را نقض کرد. روسیه با نقض حق تمامیت ارضی و استقلال سیاسی اوکراین، مرتکب اقدام تجاوز شده است. تجاوز مفهومی قدیمی در حقوق بین الملل است که به قبل از ایجاد سازمان ملل متحد بر می گردد. مطابق [بند ۴ ماده ۲ منشور سازمان ملل متحد](#) صراحتاً اعلام شده است که کلیه اعضا در روابط بین المللی خود از تهدید یا توسل به زور علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشور خودداری خواهند نمود. یکی دیگر از مهم ترین نقض های فاحش اتفاق افتاده در این جنگ، خشونت های جنسی و زیر پا نهادن شدن حقوق زنان می باشد. خشونت های جنسی علیه زنان به ویژه تجاوز جنسی، بدترین و خشن ترین شکل اعمال خشونت علیه زنان در مخاصمات مسلحانه است. مطابق تعریف ارائه شده در [Article 7 \(1\) \(g\)-6 ضمیمه ی اساسنامه دیوان بین المللی کیفری در خصوص عناصر جرم](#)، خشونت جنسی بدان معناست که؛ «مرتکب، عملی با ماهیت جنسی علیه یک یا چند نفر انجام داده یا با زور یا با تهدید به زور یا اجبار، مانند ترس از خشونت، اجبار، آن شخص یا افرادی را وادار به انجام عمل جنسی کرده است. بازداشت، ظلم روانی یا سوء استفاده از قدرت، علیه چنین شخص یا اشخاص یا شخص دیگری، یا با سوء استفاده از محیط اجباری یا ناتوانی فرد یا افرادی برای دادن رضایت واقعی.» بدین منظور در نوشتار حاضر سعی شده است به بررسی خشونت های جنسی و نقض های صورت گرفته علیه زنان در این جنگ پرداخته شود.

شکی نیست که نظامی شدن روزافزون جوامع، ابراز یا تثبیت مجدد قدرت مرد سالار (چه به طور مستقیم از طریق جنگ و چه به طور غیرمستقیم از طریق توسعه فرهنگ های برتری طلبانه و بنیادگرا) مسئول تجاوز جنسی به عنوان یک سلاح جنگی است. جنگ ها ذاتاً ماهیتی جنسیتی دارند و از زمان های بسیار قدیم این چنین بوده است. بیشترین قربانیان جنگ و خشونت، زنان هستند و جنگ مهم ترین عامل نقض حقوق زنان در وسیع ترین اشکال آن است. در هنگام وقوع مخاصمه مسلحانه، قتل و خشونت های جنسی علیه زنان به عنوان بزرگترین دسته از قربانیان جنگ، غیر قابل انکار است و همین باعث می شود که آسیب پذیرترین گروه در هنگام جنگ، زنان و به تبع آنان، کودکان باشند. در شرایط جنگی زنان نه تنها مصون از تبعیض نیستند بلکه تبعیض با خشونت عجین می شود و زنان مجبور به تحمل شرایطی می شوند که اغلب خود در ایجاد آن سهیم نبوده اند. ساختار سنتی جنگ این است که مردان به جنگ می روند، در حالی که زنان در خانه می مانند و از خانواده مراقبت می کنند. علاوه بر این، خود میدان جنگ نیز جنسیتی است؛ در حالی که مردان کشته می شوند، بدن

زنان غنیمت جنگی است. دیدگاه رایج در طول تاریخ این بوده است که زنان بخشی از «غنایم» جنگی هستند و سربازان حق استفاده از آنان را دارند. این موضوع عمیقاً در این تصور ریشه دوانده است که زنان دارایی هستند و به عنوان ملکی در اختیار رزمندگان پیروز قرار می گیرند. تاریخ بارها نشان داده است که شروع درگیری و جنگ باعث افزایش قرار گرفتن زنان و دختران در معرض جنایات جنگی، به ویژه انواع خشونت های مبتنی بر جنسیت، قتل های خودسرانه، تجاوز جنسی و قاچاق می شود. [\(اینجا\)](#) (در تاریخ ۲۰ دسامبر ۲۰۱۶ [قطعه نامه ۲۳۳۱](#) شورای امنیت سازمان ملل متحد به اتفاق آرا توسط شورای امنیت سازمان ملل متحد به تصویب رسید؛ اعضای شورای امنیت، با شدیدترین عبارات، همه موارد قاچاق انسان را در مناطقی که تحت درگیری های مسلحانه قرار دارند محکوم کردند) خشونت جنسی در جریان درگیری های مسلحانه به دلایل مختلف، از جمله به عنوان شکلی از شکنجه، ایجاد جراحت، استخراج اطلاعات، تحقیر و ارباب، تخریب جوامع، تحقیر مخالفان، راندن جوامع و گروه ها از خشکی، انتشار عمدی HIV و ... مورد استفاده قرار می گیرد. در ادامه، زنان مجبور به انجام کار جنسی و بردگی خانگی شده یا ربوده می شوند و سپس مجبور به خدمت به عنوان همسر برای پاداش دادن به جنگجویان می شوند. [\(اینجا\)](#)

با ورود سربازان روسی به روستاها و شهرهای اوکراین و با توجه به تاریخ غم انگیزی که از خشونت علیه زنان در جنگ جهانی دوم و درگیری ها در [چچن](#) وجود دارد شاهد جنایات جنسی و نقض حقوق زنان در اوکراین هستیم. [گزارشی](#) از HIAS و VOICE نشان داد که نگرانی های اصلی برای زنان و دختران شامل تهدید امنیت فیزیکی، ناامنی غذایی و عدم دسترسی به مراقبت های بهداشتی است. [گزارش ها](#) نشان می دهند که زنان مورد تجاوز سربازان روسی قرار گرفته اند و برخی از آن ها بارها مورد تجاوز جنسی قرار گرفته اند. [\(اینجا\)](#) تا ۳ ژوئن ۲۰۲۲ دفتر کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل (OHCHR) گزارش هایی از ۱۲۴ مورد ادعای درگیری مرتبط با تجاوزات جنسی در سراسر اوکراین - عمدتاً علیه زنان و دختران - دریافت کرده بود و همچنین یک خط تلفن ملی گزارش هایی از جنایات مختلف، از تجاوز گروهی گرفته تا اجبار برای تماشای خشونت جنسی که علیه یک شریک زندگی یا یک کودک انجام شده است، دریافت کرده بود. [\(اینجا\)](#) همچنین [گزارش هایی](#) مبنی بر تجاوز به زنان پس از اعدام شوهرانشان و یا تجاوز جنسی در حضور اعضای خانواده آن ها، گزارش شده است. این تجاوزات به منظور از هم پاشیدن بافت اجتماعی خانواده های اوکراینی و نشان دادن قدرت روس ها به آن ها می باشد و درصدد تحقیر زنان اوکراینی؛ و همچنین به منظور تحقیر مردان اوکراینی نیز می باشد؛ بدین مفهوم که آن ها نمی توانند از زنان خود محافظت کنند.

بسیاری از زنان (و کودکان) از اوکراین به عنوان پناهنده به کشورهای همسایه گریخته اند. [گزارش ها](#) نشان می دهد که اکثر پناهندگان اوکراینی به لهستان گریخته اند (بیش از ۳,۹ میلیون از ۷,۱ میلیون پناهنده اوکراینی).

زنان اوکراینی که پس از تجاوز توسط سربازان روسی باردار شده اند، در لهستان تحت شرایطی مشابه زنان لهستانی سقط جنین می کنند؛ مخفیانه و اغلب بدون دسترسی به مراقبت های پزشکی مناسب [\(اینجا\)](#)؛ زیرا لهستان قوانین ضد سقط جنین بسیار سختی دارد و زنان اوکراینی که از تجاوزات جنسی روس ها باردار هستند و همچنین متخصصان مراقبت های بهداشتی که به آن ها کمک می کنند، در خطر زندان هستند. عدم ارائه خدمات ضروری به جمعیتی که در جریان درگیری و موقعیت های نزاع و بی ثباتی هستند، می تواند ضربه شدیدی بر گروه های خاصی از جمعیت، از جمله زنان و دختران وارد کند. زنان باردار ناشی از تجاوز جنسی سربازان روسی و همچنین کسانی که در اوکراین باقی مانده اند با چالش دسترسی محدود به دارو و مراقبت های بهداشتی روبرو هستند. همچنین کسانی که از مرزها فرار کرده اند، در هر کشوری که وارد می شوند، با مشکلات سیستم مراقبت های بهداشتی در کشور جدید مواجه می شوند که در نتیجه اجتناب ناپذیر ورود هزاران یا میلیون ها پناهنده در مدت زمان بسیار کوتاه است. استرس ناشی از جنگ و دسترسی محدود به مراقبت های بهداشتی منجر به «عوارض بارداری، زایمان زودرس و مرده زایی» می گردد. در ادامه با توجه به پاندمی کووید-۱۹ باید افزود، در حالی که کووید-۱۹ تأثیر جدی و در برخی موارد ویرانگر بر سیستم های بهداشتی در سراسر جهان دارد، [مطالعات نشان می دهد](#) افرادی که از حقوق آن ها به کمترین شکل ممکن محافظت می شود از جمله پناهندگان، آوارگان، جمعیت های متاثر از درگیری و ... احتمالاً در طول یک بحران، مشکلات منحصر به فردی را در دسترسی به مراقبت های بهداشتی جنسی و باروری با کیفیت تجربه می کنند. این مسئله در کنار خشونت جنسی که در حین درگیری ها به طور نامتناسبی بر زنان و دختران اوکراینی تحمیل می شود، آسیب جدی و پایداری را به بازماندگان، خانواده ها و جوامع آن ها وارد و موانع بزرگی برای صلح و توسعه ایجاد می کند.

با این حال، تعداد قابل توجهی از زنان [\(به ویژه زنان مسن\)](#) در اوکراین باقی مانده اند و با توجه به شرایط جنسی و جسمانی شان، برای آن ها خطر تجاوز جنسی توسط سربازان روسی زیاد است. البته باید گفت که برای آن دسته از دختران و زنانی که از مرزها عبور کرده اند نیز تضمینی بر امنیتشان وجود ندارد. زیرا در معرض خطر بالای تجاوز جنسی و استثمار جنسی در فرآیند حمل و نقل و یا خطر قاچاق شدن هستند. این زنان که به دنبال اقامت یا کار هستند، مجبور به تجارت جنسی برای بدست آوردن سرپناه، حمل و نقل و امنیت می شوند. [\(اینجا\)](#) در بخش دوم، به بررسی سایر اسناد و قطعنامه های مربوطه پرداخته می شود و در انتها جمع بندی صورت می گیرد.

پنهان ترین جنایت ارتكابی علیه زنان اوکراینی در جنگ روسیه و اوکراین (بخش دوم)

کیان بیگلریگی - دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین الملل دانشگاه شهید بهشتی و فاطمه تقی پوریان - دانشجوی کارشناسی حقوق دانشگاه شهید بهشتی

زنان و دختران را نباید تنها قربانی درگیری و بی ثباتی دانست. آن ها در طول تاریخ نقشی به عنوان مبارز، بخشی از جامعه مدنی سازمان یافته، مدافعان حقوق بشر، اعضای جنبش های مقاومت و عوامل فعال در فرآیندهای صلح سازی و بازیابی رسمی و غیر رسمی داشته و دارند. [\(اینجا\)](#) در اکتبر ۲۰۲۰، شورای حقوق بشر در [قطعنامه A/HRC/RES/45/28](#) نقش حیاتی زنان را در پیشگیری و حل منازعات و در ایجاد صلح و اعتمادسازی، اهمیت کامل، برابر و معنادار آن ها به رسمیت شناخت. حمایت از زنان در برابر خشونت های جنسی حین مخاصمه مسلحانه، در چارچوب قواعد حاکم بر مخاصمات مسلحانه داخلی و بین المللی که در چارچوب حقوق بشردوستانه بین المللی بیان شده اند، مطرح گردیده است. [کنوانسیون های چهارگانه ژنو ۱۹۴۹](#) و [پروتکل های الحاقی ۱۹۷۷](#) مهم ترین چارچوب های حمایتی موجود از غیر نظامیان به خصوص زنان و کودکان (بدون اینکه بر مسئله جنسیت به طور خاص متمرکز باشد) در زمان جنگ می باشد. از جمله اسناد بین المللی که در رابطه با خشونت هایی که در طول بازداشت زنان یا در زمان درگیری های مسلحانه داخلی و بین المللی یا علیه زنان پناهنده و فاقد مکان، به کار گرفته می شود، [کنوانسیون منع و مجازات کشتار دسته جمعی \(ژنوساید\) مصوب ۱۹۴۸](#) است. در کنار این قواعد، اسناد مصوب سازمان ملل متحد مانند [اعلامیه ۱۹۷۴ مجمع عمومی](#) پیرامون حمایت از زنان و کودکان در موقعیت های اضطراری و مخاصمات مسلحانه، [قطعنامه ۱۹۷۹ مجمع عمومی](#) در مورد وضعیت های اضطراری و مخاصمات مسلحانه و [قطعنامه ۱۳۲۵ شورای امنیت](#)، به حمایت از زنان در زمان وقوع مخاصمات و به خصوص خشونت جنسی علیه آن ها پرداخته اند.

بر خلاف رویکرد محاکم کیفری بین المللی، اسناد حقوق بشری نسبت به خشونت جنسی، رویکرد کلی اتخاذ کرده اند. با نگاهی به اسناد حقوق بشری مشاهده می شود که اگر چه [کنوانسیون ۱۹۷۹ رفع همه اشکال تبعیض علیه زنان](#)، [کنفرانس جهانی زن در نایروبی کنیا مصوب ۱۹۸۵](#) و [اعلامیه نهایی کنفرانس وین ۱۹۹۳](#)، خشونت علیه زنان را مورد توجه قرار می دهند، اما می توان گفت تا قبل از تصویب [اعلامیه خشونت علیه زنان در سال ۱۹۹۳](#)، در هیچ یک از اسناد بین المللی به خشونت جنسی علیه زنان به طور خاص پرداخته نشده بود. اما تصویب اساسنامه دیوان بین المللی کیفری قطعاً نشان دهنده پیشرفت بزرگی در زمینه امکان تعقیب کیفری طیف وسیعی از جرایم جنسی و جنسیتی است. اساسنامه رم شامل مقرراتی برای خشونت جنسی به عنوان جنایات علیه بشریت [\(Art. 7\(1\)\(g\)\)](#) (اولین حکمی که تجاوز جنسی را به عنوان یک جنایت علیه بشریت محکوم نمود، [رأی آکاپسو](#) در سال ۱۹۹۸ در دادگاه رواندا می باشد) و جنایات جنگی [\(Art. 8\(2\)\(b\)\(xxii\)\)](#) می باشد. برای اولین بار در حقوق کیفری بین المللی، اساسنامه نه تنها تجاوز جنسی و فحشای اجباری را فهرست می کند، بلکه چندین جنایت خاص علیه بشریت و جنایت جنگی از جمله تجاوز جنسی، بردگی جنسی،

تن فروشی اجباری، بارداری اجباری و عقیم سازی اجباری را برشمرده است. در سال ۲۰۰۸، شورای امنیت قطعنامه مهم ۱۸۲۰ را به تصویب رساند که اولین قطعنامه در خصوص خشونت جنسی در موقعیت های درگیری بود. چندین قطعنامه متعاقب آن، ۱۸۸۸ (۲۰۰۹)، ۱۸۸۹ (۲۰۰۹) و ۱۹۶۰ (۲۰۱۰) از سوی شورای امنیت، بر پیشگیری و پاسخ به خشونت جنسی مربوط به درگیری متمرکز شده اند. برخی از قطعنامه های شورای امنیت به صورت عام (مانند قطعنامه ۱۲۹۶) و برخی مانند قطعنامه ۱۳۲۵ (۲۰۰۰)، قطعنامه ۱۸۸۸ (۲۰۰۹)، قطعنامه ۲۱۰۶ (۲۰۱۳) به طور خاص، حمایت از حقوق انسانی زنان در جریان درگیری های نظامی را الزام آور کرده اند. در قطعنامه ۲۲۴۲ (۲۰۱۵) شورای امنیت، اشاره شده است که اعمال خشونت جنسی و جنسیتی می تواند به عنوان یک تاکتیک تروریسم مورد استفاده قرار گیرد. در قطعنامه ۲۴۶۷ که در سال ۲۰۱۹ به تصویب رسید، شورای امنیت خواستار اتخاذ رویکردی با محوریت بازماندگان در پیشگیری و پاسخ به خشونت جنسی در موقعیت های درگیری و پس از آن شد.

از جمیع مطالب فوق، اعمال ارتکاب یافته از سوی روسیه مسلماً نقض تعهدات بین المللی اش می باشد و روسیه با نقض تعهدات بین المللی خود، ناقض حقوق بین الملل است و مطابق ماده ۱ پیش نویس مواد راجع به مسئولیت دولت ها برای افعال متخلفانه بین المللی ۲۰۰۱ مسئولیت بین المللی دارد. اما همانطور که در ماده ۵۸ پیش نویس مواد راجع به مسئولیت دولت ها برای افعال متخلفانه بین المللی ۲۰۰۱ و بند ۴ ماده ۲۵ اساسنامه دیوان بین المللی کیفری قید شده است، مسئله مسئولیت فردی افراد ناقض تعهدات بین المللی متفاوت از مسئولیت بین المللی دولت ها است و مسئولیت کیفری فردی نباید بر مسئولیت دولت ها به موجب حقوق بین الملل تأثیر بگذارد. باید خاطر نشان کرد، همانطور که دادگاه نظامی بین المللی نورنبرگ در ۱۹۴۶ اظهار داشت: «جرائم ارتكابی علیه حقوق بین الملل توسط اشخاص ارتكاب می یابند و نه شخصیت های انتزاعی و تنها با مجازات مرتکبان آن جرایم است که می توان مقررات حقوق بین الملل را اجرا کرد.» همچنین مطابق ماده ۲۷ اساسنامه دیوان بین المللی کیفری، موقعیت رسمی نمی تواند عذری برای مسئولیت کیفری فردی که شخص به موجب حقوق بین الملل دارد تلقی شود. در ۲۴ ژوئن ۲۰۱۳، شورای امنیت سازمان ملل قطعنامه ۲۱۰۶ را به منظور پایان دادن به مصونیت از مجازات برای بلایایی که تعداد زیادی از زنان را تحت تأثیر قرار می دهد، تصویب کرد. همچنین یک سیگنال قوی به عاملان خشونت جنسی در درگیری ارسال کرد که جنایات آن ها قابل تحمل نخواهد بود. البته بدیهی است صدور قطعنامه ها به تنهایی سرنوشت زنان را به عنوان اصلی ترین قربانیان منازعات مسلحانه تغییر نمی دهد. بدین منظور برای جلوگیری از ارتکاب مجدد این جرایم و ارعاب جهانی باید عاملان این جنایات مورد مجازات قرار گیرند. با توجه به اینکه فلسفه ایجاد دیوان بین المللی کیفری محاکمه عاملان جدی ترین جرایم از نظر جامعه بین المللی در کل است و صلاحیت رسیدگی به آن ها را با شرایط مقرر در اساسنامه خود داراست، باید با توجه به فراگیر و جدی بودن جنایات صورت گرفته از سوی روسیه، توسط دیوان بین المللی کیفری مورد بررسی و پیگرد قانونی قرار گیرند که البته دفتر دادستان دیوان بین المللی کیفری در حال

حاضر در حال تحقیق در مورد جنایات تحت صلاحیت خود است که در درگیری اوکراین و روسیه انجام شده است.

دیوان کیفری بین المللی به عنوان مهم ترین مرجع قضایی کیفری موجود در عرصه بین المللی اگر چه در رسیدگی به جنایات جنسی در اساسنامه، در مرحله تحقیقات و گردآوری ادله، احضار شهود، مشارکت قربانیان در فرایند رسیدگی، جلب متهمین سعی کرده تا به نحوی کارآمدتر عمل کند و بر مشکلات پیش روی محاکم کیفری بین المللی پیشین فائق آید، اما هم چنان با ضعف عملکردی در برخی موارد مواجه است. اتهامات مربوط به خشونت جنسی در پرونده های دیوان کیفری بین المللی به دلایل مختلف در تمام مراحل دادرسی شکست خورده است. براساس پرونده های بررسی شده در این دیوان، چرایی شکست اتهامات خشونت جنسی عبارت اند از: ۱. عدم اولویت بندی تحقیقات خشونت جنسی (پرونده لوبانگا) ۲. استانداردهای دوگانه «چالش های ایجاد پرونده های خشونت جنسی قوی» (پرونده کاتانگا) ۳. درک نادرست مفهومی خشونت جنسی (درخواست دادستان برای رفع مهر و موم حکم بازداشت ژان پیر بمبا)

در پایان باید خاطر نشان کرد که هنوز راه طولانی و سختی در پیش است. همانطور که پیلای کمیسر عالی اسبق حقوق بشر سازمان ملل بیان کرد: «شرایط در سوریه و جمهوری آفریقای مرکزی نشان داد که چگونه حفاظت از حقوق زنان در طول جنگ همچنان یک چالش است. فرآیندهای حاکمیت قانون و عدالت انتقالی، به ویژه برای جلوگیری از تکرار، بسیار مهم هستند.» در این زمینه، مشارکت کامل زنان در راهبردهای عدالت جنسیتی اهمیت ویژه ای دارند. شورای امنیت در ۲۰۱۳ قطعنامه ۲۱۲۲ را تصویب کرد که تدابیر قوی تری را برای مشارکت زنان در تمام مراحل پیشگیری، حل و فصل و بازیابی منازعات در نظر می گیرد. عدم اعلام وقوع خشونت جنسی از سوی قربانیان، همواره یک مانع در آغاز به کار محاکم کیفری بین المللی بوده است. ترس از مورد خشونت واقع شدن و همراه داشتن برچسب قربانی تجاوز بودن، نه تنها در جوامع مرد سالار و نابرابر، بلکه در تمامی جوامع، ضمن آنکه ابزاری برای ممانعت از مشارکت و حضور اجتماعی زنان بوده، امکان اعلام وقوع خشونت جنسی علیه آن ها را نیز از زنان سلب می کند. بدین منظور برای محکومیت های تجاوز جنسی، تأثیرات دراز مدت سلامت جسمی و روانی تجاوز جنسی بر قربانیان، باید به عنوان یک عامل تشدیدکننده مجازات و غرامت در نظر گرفته شود. درانتها امید است با محاکمه عاملان این فجایع انسانی و ناقضین حقوق زنان مورد آزار قرار گرفته، درسی برای آیندگان باشد که دیگر شاهد تکرار این قبیل مسائل در جامعه بین - المللی نباشیم.

تحریم های ایالات متحده و آلودگی هوا؛ مروری بر بیانیه ۲۰ دسامبر ۲۰۲۲ گزارشگران سازمان ملل (بخش نخست)

مرتضی پورعزیز - دانش آموخته و پژوهشگر حقوق بین الملل دانشگاه علوم قضایی تهران

در تاریخ ۲۰ دسامبر ۲۰۲۲، جمعی از گزارشگران ویژه و مستقل شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد ([خانم آلنا دوهان](#)، [آقای ایان فرای](#)، [آقای لیوینگستون سوانیانا](#)، [آقای اوبیورا سی اوکافور](#) و [آقای ریچارد بنت](#)) با مشارکت همدیگر طی [یک بیانیه اعلام نمودند](#) که تحریم های ایالات متحده حقوق مردم ایران در مورد حق محیط زیست پاک، حق سلامت و حیات را نقض می کند. مرور این بیانیه از آن جهت که اولاً، آثار تحریم ها بر محیط زیست از جمله آلودگی هوا و به تبع آن نقض ابعاد مختلف حقوق بشر را احراز می کند؛ دوماً، عدم پابندی ایالات متحده به تعهدات بین المللی حقوق بشری و زیست محیطی را مطرح و این دولت را مقید به رعایت این حقوق می داند؛ و سوماً، مسئولیت بین المللی ایالات متحده امریکا را اعلام می کند، حائز اهمیت است.

پس از وقایع انقلاب اسلامی و به دنبال آن، تسخیر سفارت آمریکا، دولت ایالات متحده تصمیم گرفت اقداماتی تنبیهی در زمینه های گوناگون علیه ایران اتخاذ کند. بارزترین جلوه تلاش های ایالات متحده در این زمینه، [طرح قانون داماتو ۲۵ ژانویه ۱۹۹۵](#) با هدف قطع کامل روابط تجاری با ایران، دستورهای اجرایی [۱۲۹۵۷](#) و [۱۲۹۵۹](#) در بخش انرژی ایران و منع تجارت و سرمایه گذاری و تصویب [قانون داماتو - کندی ۵ اوت ۱۹۹۶](#) بود که به موجب آن هر گونه سرمایه گذاری بیش از ۴۰ میلیون دلار در سال برای توسعه بخش نفت و گاز در ایران و لیبی توسط هر شرکتی ممنوع شد. اما در تاریخ ۱۶ ژانویه ۲۰۱۶، باراک اوباما رئیس جمهور وقت ایالات متحده به «تغییر اساسی شرایط مربوط به برنامه هسته ای ایران» اذعان نمود و مجموعه ای از «تحریم های مرتبط با برنامه هسته ای» و اقدامات محدودکننده را که در [برجام](#) پیش بینی شده بود، [لغو کرد](#). در حالی که در تاریخ ۱۳ اکتبر ۲۰۱۷، دونالد ترامپ رئیس جمهور سابق ایالات متحده، [تصمیم گرفت](#) تناسب لغو تحریم ها بر اساس برجام را تایید نکند، زیرا به نظری، ایران به تعهدات هسته ای خود ذیل آن توافق پایبند نبوده است. بر این اساس نیز دونالد ترامپ در ۸ مه سال ۲۰۱۸ با [صدور یک یادداشت ریاست جمهوری](#) پایان مشارکت ایالات متحده در برجام را اعلام و اعمال مجدد «تحریم های لغو و ساقط شده مرتبط با برجام» را دستور داد.

پس از آن، تحریم های گسترده و پیچیده ای علیه ایران وضع شد. در ۶ اوت ۲۰۱۸، رئیس جمهور ایالات متحده [دستور اجرایی ۱۳۸۴۶](#) مبنی بر اعمال مجدد برخی تحریم ها علیه ایران و اتباع ایرانی را صادر کرد. طبق آنچه دونالد ترامپ در این دستور اجرایی مورد اشاره قرار داده است، هدف از وضع مجدد تحریم هایی که ذیل برجام لغو شده بود، اعمال فشار مالی شدید بر جمهوری اسلامی و افزایش فشار به این دولت برای مقابله با تهدیداتی است که ایران متوجه ایالات متحده کرده است. از این رو، بخش ۱ این دستور اجرایی به ممنوعیت

خرید یا دستیابی به اسکناس دلار و فلزات گران بها توسط دولت ایران، اشخاص ایرانی مشخص در بخش های انرژی، کشتیرانی و کشتی سازی و بنادر می پردازد و وزیر خزانهداری را ملزم کرده است تا همه دارایی ها و منافع حاصل از دارایی های اشخاص تعیین شده را بلوکه نماید؛ بخش ۲، به تحریم های مربوط به حساب کارگزاری پرداختی مرتبط با بخش اتومبیل، بخش پتروشیمی، تجارت محصولات پتروشیمی و محصولات نفتی می پردازد؛ بخش های ۳، ۴ و ۵ تحریم ها به ترتیب مربوط به بخش خودرو و تجارت نفت، فرآورده های نفتی و پتروشیمی ایران است؛ بخش ۶، تحریم های مربوط به ریال ایران است؛ بخش ۷ تحریم ها، مربوط به کالاهایی است که به موجب دور زدن تحریم ها برای مردم ایران در نظر گرفته شده است، انتقال کالاها یا فناوری هایی به ایران که احتمالاً برای ارتکاب نقض حقوق بشر و سانسور استفاده می شوند. ([اینجا](#): پاراگراف ۲۲) همچنین در ۵ نوامبر ۲۰۱۸، دولت ایالات متحده تحریم هایی را که طبق برجام لغو یا کاهش داده بود، مجدداً تکمیل و با تدابیر بیشتری اعمال نمود. این تحریم ها بخش های انرژی، کشتی سازی، کشتی رانی و مالی ایران را هدف قرار داده و بیش از ۷۰۰ اشخاص، نهاد، هواپیما و کشتی را [در فهرست قرار داده است](#).

تحریم های ایالات متحده آمریکا باعث شده است که ابعاد مختلف حقوق بشر شهروندان ایرانی به صورت گسترده نقض شود. (کاظم غریب آبادی، تحریم های یکجانبه و حقوق بین الملل، ۱۳۹۷، ص ۱۵۲) تحریم های مورد اشاره نسبت به حق حیات، حق سلامت و صنعت هوانوردی و یا حتی بر نیازهای بشردوستانه اعم از دارو، درمان و وسایل و تجهیزات پزشکی مردم ایران تأثیر داشته (بنگرید به [دادخواست ایران در دیوان بین المللی دادگستری](#)) و موجب افزایش بیماری و در نهایت مرگ و میر تعدادی از افراد می شود. ([اینجا](#)) محیط زیست به عنوان جایی که انسان در آن به زندگی پرداخته و از سایر حقوق بشری خود بهره مند می شود، بخش مهم دیگری است که تحت تأثیر تحریم های آمریکا قرار گرفته است. در حالی که اثر حفاظت از محیط زیست و برخورداری از محیط زیستی سالم و پایدار بر زندگی بشر به حدی است که نمی توان تنیده بودن حقوق بشر و حقوق محیط زیست به یکدیگر را نادیده انگاشت و نسبت به آن بی توجه بود. از طرفی کشور ایران مشکلات زیست محیطی دیرینه ای دارد که ناشی از عوامل مختلفی از جمله آلودگی هوا و آب، فرسایش خاک، کمبود آب، خشک شدن رودخانه ها، تالاب ها و سفره های زیرزمینی، بیابان زایی، جنگل زدایی، و نیز تخریب تنوع زیستی برخی است که جملگی از نشانه های آشکار تخریب محیط زیست ایران در دهه های اخیر است. (برای مطالعه بیشتر مراجعه شود به این [مقاله](#)) برخی [مقامات ایران](#) تحریم های اقتصادی را به دلیل پیامدهای زیست محیطی آنها مقصر می دانند و [برخی مدعی](#) هستند که تحریم ها صدمات «شدید» و «غیرقابل جبران» به محیط زیست ایران وارد کرده است.

شایان ذکر است تحریم ها علیه یک کشور می تواند علاوه بر اینکه با آسیب های جانبی عمده به شهروندان عادی و رفاه اقتصادی آنها همراه باشد (برای مطالعه بیشتر مراجعه شود به این [مقاله](#)) نیز مشکلات زیست محیطی موجود را تشدید کند. ([Amanda Carucci](#), Environmental effects of economic

(sanctions: The Cuban experience, 2000, pp. 96-97) گزارشگران سازمان ملل در ابتدای بیانیه صادره در تاریخ ۲۰ دسامبر ۲۰۲۲، [اعلام نمودند](#): تحریم‌های ایالات متحده آمریکا ضمن اینکه به محیط زیست ایران آسیب می‌زند، مانع از آن می‌شود که همه مردم ایران و نیز مهاجران و پناهندگان افغان به طور کامل از حقوق خود برای سلامتی و حیات برخوردار شوند و به عوامل منفی دیگری مانند آلودگی هوا کمک می‌کند. سپس تصریح کرده اند که کشور ایران مانند بسیاری از کشورها دارای مشکلات زیست محیطی است اما تحریم های ایالات متحده نه تنها مانع از رسیدگی موثر دولت ایران به آنها می‌شود بلکه به افزایش چالش های ایران در این خصوص نیز کمک می‌کند.

براساس [مکاتبه ای که گزارشگران در تاریخ ۲۷ سپتامبر ۲۰۲۲ با دولت ایالات متحده](#) انجام دادند، ادعا کردند: «تحریم های ایالات متحده ضمن اینکه توانایی دولت ایران برای دستیابی به کالاها و خدمات خارجی که می‌تواند آسیب های زیست محیطی را بکاهد محدود کرده است، کمک های مالی بین المللی را از سوی آژانس های وام دهنده، بانک ها و سرمایه گذاران برای پروژه های بهبود محیط زیست مسدود می‌کنند. در حالی که این مسائل باعث شده است مقامات به جای پرداختن به مشکلات اجتماعی حاد مرتبط با تحریم ها مانند فقر بیشتر، به بهای هزینه برنامه های پایداری زیست محیطی و تلاش برای کاهش اتکای اقتصاد به صنعت انرژی سنتی تمرکز کنند، همچنین درصد بودجه دولتی ایران که به بهبود محیط زیست اختصاص می‌یابد در نتیجه تحریم ها کاهش یافته است.»

تحریم های ایالات متحده و آلودگی هوا؛ مروری بر بیانیه ۲۰ دسامبر ۲۰۲۲ گزارشگران سازمان ملل (بخش دوم)

مرتضی پورعزیز - دانش آموخته و پژوهشگر حقوق بین الملل دانشگاه علوم قضایی تهران

همانگونه که در بخش [نخست](#) مورد اشاره قرار گرفت، ایران در حال حاضر با طیف وسیعی از چالش های زیست محیطی دست و پنجه نرم می کند. به این ترتیب، کاهش کیفیت هوا یک مشکل بزرگ در شهرهای بزرگ ایران است. شهرنشینی سریع و کنترل نشده، تراکم بالای جمعیت، استفاده نادرست از انرژی های تجدید ناپذیر و سوخت های بی کیفیت، رشد و سالخوردگی ناوگان خودروهای بنزینی و دیزلی، محدودیت ظرفیت حمل و نقل عمومی و نزدیکی به مناطق صنعتی فعال از جمله دلایل معمول هستند. The (Farhad Atash, deterioration of urban environments in developing countries: Mitigating the air pollution crisis in Tehran, Iran Author links open overlay panel, 2007, p. 402) آلودگی هوا در کلانشهرهای ایران مانند تهران به عنوان پایتخت و پرجمعیت ترین شهر ایران، این شهر را در میان کلان شهرهای آلوده جهان از نظر میزان آلودگی در سطح PM 10 محیطی قرار داده است. (برای مطالعه بیشتر مراجعه شود به این [مقاله](#)) از این رو، آلودگی هوا در ایران یک تهدید بزرگ برای سلامت عمومی است که نیز پیامدهای عمده ای در حوزه های اقتصادی، اجتماعی، قضایی و حتی امنیتی دارد. ([اینجا](#)) تخریب کیفیت هوا باعث کاهش بهره وری کشاورزی و آسیب های عمده به اکوسیستم، زیرساخت های فرهنگی، تاریخی و میراث طبیعی می شود. تنها در تهران خسارت اقتصادی عوارض و مرگ و میر ناشی از آلودگی هوا ۶.۲ میلیارد دلار در سال برآورد شده است. (برای مطالعه بیشتر مراجعه شود به این [مقاله](#))

گزارشگران شورای حقوق بشر، در بیانیه اخیر خود به این امر مهم اشاره کرده اند که آلودگی هوا در کشور ایران یک نگرانی خاص است. سپس تصریح نمودند که طبق گزارش های دریافت شده، تحریم های ایالات متحده علیه ایران باعث افزایش سطح بیماری های تنفسی و سایر بیماری ها می شود که این مسئله منجر به مرگ ۴۰۰۰ مرگ زودرس در سال در تهران و ۴۰۰۰ مرگ زودرس سالانه در کل ایران شده است؛ چراکه آلودگی هوا ۱۱ برابر آلودگی آب و ۱۶ برابر آلودگی غذا برای انسان خطرناک بوده و عامل عمده عفونت های تنفسی، آسم، سرطان ریه و حملات قلبی و ... می باشد. (این [مقاله](#)، ص ۲۳) تحریم های ایالات متحده با کمک به تخریب محیط زیست ایران، به حق بر سلامتی و درازمدت به حق حیات آسیب می زند. تاثیر آن بر سلامت مردم ایران به وضوح [مشخص شده است](#). بدین جهت، تحریم های ایالات متحده در این خصوص با تعهدات این دولت در مورد احترام و حمایت از حق سلامت و با تاکیدات مکرر این حق به گونه ای که در موافقت نامه ها و اعلامیه های بین المللی بیان شده مغایرت دارد. حق بر سلامت علاوه بر اینکه در اعلامیه جهانی حقوق بشر (ماده ۲۵) و کنوانسیون حقوق کودک (ماده ۲۴) مقرر شده است، در بند ۲ ماده ۱۲ میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مورد تأیید قرار گرفته است. در نظریه عمومی شماره ۱۴ کمیته ناظر این میثاق، بندهای ۱ و

۹ این حق را به عنوان یک حق فراگیر شناخته است که به عوامل اساسی تعیین کننده سلامت از جمله «شرایط محیطی سالم» (نظریه عمومی شماره ۱۴، بند ۱۱) تعمیم می یابد. ایالات متحده عضو این سند نیست ولی بدیهی است که حق بر سلامت از جمله در حقوق بین الملل عرفی تثبیت شده است.

حق حیات نیز علاوه بر اینکه در میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی (ماده ۶(۱)) و در اعلامیه جهانی حقوق بشر مقرر شده است (ماده ۳)، کمیته حقوق بشر سازمان ملل معتقد است: تخریب محیط زیست، تغییرات آب و هوا و توسعه غیرپایدار برخی از مهم ترین و جدی ترین تهدیدها برای توانایی نسل های حاضر و آینده برای برخورداری از حق حیات است. (کمیته حقوق بشر سازمان ملل، نظریه عمومی شماره ۳۶، ۲۰۱۸، بند ۶۵). وظیفه دولت ها برای حفاظت از حق حیات مستلزم این است که آنها باید اقدامات مناسب را برای رسیدگی به شرایط عمومی در جامعه انجام دهند که در نهایت ممکن است منجر به تهدید مستقیم حیات شود یا مانع از برخورداری افراد از حق حیات با عزت خود شود. از این رو، آلودگی محیط زیست می تواند به عنوان یکی از این شرایط باشد. (نظریه عمومی شماره ۳۶، بند ۳۰).

علاوه بر آن، تحریم های اقتصادی می تواند علاقه بین المللی به سرمایه گذاری های مالی در بخش های اقتصادی، پیشرفت های فنی و علمی، نوآوری و بهبود بهره وری در زمینه هایی مانند انرژی، آب، غذا، کشاورزی، معدن، تولید و خدمات را به طور بالقوه در توسعه اکولوژی و محیط زیست ایران کاهش دهد. به عنوان مثال، اعمال مجدد تحریم ها در سال ۲۰۱۸ علاقه بین المللی به سرمایه گذاری در بازار انرژی ایران را کاهش داد. (Kaveh Madani, Have International Sanctions Impacted Iran's Environment?, 2021, p. 237)

گزارشگران در ادامه نیز مطرح کردند وسایل نقلیه موتوری بزرگترین منبع آلودگی هوای ایران است. با وجود این، تحریم های آمریکا مردم ایران را وادار می کند استفاده از خودروهای قدیمی که بنزین و گازوئیل را با کارایی کمتری مصرف می کنند طولانی تر کرده و دستیابی ایران به تجهیزات و فناوری برای کاهش آلاینده های خودروهای داخلی را غیرممکن می سازد و از سوی دیگر، شرکت ها و خودروسازان خارجی که در ایران فعالیت می کنند را از طریق تهدید به مجازات به خروج از کشور سوق داده است. از این رو، در سال های اخیر خودروسازان بزرگ ایرانی پذیرش استاندارد آلاینده یورو ۵ را به طور مداوم به تعویق انداخته و تحریم ها را دلیل دسترسی محدود خود به فناوری های مورد نیاز اعلام کردند. (Kaveh Madani, p. 237) به همین ترتیب، کمیسیون ساخت و حمل و نقل شورای شهر تهران نیز در سال ۱۳۹۷، بودجه نصب فیلتر ذرات گازوئیلی (DPF) را بر روی ۷۰۰ اتوبوس قدیمی (اتوبوس هایی که بیش از ۸ سال استفاده شده اند) مورد استفاده شرکت واحد اتوبوسرانی تهران برای حمل و نقل عمومی را تعلیق کرد. (Kaveh Madani, p. 237) بنابراین ایران مجبور است به موتورهای داخلی و سایر تجهیزاتی که از آخرین فناوری ها برخوردار نیستند، تکیه کند.

گزارشگران در مکاتبه با دولت ایالات متحده به اطلاع وی رساندند: تحریم‌ها همچنین شرکت‌های خارجی را بر آن داشته است پروژه‌های ساخت نیروگاه‌های خورشیدی بزرگ در ایران برای تولید برق در مقیاسی که نهادهای ایرانی نمی‌توانند چنین کاری انجام دهند را کنار بگذارند زیرا تحریم‌ها مانع سرمایه‌گذاری خارجی لازم در این خصوص می‌شود. برای نمونه [کوئرکوس](#)، سرمایه‌گذار بریتانیایی انرژی‌های تجدیدپذیر، یکی از شرکت‌هایی بود که تمام فعالیت‌های خود در ایران از جمله طرح ساخت نیروگاه خورشیدی ۵۰۰ میلیون یورویی با ظرفیت ۶۰۰ مگاوات را متوقف کرد. گزارشگران در ادامه نیز ابراز داشتند تحریم‌ها مانع از انجام تحقیقات مشترک زیست محیطی بین دانشمندان خارجی و ایرانی شده و حتی ایرانیان را از شرکت و دسترسی به پایگاه‌های اطلاعاتی، پلتفرم‌ها و دوره‌های آموزشی آنلاین خارجی در مورد مسائل زیست محیطی و پایداری باز می‌دارد. به این ترتیب، گزارشگران معتقدند آثار تحریم‌ها بر حق آموزش و بهره‌مندی از پیشرفت علمی نیز اثر داشته و مانع پیشرفت در بهبود محیط زیست ایران می‌شود. از این رو، براساس مطالعاتی که در خصوص پیامدهای تحریم‌ها نسبت به محیط زیست ایران صورت گرفت، تحریم‌های ایالات متحده بر محیط زیست ایران به سه طریق تأثیر می‌گذارند: ۱. محدود کردن دسترسی ایران به فناوری، خدمات و دانش؛ ۲. انسداد کمک‌های بین‌المللی برای محیط زیست؛ ۳. افزایش فشار بر منابع طبیعی اقتصاد ایران.

گزارشگران در مکاتبه با دولت ایالات متحده پس از اینکه آثار تحریم‌های این دولت نسبت به محیط زیست ایران را مورد اشاره قرار داده و متعاقب آن بر نقض ابعاد مختلف حقوق بشر مردم ایران (حق حیات، حق سلامت و حق آموزش) تأکید کردند، چنین اظهار داشتند: «بر اساس یک ارزیابی معقول از اطلاعات موجود در دست، ما نگرانی‌های جدی خود را در مورد تحریم‌های ایالات متحده به عنوان یک عامل مؤثر در تخریب محیط زیست ایران ابراز می‌کنیم که بر حقوق مردم ایران برای داشتن محیط زیست سالم و پایدار، سلامت، حیات و استاندارد زندگی مناسب تأثیر منفی می‌گذارد.»

در ادامه به برخی از قواعد و مقررات حقوق بشری متأثر از تحریم‌های ایالات متحده که در بیانیه گزارشگران و مکاتبه آن‌ها با دولت ایالات متحده نیز مورد توجه قرار گرفته و تعهدات حقوق بشری ایالات متحده در این خصوص اشاره می‌گردد. گزارشگران در بیانیه این مسئله را خاطر نشان کردند مجمع عمومی سازمان ملل در [قطعنامه ای که در ۲۸ ژوئیه ۲۰۲۲ تصویب کرد](#)، حق بشر برای داشتن محیط زیست پاک، سالم و پایدار را به رسمیت شناخت و ایالات متحده نیز به این قطعنامه رای مثبت داد. این اقدام تاریخی همراه سال گذشته (به فاصله چند هفته پیش از برگزاری اجلاس مهم تغییرات آب و هوایی در گلاسکو)، پیرو تصویب [قطعنامه A/HRC/RES/48/13](#) در شورای حقوق بشر سازمان ملل، از سوی این شورا به مجمع عمومی ارائه شد و در نهایت قطعنامه [A/RES/76/300](#) با رأی قاطع اعضا و بدون حتی یک رأی مخالف در مجمع عمومی به تصویب رسید. (برای مطالعه بیشتر مراجعه شود به [مقاله در تالار گفتگو](#)) در حالی که این قطعنامه قانوناً الزام‌آور نیست اما اشاره می‌کند که حق داشتن محیطی پاک، سالم و پایدار با سایر حقوق بشر

مرتبط و دولت‌ها تعهداتی برای تضمین آن از طریق کنوانسیون‌های بین‌المللی دارند. گزارشگران در این راستا در نامه به ایالات متحده اذعان نمودند، محیط زیست به طور کلی به عنوان میراث مشترک بشریت و بخشی جدایی‌ناپذیر از توسعه پایدار ارزیابی می‌شود. در واقع، هر دو قطعنامه آن را به عنوان یکی از سه رکن توسعه، همراه با جنبه‌های اجتماعی و اقتصادی آن تأیید می‌کنند.

حیات بشر در بستر محیط زیست جریان دارد و نه تنها بشر محق زندگی در محیط زیستی سالم و عاری از آلودگی است بلکه تکلیف صیانت از این امانت را نیز بر عهده دارد. اهمیت ارتباط و تأثیری که محیط زیست و حقوق بشر بر یکدیگر داشته و خواهند داشت، تا کنون در اسناد و معاهدات بین‌المللی و داخلی گوناگونی مورد توجه قرار گرفته است. (برای مطالعه بیشتر مراجعه شود به این [مقاله](#) و منا کربلایی امینی، بشر و حق دسترسی به محیط زیست پاک، سالم و پایدار، ۱۴۰۱، تالار گفتگو) [دیوان آمریکایی حقوق بشر در نظریه مشورتی](#) مربوط به محیط زیست و حقوق بشر، ضمن اشاره به وجود حق زندگی در محیطی سالم به عنوان تضمین حق فردی و جمعی، اصل وابستگی متقابل حقوق بشر و غیرقابل تقسیم بودن آن را مورد تأیید قرار داد. از این رو، وظیفه حفاظت از محیط زیست توسط قطعنامه مورد اشاره مجمع عمومی در راستای «کمک به رفاه انسان و برخورداری کامل از همه حقوق بشر و ارتقاء آن» به رسمیت شناخته شده است. بر این مبنا در قطعنامه شورای حقوق بشر و نیز قطعنامه مجمع عمومی تأکید شده است که آسیب زیست محیطی «پیامدهای منفی، چه مستقیم و چه غیرمستقیم، برای بهره‌مندی مؤثر از همه حقوق بشر» دارد. گزارشگران در بیانیه اظهار داشتند «آمریکا بدیهی است که محیط زیست پاک را به عنوان حقی که سایر حقوق بشر را تحت تأثیر قرار می‌دهد به رسمیت بشناسد چراکه در سال جاری هنگام [موافقت با همکاری سازمان جهانی بهداشت](#) در زمینه فعالیت‌های مرتبط با محیط زیست و سلامت، کیفیت محیط زیست را برای سلامت انسان مهم دانست» در حالی که توانایی و پیشرفت‌های داخلی ایران برای توسعه، واردات و به کارگیری فناوری زیست محیطی در اثر محدودیت‌های تحریمی آمریکا بر صادرات تجهیزات، فناوری و سایر کالاها و خدمات به ایران کمرنگ شده است. (مکاتبه گزارشگران با دولت ایالات متحده) پرواضح است که تحریم‌های ایالات متحده با تعهد این دولت برای احترام به حق مردم ایران برای بهره‌مندی از پیشرفت علمی که در میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (ماده ۱۵) که دولت آمریکا در ۵ اکتبر ۱۹۹۷ آن را امضا کرده و در اعلامیه جهانی حقوق بشر (ماده ۲۷) که برای همه دولت‌ها به عنوان حقوق بین‌الملل عرفی تعهداتی را ایجاد می‌کند در تضاد است.

تحریم‌های ایالات متحده همچنین اولاً، از طریق ممانعت شرکت ایرانیان در دوره‌های آموزشی خارج از کشور و عدم دسترسی به پلتفرم‌ها؛ و دوماً، تعطیلی زیاد مدارس به دلیل آلودگی هوا مانع برخوردای مردم ایران از حق آموزش که در میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (ماده ۱۳) و در اعلامیه جهانی حقوق بشر (ماده ۲۶) آمده، شده است. در صورتی که مطالعه فن‌آوری‌ها و علوم مرتبط و کسب مهارت‌های عملی نیز در حق آموزش گنجانده شده است. (کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، نظریه عمومی

شماره ۱۳، ۱۹۹۹، بند ۱۶) خاطرنشان می شود که آموزش نقش حیاتی از جمله در حفاظت از محیط زیست دارد. (نظریه عمومی شماره ۱۳، بند ۱). علاوه بر این، حق آموزش مستلزم تعهد به احترام، حفاظت و انجام ویژگی های ضروری برای آن، از جمله قابلیت دسترسی است. (نظریه عمومی شماره ۱۳، بند ۶ (ب)). گزارشگران نهائاً به این مهم تأکید می کنند که زمان آن فرا رسیده است که تحریم هایی که مانع از توانایی ایران در بهبود محیط زیست و کاهش اثرات سوء بر سلامت و زندگی می شود، کاهش یا به طور کامل برداشته شوند تا ایرانیان بتوانند به حق خود برای داشتن محیط زیست پاک، حق سلامت و حق حیات و سایر حقوق مرتبط با شرایط محیطی مساعد دسترسی داشته باشند.

مرور این بیانیه نشان می دهد که تحریم های ایالات متحده با تخریب محیط زیست کشور ایران و کمک به عوامل منفی مانند آلودگی هوا بر سلامت مردم ایران به ویژه بیماران تنفسی، برگسالان و کودکان آسیب زده و مرگ و میر آن ها اثر دارد. از سوی دیگر آثار زیانباری که این تحریم ها بر بخش های مختلف اقتصاد، توسعه و پیشرفت علمی و آموزش در کشور به وجود می آورد سبب نقض برخی ابعاد مهم و بنیادین حقوق بشر مردم ایران از جمله حق محیط زیست پاک، سالم و پایدار، حق سلامت، حق حیات و حق آموزش شده است.

حق بر اشتغال؛ تعمق در اجزای یک کل منسجم

علی کریمی یوشانلوئی-دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین الملل دانشگاه علوم قضائی

نقض بی محابای حقوق بشر در افغانستان به خصوص نقض حق بر اشتغال زنان آن کشور از یک سال و نیم اخیر، به طور مداوم تیر رسانه ها را به خود اختصاص می دهد. حق بر اشتغال در زمره حقوق لاینفک بشری است که در نظام بین المللی حقوق بشر، به رسمیت شناخته شده است و در دسته حق های بشری نسل دوم قرار دارد. حق بر اشتغال یا به تعبیر دیگر، این کل منسجم از یک سری جزء هایی تشکیل پیدا کرده است که آن ها هم از جمله حق های بشری محسوب می شوند. در صورت نقض هر کدام از این جزء ها، حق بر اشتغال نیز نقض می شود. در پژوهش حاضر ابتدا جایگاه حق بر اشتغال در اسناد بین المللی بیان و سپس به تبیین جزء های تشکیل دهنده این کل منسجم پرداخته شده است.

جایگاه

اولین سند بین المللی که حق بر اشتغال را مورد شناسایی قرار داده است، اعلامیه فیلادلفیا می باشد. این اعلامیه مربوط به اهداف و مقاصد سازمان جهانی کار است که در سال ۱۹۴۴ به تصویب رسید. اعلامیه بیان می دارد که فقر در هر نقطه خطری برای خوش بختی و پیشرفت است (بخش I بند C) و برای پیشگیری از این خطر، رفاه مادی را صرف نظر از هر نوع تبعیض آن هم در شرایط آزادی شرافت، امنیت اقتصادی و فرصت برابر، حق همه انسان ها، مقرر کرده است (قسمت II بند A). اعلامیه فیلادلفیا، اشتغال کارگران در مشاغلی که رضایت آن ها را فراهم کند، حق بر تشکیل سندیکا و انجمن های کارگری، تأمین و تضمین برابری فرصت شغلی و حرفه ای و حمایت از سلامتی کارگران در کلیه مشاغل را، وظیفه سازمان بین الملل کار اعلام می دارد (قسمت III).

دومین انعکاس حق بر اشتغال در معاهدات بین المللی که نقطه عزیمت اسناد بعدی را تشکیل می دهد، منشور ملل متحد است. منشور، فراهم ساختن کار برای ارتقاء استانداردهای زندگی (بند الف ماده ۵۵) و یافتن راه حل های مسائل بین المللی مربوط به کار (بند ب ماده ۵۵) را از وظایف سازمان ملل متحد مقرر کرده است.

سومین بازتاب حق بر اشتغال در اسناد بین المللی، اعلامیه جهانی حقوق بشر می باشد. اعلامیه علاوه بر شناسایی حق بر اشتغال، حقوق در اشتغال را نیز مقرر کرده است. ماده ۲۳ اعلامیه مقرر می کند که هر انسانی حق دارد صاحب شغل شود و با رضایت و آزادانه شغل خویش را انتخاب کند (بند ۱)، همچنین هر انسانی بدون تبعیض برای حق دریافت مزد برابر برای کار برابر (بند ۲) و حق دریافت اجرت منصفانه مطابق با حیثیت و کرامت انسانی (بند ۳) و حق عضویت در اتحادیه های صنفی و تشکیل اتحادیه های صنفی در راستای حفاظت از منافع خود را داراست (بند ۴).

سند بین المللی بعدی که به طور کامل تر و روشن تر حق بر اشتغال را مورد شناسایی قرار داده است، میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی می باشد. حق بر اشتغال در ماده ۶ و حقوق در اشتغال در ماده ۷ تبیین شده است. حق بر اشتغال، همچنین در معاهدات حقوق بشری دیگر هم جایگاهی برجسته دارد.

در این میان کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان، دولت‌های عضو را به رفع تبعیض علیه زنان در زمینه اشتغال و حقوق یکسان بر مبنای تساوی مرد و زن ملزم کرده است (مقدمه و ماده ۱۱). اعلامیه قاهره در مورد حقوق بشر در اسلام ماده ۱۳، کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر ماده ۲۶، منشور آفریقایی حقوق بشر و ملت‌ها ماده ۱۵، به شناسایی حق بر اشتغال در سطح منطقه پرداخته‌اند. در نهایت باید به این واقعیت توجه کرد که در همه معاهدات بشری و برخی از اعلامیه‌های مربوط به حقوق بشر که از سال ۱۹۴۸ تاکنون به تصویب سازمان ملل رسیده است، به اعلامیه جهانی استناد شده است، دلیل کافی بر پذیرش حق بر اشتغال به عنوان قاعده‌ای از حقوق بین‌الملل عرفی است و بر همه دولت‌ها الزامی می‌باشد.

جزء های حق بر اشتغال

بعد از بررسی جایگاه حق بر اشتغال در اسناد بین‌المللی حقوق بشر، گفته شد که میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به طور کامل تر و روشن تر، به حق بر اشتغال پرداخته و جزء های این کل منسجم را جامع تر بر شمرده است. بنابراین این جزء ها را می‌توان به ترتیب زیر از یکدیگر تفکیک نمود: برای تضمین حق بر اشتغال، همه مردم باید بی هیچ تبعیضی به اشتغال دست یابند، همه افراد باید شغل خود را آزادانه انتخاب کنند. برای کار کردن مطلوب، آموزش‌های مطلوب را پشت سر بگذارند، برای دسترسی افراد لازم است به میزان کافی فرصت‌های شغلی وجود داشته باشد و در نهایت باید امنیت شغلی فراهم باشد تا شغل به دست آمده را برای افراد حفظ کند..

جزء اول) منع تبعیض در اشتغال: تبعیض یعنی تمایزی خودسرانه و غیرقانونی. گاه وجود برخی ویژگی‌ها در افراد از قبیل جنسیت، نژاد، رنگ، باورهای مذهبی یا سیاسی سبب می‌شود افراد از دستیابی به شغل بازمانند. یکی از بارزترین جلوه‌های تبعیض، تبعیض در اشتغال و استخدام است. به همین دلیل سازمان بین‌المللی کار تاکنون اسناد متعددی را برای مقابله با تبعیض در کار به تصویب رسانده است. اعلامیه فیلادلفیا به عنوان یکی از نخستین اسناد سازمان اعلام داشت که همه انسان‌ها صرف نظر از نژاد جنسیت و عقیده حق دارند که رفاه جسمی و ارتقاء معنوی خود را در شرایط آزادی، کرامت، امنیت اقتصادی و فرصت‌های برابر جست‌وجو کنند. بدین سبب یکی از اجزای حق بر اشتغال، برابری در دستیابی به اشتغال است که اگر این برابری نقض شود، به تبع آن، حق بر اشتغال نیز نقض می‌شود.

جزء دوم) انتخاب آزادانه‌ی شغل: ماده ۶ میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و ماده ۱ مقاله نامه ۱۲۲ سازمان بین‌المللی کار، حق انسان به انتخاب آزادانه این شغل را به رسمیت شناخته‌اند. مطابق ماده ۶، حق اشتغال شامل حق هر کس است به این که فرصت یابد به وسیله کاری که آزادانه انتخاب و قبول می‌نماید، معاش خود را تأمین کند. ماده ۱ مقاله نامه ۱۲۲ نیز دولت‌ها را مکلف به اتخاذ سیاستی منسجم در زمینه اشتغال می‌کند که هدف از آن رسیدن به اشتغالی است که آزادانه انتخاب شده باشد. در بند دوم همین ماده مقرر می‌دارد که این سیاست باید ناظر به تضمین برخی موارد باشد و یکی از این موارد آن است که آزادی در انتخاب شغل

تضمین شود؛ به طوری که هر فرد بدون توجه به نژاد، رنگ، مذهب، جنس، عقیده‌ی سیاسی، وابستگی ملی و منشأ اجتماعی تمام امکانات را برای تحصیل تخصص لازم، برای داشتن شغل مناسب و استفاده از تخصص و قابلیت خود در اختیار داشته باشد. بنابراین ملاحظه می‌شود که یکی دیگر از اجزای حق بر اشتغال، آزاد بودن در انتخاب شغل است که اگر از آن رو گردانده شود، به مثل روی برگرداندن از حق بر اشتغال است.

جزء سوم) آموزش: در میان حق‌های بشری که تضمین هر یک از آن‌ها در گرو آموزش دیدن مردم است، حق اشتغال از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. آموزش با کلیه ابعاد حق اشتغال رابطه تنگاتنگ دارد. آگاهی است که زمینه مبارزه با تبعیض شغلی را فراهم می‌کند و باعث می‌شود افراد در فضای آزاد، شغل مورد علاقه و متناسب با توانایی‌های خود را بیابند. وجود مهارت‌ها و دانش‌های مقتضی باعث می‌شود فرد این فرصت را بیابد که در صورت تمایل شغل خود را تغییر داده و شغل موردنظر خود را بیابد و به این ترتیب رضایت شغلی نیز افزایش پیدا می‌کند (صفحه یک بند ۳). به نظر پژوهشگر، برای برقراری ارتباط صحیح میان آموزش و اشتغال که بتوان به واسطه آموزش، نیروهای کارآمد و مناسب برای بازار کار فراهم آورد، تعیین سیاست‌های آموزشی جامع لازم است. چنین سیاستی باید واجد پاره‌ای خصوصیات باشد. از جمله آن که باید این سیاست‌ها با الزامات و نیازهای بازار کار همسوء باشد. اگر بین مهارت‌های به دست آمده و کار تطابق برقرار باشد، مهارت‌ها و تخصص‌های به دست آمده تأثیر مناسبی بر رشد بهره‌وری و در نهایت فرایند توسعه خواهد گذاشت بنابراین دولت مکلف است با رصد کردن نیازهای کنونی و آتی بازار کار به تدوین سیاست‌های آموزشی بر سرفصل‌های درسی متناسب مبادرت بورزد.

جزء چهارم) سیاست اشتغال: ماده ۱ مقاوله‌نامه شماره ۱۲۲ سازمان بین‌المللی کار، دولت‌های عضو را مکلف به پیگیری و اعلام سیاست اشتغال نموده است. مطابق این ماده، دولت‌ها متعهد می‌گردند که سیاستی را با هدف ارتقاء اشتغال آزادانه، مولد و کامل، طراحی و اعلام کنند. بند دوم این مقاوله‌نامه مشخصاً به اعلام سیاست اشتغال برای عموم اشاره می‌کند. تکلیف دولت‌ها به اعلام صریح و آشکار سیاست اشتغال، زمینه‌ای را فراهم می‌آورد که گروه‌های مختلف جامعه از موضع رسمی دولت در قبال اشتغال آگاه گردند و علاوه بر فراهم آوردن فرصت انتقاد و جرح و تعدیل سیاست مربوط از جانب کارشناسان، نوعی نظارت عمومی بر نحوه اعمال سیاست‌ها و چگونگی حرکت دولت در این مسیر به وجود می‌آید. با این حال مقاوله‌نامه شیوه مشخصی برای اعلام سیاست اشتغال مقرر نمی‌دارد. این مقاوله‌نامه ایجاب می‌کند که سیاست اشتغال از برنامه زمان‌بندی خاصی پیروی کند که حتی‌الامکان جزئیات در آن مشخص شده باشد؛ به گونه‌ای که امکان نظارت در مراحل اجرا و پیشرفت وجود داشته باشد، به عبارت دیگر آن‌چه که مقاوله‌نامه از دولت‌ها طلب می‌کند، برنامه‌ای مدون است که بتوان چگونگی پیاده شدن آن‌ها در مراحل مختلف سنجیده شود.

جزء پنجم) امنیت شغلی: بدست آوردن کار، تمام مسئولیت دولت در قبال حق بر اشتغال نیست. چنانچه مقررات و رویه‌هایی برای امنیت شغلی افراد در نظر گرفته نشود، هر کس مدام نگران از دست دادن شغل خود

است. علاوه بر آن که این امر، تلاشی دوباره برای یافتن شغل جدید و همه هزینه‌های مادی و معنوی ناشی از آن را به دنبال خواهد داشت. بیم از بیکاری، خود مانع از بروز خلاقیت و شکوفایی استعداد های افراد می گردد. در فضایی چنین مبهم و نامطمئن، کارگران از آینده شغلی و تأمین زندگی خود و خانواده‌هایشان مطمئن نبوده و تنها به این می‌اندیشند که چگونه بیکار نشوند و از این رهگذر فرصتی برای مطالبه سایر حق‌های قانونی خود نیز نخواهند یافت. توجه به چنین دلایلی باعث شده که در چارچوب حمایت از حقوق کارگران، حفظ امنیت شغلی آن‌ها جایگاهی ویژه بیابد. اگرچه راه‌های خاتمه قرارداد کار غیر از اخراج و فسخ یک‌سویه قرارداد از جانب کارفرما، موارد متعدد دیگری را نیز شامل می‌شود؛ اما آن‌چه که به‌طور عمده کارگران را می‌آزارد، اخراج‌های ناگهانی خودسرانه بدون دلیل و یا به دلایلی تبعیض‌آمیز است؛ موضوعی که سازمان بین‌المللی کار نیز از اهمیت آن غافل نبوده و [ماده ۵ مقاوله نامه ۱۵۸](#) و [بند ۶ توصیه نامه ۱۶۶](#) سازمان بین‌المللی کار به آن پرداخته است. پیام اصلی این اسناد آن است که اخراج حتماً باید به دلیلی موجه صورت پذیرد؛ برخی دلایل هرگز نمی‌توانند دلیل موجه برای اخراج کارگر تلقی شوند و در آخر آن که اخراج کارگر باید همراه با تشریفات باشد که کمترین آسیب را به وی وارد کند.

اعضای مؤسسه حقوق بین‌المللی در ماده ۱ قطعنامه پایانی نشست سن ژاک دو کمبوستل که در سپتامبر سال ۱۹۸۹ برگزار شد، اعلام کردند، حقوق بشر تجلی بارز کرامت هر شخص بشر است. بنابراین حق بر اشتغال به عنوان یکی از حق‌های بشری، در میان حقوق رفاهی یا دسته حق‌های بشری نسل دوم از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. اهمیت این حق چنان است که آن را با اعمال و تضمین سایر حق‌های بشری به عنوان جزء‌های تشکیل دهنده این کل منسجم پیوند نزدیک برقرار می‌کند. به گونه‌ای که اگر هر کدام از جزء‌های شمرده و تبیین شده‌ی فوق نقض شوند، منجر به نقض حق بر اشتغال می‌شود.

کودکان، قربانیان خاموش مخاصمات مسلحانه؛ مروری بر گزارش جدید یونیسیف (چشم‌انداز جهانی کودکان در سال ۲۰۲۳)

محمد مهدی سیدناصری - دانشجوی دکتری حقوق بین الملل عمومی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد امارات متحده عربی

صلح و آرامش، آرزوی همه‌ی ملت‌هاست، با این وجود هر روز در گوشه‌ای از دنیا، شاهد رخ دادن جنگ و منازعه‌ای جدید هستیم. فارغ از اینکه دلیل شروع یا ادامه‌ی این مخاصمات چیست، گروه‌هایی در آن‌ها درگیر می‌شوند که کمترین امکانات حفاظت از خود را دارند. عمده‌ترین و آسیب‌پذیرترین این گروه‌ها، کودکان هستند. در واقع آنچه در آتش جنگ می‌سوزد، تصویر روزهای خوش کودکی کودکانی است که از خاکستر آن آسیب‌های جدی و ماندگار جسمی و روحی برای آنان بر جای می‌ماند. در دو سال گذشته، وضعیت کودکان در فلسطین اشغالی، بیت‌المقدس شرقی و اوکراین بسیار مخاطره‌آمیز بوده است. از همین رو [یونیسیف در جدیدترین گزارش خود در ژانویه \(۲۰۲۳\)](#) با عنوان چشم‌انداز حقوق کودکان در سال (۲۰۲۳) میلادی، جنگ و مخاصمات را یکی از چالش‌ها و بحران‌های مهم زندگی کودکان اعلام کرده است. در این گزارش آمده است که سال (۲۰۲۲) برای مردم سراسر جهان به‌خصوص کودکان، فوق‌العاده سخت بوده است. نسل بشر به‌خصوص کودکان با مجموعه‌ای از بحران‌های بزرگ از جمله ادامه‌ی همه‌گیری کرونا، جنگ بزرگ در اروپا، بحران انرژی، افزایش تورم و ناامنی غذایی مواجه بوده‌اند.

[در ۱۹ آگوست ۱۹۸۲ میلادی](#)، مجمع عمومی سازمان ملل متحد، در جلسه‌ی ویژه‌ی اضطراری خود در مورد مساله‌ی فلسطین، وحشت‌زده از تعداد زیاد کودکان بی‌گناه فلسطینی و لبنانی که قربانی اقدامات نظامی اسرائیل بودند، سخن گفت و تصمیم گرفت ۴ ژوئن هر سال را به عنوان «روز جهانی کودکان بی‌گناه قربانی مخاصمات» نامگذاری کند ([اینجا را ببینید](#)). این تصمیم، نشان از اجماعی جهانی در مورد الزام توجه ویژه، حمایت و تلاش هماهنگ جامعه‌ی جهانی برای رسیدگی به آسیب‌پذیری‌ها و تخلفاتی است که کودکان در موقعیت‌های مربوط به درگیری با آن روبه‌رو هستند. در دهه‌ی ۹۰ میلادی و با ورود جهان به عرصه‌ی جنگ‌های جدید که با گسترش جنگ‌های قومی همراه بوده است، حمایت از حقوق کودکان افزایش یافت و حمایت بین‌المللی در این زمینه از جمله در [قطعنامه‌های شورای امنیت](#) و مجمع عمومی سازمان ملل متحد، منجر به مجموعه‌ای از سازوکارهای بین‌المللی گردید. اما با وجود همه‌ی این اقدامات، سؤال این است که چرا بشر در عصر انقلاب تکنولوژی کماکان شاهد صدمات به کودکان فلسطینی و اوکراینی و دیگر کشورهای درگیر مخاصمه است؟ لازم به یادآوریست که منظور از کودک در این نوشتار به استناد اکثر اسناد حقوق بشری، شخصی است که به سن ۱۸ سالگی نرسیده است. همان طور که [کنوانسیون حقوق کودک](#) در ماده‌ی ۱ خود اشعار می‌دارد: از نظر کنوانسیون حاضر منظور از کودک افراد انسانی زیر ۱۸ سال است، مگر این که طبق قانون قابل اجرا در مورد کودک سن بلوغ کمتر تشخیص داده شود». پس از این یادآوری لازم است به منزله‌ی ورود

به بحث، به تعریف حقوق بشردوستانه استناد کنیم که منظور از آن «قواعد ایجاد کننده حق و تکلیفی است که در طول مناقشه و در هر مکانی که دایره‌ی تخصص وجود داشته باشد، مجری خواهد بود». از ابتدای تاریخ تا به امروز، جهان شاهد بروز جنگ‌های بین‌المللی و داخلی تازه‌ای بوده است. در واقع یکی از بلایایی که اصلی‌ترین قربانیان آن در طی تاریخ کودکان بوده و هستند، جنگ است. پدیده‌ی نامیمون جنگ، حقوق کودکان از جمله حق حیات، حق زندگی در کنار خانواده، حق بهداشت، حق پیشرفت و تحصیل و آموزش کودکان را نقض می‌کند. کودکان بی‌دفاع در جنگ‌ها کشته می‌شوند، مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند، خانه و خانواده خود را از دست می‌دهند و با فقدان آموزش و بهداشت با مشکلات عمیق روحی مواجه می‌گردند (لینک). کودکان به عنوان بخشی از جامعه که به بیشترین حمایت در برابر خشونت، آزار جنسی، سوء تغذیه و شرکت در مخاصمات مسلحانه نیاز دارند معمولاً در دوران تنش و نزاع مسلحانه به فراموشی سپرده شده و در فضای بی‌کیفری به فراخور مورد سوءاستفاده‌ی نیروهای نظامی قرار می‌گیرند. کودکان عامل برانگیختن مخاصمات مسلحانه نیستند، اما همواره صدمات زیادی را در این رابطه به صورت‌های گوناگون متحمل شده‌اند. آن‌ها از محروم‌ترین گروه‌های انسانی هستند که همیشه در جنگ، بحران‌های سیاسی و بلایای طبیعی اولین تیر به سمتشان نشانه می‌رود، به‌طوری که در بیشتر موارد کودکان آواره و پناهنده در معرض انواع وضعیت‌های بحرانی قرار گرفته و مجبور می‌شوند شهر و دیار خود را ترک کنند. در این راستا جامعه‌ی انسانی خود را موظف می‌داند شرایط قومی، نژادی و ملی را کنار گذاشته و تنها با در نظر گرفتن اشتراک در وجوه انسانی و تعلقات بشری به این گونه افراد کمک کند.

کودکان فلسطینی و اوکراینی قربانیان خاموش مخاصمات

علیرغم اینکه حقوق بین‌الملل، کودکان را به عنوان آسیب‌پذیرترین قشر جامعه در جنگ معرفی نموده است، اما در عمل و بعد از چند دهه هنوز هم در عصر انقلاب تکنولوژی شاهد قربانی شدن کودکان بی‌گناه در منازعات هستیم. با گذشت بیش از ۹ ماه از حمله‌ی روسیه به اوکراین، صندوق کودکان سازمان ملل متحد (یونیسف) گزارش داده است که جنگ در اوکراین حداقل (۹۷۲) کودک کشته یا زخمی بر جای گذاشته است. میلیون‌ها کودک اوکراینی به کمک‌های بشردوستانه نیاز دارند، زیرا همچنان از عواقب مرگبار یک جنگ بی‌رحمانه رنج می‌برند. این جنگ باعث آوارگی در مقیاس و سرعتی شده است که از زمان جنگ جهانی دوم دیده نشده است، با تأثیرات گسترده در سراسر منطقه و فراتر از آن (لینک). از زمان تشدید جنگ، به‌طور متوسط روزانه بیش از ۵ کودک کشته یا مجروح شدند و این فقط آماری است که سازمان ملل متحد توانسته است آن را تأیید کند. دست‌اندرکاران تهیه این گزارش معتقدند که عدد واقعی بسیار بیشتر است. در گزارش ارائه شده از سوی یونیسف آمده است که استفاده از سلاح‌های انفجاری باعث تلفات بیشتر کودکان شده است. این تسلیحات بین غیرنظامیان و جنگجویان تبعیضی قائل نمی‌شوند، به‌ویژه هنگامی که در مناطق پرجمعیت مورد استفاده قرار

می گیرند. همان طور که در اوکراین اتفاق افتاده است و در ماریوپول، لوهانسک، کرمینچوک، و وینیتسیا و... البته متأسفانه فهرست مناطق آسیب دیده طولانی است.

بار دیگر، مانند همه جنگ ها، تصمیمات بی ملاحظه ی بزرگسالان، کودکان را در معرض خطر شدید قرار داده است. هیچ عملیات مسلحانه ای وجود ندارد که منجر به آسیب کودکان نشود. در مثالی دیگر در چند ماه گذشته و با توجه به افزایش بیش از پیش خشونت ها میان اسرائیل و فلسطینی ها در نوار غزه، در تاریخ ۳ فوریه سال (۲۰۲۳) میلادی، آقای [وولکر تورک](#) کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد در بیانیه ای اعلام داشت که برنامه ی کابینه ی اسرائیل برای افزایش مجوزهای حمل سلاح نتیجه ای جز خشونت بیشتر و ریخته شدن خون های بیشتر ندارد. آقای ترک ابراز نگرانی کرده است که اقدامات اخیر اسرائیل تنها به نقض بیشتر قواعد حقوق بشر و حقوق بین الملل بشردوستانه دامن می زند. او در بیانیه ی خود می افزاید: «در سال (۲۰۲۲) میلادی شاهد رکوردشکنی بی سابقه در مورد کشتار فلسطینیان در کرانه باختری و قدس شرقی بودیم و این وضعیت در سال (۲۰۲۳) هم به همین شدت ادامه یافته است که بخش قابل توجهی از این قربانیان کودکان هستند.» ایشان همچنین خواستار پایان بخشیدن به تشدید تنش های غیرمنطقی شد و از رهبران طرفین خواست فوراً جهت حل مناقشه ی چند دهه مابین خود تلاش کنند. از زمان پایان انتفاضه دوم در سال (۲۰۰۵) میلادی، سال (۲۰۲۲) مرگبارترین سال در کرانه باختری شناخته شد. طبق گزارش [دفتر حقوق بشر سازمان ملل](#) متحد که در سال (۲۰۲۲) منتشر شده است، در سال (۲۰۲۲)، علاوه بر کشته شدن ۲۰ کودک فلسطینی در غزه، ۱۷۰ کودک دیگر نیز در حملات ارتش اسرائیل زخمی شدند. به عنوان مثال در یازدهم دسامبر (۲۰۲۲) میلادی یک کودک فلسطینی دیگر جان خود را از دست داد و طی آن نیروهای اسرائیلی در یک عملیات نظامی، [جانا زکارنه کودک شانزده ساله ای](#) که روی پشت بام خانه اش ایستاده بود را از ناحیه سر مورد ضربت گلوله قرار دادند. به دنبال قتل زکارنه، محمد اشتیه نخست فلسطین، از سازمان ملل متحد درخواست کرد تا اسرائیل را به فهرست سیاه کشورهایی که ناقض حقوق کودکان در مناطق درگیر هستند اضافه کند؛ اما اسرائیل تا به امروز در فهرست سیاه سالانه قرار نگرفته است.

سازوکارهای بین المللی در حمایت از حقوق کودکان در مخاصمات مسلحانه جامعه ی جهانی در حمایت از حقوق کودکان در مخاصمات مسلحانه، اقدامات قابل توجهی در عرصه ی بین المللی و منطقه ای انجام داده است. از جمله اقدامات بین المللی می توان به [اعلامیه ی حقوق کودک \(۱۹۵۹\)](#)، [کنوانسیون حقوق کودک \(۱۹۸۹\)](#)، [کنوانسیون چهارم از کنوانسیون های چهارگانه ژنو و پروتکل های الحاقی آن](#)، و [پروتکل اختیاری کنوانسیون حقوق کودک ۱۹۸۹، مصوب \(۲۰۰۰\)](#) اشاره کرد. همچنین در مورد اقدامات منطقه ای، می توان به [منشور آفریقایی حقوق و رفاه کودک \(۱۹۹۰\)](#)، [منشور اجتماعی اروپا \(۱۹۹۶\)](#)، [کنوانسیون اتحادیه ی آفریقا برای حمایت و کمک به آوارگان داخلی در آفریقا \(۲۰۰۹\)](#)، و [کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر \(۱۹۶۹\)](#) اشاره کرد. این اقدامات نشانگر توجه دولت ها به آسیب پذیری

کودکان در مخاصمات مسلحانه است که البته هنوز تعدادی از دولت‌ها، به خصوص دولت‌های آفریقایی نسبت به تعهدات بین‌المللی خود در این زمینه بی‌توجه هستند. با وجود تعداد کثیری کنوانسیون، پروتکل و خود منشور سازمان ملل متحد، وحشت کودکان در اثر بروز جنگ‌ها رو به افزایش است و کودکان بیشتری به طرق مختلف جان و زندگی و موجودیت خویش را از دست داده و می‌دهند. جنگ‌ها به عنوان عامل اصلی، توسعه‌ی جوامع را که برای تساوی حقوقی و اجتماعی کودکان امری مهم است، تحت تأثیر قرار داده و آنان را به عنوان قربانیان اصلی و بی‌دفاع جوامع به سوی نابودی و انزوا و تبعیض می‌کشاند. روزانه هزاران کودک در سطح جهان تحت تأثیر مستقیم یا غیرمستقیم جنگ‌ها در اثر گرسنگی، کمبود آب و غذا و بیماری‌های رایج ناشی از مخاصمات مسلحانه قربانی می‌شوند. بنا بر تخمین [سازمان ملل متحد](#) در طول پنج سال گذشته به طور متوسط حداقل ۷۰ کودک در روز با نقض شدید حقوقشان مواجه شده و هزاران کودک کشته، معلول، به سربازی گرفته شده و یا قربانی آزار جنسی و استثمار قرار گرفته اند.

نتیجه‌گیری

کودکان آینده تمام‌نمای اشخاص بی‌دفاع در مخاصمات مسلحانه هستند، با این حال در سراسر جهان، طرف‌های متخاصم یکی از اساسی‌ترین قواعد مخاصمات مسلحانه را نادیده می‌گیرند و آن حمایت از حقوق کودکان است. ماهیت طولانی مخاصمات امروزی آینده‌ی کودکان را تحت تأثیر قرار داده است. با عنایت به اسناد بین‌المللی و منطقه‌ای متعدد و توجه ویژه‌ی دولت‌ها و سازمان‌های جهانی و منطقه‌ای و پیشرفت سریع حقوق بشر و بشردوستانه و نهادهای ناظر بر حسن اجرای این حقوق و همچنین حساسیت و آگاهی بیش از پیش افکار عمومی نسبت به حقوق کودکان در مخاصمات مسلحانه و بیداری وجدان جهانی، به نظر می‌رسد که باید حقوق کودک در مخاصمات مسلحانه را جز حقوق مسلم و بدیهی مورد قبول جامعه جهانی بدانیم و بپذیریم که حقوق کودک در این حوزه پذیرش عام یافته و وارد عرصه‌ی حقوق بین‌الملل عرفی شده است. هرچند که باید اعتراف کرد کودکان هنوز هم نیازمند حمایت هرچه بیشتر جامعه جهانی در برابر مخاصمات مسلحانه هستند؛ چه در سطح بین‌المللی با انعقاد کنوانسیون مجزا در همین ارتباط، و چه در سطح منطقه‌ای. اما در جنگ‌های جدید عاملی که بسیار برجسته شده است درکی است که بر اساس سیاست هویت شکل گرفته که خود منتج به شکستن هنجارها و نقض قواعد بین‌المللی شده است، عاملی که بیشتر به اهداف سیاسی و منافع دولت‌ها پرداخته است تا انسانیت. هم‌اکنون شرایط کودکان اوکراینی و فلسطینی در منازعات اخیر در سال (۲۰۲۲) و همچنین سال (۲۰۲۳)، روایتی تلخ و تکان‌دهنده است که می‌بایست تدبیری جدی از طرف دولت‌های طرف مخاصمه و جامعه‌ی جهانی علی‌الخصوص سازمان ملل متحد صورت گیرد. صندوق حمایت از کودکان سازمان ملل متحد (یونیسف) در گزارش خود در دسامبر ۲۰۲۲ میلادی با عنوان [بررسی اقدامات بشردوستانه برای کودکان](#) در سال ۲۰۲۳ خاطرنشان می‌کند که کودکان امیدهای فردای جهان هستند و ما با همکاری یکدیگر می‌توانیم آینده بهتری برای هر کودکی که در جنگ و بحران زندگی می‌کند بسازیم.





بخش چهارم: حقوق آب و حقوق دریاها

تحولات حقوق بین الملل آب در عصر حاضر (بخش اول: پیش از تصویب کنوانسیون ۱۹۹۲ سازمان ملل متحد)

علی رودباری - دانشجوی دکتری حقوق بین الملل عمومی دانشگاه علامه طباطبائی

حقوق بین الملل آب با توجه به ماهیت خود دسترسی به آب شیرین را قانونمند کرده است (اینجا). پس از جنگ‌های ناپلئونی، هنگامی که گسترش کشتیرانی تجاری در رودخانه‌های بین‌المللی برای اولین بار به نوعی همکاری نظام‌مند میان کشورهای ساحلی را ضروری ساخت، رسیدگی قابل توجه به مشکل آبراه‌های فرامرزی آغاز شد. در حالی که سایر موارد مصرف مانند آبیاری، برق‌آبی یا مصارف صنعتی در اوایل قرن نوزدهم در مراحل اولیه توسعه قرار داشتند، فعالیت‌های غیر کشتیرانی تقریباً تا همین اواخر، به‌طور کلی دور از توجه حقوق و سیاست بین‌المللی قرار داشت (اینجا). به رسمیت شناختن اصل آزادی کشتیرانی در رودخانه‌های مشترک توسط سند نهایی کنگره وین در سال ۱۸۱۵ م، نخستین نقطه عطف در تکامل حقوق بین‌الملل آب است. این اصل توسط معاهدات بین‌المللی مختلف به‌طور مکرر تقویت شد و گسترش پیدا کرد و توسط دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی در سال ۱۹۲۹ م، در پرونده رودخانه اودر، به‌عنوان حقوق بین‌الملل عرفی شناخته شد. (اینجا) پیش از جنگ جهانی دوم، موضوعات غیر کشتیرانی مانند: تخصیص آب، کیفیت آب یا محافظت در برابر سیل، علی‌رغم این واقعیت که معاهده ورسای پس از جنگ جهانی اول، در همان زمان، به صراحت به مواردی از جمله برق‌آبی، آبیاری و تأمین آب پرداخته بود، تنها در حد کمی مورد رسیدگی قرار می‌گرفتند (اینجا). برای مثال، کنوانسیون و اساسنامه ۱۹۲۱ م. مربوط به رژیم آبراه‌های قابل کشتیرانی مورد توجه بین‌المللی (اینجا) (کنوانسیون بارسلونا) که تحت نظارت جامعه ملل به تصویب رسیده بود، استفاده غیر کشتیرانی از رودخانه‌های بین‌المللی را به رسمیت شناخت اما تلاشی برای قانونمند کردن مسئله نکرد. هم‌چنین، کنوانسیون عمومی مربوط به توسعه نیروی هیدرولیکی تأثیرگذار بر بیش از یک کشور (اینجا)، در نفس خود به مسئله غیر کشتیرانی پرداخته است اما با این حال، هرگز نقش مهمی در توسعه اصول نوظهور حقوق بین‌الملل آب ایفا نکرد (اینجا). پس از جنگ جهانی دوم، استفاده‌های غیر کشتیرانی از حوضه‌های فرامرزی به دلیل افزایش تقاضاهای جدید و رقابتی برای آب توسط کاربران کشاورزی، صنعتی، شهری و غیره، اهمیت بیش‌تری پیدا کردند (اینجا). با این وجود، حکومت‌های ساحلی مربوطه یا سازمان‌های بین‌المللی هیچ یک محرک توسعه هنجارهای بین‌المللی مربوطه نبودند. بلکه، آن‌ها با کار دو انجمن حقوقی بین‌المللی و رویه‌های قضایی دادگاه‌ها و محکمه‌های بین‌المللی به تدریج تکامل یافتند. به ویژه، دو رأی داوری و یک رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در این فرآیند بسیار اهمیت داشتند: دیوان داوری ۱۹۴۱ م. اسملتر (اینجا)، پرونده ۱۹۴۹ م. کانال کورفو (اینجا) و داوری دریاچه لانو. (اینجا) پرونده دیوان اسملتر این اصل را بنا نهاد که هیچ کشوری نمی‌تواند باعث شود یا اجازه دهد قلمرو آن آسیب جدی به محیط‌زیست کشور دیگری وارد کند. پرونده کانال کورفو مسئولیت حقوقی بین‌المللی کشورها را در قبال اعمال ناقض حقوق بین‌الملل که در قلمرو آن‌ها رخ می‌دهد و موجب

خسارت به کشورهای دیگر می‌شود تأیید کرد. در نهایت، دیوان داوری دریاچه لانو به این نتیجه رسید که باید به حقوق کشورهای ساحلی پایین‌دست احترام گذاشته شود و منافع آن‌ها در توسعه آب‌های مشترک توسط کاربران بالادستی مد نظر قرار بگیرد.

در این پژوهش به تحولات حقوق بین‌الملل آب پرداخته خواهد شد و ضمن روشن ساختن اصول مربوطه در ۶ گفتار به این پرسش پاسخ خواهیم داد که در عصر حاضر حقوق بین‌الملل آب دچار چه تحولی شده است؟ در بخش اول به ۴ گفتار و در بخش دوم به ۲ مبحث دیگر خواهیم پرداخت.

دو نهاد علمی بین‌المللی نقشی مهم داشتند: مؤسسه حقوق بین‌الملل (Institute of International Law (IIL)) و انجمن حقوق بین‌الملل (International Law Association (ILA)). مؤسسه حقوق بین‌الملل از اوایل قرن بیستم در زمینه استفاده غیر کشتیرانی از آب‌های بین‌المللی فعال بوده است. نقش اصلی آن اعلامیه مادرید بود که اصل «منع ایراد آسیب قابل توجه» (no harm) که زیربنای حقوق بین‌الملل آب امروزی است را در اوایل ۱۹۱۱ م. وضع کرد (ILA 1911). انجمن حقوق بین‌الملل کار خود در زمینه حاکمیت آب فرامرزی را در دهه‌ی ۱۹۵۰ م. آغاز کرد، با این حال مشخص شد که تأثیر مهم‌تری در توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل آب داشته است. در سال ۱۹۶۶، این انجمن قوانین هلسینکی در مورد استفاده از آب‌های رودخانه‌های بین‌المللی (اینجا) را تصویب کرد که مفهوم بنیادی آن‌ها اصل استفاده منصفانه و معقول بود (ILA 1966). قوانین هلسینکی اندکی پس از تصویب به‌عنوان معتبرترین مجموعه قوانین مربوط به استفاده و محافظت از آبراه‌های بین‌المللی شناخته شدند و به تدریج به‌عنوان منعکس‌کننده حقوق بین‌الملل عرفی، مورد قبول جامعه بین‌الملل قرار گرفتند (اینجا). به پاس کار این نهادهای علمی، مقدمه کنوانسیون آبراه‌های سازمان ملل در سال ۱۹۹۷ م. (اینجا)، به خاطر نقش مهم آن‌ها «در تدوین و توسعه تدریجی» حقوق بین‌الملل آب شیرین، قدردانی ویژه‌ای نسبت به آن‌ها انجام داده است. نسخه به روز شده و تعمیم یافته قوانین هلسینکی توسط انجمن در سال ۲۰۰۴ م. تحت عنوان قوانین برلین در مورد منابع آب (اینجا) به تصویب رسید (ILA 2004).

گفتار اول: منابع و اصول

امروزه، استفاده و محافظت از آبراه‌های مشترک توسط شماری از اصول بنیادین که ریشه در حقوق بین‌الملل عمومی دارند، دو سند حقوقی جهانی که چارچوب‌های همکاری عمومی برای حوضه‌های رودخانه‌های فرامرزی را تعیین می‌کنند - کنوانسیون ۱۹۷۷ م. آبراه‌های سازمان ملل و کنوانسیون ۱۹۹۲ م. آب کمیسیون اقتصادی سازمان ملل برای اروپا (اینجا) - و همچنین رویه‌ی قضایی برجسته دیوان بین‌المللی دادگستری و سایر دادگاه‌ها و محکمه‌های بین‌المللی اداره می‌شوند (اینجا). با این حال، مدیریت روزانه اکثر آب‌های فرامرزی تحت مجموعه گسترده‌ای از معاهدات منطقه‌ای، حوضه‌ای و دوجانبه‌صورت می‌گیرند که روابط میان کشورهای دارای ساحل مشترک را در سطوح مختلفی از جزئیات تنظیم می‌کنند. در واقع، مورد آخر شالوده حقیقی همکاری آب فرامرزی را فراهم می‌کند؛ زیرا ماهیت نسبتاً عمومی حقوق بین‌الملل آب و فقدان

چارچوب اجرایی فراملی و مقاوم، اغلب شرایطی را به وجود می‌آورند که اصول مهم مندرج در کنوانسیون سازمان ملل، راهنمایی بسیار کمی را برای کشورها برای مدیریت روابط پیچیده درون حوضه در چنین شرایطی ارائه می‌کنند ([اینجا](#))

به نظر می‌رسد اتفاق نظر علمی در مورد این واقعیت وجود دارد که حقوق معاصر آبراه‌های بین‌المللی بر سه اصل اصلی استوار است: استفاده منصفانه و معقول، منع ایراد آسیب مهم و اطلاع‌رسانی قبلی در مورد اقدامات برنامه‌ریزی شده. با وجود اینکه هیچ گونه سلسله‌مراتب رسمی میان این اصول وجود ندارد اما برخی از نویسندگان بر این عقیده‌اند که اصل استفاده منصفانه و معقول در حقوق بین‌الملل آب از اهمیت بیش‌تری برخوردار است ([اینجا](#)).

گفتار دوم: دکترین افراطی اولیه

اصول امروزی حقوق بین‌الملل آب، در دو قرن گذشته به واسطه دکترین‌های متناقض در رفتار دولت‌ها در مورد حاشیه مجاز اقدام مستقل در منابع مشترک طبیعی تکامل یافته است. دکترین به اصطلاح «حاکمیت مطلق سرزمینی» (Absolute territorial sovereignty) یا «هارمون» (Harmon) نخستین مفهوم بنیادین از این دسته بود. این اصل از آزادی نامحدود یک کشور در بهره‌برداری از آب‌های رودخانه‌های بین‌المللی که از قلمرو آن عبور می‌کنند حمایت می‌کند و ادعا می‌کند که کشورها در رابطه با چنین منابع آبی به هیچ وجه متعهد به تعهدات قانونی بین‌المللی نیستند ([اینجا](#))؛ به عبارت دیگر، از آنجایی که رودخانه بین‌المللی بخشی از قلمرو دولت مربوطه را تشکیل می‌دهد، این دولت می‌تواند در قلمرو خود به هر روشی که صلاح می‌داند آب را سامان‌دهی کند. در نتیجه، کشور ساحلی پایین‌دست نمی‌تواند جریان آزاد پیوسته و بدون وقفه آب را کشورهای بالادستی حوضه طلب کند. از نظر تاریخی، قدرت‌های منطقه‌ای بالادستی جهت دفاع از آزادی عمل خود در بخش‌هایی از رودخانه‌های بین‌المللی متعلق به آن‌ها، از دکترین حاکمیت مطلق حمایت کرده‌اند ([اینجا](#)). دومین مفهوم این چنینی به‌عنوان «تمامیت مطلق سرزمینی» (Absolute territorial integrity) شناخته می‌شود. این مفهوم، برخلاف مورد قبل، از کشورهای پایین‌دست با قید حق مطالبه تداوم جریان طبیعی رودخانه بین‌المللی به سرزمین‌های خود حمایت می‌کند. چنین مطالبه‌ای اغلب به تخصیص‌های تاریخی ارتباط دارد. این نظریه نیز - مانند دکترین هارمون - به درستی مورد انتقاد قرار گرفته است، زیرا حقوقی را بدون تحمیل تعهدات مربوطه به صورت یک‌طرفه به کشورهای پایین حوضه اختصاص می‌دهد ([اینجا](#)).

این دو مفهوم افراطی، حتی اگر تعداد معدودی از کشورها با هدف توجیه استفاده سلطه‌جویانه خود از سیستم‌های رودخانه‌های بین‌المللی از آن‌ها حمایت کنند، به‌طور پیوسته توسط رویه‌های اخیر دولت‌ها و حقوق عمومی بین‌الملل آب‌ها رد شده‌اند (برای مثال، ادعای ترکیه برای حاکمیت مطلق ارضی بر بخش‌های خود از رودخانه‌های دجله و فرات یا مطالبات مصر در مورد تخصیص تاریخی) ([اینجا](#)).

گفتار سوم: اصول میانه رو

سومین مفهوم اولیه از حاکمیت آب فرامرزی، یعنی دکترین «حاکمیت/تمامیت ارضی محدود» (limited territorial sovereignty/integrity)، با بیان این که هر کشور ساحلی حق استفاده یکسان از آب‌راه بین‌المللی را دارد، زیاده‌روی اصول قبلی را کاهش می‌دهد. در عین حال، تمام کشورهای حوضه همچنان وظیفه دارند که آسیب جدی به سایر کشورهای حوضه وارد نکنند (اینجا). مفهوم حاکمیت سرزمینی محدود، از آنجایی که شامل اصول استفاده منصفانه و معقول، منع ایراد آسیب مهم و همکاری، یعنی اساس حقوق بین‌الملل آب معاصر است، بین اصول اولیه ترجیح بیش‌تری دارد.

همچنین، باید به مفهوم «جامعه منافع کشورهای ساحلی» (community of riparian states) اشاره کرد. این مفهوم حوضه‌های رودخانه بین‌المللی را به‌صورت جوامعی کاملاً یکپارچه و مشارکتی از کشورها در نظر می‌گیرد که در آن، منافع و معضلات مدیریت منابع مشترک در راستای تقسیم به دو بخش ابتدایی بالادستی و پایین‌دستی تخصیص داده نمی‌شوند. در عوض، از کشورهای حوضه انتظار می‌رود در مورد بسیاری از مسائل مربوط به مدیریت آب، با هدف به حداکثر رساندن سود جمعی رودخانه همکاری کنند (اینجا). دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی در سال ۱۹۲۹ م. اعتبار اولیه‌ای در مورد پرونده رود اودر که در بالا به آن اشاره شد، به این مفهوم بخشید. این ایده، علی‌رغم رویکرد نسبتاً آرمان‌گرایانه خود، مجدداً از دیوان بین‌المللی دادگستری در سال ۱۹۹۷ م. در پرونده گابچی‌کوو-ناگیماروس (اینجا) مورد تأکید قرار گرفت که در آن، دیوان اعتبار مفهوم «جامعه منافع» را برای همه موارد استفاده از رودخانه‌های بین‌المللی به رسمیت شناخت. برخی نویسندگان استدلال می‌کنند که این «روح جامعه» کشورهای ساحلی در قوانین بنیادین اتحادیه اروپا درباره آب، یعنی بخش‌نامه چارچوب آب (اینجا)، نیز نفوذ می‌کند (اینجا).

گفتار چهارم: اصول کلی حقوق بین‌الملل

بدیهی است که اصول حقوقی مربوط به آب که در بالا ذکر شد، به‌طور جداگانه وجود ندارند؛ بلکه بخشی جدایی‌ناپذیر از مجموعه قواعد حقوق بین‌الملل عمومی را تشکیل می‌دهند؛ بنابراین، اصول اساسی روابط ساحلی مشترک باید هماهنگ با مجموعه‌ای از اصول اصلی حاکم بر رفتار میان دولت‌ها عضو منشور سازمان ملل متحد اجرا شوند. این موارد شامل اصل حسن همجواری، تعهد برای ارتقای صلح و امنیت، وظیفه همکاری، الزام به حل مسالمت‌آمیز اختلافات یا اصل «حاکمیت قانون» است. علاوه بر این، برخی از به اصطلاح قواعد آمره حقوق بین‌الملل، مانند موارد مربوط به حمایت از حقوق بشر، بحران‌های انسانی یا حق تعیین سرنوشت، می‌توانند در مدیریت حوضه‌های مشترک نیز به کار روند. در نهایت، حقوق بین‌الملل آب توسط برخی اصول کلی حقوق زیست‌محیطی، مانند اصل احتیاط، اصل جبران خسارت توسط آلوده‌کننده یا اصل پایداری تکمیل می‌شود. (اینجا)

تحولات حقوق بین الملل آب در عصر حاضر (بخش دوم: پس از تصویب کنوانسیون ۱۹۹۷ آبراه های سازمان ملل متحد)

علی رودباری - دانشجوی دکتری حقوق بین الملل عمومی دانشگاه علامه طباطبائی

گفتار اول: کنوانسیون استفاده های غیر کشتی رانی از آبراه های بین المللی سازمان ملل متحد ۱۹۹۷

کنوانسیون آبراه های سازمان ملل پس از دو دهه مشورت و تدوین قانون در کمیسیون حقوق بین الملل سازمان ملل آماده شد. پروژه منتهی به کنوانسیون از سال ۱۹۷۰ م. آغاز شد و در سال ۱۹۹۷ م. با تصویب متن کنوانسیون توسط مجمع عمومی سازمان ملل به پایان رسید. این کنوانسیون به طور کلی، به عنوان تدوین اصول حقوق بین الملل مربوط به استفاده غیر کشتیرانی از آبراه های بین المللی، مورد قبول عموم واقع شده است (اینجا) و تأیید قضایی را بی درنگ در همان سال در پرونده گابچی کوو- ناگیماروس که در بخش نخست به آن اشاره شد، از سوی دیوان دریافت کرد. با این حال و با وجود مرحله آماده سازی طولانی مدت، جمع آوری تصویب های کافی برای لازم الاجرا شدن آن قریب به ۱۷ سال طول کشید. این کنوانسیون، در بیش تر موارد، قواعد کاملاً عمومی را در بر می گیرد که وجه اشتراک آن ها «ترکیبی از اصول استفاده منصفانه و معقول از یک سو و منع ایراد آسیب مهم» از سویی دیگر است (اینجا).

اصل استفاده منصفانه و معقول، همان طور که توسط کنوانسیون مدون شده است، متضمن طیف گسترده ای از تعهدات است (ماده ۵). در وهله اول، استفاده و توسعه رودخانه های فرامرزی باید «با هدف دستیابی به استفاده بهینه و پایدار از آن و منافع حاصل از آن» با در نظر گرفتن منافع سایر کشورهای ساحلی صورت گیرد. در وهله دوم، این اصل شامل حق دولت ها برای استفاده از رودخانه مشترک و همچنین وظیفه همکاری در حفاظت از آن است. این کنوانسیون همچنین مهم ترین عواملی را که باید در تعیین این که آیا استفاده خاص می تواند منصفانه و معقول تلقی شود یا خیر، یک به یک نام می برد (ماده ۱-۶). نکته مهم این است که سلسله مراتب تعیین شده ای در بین مصارف آب رقابتی وجود ندارد اما در صورت بروز تعارض در مصارف رقابتی، باید به «نیازهای حیاتی انسانی» توجه ویژه ای شود (ماده ۱۰).

دیگر اصل فراگیر حقوق بین الملل آب که در کنوانسیون گنجانده شده است، قاعده «منع ایراد آسیب مهم» است که از اصل قوانین روم باستان، «از اموال خود جهت آسیب رساندن به دیگران استفاده نکنید»، نشأت گرفته است. این اصل بدان معنی است که کشورهایی که از سهم خود در رودخانه بین المللی استفاده می کنند، باید تمام اقدامات لازم را برای جلوگیری از آسیب قابل توجه به سایر کشورهای ساحلی انجام دهند. اگر با این همه چنین آسیبی ایجاد شود، باید تمام اقدامات مناسب برای از بین بردن یا کاهش آن انجام شوند (ماده ۷). منع ایراد آسیب قابل توجه تعهد منفعلی نیست. این ضابطه به مشارکت پیوسته، بلندمدت، فعال و پیش بینانه کشورهای حوضه برای جلوگیری از نه تنها حوادث مقیاس بزرگ و مشهود بلکه «تجمع تغییرات کوچک و خودمختار در کیفیت و کمیت آب» اشاره دارد که ممکن است موجب تأثیرات مخرب غیر قابل پیش بینی شوند (اینجا). بدیهی

است که چنین تفسیر ترقی‌خواهی آستانه‌پیکیری دقیق را به مراتب از فرمول‌بندی اصلی داوری تریل اسملتر بالاتر می‌برد که تنها خواستار جلوگیری از «صدمات [...] به قلمرو دیگری [...]» در مواردی که این عمل نتیجه جدی دارد و صدمه با شواهد روشن و قانع‌کننده ثابت می‌شود» شد.

کنوانسیون همچنین وظایف کشورها برای همکاری در مورد اقدامات برنامه‌ریزی شده که ممکن است تأثیرات منفی قابل‌توجهی بر سایر کشورهای ساحلی داشته باشند و همچنین رویه‌های مربوطه، شامل اطلاع‌رسانی و مشاوره قبلی را شرح داده است (مواد ۱۱ تا ۱۹). در حقیقت، کنوانسیون با این تعهد همانند تعهدات قبلی برخورد می‌کند و در واقع، مفاد بیش‌تری از هر موضوع دیگری در کل متن به این موضوع اختصاص داده است (اینجا).

کنوانسیون علاوه بر اصول اساسی بالا، الزامات اساسی مربوط به پیشگیری و کنترل آلودگی و حفاظت از اکوسیستم‌های رودخانه‌ای و دریایی را تعیین کرده است (مواد ۲۰ تا ۲۳). در نهایت، کنوانسیون سازوکارهای مفصلی را برای حل اختلافات معرفی می‌کند. اختلافات فرامرزی آب باید به‌صورت مسالمت‌آمیز دو طرفه یا از طریق دخالت شخص ثالث، مانند مساعی جمیله، میانجی‌گری، سازش و غیره، حل شوند. ویژگی خاص کنوانسیون این است که هر طرف اختلاف می‌تواند رویه اجباری کمیسیون حقیقت‌یابی را آغاز کند که از اختیارات گسترده‌ای برای تحقیق برخوردار است. با وجود اینکه نتیجه این رویه لازم‌الاجرا نیست، این اقدام کمیسیون در واقع گامی مهم در جهت حل اجباری اختلافات توسط شخص ثالث است و البته طرفین می‌توانند همیشه اختلاف خود را صرف‌نظر از این سازوکارهای قضایی اضافی، به دیوان بین‌المللی دادگستری یا هر محکمه دیگری ارجاع دهند (اینجا).

لازم‌الاجرا شدن کنوانسیون ۱۹۹۷ م. آبراه‌های سازمان ملل که مدت‌ها برای آن انتظار کشیده شده بود، با استقبال جهانی روبرو نشد. به بیان واضح‌تر، این کنوانسیون به دلیل بیش از حد محافظه‌کار بودن مورد انتقاد قرار گرفت. برخی از نویسندگان معتقدند که این کنوانسیون حتی قبل از تصویب نیز قدیمی بوده و به ندرت به حل چالش‌های آب در قرن بیست و یکم، به ویژه چالش‌های مرتبط با حفاظت از محیط‌زیست، حقوق بشر و سرمایه‌گذاری‌ها پرداخته است (اینجا). طبق برخی از انتقادات، این واقعیت که کنوانسیون تمایزی فاحش بین حدود داخلی مدیریت آب و بُعد فرامرزی قائل می‌شود، نادیده گرفتن تجربه روزانه مدیریت آب است (اینجا) با این حال، چنین انتقاداتی تا حدودی ناعادلانه به نظر می‌رسند. نخست این که سرعت‌گند تصویب و اجرای کنوانسیون در عمل نمایی فصیح از رضایت و بسنده کردن جامعه بین‌المللی برای مقابله با موضوعات اصلی حاکمیت آب فرامرزی به روشی اساسی (تر) است؛ بنابراین، سطح (نسبتاً) پایین جاه‌طلبی متن نوشته شده تقصیر تهیه‌کنندگان آن نیست؛ بلکه فقط رد پای دقیقی از فضای سیاسی دشوار پیرامون مفهوم‌سازی طولانی مدت آن است. دومین دلیل این است که هیچ‌شکی وجود ندارد که کنوانسیون، حتی پیش از لازم‌الاجرا شدن، رژیم‌های مهم و نوظهور حاکمیت آب منطقه‌ای، مانند پروتکل بازنگری‌شده جامعه توسعه جنوب آفریقا در سال ۲۰۰۲

م. (اینجا) در مورد آبراه‌های مشترک بین‌المللی یا موافقت‌نامه ساختاری حوضه رودخانه ساوا در سال ۲۰۰۲ م. را به شدت تحت تأثیر قرار داده و الهام‌بخش تأسیس سازمان‌های حوضه آبی بوده است. سرانجام، اجرای عملی تنها از چند سال پیش آغاز شده است، بنابراین به زمان بیش‌تری برای ارزیابی تأثیر آن در توسعه حقوق بین‌الملل آب در آینده نیاز است. با این وجود، متأسفانه مادامی که مسئله ساختار نهادی برای اجرای آن حل نشده باقی بماند، بعید است که کنوانسیون به پتانسیل کامل خود برسد؛ زیرا خودِ کنوانسیون، به طرز بی‌مانندی، نهادهایی را برای مدیریت خود راه‌اندازی نمی‌کند (اینجا).

گفتار دوم: ارزیابی انتقادی: نقاط قوت و ضعف حقوق بین‌الملل آب
به‌طور منطقی، می‌توان تصور کرد که اهمیت آبراه‌های فرامرزی در روابط بین‌الملل تاکنون راه‌حل‌های حقوقی و نهادی جهانی جامعی را برای رسیدگی به مسئله منابع مشترک آب به ارمغان آورده است. با این حال، واقعیت خلاف این موضوع را نشان می‌دهد. با اینکه ملاحظات مربوط به سیاست‌های آبی در دو دهه گذشته به‌طور مؤثری افزایش یافته‌اند، قواعد و نهادهای حقوقی اختصاص داده شده به آب در سطح جهان از هم گسیخته باقی مانده‌اند و این شرایط به احتمال زیاد تا آینده نزدیک ادامه خواهد داشت (اینجا). این موضوع به ویژه در زمینه حاکمیت فرامرزی آب صادق است که هنوز از نظر سیاسی یکی از بحث‌انگیزترین موضوعات حقوق و سیاست بین‌الملل است.

با این حال، برخی از پیشرفت‌های اخیر مایه امید برای بهبود قابل توجه وضعیت فعلی هستند. این پیشرفت‌ها شامل لازم‌الاجرا شدن کنوانسیون ۱۹۹۷ م. آبراه‌های سازمان ملل در سال ۲۰۱۴ م. و کنوانسیون آب کمیسیون اقتصادی سازمان ملل متحد برای اروپا در سال ۲۰۱۳ م. برای طرفین خارج از کمیسیون اقتصادی سازمان ملل برای اروپا است. این یک انتظار مشروع است که این دو سند بتوانند پایه‌های حقوقی و نهادی همکاری آبی در سطح جهان را محکم کنند (اینجا).
نتیجه‌گیری:

علی‌رغم پیشرفت‌های مثبت، حقوق بین‌الملل آب همچنان مورد انتقاد شدید متخصصان حقوقی و مدیران آب قرار دارد که منجر می‌شود برخی حقوق بین‌الملل آب را این گونه توصیف کنند که هنوز در وضعیت «ابتدایی» قرار دارد. در واقع همان‌طور که در بالا مشاهده شد، حقوق بین‌الملل آب عمدتاً مجموعه‌ای از اصول کلی و مبهم است که «فقط پیشنهادات و رهنمودهای گسترده‌ای درباره نحوه [تعدیل و تطبیق منافع متضاد کشورهای ساحلی] ارائه می‌دهد. در حقیقت، این اصول جدی با چنان کلیتی تنظیم شده‌اند که اغلب مانع کاربرد نهایی آن‌ها می‌شود. در نتیجه، محققان در این زمینه «به طرز شگفت‌آوری، رابطه کمی بین جهان نظریه و عمل یافته‌اند» برای مثال، در معاهدات مربوط به تخصیص آب هرگز به اصل استفاده منصفانه و معقول اشاره‌ای نشده است. این موضوع، همان‌طور که آرون ولف بیان می‌کند، به دلیل عدم وجود دستورالعملی برای تعیین سهم آب هر کشور، است. علاوه بر این، نه تنها این حقوق بین‌الملل مبهم و متناقض حکم صادر می‌کند، بلکه همچنین

نمی‌تواند سازوکاری برای اجرای اصول مورد توافق ارائه دهد. این موضوع را می‌توان در سرعت پایین لازم الاجرا شدن کنوانسیون ۱۹۹۷ م. آبراه‌های سازمان ملل و حذف عمده چارچوب نهادی برای نظارت بر اجرای آن مشاهده کرد. طراحان چارچوب معاهده نیز چندین ضعف این چینی را در حقوق بین‌الملل آب شناسایی کرده‌اند. استیون مک کافری، گزارشگر ویژه پیش‌نویس کمیسیون حقوق بین‌الملل که گزارشش به کنوانسیون آبراه‌های سازمان ملل منتج شد، اذعان می‌کند که توسعه حقوق آب مدرن به شدت تحت تأثیر شرایط آب و هوایی مناطق مرطوب، جایی که دولت‌های مدرن با تسلط بر مسائل کشتیرانی و درکی ضعیف از هیدرولوژی مستقر شده‌اند، قرار گرفته است. این مبنای غیرجامع توسعه، ناگزیر باعث ایجاد خلأهای بزرگی در چارچوب قانونی شده است. با این حال، انتقادات تند فوق با توجه به گسترش مداوم معاهدات آب فرامرزی در دهه گذشته تا حدودی اغراق‌آمیز به نظر می‌رسند. بدون شک، ثابت شده است که حقوق بین‌الملل آب و چارچوب نهادی حمایتی آن اغلب برای جلوگیری یا حل اختلافات عمده آب فرامرزی ناکافی بوده‌اند. با این وجود، نباید فراموش کرد که مبانی فکری کمبود پابرجای حقوق بین‌الملل آب نیست. در عوض، این کمبودهای ذاتی ریشه در اکتفای جامعه جهانی در اتخاذ قوانین الزام‌آوری دارد که حاکمیت کشورها را محدود می‌کنند تا آزادانه سهم مربوط به خود را از منابع آبی بین‌المللی تصرف کنند.

نظام حقوقی حاکم بر ورود اضطراری کشتی ها به آب های داخلی

سعید اسماعیل زاده - دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین الملل پردیس فارابی دانشگاه تهران

در حقوق بین الملل عرفی این اصل تا حدودی پذیرفته شده است که کشتی های تجاری می توانند به بنادر و آب های داخلی که بر روی تجارت دریایی باز هستند وارد شوند. در کنار این کشورها می توانند با معاهدات دو جانبه ورود کشتی های تجاری و بازرگانی به آب های داخلی و بنادر همدیگر را تضمین کنند. (TANAKA, *The International Law of the Sea*. 2019.p:99) هم چنین براساس بند یکم از ماده دوم کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها حاکمیت کشور ساحلی بر آب های داخلی و تاسیسات موجود در آن مطلق بوده و دولت ساحلی هر زمان که بخواهد می تواند این منطقه، بنادر و تاسیسات مربوط به آن را به روی کشتی های خارجی ببندد. اگرچه در دو مورد کشور ساحلی حق جلوگیری از ورود کشتی های خصوصی خارجی به آب های داخلی و بنادر خود را ندارد. این دو مورد شامل وضعیت اضطراری برای کشتی ها و حق عبور بی ضرر در آب هایی است که قبل از لازم الاجرا شدن کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها، (بند دوم از ماده هشت کنوانسیون) جزو آب های داخلی محسوب می شدند اما پس از آن در زمره سایر مناطق دریایی قرار گرفته اند. اگرچه این ورود اضطراری زمانی موضوعیت پیدا می کند که جان خدمه در خطر باشد و به بار کشتی تسری پیدا نمی کند. (ملکم شاو، حقوق بین الملل دریاها با نگاهی به مسایل ایران، ۱۳۹۸، ص ۳۵)

وضعیت اضطراری خود می تواند تعاریف متفاوتی داشته باشد. از بین تعاریف ارایه شده می توان اضطرار در کشتی را چنین تعریف کرد: «حالتی که در آن عنصر خطر به حدی است که احتمال از دست رفتن کشتی، بار آن یا خدمه در حدی معقول و مستند وجود داشته باشد. این عنصر خطر می تواند هم از عناصر فیزیکی مانند وضعیت بد آب و هوایی و هم مسائلی مانند کمبود سوخت، آب یا تجهیزات مصرفی کشتی باشد.» (Morrison, Anthony P. "Places of Refuge for Ships in Distress." (2012): 75-126.) (P:76) در این شرایط اصل بر اجازه ورود از سوی دولت ساحلی به کشتی در معرض خطر است اما خلاف این اصل نیز می تواند روی دهد و قبلاً نیز در عمل اتفاق افتاده است. اصولاً زمانی که بار کشتی در معرض خطر جدی باشد و خطری متوجه جان خدمه نباشد اگر این بار جزو بارهای ممنوعه یا مواردی باشد که می تواند آسیب جدی به دولت ساحلی وارد آورد این دولت می تواند از ورود کشتی به آب های داخلی و بنادر خود جلوگیری کند.

از جمله مواردی که در آن ها دولت ساحلی اجازه پهلوگیری کشتی را در بنادر و آب های داخلی خود نداده است می توان به کشتی های «اریکا»، «پرستیژ» و «کاستور» اشاره کرد. اریکا یک کشتی نفت کش بود که در ۱۲ دسامبر ۱۹۹۹ در اثر طوفان سنگین در نزدیکی سواحل فرانسه به دو نیم شد و حدود ۴۰۰ کیلومتر از سواحل این کشور را آلوده و بسیاری از آبزیان را از بین برد. در ۱۹ نوامبر ۲۰۰۲ نیز یک کشتی نفت کش دیگر به

نام پرستیز در نزدیکی سواحل اسپانیا در ۲۱۰ کیلومتری سواحل گالیسیا غرق شد. دولت‌های فرانسه، اسپانیا و پرتغال به این کشتی اجازه‌ی پهلوگیری در بنادر خود را ندادند و در نهایت با ورود بیش از ۶۰ هزار تن نفت به آب‌های این مناطق هزاران کیلومتر را آلوده کرد.

با توجه به سوانح فوق‌الذکر مشاهده می‌شود که دولت ساحلی می‌تواند به کشتی در معرض خطر اجازه ورود به آب‌های داخلی خود را ندهد. در مورد اعطای چنین مجوزی نیز در کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها به صورتی شفاف و واضح سخن گفته نشده است. در عوض کنوانسیون به صراحت حق حاکمیت دولت ساحلی بر آب‌های داخلی و آب‌های سرزمینی را به رسمیت شناخته است. در بند دوم از ماده ۲۵، کنوانسیون به دولت ساحلی اجازه داده است تا اقدامات لازم را برای جلوگیری از ورود کشتی‌ها به آب‌های داخلی یا تاسیسات مربوط به آب‌های داخلی که با ورودشان به نحوی باعث نقض قوانین دولت ساحلی می‌شوند را به عمل آورد. در بند سوم از ماده ۲۱۱ نیز به دولت مالک بندر این اجازه را می‌دهد تا قواعد مربوط به جلوگیری، کاهش و کنترل آلودگی محیط زیستی را به عنوان شرط ورود کشتی‌های خارجی به بندر و آب‌های داخلی تعیین کند.

سازمان بین‌المللی دریانوردی (آی‌مو) نیز در قطع‌نامه‌ای که در ۵ دسامبر ۲۰۰۳ منتشر کرد به وضعیت کشتی‌های در حالت اضطراری پرداخت. این سند بعد از فاجعه غرق نفت کش پرستیز تصویب شد که به نوعی وجود یک دستورالعمل برای چنین مواردی را الزامی می‌نمود. قطع‌نامه موجد حق یا مسئولیت برای دولت ساحلی یا کشتی در وضعیت اضطراری نیست بلکه سعی می‌کند به یک تعادل و توازن در حق یک کشتی نیازمند کمک و حق دولت ساحلی در حفظ نظم و آرامش بنادر و سواحل خود برسد. پیشنهاد این قطع‌نامه برای کاهش آسیب یا جلوگیری از آسیب بیشتر، کاهش میزان بار کشتی و تعمیر آن در بندرگاه است. اگرچه وارد کردن چنین کشتی به بندرگاه قطعاً منافع اقتصادی، سیاسی، امنیتی و زیست محیطی دولت ساحلی را در خطر قرار خواهد داد. به همین جهت است که سند هیچ‌گونه مسئولیتی برای دولت ساحلی در پذیرفتن یا نپذیرفتن کشتی آسیب دیده پیش‌بینی نمی‌کند.

در حقیقت این قطع‌نامه تصمیم‌گیری برای پذیرفتن یا نپذیرفتن کشتی در معرض خطر را به عهده خود دولت ساحلی گذاشته است. اگرچه در ضمیمه دوم این قطع‌نامه موارد لازم برای بررسی مزایا و معایب پذیرفتن کشتی ارایه شده است. از جمله علت در خطر بودن کشتی اعم از آتش‌سوزی، تصادف، انفجار، به گل نشستن و ... و هم‌چنین ارزیابی خطرات ایجاد شده در قالب عوامل محیط زیستی، اجتماعی و اقتصادی و در نهایت راه کارهای توصیه شده برای جلوگیری و کاهش خطر مانند سبک کردن، یدک کش، مقابله با آلودگی، نجات دادن خدمه و دیگر موارد اشاره شده است. یکی دیگر از پیشنهادات دستورالعمل ارسال یک تیم از کارشناسان در صورت وجود زمان کافی است تا بتوانند وضعیت را از نزدیک و به صورت موردی بررسی کنند.

اتحادیه اروپا نیز بعد از غرق شدن نفت کش پرستیز اقدام به ارایه یک دستورالعمل به شماره ۲۰۰۲/۵۹ با نام «سامانه نظارت و اطلاعات عبور و مرور کشتی‌های اتحادیه» کرد که هفت سال بعد ضمیمه‌ای با شماره

[۲۰۰۹/۱۷](#) به آن اضافه شد. این دستورالعمل نیز همانند قطعنامه آیمو هیچ‌گونه اجبار یا مسولیتی را برای دولت ساحلی در قبول درخواست کشتی در معرض خطر ایجاد نمی‌کند. دستورالعمل در ماده ۲۰ از کشورهای ساحلی می‌خواهد با در نظر گرفتن محدودیت‌های زیست محیطی و عملیاتی، برنامه‌ها و اقداماتی را برای پذیرفتن کشتی در معرض خطر در آب‌های داخلی خود پیاده‌سازی کنند.

هم‌چنین هرگونه اقدام و تصمیم برای قبول یا عدم قبول درخواست کشتی باید در قالب سه بخش انجام شود. بخش اول دولت ساحلی را موظف می‌کند تا کلیه برنامه‌های خود برای کشتی‌های در معرض خطر را با قطعنامه‌های A949 و [A950](#) آیمو هماهنگ کند. دوم تصمیم‌گیری برای قبول یا عدم قبول درخواست کشتی باید به وسیله ارزیابی‌های قبلی انجام شود که چارچوب این ارزیابی‌ها از قبل توسط دولت ساحلی تهیه شده است. اگرچه خود دستورالعمل معیار خاصی را ارائه نمی‌کند اما قطعنامه‌های فوق‌الذکر آیمو را مرجع تهیه این ارزیابی‌ها معرفی می‌کند. سوم، نبود بیمه معتبر برای کشتی نباید عذر و بهانه‌ای برای دولت ساحلی باشد تا از ارزیابی‌های اولیه برای قبول درخواست کشتی اجتناب کند.

از جمله [تعارض‌های موجود](#) بین منافع اعضا و دستورالعمل اتحادیه را می‌توان در بحث وجود بیمه معتبر دید. به فرض مثال دولت اسپانیا شرط پذیرش کشتی‌های در معرض خطر را مشروط به داشتن بیمه نامه معتبر کرده است. از دیگر کمبودهای موجود در این دستورالعمل ملزم نشدن اعضا برای تخصیص مکان‌هایی برای کشتی‌های در معرض خطر است که به نظر می‌رسد به صورت آگاهانه در متن قید نشده است. ترس اعضا از ورود کشتی‌های غیر استاندارد به این اماکن و ایجاد مشکلات برای دولت ساحلی را می‌توان دلیل این کار دانست.

به نظر می‌رسد اتحادیه اروپا در تهیه [این دستورالعمل](#) از «نظریه توازن منافع» استفاده کرده و «نظریه رد وابسته به شرایط» را کنار گذاشته است. اقدام مستمر به این دستورالعمل می‌تواند توسعه حقوق بین‌الملل عرفی در این زمینه را به دنبال داشته باشد که در آن قبول درخواست اصل و رد آن خلاف اصل خواهد بود. اگرچه ایجاد چنین عرفی زمان‌بر خواهد بود و بسیاری از کشورها هنوز [ترجیح می‌دهند](#) از اصل «نه در بندرگاه من» استفاده کنند و میلی به پذیرفتن کشتی‌های در معرض خطر نشان نمی‌دهند.

در نهایت آنچه قطعی به نظر می‌رسد نبود یک چارچوب از پیش تعریف شده برای پذیرش یا عدم پذیرش کشتی‌های در معرض خطر است. چه دستورالعمل‌های اتحادیه اروپا و چه قطعنامه‌های آیمو راه‌کاری نهایی و قطعی برای پذیرش کشتی‌ها را ارائه نداده‌اند. از نظر هر دو سازمان دولت ساحلی تصمیم گیرنده نهایی است و این که در این فرآیند تصمیم‌گیری چه مقدار جنبه‌های فنی مساله مورد توجه قرار گیرد و چه مقدار جنبه‌های سیاسی خود جای سوال دارد. می‌توان چنین گفت که از منظر حقوقی وجود قوانین فعلی برای کشتی‌های در معرض خطر کافی است و اجرای این قوانین در کنار برنامه‌ریزی برای موارد اضطراری، ایجاد زیرساخت‌ها، ایجاد ساختارهای تصمیم‌گیری آگاهانه و ایجاد اماکن از پیش تعریف شده برای کشتی‌های در معرض خطر

می‌تواند از فجایعی مانند اریکا، پرستیژ، کاسترو و دیگر موارد جلوگیری کرده و امنیت محیط زیست دریایی را نیز تامین کند.

رفع توقیف کشتی و خدمه آن با توسل به قاعده آزادی سریع

علی کریمی یوشانلوئی - دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین الملل دانشگاه علوم قضائی و خدمات اداری دادگستری

این روزها توقیف کشتی های خارجی تیر اول رسانه ها را به خود اختصاص داده است، به گونه ای که مسائل مربوط به حقوق بین الملل، به خصوص حقوق بین الملل دریاها را به چالش کشیده است. دولت های ساحلی در کنار قواعد عرفی و معاهده ای، قوانین و مقررات ویژه ای را برای مناطق دریایی خود به تصویب رسانده اند. دولت های ساحلی در صورت مشاهده تخلف کشتی تجاری خارجی در قلمرو های دریایی خود و دریای آزاد، حق بر توقیف کشتی مزبور را دارند. اما کشتی خارجی حامل منافع برای دولت صاحب پرچم است، فلذا بین توقیف آن کشتی و ورود ضرر به دولت صاحب پرچم رابطه مستقیم وجود دارد. کنوانسیون حقوق دریاها که در خلیج مونتو گو در سال ۱۹۸۲ به تصویب رسید (از این به بعد کنوانسیون گفته خواهد شد)، همواره دارای نوآوری های متعددی است که یکی از این نوآوری ها، آزادی فوری کشتی و خدمه است (ماده ۲۹۲).

آنچه که در این زمینه برای دولت های صاحب پرچم کشتی های توقیف شده حائز اهمیت است، آزادی کشتی و خدمه آن در جریان رسیدگی تا صدور حکم نهایی در مراجع داخلی دولت توقیف کننده است. با تدقیق در مواد کنوانسیون، مقررات مربوط به آزادی فوری را می توان یافت. این مواد به تبیین آزادی سریع کشتی تجاری توقیف شده و خدمه آن می پردازد که به قرار ذیل می باشند: الف) کشتی های توقیف شده و خدمه آنها به محض سپردن وثیقه کافی و منطقی آزاد خواهند شد. (کشتی های ناقض حقوق دولت ساحلی در منطقه انحصاری اقتصادی) (ماده ۷۳ بند ۲؛ ب) با وجود مقررات (بند ۶ ماده ۲۲۰) - (دفع مواد زاید در دریای سرزمینی و منطقه انحصاری اقتصادی) - هرگاه ترتیبات مناسبی از طریق سازمان ذی صلاح بین المللی وضع شده یا به ترتیب دیگری مورد توافق قرار گرفته باشد که به موجب آن رعایت شرایط مربوط به اخذ وثیقه یا ضمانت های مناسب مالی دیگر تضمین شده باشد، دولت ساحلی چنانچه نسبت به این ترتیبات ملتزم باشد، به کشتی اجازه ترک بندر خواهد داد؛ ج) چنانچه بازرسی کشتی تجاری نشان دهد که از قوانین و مقررات لازم الاجرا تخلفی صورت گرفته است، کشتی با رعایت تشریفات متعارف، پس از سپردن وثیقه یا ضمانت های مالی دیگر بلافاصله آزاد خواهد شد. (۲۲۶ بند ب؛ و د) با سپرده شدن وثیقه های مالی دیگر که دادگاه [مورد توافق طرفین نه دادگاه داخلی دولت توقیف کننده] یا دیوان تعیین می کند، مقامات دولت توقیف کننده فوراً تصمیم دادگاه یا دیوان در مورد آزادی کشتی یا خدمه آن را رعایت خواهند کرد. (ماده ۲۹۲ بند ۴)

اما در مواقعی نیز ممکن است کشتی های خارجی بنا به دلایل قهری در حال نقض مقررات دولت ساحلی یا استاندارد های بین المللی باشند که دولت ساحلی برای جلوگیری از خسارات احتمالی به محیط زیست دریایی، مانع ادامه دریانوردی کشتی مزبور می شود و آن را به جهت برطرف کردن موجبات نقض طبق ماده

۲۱۹ کنوانسیون، توقیف می کند، هرچند که حق درخواست آزادی سریع کشتی توسط دولت صاحب پرچم ساقط نمی شود.

بند ۱ ماده ۲۹۲ کنوانسیون مقرر می کند: «هرگاه مقامات یک دولت متعاقد، یک کشتی حامل پرچم دولت متعاقد دیگری را توقیف کرده باشند...»، کنوانسیون برای آزادی سریع کشتی تجاری، فرقی بین نوع تخلف و به عبارتی موجبات توقیف قایل نشده است و به طور کلی هر نوع توقیفی که مراحل رسیدگی خود را در دادگاه های داخلی دولت ساحلی طی می کند، شامل می شود. (ص ۳۲۹)

بر این اساس، سوالی که به ذهن متبادر می شود این است که آزادی سریع، حق دولت صاحب پرچم است یا اختیار دولت ساحلی؟ در صورتی که این موضوع، حق کشتی تجاری متخلف باشد، دولت ساحلی پس از توقیف، مکلف به آزادی آن کشتی خواهد بود و در غیر این صورت، مختار به آن است. بند ۷ ماده ۲۲۰، اجازه عزیمت کشتی و آزادی آن را پس از رعایت شرایط وثیقه، فقط در صورت التزام دولت ساحلی از طریق توافق با دولت صاحب پرچم و یا از طریق ایجاد ترتیبات مناسب توسط سازمان ذیصلاح بین المللی ممکن می داند. اما فحوای تعهد دول طرف کنوانسیون در بند ۲ ماده ۷۳، آزادی سریع کشتی تجاری و خدمه آن را (به محض سپردن وثیقه) الزامی می داند. براساس قسمت ب بند ۱ ماده ۲۲۶ نیز آزادی سریع کشتی همانند ماده فوق الزامی است. روح و فحوای بند ۱ و ۴ ماده ۲۹۲ نیز آزادی سریع کشتی و خدمه را پس از سپردن وثیقه، حق دولت صاحب پرچم و کشتی می داند اما عبارت پایانی بند ۳ همین ماده می گوید: «مقامات دولت توقیف کننده همچنان برای آزادی کشتی و خدمه آن، در هر زمان صالح خواهند بود» چنین عبارتی، آزادی سریع کشتی را در اختیار دولت ساحلی گذاشته و آن را به عنوان حقی برای کشتی های تجاری خارجی توقیف شده در نظر نگرفته است.

مراحل حق یا تکلیف دول توقیف کننده و صاحب پرچم در آزادی سریع را می توان به شکل زیر ترسیم نمود: ۱- اختیار دولت توقیف کننده در آزادی سریع قبل از تعیین وثیقه ۲- حق مالک کشتی و اجازه کننده کشتی و یا وکلای آنها در ارائه دادخواست آزادی سریع به دادگاه داخلی ۳- حق دولت توقیف کننده در تعیین وثیقه متناسب برای آزادی ۴- حق ارائه دادخواست آزادی سریع توسط دولت صاحب پرچم به دیوان در صورت اعتراض به وثیقه تعیین شده ۵- رسیدگی دیوان به منطقی بودن وثیقه و سپس تعیین وثیقه منطقی ۶- تکلیف طرفین دعوی به اجرای حکم دیوان ۷- پرداخت وثیقه به دولت توقیف کننده به عنوان تکلیف دولت صاحب پرچم ۸- آزادی سریع کشتی پس از دریافت وثیقه به عنوان تکلیف دولت ساحلی. (ص ۳۲۹ تا ۳۳۱)

بعد از ذکر این مطالب، نکته مهم و حائز اهمیت این است که صدور حکم آزادی کشتی و خدمه آن نیازمند توجه به منافع دولت توقیف کننده هم می باشد. به طور دیگر اینکه، کشتی خارجی به دلیل نقض قواعد و مقررات و وارد آوردن خدشه به منافع دولت ساحلی، توقیف شده است. فلذا برای برقراری تعادل میان منافع دولت توقیف کننده و دولت صاحب پرچم، تامین وثیقه منطقی برای دولت توقیف کننده ضروری به نظر می

رسد. همانطور که در بند ۲ ماده ۷۳ کنوانسیون نیز آمده است، دولت توقیف کننده قبل از پرداخت وثیقه منطقی از سوی دولت صاحب پرچم، هیچ الزامی به آزادی کشتی و خدمه آن ندارد. به عبارت دیگر، وثیقه منطقی نقش تعدیل کننده را ایفا می کند تا منافع دولت صاحب پرچم در آزادی کشتی و خدمه حفظ شود و در مقابل منافع دولت توقیف کننده نیز محفوظ بماند.

درست است کنوانسیون در بند ۱ ماده ۲۹۲ مقرر دارد که وثیقه می بایست منطقی باشد، اما به جزئیات بیشتری نپرداخته است. به گونه ای که در مورد طبیعت یا نوع وثیقه، میزان وثیقه و ساز و کار پرداخت وثیقه سکوت کرده است. طرفین در صورت وقوع اختلاف در رابطه با تفسیر و اجرای کنوانسیون می توانند از طرق چهارگانه مندرج در ماده ۲۸۷ به حل و فصل اختلافات خود بپردازند. در این میان دیوان بین المللی حقوق دریاها (ملقب به دیوان هامبورگ) از زمان شروع به کار خود از سال ۱۹۹۶ به پرونده های مختلفی رسیدگی کرده است. دیوان هامبورگ خلاء ماده ۲۹۲ را بر طرف کرده است. در پرونده کشتی کاموکو و همچنین در قضیه کشتی سایگا، به تعیین میزان دقیق وثیقه پرداخته است. دیوان در هر مورد، اوضاع و احوال خاص هر پرونده را مورد توجه قرار می دهد. در قضیه کشتی کاموکو (اختلاف میان پاناما و فرانسه)، دیوان اعلام کرد که وثیقه تعیین شده از سوی فرانسه معقول نیست، بنابراین معیار هایی چون ارزش کشتی و کالای مورد حمل و شدت نقض قانون داخلی و میزان وثیقه تعیین شده توسط محاکم داخلی را مورد توجه قرار داد. (پاراگراف ۶۷).

اما در رابطه با نوع یا طبیعت وثیقه، در قضیه ولگا (اختلاف میان فدراسیون روسیه و استرالیا)، استرالیا برای ترتیب اثر دادن به بند ۲ ماده ۷۳ علاوه بر تعیین میزانی وثیقه، وثیقه دیگری به عنوان حسن رفتار به میزان یک میلیون دلار تعیین نمود. این نوع وثیقه اختلاف جدیدی را در رابطه با اینکه این نوع وثیقه قابلیت پذیرش را دارد یا خیر ایجاد کرد. در نهایت دیوان در رای خود، وثیقه های غیر مالی را به عنوان تضمین منطقی غیرقابل قبول دانست. (پاراگراف ۸۰)

از آنچه که گفته شد، این نتیجه حاصل می شود که کنوانسیون این حق را به دولت های ساحلی داده است تا در صورت مشاهده تخلف کشتی تجاری در قلمرو های دریایی خود آن را توقیف کنند. اما کشتی خارجی حامل منافع برای دولت صاحب پرچم است، لذا بین توقیف آن کشتی و ورود ضرر به دولت صاحب پرچم رابطه مستقیمی وجود دارد. بنابراین کنوانسیون چاره را اندیشیده است. (Prompt Release) یا آزادی سریع کشتی دقیقاً همان چاره ای است که به عنوان یکی از نوآوری های کنوانسیون شناخته می شود. ماده ۷۳ بند ۲ و ماده ۲۹۲ کنوانسیون، حق آزادی سریع کشتی دولت صاحب پرچم را به شرط تسلیم وثیقه منطقی به دولت توقیف کننده را مورد شناسایی و پذیرش قرار داده است. در نتیجه دولت های ساحلی حق بر توقیف کشتی های تجاری سایر کشور ها را دارند و در مقابل دولت های صاحب پرچم کشتی نیز حق بر آزادی سریع کشتی شان را به شرط پرداخت وثیقه کافی دارا هستند. در صورت وقوع اختلاف در مورد وثیقه، طرفین میتوانند با توافق یکدیگر اختلاف خود را در دیوان هامبورگ طرح کنند. رعایت رای دیوان الزامی است.

نظام حقوقی حاکم بر توقیف کشتی ها در منطقه انحصاری_اقتصادی

محمدامین فرخی - دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین الملل دانشگاه تهران

پدیداری یک منطقه جدید در کنوانسیون ۱۹۸۲

از نتایج قابل توجه سومین کنفرانس سازمان ملل متحد در حوزه حقوق دریاها ([UNCLOS III](#)) که منجر به تدوین کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها شد، افزایش گستره حق حاکمیتی و صلاحیت دولت ها در مناطق آبی جدید ایجاد شده بود. یکی از مناطق مهم دریایی جدید که نمایندگان دولت ها با تاسیس آن موافقت کردند، منطقه انحصاری اقتصادی (EEZ) بود که از نوآوری های کنوانسیون ۱۹۸۲ محسوب می شد. البته منشاء پیدایش آن را باید در اعلامیه های یک جانبه دولت های ساحلی پس از جنگ جهانی دوم جستجو کرد. طبق قواعد حاکم بر این منطقه دریایی به کشورهای ساحلی حقوق حاکمه و صلاحیت قضایی انحصاری در مورد طیف وسیعی از مسائل در آبهای تا ۲۰۰ مایل دریایی از خط مبدا اعطا شد. از جمله حقوق و تکالیف دولت ساحلی که در ماده ۵۶ کنوانسیون ۱۹۸۲ به آن اشاره شده حقوق حاکمه بر منابع زنده و غیر زنده و همچنین سایر فعالیت ها برای بهره برداری و اکتشاف اقتصادی منطقه، ایجاد و استفاده از جزایر مصنوعی، تأسیسات و سازه ها، تحقیقات علمی دریایی و حفاظت و حفظ محیط زیست دریایی است. البته نکته حائز اهمیت این است که حقوق کشور ساحلی در این منطقه از نوع حقوق اختیاری بوده و باید از سوی کشور ساحلی مورد ادعا قرار گیرد.

در مقابل طبق ماده ۵۸ کنوانسیون ۱۹۸۲ برای سایر دولتها نیز حقوق و تکالیفی پیش بینی شده است که یکی از مهم ترین آنها آزادی کشتیرانی است، که به موجب این ماده آزادی های پیش بینی شده در ماده ۸۷ در خصوص کشتیرانی در منطقه آزاد، در منطقه انحصاری-اقتصادی نیز حاکم شده است. البته به خاطر اشاره غیرمستقیم و مبهم در ماده ۵۸ به ماده ۸۷ کنوانسیون که مربوط به دریای آزاد است تردید هایی درباره گستره این حق یا آزادی به وجود آمده است. (رابین چرچیل و آلن لو/مترجم بهمن آقایی، حقوق بین الملل دریاها، ۱۹۹۱، ص ۲۳۷). آن چه واضح است تاسیس مناطق آبی جدید تنها در جهت افزایش منافع دولت ساحلی نبوده و با تفسیر از کنوانسیون ۱۹۸۲ در می یابیم که سعی شده در منافع دولت ساحلی و دولتهای دیگر تعادل برقرار شود. بیشترین میزان اختلاف صلاحیتی در حقوق دریاها مربوط به منطقه انحصاری-اقتصادی است. (وضعیت سوخت رسانی در منطقه انحصاری اقتصادی، میرعباسی و امیرشعبانی، ۱۳۹۶، ص ۲۸۰) اما اکثر کشورها که از منافع خود در آزادی دریانوردی دفاع می کردند، تمایلی به اعطای اختیارات اجرایی جامع به کشورهای ساحلی در این منطقه جدید نداشتند. بنابراین، در جریان مذاکرات کنوانسیون ۱۹۸۲، ضبط و توقیف کشتی های خارجی در این منطقه جدید آبی «یک موضوع حساس» تلقی شد. (Safeguards against

(P218,Y2015 James Harrison, Excessive Enforcement Measures in the EEZ

پیش از ورود به بحث توقیف کشتی ها باید این نکته را روشن ساخت که پس از کنوانسیون ۱۹۸۲، تعریف دریای آزاد و آنچه تا قبل از این در حدود تشخیص دریای آزاد به کار می رفت به علت شناسایی مناطق جدید دریایی دچار تغییر و دگرگونی شد. منطقه انحصاری-اقتصادی و آب های مجمع الجزایری از حیطه شمول دریای آزاد خارج و گستره دریای آزاد محدود گشت؛ اما با تفسیر از مواد کنوانسیون ۱۹۸۲ و نص صریح تعدادی از مواد، می توان دریافت که برخی قواعد دریای آزاد کماکان قابل تسری به منطقه انحصاری-اقتصادی نیز هست.

اختیارات دولت ساحلی بر توقیف کشتی ها در منطقه انحصاری-اقتصادی

کنوانسیون ۱۹۸۲ یک ماده واحد در مورد توانایی یک کشور ساحلی برای ضبط کشتی هایی که مظنون به نقض قوانین و مقررات آن در منطقه انحصاری-اقتصادی هستند، ندارد. دو کنوانسیون مجزا یعنی کنوانسیون بین المللی توقیف کشتی ها ۱۹۹۹ و کنوانسیون بین المللی برای اتحاد برخی از قوانین مربوط به توقیف کشتی های دریایی ۱۹۵۲، در زمینه توقیف کشتی ها نیز تدوین شده است اما قوانین این دو کنوانسیون به ویژه کنوانسیون ۱۹۹۹ بررسی بعد حقوق خصوصی توقیف کشتی ها است؛ یعنی شرایطی که در آن کشتی به عنوان دارایی، به منظور ایجاد تضمین از پرداخت طلب اشخاص حقیقی یا حقوقی در معرض توقیف قرار می گیرد (کنوانسیون بین المللی توقیف کشتی ها، ۱۹۹۹). بحث توقیف کشتی از منظر حقوقی عمومی مانند هنگامی که کشتی باعث ایجاد آلودگی دریایی می شود یا قوانین بین المللی کشتیرانی را زیر پا می گذارد بیشتر برای ما حائز اهمیت است.

بند ۱ ماده ۹۲ کنوانسیون حقوق دریاها بیان می کند: «کشتی ها می بایست فقط تحت پرچم یک دولت کشتیرانی کنند و جز در موارد استثنایی که صریحاً در این کنوانسیون یا سایر معاهدات بین المللی دیگر پیش بینی شده است، در دریای آزاد تحت صلاحیت انحصاری دولت صاحب پرچم خواهند بود.» همچنین دیوان دائمی دادگستری بین المللی در قضیه لوتوس بیان می کند: «مسلماً این محرز است که خارج از موارد خاصی که حقوق بین الملل مشخص کرده است، کشتی ها در دریای آزاد تابع قدرت هیچ کشوری نیستند مگر کشوری که پرچم آن را برافراشته اند.» قید کردن لفظ استثنائات در ماده ۹۲ و موارد خاص در قضیه کشتی لوتوس نشان از این دارد که تحت شرایطی توقیف کشتی ها در دریای آزاد امکان پذیر است؛ یعنی حق انحصاری دولت صاحب پرچم در دریای آزاد مطلق نیست. کنوانسیون ۱۹۸۲ به وضوح بیان می کند آن دسته از آزادی های دریانوردی که در دریای آزاد وجود دارد، طبق بند ۱ ماده ۵۸ به منطقه انحصاری-اقتصادی نیز اعطا شده است. (امروزه کشتیهای نظامی براساس نظریه «مصلحت خدمت، یا حسن انجام وظایف» از مصونیت کامل برخوردارند و از حیطه شمول بحث ما خارج می باشند).

طبق کنوانسیون ۱۹۸۲ این استثنائات برای توقیف کشتی ها در دریای آزاد عبارت اند از:

(۱) دزدی دریایی (ماده ۱۴ کنوانسیون ۱۹۵۸ ژنو و ماده ۱۰۰ کنوانسیون ۱۹۸۲): دزدی دریایی جزء اصلی ترین جرائمی است که تحت صلاحیت جهانی است. هر کشور عضو کنوانسیون در دریاهای آزاد یا هر جای دیگر خارج از صلاحیت دولت ها میتواند کشتی راهزن، یا کشتی که با راهزنی گرفته شده و تحت کنترل راهزنان است را توقیف و اشخاص دخیل در آن را دستگیر و اموال کشتی را توقیف نماید. این صلاحیت برای هر کشور عضو کنوانسیون در منطقه انحصاری-اقتصادی نیز وجود دارد. (بند ۲ ماده ۵۸ کنوانسیون ۱۹۸۲)

(۲) قاچاق مواد مخدر و داروهای روانگردان (ماده ۱۳ کنوانسیون ۱۹۵۸ دریای آزاد و ماده ۹۹ کنوانسیون ۱۹۸۲): طبق بند ۱ ماده ۱۰۸ کنوانسیون ۱۹۸۲، کلیه کشورها باید جهت سرکوب و مجازات قاچاق مواد مخدر و داروهای روانگردان که کشتی ها در دریای آزاد و در جهت نقض عهدنامه های بین المللی بدان مبادرت می ورزند، همکاری کنند. طبق بند ۲، هر کشوری که به دلایل منطقی اعتقاد دارد که کشتی حامل پرچم او به قاچاق غیر قانونی مواد مخدر یا روانگردان اشتغال دارد، می تواند از سایر کشورها بخواهد برای سرکوب قاچاق با وی همکاری کنند. در واقع ماده ۱۰۸، اصل همکاری بین دولت صاحب پرچم و دیگر دولت ها در زمینه مقابله با قاچاق مواد مخدر را منظور داشته است. ضمناً، با توجه به بند ۲ ماده ۵۸ کنوانسیون ۱۹۵۸ حقوق دریاها، به نظر می رسد همان الزام در منطقه انحصاری اقتصادی نیز مشابه دریای آزاد درخواست شده است.

(۳) پخش غیر مجاز برنامه های رادیویی (ماده ۱۴ کنوانسیون ۱۹۵۸ و ماده ۱۰۰ کنوانسیون ۱۹۸۲): کنوانسیون ۱۹۸۲ به کشور های ساحلی اجازه می دهد در صورت پخش غیرمجاز برنامه های رادیویی و خدشه به حقوق دولت ساحلی، صلاحیت خود را بر این کشتی ها اعمال کنند که توقیف یکی از موارد اعمال صلاحیت است. واضح است که در صورت حضور کشتی پخش کننده امواج رادیویی در منطقه انحصاری-اقتصادی نیز دولت ساحلی حق توقیف این گونه کشتی ها را نیز دارد.

(۴) تعقیب فوری و حضور مؤثر (ماده ۲۳ کنوانسیون ۱۹۵۸ و ماده ۱۱۱ کنوانسیون ۱۹۸۲): به موجب حق تعقیب، یک دولت مجاز به تعقیب کشتی بیگانه است که مقررات دولت ساحلی در آبهای داخلی، سرزمینی، منطقه نظارت، انحصاری-اقتصادی و فلات قاره را زیر پا گذاشته و دولت ساحلی مجاز به تعقیب در دریای آزاد و بازینی و تفتیش دقیق، توقیف و بردن کشتی به یکی از بنادر خویش است. البته اجرای این حق تابع شرایطی است که در ماده ۱۱۱ کنوانسیون به تفصیل بیان شده است. بند ب این ماده بیان می کند: «در منطقه انحصاری-اقتصادی و فلات قاره و از جمله در مناطق ایمنی پیرامون تاسیسات فلات قاره، حق تعقیب فوری با اعمال تغییرات لازم در قبال نقض قوانین و مقررات دولت ساحلی که بر طبق این کنوانسیون در منطقه انحصاری-اقتصادی و فلات قاره، از جمله در این مناطق ایمنی قابل اعمال است، به اجرا گذارده خواهد شد.» همچنین حق توقیف کشتیهای خارجی که از قایقهای خود برای ارتکاب جرم در دریای سرزمینی و احتمالاً در حال حاضر در منطقه انحصاری-اقتصادی استفاده می کنند در حالی که خودشان خارج از آن منطقه هستند نیز وجود دارد. این

همان نظریه حضور موثر است که بطور ضمنی در مقررات کنوانسیونهای دریای آزاد و دریای سرزمینی در مورد تعقیب فوری پذیرفته شده است.

۵) جلوگیری از آلودگی گسترده (ماده ۲۲۱ کنوانسیون ۱۹۸۲): ماده ۲۲۱ کنوانسیون حقوق دریاها ضرورت ایجاد حق مداخله را تأیید کرده و به دولت هایی که سواحل آنها از طریق آلودگی جدی ناشی از حوادث کشتیرانی در دریای آزاد مورد تهدید قرار گرفته است (طبق ماده ۲۴ و ۲۵ کنوانسیون ۱۹۵۸) اجازه می دهد به منظور اجتناب و کاهش پیامدهای آلودگی اقدامات لازم را اتخاذ نمایند. در کنوانسیون ۱۹۸۲ کنترل آلودگی یکی از حقوق حاکمه کشور ساحلی در منطقه انحصاری-اقتصادی خود است، پس بدیهی است که دولت ساحلی در جهت این حق حتی به توقیف کشتی کشور آلوده کننده مبادرت کند.

تبعات نقض حقوق حاکمه در منطقه انحصاری-اقتصادی

موارد ذکر شده تطبیق ماده ۵۸ کنوانسیون ۱۹۸۲ با استثنائات صلاحیت در دریای آزاد بود؛ اما تکلیف نقض حقوق حاکمه دولت ساحلی در منطقه انحصاری-اقتصادی چیست؟ آیا نقض حقوق حاکمه به دولت ساحلی مجوزی تا حد توقیف کشتی خارجی را می دهد؟

از جمله مهمترین این حقوق حاکمه، حق بر شیلات و ماهیگیری است. ماهیگیری غیرقانونی در این منطقه دریایی یکی از مشکلات بزرگ برای دولت ساحلی است. کشور ساحلی صید مجاز را طبق بند ۱ ماده ۶۱ تعیین می کند و باید اقدامات حفاظتی و مدیریتی مناسب را انجام دهد تا اطمینان حاصل شود که حفظ منابع زنده در منطقه انحصاری-اقتصادی به دلیل بهره برداری بیش از حد طبق بند ۲ ماده ۶۱ به خطر نمی افتد. همانطور که در ماده ۶۲ بیان شده است، دولت ساحلی باید در عین حال هدف استفاده بهینه از منابع زنده را ارتقا دهد. (Valentin J. ، Combating illegal Fishing in the Exclusive Economic Zone).

(P388،Y2016،Schatz). به منظور جلوگیری از ماهیگیری غیرقانونی در منطقه انحصاری-اقتصادی خود، دولت ساحلی باید بتواند به طور موثر قوانین شیلات خود را اجرا کند. امروزه، اجرای مؤثر برای اقدامات قانونی بیشتر، از اهمیت زیادی برخوردار است. اقدامات اجرایی اساسی در دسترس دولت ساحلی برای اطمینان از انطباق با قوانین و مقررات شیلات مطابق با مواد ۵۶ و ۷۳ کنوانسیون ۱۹۸۲ شامل دستور سوار شدن به کشتی، بازرسی، دستگیری و رسیدگی قضایی بر اعمال کشتی های خارجی که مشکوک به نقض قوانین ماهیگیری هستند، می باشد. با این حال، ماده ۷۳، مقرر می دارد که کشتی ها و خدمه دستگیر شده باید بلافاصله پس از ارائه وثیقه معقول یا سایر وثیقه ها آزاد شوند. (Combating illegal Fishing in the Exclusive Economic Zone).

(P392،Y2016،Valentin J. Schatz،Economic Zone)

یکی دیگر از حقوق دولت ساحلی در منطقه انحصاری-اقتصادی ساخت تاسیسات و جزایر مصنوعی است که البته در کنوانسیون ۱۹۸۲ بیان شده است که این حق از نوع حقوق حاکمه نیست و صلاحیت محدود تری بر این حق اعمال شده است. دیوان بین المللی حقوق دریاها در پرونده کشتی آرکتیک سانرایز بیان می کند: «مداخله

سایر دولت ها در فعالیت معمول تأسیسات و تجهیزات مستقر در منطقه انحصاری اقتصادی دولت ساحلی، سبب بروز خطرهایی برای تأسیسات یا زیست محیط دریاها میشود. بنابراین در حالت عادی هرگونه مداخله سایر دولت ها در نحوه فعالیت دولت ساحلی در منطقه انحصاری اقتصادی ممنوع است و دولت ساحلی حق دارد صلاحیت خود را در این موارد اعمال کند». بنابراین، به نظر می رسد حتی حق توقیف کشتی برای دولت ساحلی مجاز شمرده شده است.

آخرین نکته نیز مربوط به توقیف کشتی هایی است که جرم خود را در آب های آزاد و قبل از ورود به دریای سرزمینی انجام داده باشند. [دکتر مقتدر](#) بیان می کند: «در مواقعی که جرم در آبهای آزاد قبل از ورود به آبهای سرزمینی رخ داده باشد، دولت ساحلی حق مداخله ندارد مگر اینکه جرم مربوط به نقض مقررات راجع به منطقه انحصاری اقتصادی یا ایجاد آلودگی باشد». این مطلب در بند ۵ ماده ۲۷ کنوانسیون ۱۹۸۲ صراحتاً ذکر شده است. بنابراین می بینیم با این مجوز، بطور قابل ملاحظه ای حوزه قضایی رسیدگی کیفری دولت ساحلی گسترش پیدا کرده [است](#).

معاهده دریاهای آزاد سازمان ملل؛ اقدامی تاریخی در حفاظت از تنوع زیستی دریایی

دکتر کوثر فیروزپور- فارغ التحصیل دکتری حقوق بین الملل دانشگاه تهران

اقیانوس ها میزبان تنوع وسیعی از زندگی دریایی، با تامین بیش از نیمی از اکسیژن، مهمترین مخزن کربن، جاذب گرمایش بیش از حد و حائل در برابر تغییرات آب و هوایی، ضامن بقای زندگی در زمین هستند که ۷۰ درصد سطح زمین را در برمی گیرند. [National Geographic](#) با این حال در چند دهه اخیر، فعالیت های انسانی که محیط دریایی را مورد حمله قرار می دهند، شدت یافت و نگرانی فزاینده ای در خصوص وضعیت اقیانوس ها به طور کلی به ویژه تنوع زیستی و گونه های در معرض خطر به وجود آمد. [World Ocean Assessment](#) تضمین حفاظت و استفاده پایدار از اقیانوس های جهان یکی از موضوعات مهم دنیای امروز است که در آرمان ۱۴ برنامه ۲۰۳۰ برای توسعه پایدار به آن اشاره شده است. [Agenda for Sustainable Development](#) در اولین ارزیابی جهانی اقیانوس ها بیان شد که بسیاری از بخش های اقیانوس به صورت جدی تخریب شده و اگر به این مشکل توجه نشود، استفاده از منافعی که بشر امروزه در اختیار دارد، غیرممکن خواهد شد چرا که باوجود اینکه فشار بر تنوع زیستی دریایی گسترده است اما در مقررات مرتبط با زیست بوم با کاستی مواجه ایم. [World Ocean Assessment](#) آن چه نیازمند نگاه عمیق تری است، تنوع زیستی در مناطق خارج از حوزه صلاحیت ملی است چرا که مطابق ماده ۴ کنوانسیون تنوع زیستی [CBD 1992](#)، این کنوانسیون بر مناطق تحت صلاحیت ملی نظیر آب های داخلی، دریای سرزمینی، منطقه انحصاری اقتصادی و فلات قاره حاکم است و در مناطق خارج از حوزه صلاحیت ملی زمانی قابل اعمال است که فعالیت های مخرب تحت کنترل و صلاحیت دولت خاص به وقوع پیوندند. از آن جایی که کنوانسیون تنوع زیستی قادر به ساماندهی دقیق مسائل مربوط به تنوع زیستی دریایی در مناطق خارج از حوزه صلاحیت ملی نیست، تهیه یک موافقت نامه اجرایی جدید به منظور تضمین حمایت حداکثری از این مناطق ضروری بود.

ازین رو مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۲۰۰۴، گروه کاری متخصص با نام گروه کاری غیررسمی ویژه برای مطالعه موضوعات مربوط به حفاظت و توسعه پایدار تنوع زیستی دریایی در مناطق خارج از حوزه صلاحیت ملی را ایجاد کرد و از آن طریق از دولت ها و سازمان های بین المللی خواست سریعاً مطابق حقوق بین الملل، رویه های مخرب که تاثیر نامناسب بر تنوع زیستی دریایی و زیست بوم دارند را شناسایی کنند. در سال های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۵ این گروه نه جلسه تشکیل داد و با تهیه گزارش، مقالات علمی و ارائه موضوعات در پیشبرد این مهم قدم بزرگی برداشت. تلاش برای ایجاد نظام جدید تنها از طریق این گروه کاری نبود بلکه اتحادیه بین المللی حفاظت از طبیعت، سازمان های بین المللی نظیر فائو، ایمو، کمیسیون بین الدولی اقیانوس شناسی و کنوانسیون گونه های مهاجر نیز اقدامات قابل توجهی به منظور تنظیم ابزارها و راهنمایی های فنی انجام دادند. در نهایت مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۲۰۱۵ قطعنامه ۶۹/۲۹۲ را برای تدوین سند قانونی الزام آور تحت لوای کنوانسیون حقوق دریاها مبنی بر حفاظت و استفاده پایدار از تنوع زیستی دریایی در مناطق

خارج از حوزه صلاحیت ملی تصویب کرد [General Assembly](#) در پی این قطعنامه، کمیته مقدماتی برای تهیه توصیه نامه هایی در راستای تهیه پیش نویس ایجاد شد. مطابق رویه های پیشین به منظور آماده سازی مراحل اولیه تشکیل کنفرانس بین المللی، مجمع عمومی تصمیم به استقرار کمیته مقدماتی گرفت. مجمع عمومی در قطعنامه ۷۲/۲۴۹ خود در ۲۴ دسامبر ۲۰۱۷ به تشکیل یک کنفرانس بین المللی تحت نظارت سازمان ملل متحد برای بررسی توصیه های کمیته مقدماتی در مورد مولفه های سند رای داد تا به تفصیل متن یک سند بین المللی الزام آور حقوقی تحت کنوانسیون ملل متحد حقوق دریاها در مورد حفاظت و استفاده پایدار از تنوع زیستی دریایی در مناطق خارج از حوزه صلاحیت ملی، بررسی گردد. بر اساس قطعنامه ۷۲/۲۴۹، کنفرانس یک جلسه سازمانی سه روزه در نیویورک، از ۱۶ تا ۱۸ آوریل ۲۰۱۸ برای بحث در مورد روند تهیه پیش نویس سند، برگزار کرد. [General Assembly](#).

جلسه اول ۴ تا ۱۷ سپتامبر ۲۰۱۸، جلسه دوم ۲۵ مارس تا ۵ آوریل ۲۰۱۹ و جلسه سوم ۱۹ تا ۳۰ اکتبر ۲۰۱۹ تشکیل شد. جلسه چهارم که با تصمیمات ۷۴/۵۴۳ و ۷۵/۵۷۰ به دلیل همه گیری کووید-۱۹ به تعویق افتاد، ۷ تا ۱۸ مارس ۲۰۲۲ تشکیل شد. [General Assembly](#) پنجمین جلسه کنفرانس ۱۵ تا ۲۶ اکتبر ۲۰۲۲ بر اساس تصمیم مجمع عمومی ۷۶/۵۶۴ تشکیل شد. [General Assembly](#) در آخرین روز آن جلسه، کنفرانس با بررسی راه پیش رو، تصمیم به تعلیق جلسه پنجم و از سرگیری آن در تاریخ بعدی گرفت. در همین راستا، مجمع عمومی در قطعنامه ۷۷/۲۴۸ خود دریچه جدیدی را درباره اقیانوس ها و حقوق دریاها گشود و از دبیرکل درخواست کرد تا پنجمین جلسه کنفرانس را در مقر سازمان ملل متحد از ۲۰ فوریه تا ۳ مارس ۲۰۲۳ مجدداً برگزار کند. [General Assembly](#) در نهایت در هفته گذشته بعد از قریب دو دهه مذاکره، کلیه ۱۹۳ دولت عضو سازمان ملل متحد به تصویب سندی در باب حفاظت و استفاده پایدار از تنوع زیستی در مناطق خارج از صلاحیت ملی رای مثبت دادند و یک اقدام تاریخی معرفی شد [business-humanrights](#) و این سند به عنوان سومین سند اجرایی حقوق دریاها پس از کنوانسیون ۱۹۸۲ [UNCLOS](#) و موافقتنامه نیویورک ۱۹۹۴ [Agreement on part XI UNCLOS](#) معرفی شد. همانطور که رنالی دبیر جلسه در ابتدای سخنان خود بیان داشت: «کشتی به ساحل رسید». اما این معاهده برای لازم الاجرا شدن به تصویب دولت های عضو نیاز دارد که مطابق بند ۱ ماده ۶۱ پیش نویس، معاهده صد و بیست روز پس از تودیع شصتمین سند تصویب لازم الاجرا می شود. [UN News](#).

آن چه تدوین کنندگان این معاهده اذعان دارند این است که مناطق خارج از حوزه صلاحیت ملی، دریای آزاد و بستر، دو سوم اقیانوس ها را در بر می گیرند و تنوع زیستی در این مناطق، گونه های دریایی، زیستگاه ها و اکوسیستم ها بسیار تحت فشار هستند. این معاهده تاریخی، یک فرصت مهم برای حفاظت از محیط زیست دریایی در مناطق خارج از حوزه صلاحیت ملی فراهم می آورد که تاکنون بدون هیچ قاعده ای، صرفاً با تقدم و پیش دستی دولت ها مورد بهره برداری قرار می گرفت. سند جدید با گنجاندن اصول زیست محیطی نظیر اصل

احتیاط، مدیریت علم محور، مدیریت اکوسیستم محور، انصاف، نظارت زیست محیطی، حکمرانی مطلوب، میراث مشترک بشریت، استفاده از دانش سنتی مردمان بومی، استفاده از بهترین دانش، اطلاعات و روش های موجود، توجه ویژه به نیازهای دولت های در حال توسعه و محصور در خشکی، پرداخت خسارت توسط آلوده کننده و ایجاد زیرساخت های جهانی، به دنبال به روز رسانی نظام کنوانسیون حقوق دریاها است. این معاهده با پوشش تقریباً دو سوم اقیانوس ها که خارج از مرزهای ملی قرار دارد، چارچوبی قانونی برای توجه به چند مولفه اساسی ایجاد می کند: ۱. منابع ژنتیک دریایی و تسهیم منافع به طور عادلانه و منصفانه؛ ۲. مدیریت منطقه از طریق ابزارهایی نظیر ایجاد مناطق حفاظت شده دریایی؛ ۳. ارزیابی اثرات زیست محیطی؛ و در نهایت ۴. ظرفیت سازی و انتقال تکنولوژی دریایی در تحقیقات علمی دریایی. این چهار موضوع باید با یکدیگر به عنوان یک مجموعه در نظر گرفته شوند و بدون در نظر گرفتن یکی، دیگری اجرایی نخواهد شد.

این معاهده بدنه جدیدی را برای «منابع ژنتیکی دریایی» که می تواند برای تولید داروها یا لوازم آرایشی مفید باشد، ایجاد می کند. در سال های اخیر منابع ژنتیک دریایی توجه فزاینده تجاری و علمی را به خود جذب کردند و اختراعاتی را در صنایع غذایی و دارو در پی داشتند. ارزش بالقوه و بالفعل محصولات تجاری که از منابع ژنتیک دریایی استفاده می کنند بسیار بالا است: داروهای ضدسرطان ساخته شده از ارگانسیم های دریایی یک دهه قبل، دو میلیارد دلار ارزش خلق کردند و تعداد حق اختراع های ثبت شده در حوزه منابع ژنتیک دریایی از جمله در مناطق خارج از حوزه صلاحیت ملی افزایش یافته است. این سند به دنبال آن است تا تضمین نماید علی رغم فعالیت آزاد تمامی دولت ها در این مناطق، هیچ دولتی حق ادعای حقوق حاکمیتی و حاکمه بر منابع ژنتیک ندارد و تصدیق می کند که این منابع باید به شیوه ای عادلانه و منصفانه تسهیم شود و برای کمک به بشریت و در راستای اهداف صلح آمیز استفاده شود. هدف از این معاهده دستیابی منصفانه و فراگیرتر کردن اقدامات انجام شده در آب های آزاد، به ویژه برای کشورهای در حال توسعه است. همچنین دارای مقرراتی است که امکان به اشتراک گذاری عادلانه دانش، فناوری ها و مزایای منابع ژنتیکی دریایی را فراهم می کند؛ موضوعی که نقطه تنش اصلی در مذاکرات بود. بزرگترین دستاورد معاهده جدید این است که راه را برای ایجاد «مناطق حفاظت شده دریایی» در مقیاس بزرگ هموار می کند؛ ایجاد مناطق حفاظت شده دریایی وسیع برای محافظت در برابر تلفات حیات وحش بخش اصلی سند است و این بدان معناست که فعالیت های آسیب رسان انسانی مانند ماهیگیری تجاری و حفاری گاز و نفت می تواند در حدود ۳۰ درصد از اقیانوس های جهان، ممنوع یا محدود شود. دولت ها می توانند پس از مطالعه و بررسی، به صورت انفرادی یا گروهی پیشنهاد های خود را درباره ایجاد مناطق حفاظت شده اعلام کنند و به شیوه اجماع در خصوص تعیین چنین مناطقی تصمیم گیری می شود.

مولفه دیگر این سند، تعیین استانداردهای جهانی برای ارزیابی اثرات زیست محیطی بر فعالیت های تجاری در اقیانوس است. این ارزیابی ها همچنین اثرات تجمعی، ترکیبی و افزایش ناشی از فعالیت های مختلف را در نظر

خواهند گرفت. معاهده جدید دریای آزاد تصریح می کند که ارزیابی اثرات زیست محیطی باید قبل از هرگونه بهره برداری جدید از منابع دریایی در مناطق فراتر از صلاحیت های ملی انجام شود. دلیل اصلی درج این مهم، هدف قرار دادن فعالیت هایی نظیر استخراج مواد ژنتیک و مهندسی زیستی دریایی است که پیش از این در روند ارزیابی اثرات زیست محیطی نبودند. دلیل دیگر، ایجاد استانداردهای بهترین رویه برای ارزیابی اثرات زیست محیطی در مناطق خارج از صلاحیت ملی است؛ جایی که دانش علمی تنوع زیستی دریایی هنوز نوپا و نوظهور است. بیش از آن که موقعیتی خلق شود که در آن ارزیابی اثرات زیست محیطی مانعی برای فعالیت های خاص باشد، بهترین رویکرد آن است که تنوع زیستی موضوع حساسیت بین المللی قرار گیرد و این قدرت را دارد که شرایطی را به نفع کاهش اثرات مخرب بر محیط زیست دریایی تحمیل کند و فعالیت هایی که امکان آسیب اساسی به محیط دریایی دارند را ممنوع نماید. مؤلفه های اصلی روند ارزیابی اثرات زیست محیطی شامل غربالگری، شرایط ارجاع به ارزیابی اثرات زیست محیطی، اطلاع رسانی عمومی، مشاوره، گزارش دهی و گزارش بعد تصمیم است تا دریایم فعالیت مجاز است یا باید ممنوع اعلام شود. به عقیده تدوین کنندگان این معاهده، تحقیقات علمی دریایی زمینه ای برای اداره اقیانوس ها است. به این مفهوم که قواعد حاکم بر استفاده از اقیانوس باید مبتنی بر درک علمی معقول از محیط زیست دریایی باشد. [Report of the Secretary-General](#) گذشته از این، علوم دریایی می تواند به ریشه کنی فقر، تضمین امنیت غذایی، پشتیبانی از فعالیت اقتصادی انسانی، حفاظت از منابع جاندار دریایی و محیط زیست و پیش بینی فاجعه های طبیعی، مساعدت چشمگیری نماید. بنابراین تحقیقات علمی دریایی موضوعی مهم در حقوق دریاها است. در واقع تحول علم دریایی و حقوق دریاها ذاتا درهم تنیده شده اند.

شایان ذکر است که معاهده جدید کمک بزرگی به اجرایی شدن چارچوب جهانی تنوع زیستی سازمان ملل است که در دسامبر ۲۰۲۲ در پانزدهمین کنفرانس اعضا کنوانسیون تنوع زیستی در مونترال مورد توافق قرار گرفت. [CBD](#) در این کنفرانس، دولت ها متعهد شدند تا سال ۲۰۳۰ از ۳۰ درصد از اقیانوس ها، زمین ها و مناطق ساحلی محافظت کنند (معروف به ۳۰x۳۰). [UN News](#)



بخش پنجم: حقوق محیط زیست

مدیریت آب و هوا، اصلاحات یا نابودی؛ آینده UNFCCC

معصومه زمانیان - دانش آموخته کارشناسی ارشد حقوق بین الملل و دکتر بهاره حیدری - دکترای حقوق بشر از دانشگاه اکس
مارسی فرانسه و عضو هیات علمی دانشگاه

در یک بازه زمانی هشت ماهه که شامل کنفرانس ماه نوامبر سال ۲۰۲۱ سازمان ملل متحد در مذاکرات آب و هوا در گلاسکو بود، هیئت بین دولتی تغییرات آب و هوایی (IPCC) (Intergovernmental Panel on Climate Change) سه گزارش را منتشر کرد که سیاست، تأثیرات و کاهش آلاینده‌گی در تغییرات آب و هوا را تجزیه و تحلیل می کرد. این گزارش ها ششمین ارزیابی IPCC را تشکیل می دهند (پنجمین آن، هشت سال پیش منتشر شد). آنچه از پیش بینی این گزارش مبرهن است اینکه طولی نمی کشد که در آینده ای نه چندان دور، شکاف بین مسیر مرگبار کنونی تأثیرات تغییرات آب و هوایی و تأثیرات تعهدات ضعیف کشورهای پرمصرف در گلاسکو برای کاهش انتشار گازهای گلخانه ای را احساس کنیم.

سومین گزارش IPCC، اشاره می کند که «همیشه به دلیل تعامل محوری بین قدرت، سیاست و اقتصاد، تعهدات گسترده به اقدام فوری تبدیل نمی شوند.» در واقع، مانند بسیاری از COPهای قبل از آن، COP26 گلاسکو انتقادهای زیادی را به دلیل روند بسیار کند برای جلوگیری از بلایای آب و هوایی قریب الوقوع به دنبال داشت. در ماه فوریه، پس از انتشار دومین گزارش IPCC، آنتونیو گوترش، دبیر کل سازمان ملل متحد (سازمان ملل) این سند را «اطلسی از رنج های انسانی و کیفرخواستی نفرین کننده از رهبری شکست خورده آب و هوا» خواند. همانطور که گزارش دوم IPCC، نشان می دهد تأثیرات آب و هوایی در سراسر جهان به یک اندازه احساس نمی شود. در حالی که حدود ۳,۳ تا ۳,۶ میلیارد نفر در شرایط بسیار آسیب پذیر آب و هوایی زندگی می کنند، این آسیب پذیری «به طور قابل توجهی در مناطق مختلف متفاوت است»، مناطقی مانند آفریقای غربی، مرکزی و شرقی، آسیای جنوبی، آمریکای مرکزی و جنوبی، کشورهای در حال توسعه، جزایر کوچک و به ویژه قطب شمال در معرض خطر هستند.

آسیب پذیری نیز با فقر، حکمرانی ضعیف، دسترسی محدود به خدمات و منابع اساسی، درگیری های خشونت آمیز، و سطوح بالای معیشت حساس به آب و هوا تشدید می گردد. این نابرابری و به حاشیه رانده شدن بر اساس جنسیت، قومیت، و وضعیت اجتماعی-اقتصادی، و نیز توسعه ناپایدار و سایر الگوهای نابرابری مانند استثمار، به ویژه برای مردم بومی و جوامع محلی، می تواند بیشتر موجب تشدید گردد.

توافقنامه پاریس - که در بیست و یکمین کنفرانس اعضا (COP) (21st Conference of the Parties) کنوانسیون چارچوب سازمان ملل متحد در مورد تغییر آب و هوا (UNFCCC) در سال ۲۰۱۵ به تصویب رسید، سه رکن کلیدی اقدامات آب و هوایی را ایجاد کرد: کاهش (mitigation)، سازگاری (adaptation) و تامین مالی (financing). مورد چهارم، ضرر و زیان (loss and damage) (در ماده ۸ موافقتنامه پاریس و

بند ۵۲ تصمیمات پاریس مورد توجه قرار گرفته است و فقط در اجلاس گلاسگو به تشریح و اجرایی نمودن آن پرداخته شده است؛ بنابراین یکی از ارکان کلیدی پاریس می باشد، در توافقنامه COP26 در سال ۲۰۲۱ گنجانده شد. هر کدام از این موارد چهارگانه به عنوان مقیاسی متفاوت باید برای رسیدگی به تأثیرات به سرعت در حال افزایش و متمایز تغییرات آب و هوا، مدنظر قرار گیرد.

با این حال، در هنگام بروز نیاز بیشتر به تعهدات قوی تر به منظور محدود کردن گرمایش به ۱٫۵ درجه، صداها و منافع آسیب پذیرترین افراد و کشورها در گفتگوهای جهانی آب و هوا اولویت داده نمی شود. [رویکرد عدالت اقلیمی \(climate justice\)](#) برای توافق های آتی مستلزم حمایت از حقوق آسیب پذیرترین قشرها و تقسیم بار و تأثیرات تغییرات آب و هوایی به طور عادلانه و منصفانه است.

موانع برای اقدامات اقلیمی در UNFCCC

UNFCCC تنها مجمع جهانی است که در مورد آب و هوا مذاکره می کند. این مجمع در واقع، ۱۹۷ کشور - بزرگ و کوچک - را متحد می کند که هر کدام صدایی دارند. با این حال، ویژگی این مجمع بدین گونه است که در آن هیچ یک رای رسمی ندارند و همه تصمیمات با اجماع (consensus) اتخاذ می شود. برخلاف قوانین داخلی مجمع عمومی سازمان ملل، رای گیری در قانون COP هرگز تصویب نشده و در نتیجه، این امر به کشورها حق وتوی مؤثری می دهد و به خاطر اجماع، بحث را به پایین ترین سطوح مشارکت با مخرج مشترک محدود می کند. همانطور که یکی از مقامات بلندپایه سابق سازمان ملل بیان کرد، «UNFCCC به دلیل عدم اجازه استفاده از یکی از مهمترین ابزارهای خود، یعنی رای یک به یک، برای اتخاذ نتایج مترقی تر، ضعیف شده است.» در حالی که کنسensus باید هدف و نه اینکه روش باشد و رأی گیری تنها به عنوان آخرین راه حل مورد استفاده [قرار گیرد](#)، و لذا یکی از بزرگترین کاستی های UNFCCC، این واقعیت است که هیچ وسیله ای برای دور زدن حق وتوی واقعی در این مجمع [وجود ندارد](#).

پایان دادن به زغال سنگ نمونه ای از یک اقدام عملی است که به طور مؤثری موجب کاهش وضعیت اضطراری آب و هوایی می گردد. در ساعات پایانی مذاکرات COP26، ریاست مجمع به رهبری الوک شارما

(Alok Sharma) از بریتانیا، در [متن پیش نویس تصمیم COP پیشنهادی \(Draft COP decision\)](#)

[\(proposed by the President\)](#)، عبارتی بدین مضمون نوشته بود که: «تسریع در حذف تدریجی زغال

سنگ و تمام سوخت های فسیلی و یارانه های حمایتی این سوخت ها». در واقع، این یک متن با یک هدف بلندپروازانه بود که می توانست به توقف سرمایه گذاری های جدید در زغال سنگ کمک کند. با این حال، به دلیل فشار تعداد معدودی از کشورها (کمتر از پنج کشور)، متن اصلاح شد تا در عوض از مذاکره کنندگان [بخواهد «تسریع در استقرار \[...\] فناوری هایی \[...\] از جمله تسریع تلاش ها برای کاهش تدریجی انرژی زغال](#)

[سنگ که از یارانه های ناکارآمد سوخت های فسیلی بهره می جوید»](#). اگر رأی گیری به عنوان ابزاری در اختیار

ریاست کنفرانس قرار می گرفت، این بند می توانست توسط اکثریت جهان به تصویب برسد و سیگنال بسیار

قوی تری به کشورها، سرمایه گذاران و جامعه مدنی مبنی بر جدیت UNFCCC در توقف تغییرات آب و هوایی ارسال کند. با این حال، بسیاری از دیپلمات ها بر این باورند که اتخاذ یک سیستم رای گیری در UNFCCC «غیرممکن» است و تلاش ها در گذشته برای پیشبرد این امر کارساز نبوده است.

از دیگر مشکلات UNFCCC طراحی محدود کننده آن است که دیپلمات ها را از جامعه مدنی جدا نموده است. یک مقام بلندپایه که به طور ناشناس صحبت می کرد، گفت: تقریباً هیچ طرفی در گفتگوهای موجود بین کشورها و جامعه مدنی شرکت نمی کند و تقسیم بین منطقه سبز و آبی وحشتناک است. شکاف بین جامعه مدنی و دیپلمات ها در طول سال ها افزایش یافته است. قبل از پاریس، زمانی که هنوز مذاکرات آب و هوای COP یک رویداد بسیار کوچکتر بود، فرصت هایی برای تعاملات غیررسمی بیشتر بین کشورها و نمایندگان کلیدی جامعه مدنی وجود داشت اما این فرصت ها امروزه در دست نیستند.

از طرفی، اگرچه بسیاری از جوانان خواستار عدالت اقلیمی شدند، اما وجود تاخیر در مذاکرات بر حول محور چهارم (ضرر و زیان) موجب از دست دادن همراهی قشر وسیعی از نسل جوان بر پیشگیری و جلوگیری از آسیب های جبران ناپذیر و اثرات فاجعه بار غیرمنتظره ایی مانند از بین رفتن احتمالی کل یک زیست بوم، صخره های مرجانی و ... خواهد شد که به زودی به سیاره زمین وارد می شود.

UNFCCC کنونی همچنین از فقدان رهبری رنج می برد زمانی که در آن سران کشورها، رؤسای مؤسسات مالی بین المللی و دیگر رهبران جهانی خود را برای نوع متفاوتی از تجارت مهیا نساخته اند به گونه ایی که به طور کامل به راه حل های ضروری متعهد شوند. از ایالات متحده تا هند، تسریع پیشرفت مستلزم تعهدات جسورانه تر و نشانه های واقعی تری از حمایت از کشورهای در حال توسعه است، به ویژه در مورد دو مبحث سازگاری و ضرر و زیان.

ضرورت تقویت UNFCCC و پیشنهاداتی در این مورد

UNFCCC تنها فضایی برای مذاکرات آب و هوایی است که در آن هر کشور صدایی دارد و این باید محافظت و تقویت شود و لذا به منظور حفظ ارتباط آن و افزایش اثربخشی آن، توصیه های زیر باید در نظر گرفته شود:

فرآیندهایی برای تقویت UNFCCC همچون بازنگری در روش های کاری آن مورد نیاز است. این امر مستلزم رهبری و اراده سیاسی رهبران سطح بالا است. دو مقام برای انجام این کار موقعیت خوبی دارند: دبیر کل سازمان ملل متحد و دبیر اجرایی UNFCCC. دبیر کل سازمان ملل متحد به صراحت موضع خود را در مورد آب و هوا در اجلاس اقلیمی در سال ۲۰۲۱ بیان نموده است (کشورهایی که سیاست های معکوس در مورد آب و هوا داشتند، به این اجلاس دعوت نشدند. در انتشار گازهای گلخانه ای چین بزرگترین کشور جهان است. بحران جهانی انرژی در سال ۲۰۲۱ فشارها را بر چین پیش از اجلاس آب و هوا COP26 تشدید کرده است. سران یا نخست وزیران کشورهای ژاپن، آفریقای جنوبی، روسیه، ایران، مکزیک، برزیل، ترکیه و واتیکان در ملاقات ها تا کنون شرکت نداشته اند). انتخاب یک دبیر اجرایی جسور جدید - سمتی که در حال حاضر توسط پاتریشیا

اسپینوزا (Patricia Espinosa)، که به پایان دوره ۳ ساله دوم خود نزدیک می شود - می تواند در تبدیل UNFCCC به پلتفرمی که بیشتر کنش گرا باشد کمک کند و همچنین روی رسیدگی جمعی به وضعیت اضطراری آب و هوا متمرکز شد.

در نهایت، جامعه مدنی باید در تمام جنبه های کار UNFCCC مشارکت بیشتری داشته باشد، از جمله اینکه بتواند ورودی های اساسی را در روند مذاکرات COP بکار گیرد. ریاست های آتی COP، مصر (COP27) و امارات متحده عربی (COP28)، می توانند سوابق جدیدی در مورد نحوه تعامل با رهبران جامعه مدنی، به ویژه جوانان ایجاد کنند.

گزارش های IPCC خالی از امید نبود، چرا که اذعان داشت که با افزایش کلی رویکرد و حمایت از سیاست های آب و هوایی و انتقال کمتر کربن در اجتماع، تأثیرات آن نیز برجسته تر گشته است.

نگاهی به دستاوردهای نشست شرم الشيخ در زمینه تغییر اقلیم

احسان دریادل – کارشناس ارشد حقوق بین الملل و پژوهشگر حقوق آب و بین الملل محیط زیست

بیست و هفتمین نشست طرف‌های کنوانسیون چارچوب ملل متحد در زمینه تغییر اقلیم در نوامبر ۲۰۲۲ با اتکا به موفقیت‌های گذشته و فراهم کردن زمینه بلندپروازی آتی جهت مقابله مؤثر با چالش جهانی تغییر اقلیم در شهر شرم‌الشیخ مصر برگزار شد. علی‌رغم تعهدات بی‌سابقه در خصوص رسیدن به کربن صفر و با وجود موج‌های گرما، خشکسالی و آتش‌سوزی‌های ناشی از افزایش دما که اغلب کشورهای گروه ۲۰ در تابستان ۲۰۲۲ تجربه کردند انتشار گزارش‌های هیأت بین‌الدولی تغییر اقلیم، نشان از عملکرد نامناسب دول مختلف جهان در مقوله مواجهه با تغییرات اقلیمی داشت. این اجلاس پس از نشست مراکش، برای اولین بار در یک [کشور درحال توسعه](#) و در خارج از اروپا برگزار می‌شد. پیش از شروع این کنفرانس، مصر اعلام کرده بود که خواسته این کشور آن است که کنفرانس بیست و هفتم تماماً به مسأله [اجرای برنامه‌های مقابله با تغییر اقلیم](#) مربوط شود و این همان چیزی بود که کشورها را از رسیدن به هدف ۱٫۵ درجه سانتیگراد دور می‌کرد.

در همین راستا، نشست شرم‌الشیخ بر نقش کلیدی چندجانبه‌گرایی براساس قواعد و اصول سازمان ملل از جمله در چارچوب [اجرای کنوانسیون و موافقت‌نامه پاریس](#) و اهمیت همکاری بین‌المللی برای مقابله با مسایل جهانی از جمله تغییر اقلیم و با هدف قرار دادن توسعه پایدار و تلاش برای ریشه‌کن کردن فقر تأکید داشت و این چیزی است که با گذار به سمت سبک زندگی پایدار و الگوهای پایدار تولید و مصرف امکان‌پذیر خواهد بود. البته افزایش اقدام اقلیمی مؤثر بایستی به شیوه‌ای اجرایی شود که عادلانه و جامع باشد و اثرات منفی اجتماعی یا اقتصادی ناشی از تغییر اقلیم را به حداقل برساند.

از جمله دستاوردهای نشست شرم‌الشیخ در حوزه انطباق با تغییر اقلیم بود که دولت‌ها در رابطه با نحوه اقدام در خصوص [هدف جهانی انطباق](#) که در نشست بیست و هشتم طرف‌ها مورد توافق واقع خواهد شد و به اطلاع نخستین بررسی جامع جهانی خواهد رسید، توافق نمودند. همچنین کمک‌های تازه‌ای به ارزش [بیش از ۲۳۰ میلیون دلار](#) به صندوق انطباق صورت گرفت که به جوامع آسیب‌پذیرتر در انطباق با تغییر اقلیم از طریق راه‌حل‌های انطباقی عینی کمک کند. علاوه بر این‌ها، [کمیته دائمی تأمین مالی تغییر اقلیم سازمان ملل](#) درخواست تهیه گزارشی در رابطه با دو برابر کردن منابع مالی اقلیمی را برای بررسی در نشست آتی ارایه خواهد کرد.

در زمینه مسایل مالی، همچون نشست گلاسگو، طرف‌ها از تأمین نشدن تعهد مالی ۱۰۰ میلیارد دلاری کشورهای توسعه‌یافته ابراز تأسف کردند و این کشورها را ملزم به تأمین این مبلغ تا سال ۲۰۲۵ نمودند. اما برای تحول جهانی در حوزه اقتصاد با کربن کم مطابق [تصمیم برنامه اجرایی شرم‌الشیخ](#)، نیاز به سرمایه‌گذاری [حداقل ۴ تا ۶ تریلیون دلاری سالانه](#) است که خود نیازمند دگردیسی سریع و جامع در سیستم‌ها، ساختارها و فرایندهای مالی، مشارکت دولت‌ها، بانک‌های مرکزی، بانک‌های تجاری، سرمایه‌گذاران نهادی و سایر بازیگران مالی است.

یکی دیگر از اموری که در نشست شرم‌الشیخ در خصوص آن تصمیم‌گیری شد، توافق در خصوص ترتیبات نهادی جهت اجرائی‌سازی شبکه سانتیاگو برای زیان و خسارت و تسریع کمک فنی به کشورهای در حال توسعه خصوصاً آسیب‌پذیر در مقابل اثرات مخرب تغییر اقلیم بود. ساختار این شبکه شامل یک دبیرخانه، هیأت مشورتی با وظیفه ارایه راهنمایی به دبیرخانه در جهت اجرای مؤثر کارکردهای این سازوکار و شبکه سازمان‌ها، ارکان و متخصصان عضو است که قرار شده به جوامع مختلف خصوصاً کشورهای آسیب‌پذیر در حال توسعه در برابر اثرات مخرب تغییر اقلیم کمک فنی در جهت اجرای رویکردهای مربوطه در زمینه منحرف نمودن، به حداقل رساندن و مقابله با تغییر اقلیم ارایه کند.

اما فارغ از موارد یاد شده، شاید مهمترین دستاورد بیست و هفتمین نشست طرف‌های کنوانسیون چارچوب ملل متحد در زمینه تغییرات اقلیم در مصر تصمیم نوآورانه کشورها در خصوص ایجاد ترتیبات مالی جدید و نیز یک صندوق اختصاصی جهت کمک به کشورهای در حال توسعه در راستای واکنش به «زیان و خسارت» باشد. طبق تصمیم کنفرانس شرم‌الشیخ، طرف‌ها توافق نمودند تا در راستای اجرای ترتیبات مالی و صندوق مربوطه در بند ۲ و ۳ این تصمیم مسایل ذیل را لحاظ نمایند:

الف) ایجاد ترتیبات نهادی، روش‌ها، ساختار، نحوه حکمرانی و حیطه اختیارات صندوق مربوطه مقرر در بند ۳ تصمیم؛

ب) تعریف مؤلفه‌های ترتیبات جدید مالی مقرر در بند ۲ تصمیم؛

ج) شناسایی و توسعه منابع مالی؛

د) تضمین هماهنگی و مکمل بودن ترتیبات جدید مالی.

دولت‌ها همچنین در خصوص ایجاد یک کمیته انتقالی به منظور ارایه توصیه‌هایی در رابطه با نحوه اجرایی‌سازی ترتیبات مالی جدید و صندوق مربوطه در نشست بیست و هشتم به توافق رسیدند. مطابق با بند ۴ همین تصمیم کمیته انتقالی از ۲۴ عضو از جمله ۱۰ عضو از کشورهای توسعه‌یافته و ۱۴ عضو از کشورهای در حال توسعه با در نظر گرفتن توزیع جغرافیایی تشکیل خواهد شد که تصمیمات را با اتفاق آرا اتخاذ خواهد کرد. انتظار می‌رود که نخستین نشست کمیته انتقالی قبل از مارس ۲۰۲۳ برگزار گردد.

اما زیان و خسارت چیست و چرا تصمیم دولت‌ها به ایجاد صندوق حمایتی در زمینه زیان و خسارت یک دستاورد مهم در حوزه تلاش‌های جهانی مربوط به تغییرات اقلیم تلقی می‌شود؟ زیان و خسارت به تأثیرات مخرب ناشی از تغییر اقلیم اشاره دارد که بشر از طریق کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای قادر به اجتناب از آن‌ها و نیز انطباق با آن‌ها نیست. بنا به گزارش‌های معتبر بین‌المللی این مسأله به خوبی ثابت شده که ۶۳ درصد انتشار گازهای گلخانه‌ای در سطح جهان از سال ۱۸۰۰ تا ۲۰۰۵، تنها توسط ۷ کشور ایالات متحده، چین، روسیه، برزیل، هند، آلمان و بریتانیا بوده که بیشترین میزان انتشار گازهای گلخانه‌ای را داشته‌اند و ۲۰ انتشاردهنده‌ای که در صدر جدول تولید گازهای گلخانه‌ای هستند، مسؤول ۸۲ درصد انتشار گازهای گلخانه‌ای

می‌باشند. بنابراین، دولت‌های بزرگ و صنعتی نقش مهمی در تغییرات اقلیمی و زیان‌های ناشی از آن داشته‌اند و کشورهای در حال توسعه و دولت‌های جزیره‌ای کوچک زیان‌دیدگان فعلی و بالقوه تغییرات اقلیمی هستند. عادلانه آن است که دولت‌های صنعتی سهم بیشتری در پرداخت هزینه‌های دفع، کاهش و رویارویی با زیان‌های ناشی از اقدامات مخرب تغییر اقلیمی و نیز پرداخت غرامات و خسارت‌های وارد شده در آینده بر عهده داشته باشند.

بحث زیان و خسارت در قالب ماده ۸ موافقت‌نامه پاریس ۲۰۱۵ گنجانده شد که البته با درج بند ۵۲ در تصمیم کنفرانس پاریس مبنی بر اینکه این ماده مستلزم هیچ‌گونه تعهد به جبران خسارت یا پرداخت غرامتی نیست، از یکی از عناصر مهم خود، یعنی تعهد به جبران خسارت دور ماند و همین مهم سبب شد برخی نویسندگان ماده ۸ را تا حد زیادی نمادین تفسیر کنند. دولت‌ها در ماده ۸ تکالیف دفع، کاهش و رویارویی با زیان‌ها را شناسایی کرده‌اند و این خود به معنای پذیرش مسئولیت است که تا قبل از آن کشورهای توسعه یافته و صنعتی شدیداً حتی با شناسایی آن مخالف بودند و این یک پیروزی برای کشورهای آسیب‌پذیر شمرده می‌شد. به زعم نویسندگان، شیوه جبران خسارت ناشی از نقض تعهدات مندرج در ماده ۸ موافقت‌نامه پاریس، به تصریح بند ۵۲، تعهد به جبران خسارت‌های وارد شده نیست؛ بلکه دولت‌ها وظیفه دارند در مقام بازدارندگی که یکی از اهداف حقوق مسئولیت (غیر از هدف جبران خسارت) است، منابع ورود زیان را از بین برده یا کاهش دهند و اقدامات احتیاطی را برای رویارویی با زیان‌ها اتخاذ نمایند. به عبارت بهتر یکی از اهداف قواعد مسئولیت، توزیع عادلانه زیان است و با توزیع خسارت در بین تمام یا برخی از دولت‌ها از تحمیل آن به دولت زیان‌دیده خودداری می‌شود. چند سال قبل، ارزیابی اینکه آیا مقررات مربوط به زیان و خسارت در موافقت‌نامه پاریس عدالت اقلیمی را برای کشورهای دارای بیشترین آسیب‌پذیری فراهم می‌کند یا خیر، نیاز به گذشت زمان داشت. تصویب ایجاد صندوق حمایتی در نشست شرم‌الشیخ نشان داد درج آن نه تنها نمادین نبوده بلکه اقدامی در جهت حرکت تدریجی به سمت عدالت ترمیمی و پذیرش این اصل بوده که مسئولان انتشار گازهای گلخانه‌ای باید منابع مالی جهت مقابله با زیان و خسارت ناشی از آن را در قالب عدالت ترمیمی و نه اعانه و خیریه تأمین کنند.

تحولات آتی بهتر نشان خواهد داد که این روند تدریجی تلاش جهانی چگونه سایر پازل‌های مورد نیاز برای تأمین تعهد به جبران خسارت و عدالت اقلیمی را فراهم خواهد کرد.



بخش ششم:

حل و فصل اختلافات بين المللى

گزارشی از رای دیوان بین المللی دادگستری در قضیه تحدید حدود در اقیانوس هند

(سومالی علیه کنیا) [بخش اول]

محسن یحییان - دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه تهران

دیوان بین المللی دادگستری در ۱۲ اکتبر ۲۰۲۱، [رای](#) خود را در قضیه تحدید حدود در اقیانوس هند صادر کرد. رای مزبور که دادخواست آن در ۲۸ اوت ۲۰۱۴ در دفتر دیوان ثبت شده بود، به حل و فصل اختلاف مربوط به تحدید حدود مناطق دریایی میان سومالی و کنیا در اقیانوس هند مربوط می شود. خواهان (سومالی) در [دادخواست](#) خود از دیوان درخواست کرده بود که «مرز دریایی که تمام مناطق دریایی سومالی و کنیا در اقیانوس هند از جمله فلات قاره فراتر از ۲۰۰ مایلی دریایی را مشخص می کند، بر اساس حقوق بین الملل تعیین کند». به عنوان مبنای صلاحیت دیوان، خواهان به مفاد بند ۲ ماده ۳۶ اساسنامه و به اعلامیه هایی استناد کرد که صلاحیت اجباری دیوان از سوی سومالی در ۱۱ آوریل ۱۹۶۳ و از سوی کنیا در ۱۹ آوریل ۱۹۶۵ مورد پذیرش قرار گرفته شده بود. علاوه بر این، سومالی اظهار می داشت که صلاحیت دیوان بر اساس بند ۲ ماده ۳۶ اساسنامه دیوان، طبق ماده ۲۸۲ [کنوانسیون سازمان ملل متحد در مورد حقوق دریاها](#) نیز مورد تأکید قرار گرفته است، کنوانسیونی که طرف های اختلاف در سال ۱۹۸۹ به آن پیوسته اند.

پیشینه تاریخی [پاراگراف های ۳۱-۳۴]

دو کشور سومالی و کنیا به ترتیب تا سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۶۳ کشورهای تحت استعمار دولت های ایتالیا و بریتانیا بودند. این دو دولت در سال های ۱۹۲۵ و ۱۹۲۷ در [یادداشت تبادلی](#)، مرز میان سومالی و کنیا را در جنوبی ترین بخش سرزمین آن ها تعیین نمودند. این منطقه دریایی ظاهراً دارای ذخایر عظیم هیدروکربن است. سومالی و کنیا در سال ۲۰۰۹ به [یادداشت تفاهی](#) در خصوص این منطقه دست یافتند و توافق کردند تا مرزهای دریایی خود را از طریق مذاکره تعیین کنند. کنیا در سال ۲۰۱۲ مجوز اکتشاف ۸ بلوک فراساحلی در اقیانوس هند را به شرکت های نفتی خارجی اعطا کرد که مورد اعتراض سومالی قرار گرفت. سومالی مدعی بود که کنیا قانون شماره ۳۷ سومالی که فلات قاره و منطقه انحصاری اقتصادی را تعریف می کند، نقض کرده است.

رسیدگی در دیوان بین المللی دادگستری

دیوان در این قضیه پس از بررسی ایرادهای مقدماتی کنیا نسبت به صلاحیت خود که از جمله در خصوص قابلیت استماع دعوا مطرح شده بود، در سال ۲۰۱۷ با رد این ایرادها، صلاحیت خود را احراز نمود و وارد ماهیت دعوا شد. پس از ثبت لوایح طرفین، جلسات استماع در مورد ماهیت قضیه از ۱۵ تا ۱۸ مارس برگزار گردید که کنیا از حضور در جلسات امتناع کرد. دیوان در رأی خود در این قضیه در صدد برآمد تا موارد ذیل را تعیین کند: ۱. ایجاد خط واحد دریایی در خصوص تحدید حدود دریای سرزمینی، منطقه انحصاری اقتصادی، فلات قاره؛ ۲.

اظهارنظر در مورد فلات قاره فراتر از ۲۰۰ مایل؛ ۳. و این که آیا فعالیت های کنیا در مناطق مورد مناقشه، نقض تعهدات بین المللی این دولت محسوب می شود یا خیر.

دیوان در خصوص وجود اختلاف اعلام می کند که دو دولت رویکردهای اساسا متفاوتی راجع به مرزهای دریایی خود دارند. سوماتالی استدلال می کند که هیچ مرز دریایی واحدی وجود ندارد. از نظر سوماتالی، یک خط متساوی الفاصله از ساحل دو کشور می تواند منجر به حصول یک نتیجه عادلانه منجر شود. در مقابل کنیا مدعیست که در حال حاضر یک مرز دریایی مورد توافق وجود دارد که سوماتالی آن را پذیرفته است. کنیا تأکید می کند که حتی اگر دیوان از روش مورد اشاره سوماتالی نیز برای تعیین حدود پیروی کند، نتیجه عادلانه آن چیزی خواهد بود که از عرض جغرافیایی فوق الذکر پیروی می کند [پاراگراف ۳۵]. دیوان به این مسئله می پردازد که آیا سوماتالی به مرز مورد اشاره تن داده است؟ دیوان نخست یادآور می شود که هر دو کشور عضو کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها می باشند. این کنوانسیون برای تحدید حدود دریای سرزمینی در ماده ۱۵، استفاده از خط متساوی الفاصله را در صورت عدم توافق بین دو دولت پیش بینی کرده است، مگر این که به دلیل شرایط خاص و تاریخی، تحدید حدود دریای سرزمینی دو کشور به روشی متفاوت ضروری باشد. همچنین تحدید حدود منطقه انحصاری اقتصادی و فلات قاره باید با توافق طرفین و بر اساس قوانین بین المللی انجام شود، در غیر این صورت با مراجعه به شخص ثالثی که دارای صلاحیت لازم است تحدید حدود انجام می شود. حال پرسش اساسی این است که آیا تفاهم یا توافق میان سوماتالی و کنیا در خصوص مرز دریایی شکل گرفته است یا خیر. دیوان ایجاد توافق ضمنی طرف ها را از طریق رفتار متقابل آن ها مورد بررسی قرار می دهد و این را بررسی می کند که آیا کنیا به طور مداوم این رفتار را انجام است یا خیر. از این رو عامل زمان می تواند عامل مهمی در این ارزیابی باشد [پاراگراف ۳۶-۸۹]. دیوان خاطرنشان می کند که تحدید حدود دریایی امر مهمی است که، شواهد یک توافق حقوقی ضمنی باید قانع کننده باشد و رضایت، مستلزم پذیرش صریح و مستمر دولت دیگر است. پس دیوان باید شواهد صریح را پیدا کند تا آگاه به توافق طرفین گردد.

در این رابطه دیوان استدلال های طرفین در مورد اعلامیه های رئیس جمهوری کنیا به تاریخ ۲۸ فوریه ۱۹۷۹ و ۹ ژوئن ۲۰۰۵ و پیشنهادات ارسالی کنیا در سال ۲۰۰۹ به CLCS (کمیسیون محدودیت های فلات قاره) و قوانین داخلی دو کشور را بررسی می کند. در نهایت دیوان به این نتیجه می رسد که کنیا به طور مداوم منطبق با ادعای خود مبنی بر این که به موازات عرض جغرافیایی، مرز دریایی واحدی با سوماتالی دارد، رفتار نکرده است و هیچ مدرک قانع کننده ای در این رابطه وجود ندارد. همچنین دیوان رفتار طرف ها را در خصوص گشت دریایی، ماهیگیری، تحقیقات علمی دریایی و امتیازات نفتی در طول سال های ۱۹۷۹ تا ۲۰۱۴ بررسی می کند و معتقد است که رویه دو دولت این امر را تایید نمی کند که سوماتالی به صراحت و به طور مداوم، مرزی را به موازات عرض جغرافیایی مورد پذیرش قرار داده است.

تحدید حدود دریای سرزمینی

دیوان معتقد است که نقطه آغاز مرز دریایی باید از فانوس دریایی شماره ۲۹ به نقطه ای در خط کم عمق آب به وسیله یک خط مستقیم تعیین شود، خطی که در جهت جنوب شرقی امتداد دارد و عمود بر روند کلی خط ساحلی در دارالسلام، مطابق با شرایط قرارداد (۱۹۲۷-۱۹۳۳) است [پاراگراف‌های ۹۳-۹۸]. دیوان با بررسی قرارداد مزبور در می یابد که قصد دو کشور بر این بوده است که طبق ماده ۱۵ کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها به تحدید حدود دریای سرزمینی خود پردازند. با توجه به این یافته، دیوان بررسی هدف قرارداد (۱۹۲۷-۱۹۳۳) را لازم ندانست و در تحدید حدود آن را کنار گذاشت. دیوان بر اساس جغرافیای سواحل دو کشور به استفاده از خط میانی با استفاده از نقاط پایه متناسب با آن وضعیت جغرافیایی روی آورد و سپس مختصات جغرافیایی نقاط پایه را که در سواحل دو کشور برای ترسیم خط منصف قرار دارد، مشخص کرد. خط منصف از مرز خشکی شروع می شود و تا نقطه (نقطه A) در فاصله ۱۲ مایلی ساحل ادامه می یابد (بنگرید به نقشه). دیوان بیان می کند که مسیر خط منصف با خطی که در زوایای قائم در راستای روند کلی خط ساحلی است مطابقت دارد. یعنی هر چند دیوان قرارداد ۱۹۲۷-۱۹۳۳ را مبنا قرار نداد و بر مبنای آن تصمیم نگرفت اما خط منصف با رویکرد آن قرارداد مطابقت دارد. قاضی گیوم Guillaume در خصوص قرارداد فوق الذکر اظهار می دارد که این قرارداد به طور صریح یا ضمنی لغو نشده است و ترتیبات آن برای طرف های قرارداد به عنوان کشور های جانشین لازم الاجرا است نظری که قاضی رابینسون Robinson آن را به دلیل عدم تعیین مرز دریایی سرزمینی در قرار داد در خود رد می کند. البته چون در عمل تحدید حدود دریایی سرزمینی مطابق با قرارداد صورت گرفت قاضی گیوم نیز به آن رای موافق داد [پاراگراف‌های ۹۹-۱۱۸].

تحدید حدود منطقه انحصاری اقتصادی و فلات قاره در ۲۰۰ مایل دریایی و فراتر از آن دیوان در جهت تحدید حدود مناطق منطقه انحصاری اقتصادی و فلات قاره به مواد ۷۴ و ۸۳ کنوانسیون حقوق دریاها اشاره و بیان می کند که مقررات مزبور بسیار کلی هستند و کمک قابل توجهی به دیوان نمی کند. دیوان در این قضیه از روش سه مرحله ای که قبلا در پرونده تحدید حدود دریایی در دریای سیاه استفاده کرده بود، کمک می گیرد. در مرحله نخست دیوان خط متساوی الفاصله موقتی را از مناسب ترین نقاط پایه در سواحل دو کشور ترسیم می کند. در مرحله دوم، دیوان بررسی می کند که آیا عواملی که نیاز به تعدیل یا جابجایی خط متساوی الفاصله موقت برای دستیابی به یک نتیجه عادلانه وجود دارد یا خیر و در آخرین مرحله دیوان خط تحدید حدود پیشینی اعم از خط متساوی الفاصله یا خط تعدیل شده را در معرض آزمون تناسب قرار می دهد. هدف دیوان از این آزمایش اطمینان از این است که بر یک تحدید حدود عادلانه مطابق با الزامات کنوانسیون دست یافته باشد و خط ترسیم شده تناسب عادلانه میان نسبت طول سواحل طرف ها و نسبت سهم طرف ها در مناطق دریایی را رعایت کرده باشد. البته باید گفت که روش شناسی سه مرحله ای در کنوانسیون حقوق دریاها پیش بینی نشده و در حقیقت دیوان در رویه خود آن را ایجاد و تثبیت کرده است. دیوان در این موضوع خط

موازی عرض جغرافیایی را روشی مناسب برای دستیابی به یک راه حل عادلانه نمی‌بیند زیرا این مرز می‌تواند تاثیر نامطلوبی بر پروژه های دریایی سواحل سومالی ایجاد کند دیوان پس از مشخص نمودن مناطق مربوط، به ترسیم یک خط متساوی الفاصله موقت می پردازد [پاراگراف های ۱۱۹-۱۷۷].

گزارشی از رای دیوان بین المللی دادگستری در قضیه تحدید حدود در اقیانوس هند (سومالی علیه کنیا) [بخش دوم]

محسن یحیایان - دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه تهران

در قسمت دوم گزارش به تشریح اصول سه مرحله ای دیوان در تحدید حدود فلات قاره، نحوه تحدید فلات قاره فرای ۲۰۰ مایل دریایی و بررسی نقض تعهدات کنیا در نواحی مورد مناقشه دریایی خواهیم پرداخت.

مرحله اول: خط متساوی الفاصله موقت [پاراگراف ۱۴۲-۱۴۶]

خط متساوی الفاصله ساخته شده، براساس نقاط پایه از نقطه پایانی مرز دریای سرزمینی (نقطه A) شروع می شود و تا رسیدن به ۲۰۰ مایل دریایی در نقطه ای (نقطه ۱۰") که مختصات آن در نقشه ی زیر آمده، ادامه می یابد.

مرحله دوم: آیا نیازی به تنظیم خط موقت وجود دارد یا خیر؟ [پاراگراف ۱۴۷-۱۷۴]

دیوان در این مورد ابتدا به استدلال های کنیا می پردازد که ماهیت غیر جغرافیایی دارد:

۱. عدم تعدیل در این خط به منافع امنیتی کنیا ضربه وارد می کند.

دیوان در پاسخ به این استدلال اظهار داشت که وضعیت امنیتی فعلی در سومالی ماهیت دائمی ندارد. همچنین خط متساوی الفاصله ترسیم شده از نزدیک سواحل کنیا نمی گذرد نتیجتاً استدلال اول کنیا رد شد.

۲. دسترسی ماهیگیران کنیا به منابع طبیعی، عامل دیگری در جهت اصلاح خط موقت است. دیوان توضیح می دهد که چنین عاملی را می توان به عنوان یک شرط مرتبط در موارد استثنایی در نظر گرفت، به ویژه اگر این خط پیامدهای فاجعه باری بر کشور مربوطه ایجاد کند. اما دیوان مجدداً اظهار می دارد در این مورد خط ایجاد شده به گونه ای نیست که پیامدهای فاجعه آمیزی بر معیشت ماهیگیران کنیایی وارد کند پس این استدلال نیز توسط دیوان رد گردید.

۳. کنیا مدعی شد که شواهد نشان از رفتار طولانی و ثابت طرف ها در رابطه با امتیازات نفتی، گشت های دریایی می دهد که منعکس کننده وجود یک مرز دریایی واقعی در امتداد عرض جغرافیایی است که خواستار تعدیل خط موقت است این استدلال نیز با توجه به رای دیوان در ابتدای بحث فاقد موضوعیت است.

۴. کنیا اظهار می دارد که استفاده از خط متساوی الفاصله می تواند اثر نامطلوب قابل توجهی به مناطق دریایی کنیا وارد سازد. این اثر نامطلوب به ویژه در جایی که خط ساحل با تقعر مشخص می شود، لزوم اصلاح خط موقت آشکار می شود.

دیوان متذکر می شود که اگر بررسی شکل خط ساحلی فقط به سواحل کنیا و سومالی محدود شود، هیچ گونه تعمیری قابل مشاهده نیست، تنها بررسی خطوط سواحل دو کشور رویکردی بسیار محدود می باشد و بررسی خطوط ساحلی در یک پهنه جغرافیایی گسترده تر با رویکرد دیوان سازگارتر است. از نظر دیوان، با بررسی سواحل کنیا و سومالی به طور مجزا نمی توان محدودیت حقوق دریایی کنیا را به درستی مشاهده کرد اما هنگامی که خطوط سواحل سرزمینهای سومالی کنیا و تانزانیا با هم مشاهده می شوند، خط ساحلی بدون شک

مقعر است و کنیا به عنوان کشور میانی با قطع حقوق دریایی خود مواجه است. دیوان در رویه قضایی خود متذکر می‌شود که در صورتی که اثر این برش جدی و خطرناک باشد، اصلاح خط موقت ضروری خواهد بود. به منظور تضعیف این اثر نامطلوب، دیوان اصلاح خط را منطقی میدانند. با توجه به این ملاحظات دیوان بر این باور است که لازم است خط به سمت شمال منتقل شود تا از نقطه (A)، یک خط جغرافیایی با آزمون ۱۱۴ درجه را دنبال کند خط حاصل در تقاطع خود با حد ۲۰۰ مایل دریایی از سواحل کنیا، در نقطه (B) که مختصات آن در نقشه آمده به پایان می‌رسد. قاضی یوسف این بخش از نظر دیوان را مورد انتقاد قرار داده در خصوص پهنه عریضی که دیوان با توجه به آن تعدیل خط متساوی الفاصله را لازم دانسته و به عقیده وی، در نظر گرفتن شرایط جغرافیایی خارجی فراتر از جغرافیا و خطوط ساحلی مربوطه طرفین قرار دارد، تنها می‌تواند به عنوان تفسیر قضایی جغرافیایی تلقی شود که نه با اصلی که زمین بر دریا تسلط دارد و نه با رویه دیوان سازگار است.

در مرحله نهایی، دیوان بررسی می‌کند آیا خط تعیین شده منجر به بی‌تناسبی قابل توجهی بین طول سواحل مربوط به طرفین می‌شود. دیوان منطقه مربوطه را به گونه‌ای تقسیم می‌کند که تقریباً ۱۲۰ کیلومتر مربع به کنیا و بخش باقی مانده به مساحت تقریباً ۹۲ کیلومتر مربع، به سومالی اختصاص دارد نسبت بین مناطق دریایی به ترتیب ۱:۱,۳۰ به نفع کنیا است. بنابراین دیوان متقاعد شده است که:

بی‌تناسبی در این مقایسه وجود ندارد و خط تعدیل شده ما را به یک راه حل عادلانه رسانده است. [پاراگراف ۱۷۵-۱۷۷]

مسئله تعیین حدود فلات قاره فراتر از ۲۰۰ مایل دریایی [پاراگراف ۱۷۸-۱۹۷]

دیوان در این مسئله ابتدا یادآوری می‌کند که هر دو طرف از دیوان خواستند تا مسیر کامل مرز دریایی آنها، از جمله فلات قاره بیش از ۲۰۰ مایل دریایی را تعیین کنند. همچنین این تحدید حدود باید مطابق با ماده ۷۶ کنوانسیون ۱۹۸۲ باشد و توسط کمیسیون محدودیت‌های فلات قاره بررسی شود. دیوان اظهار می‌دارد که تنها پس از ارائه توصیه کمیسیون تحدید مطابق بند ۸ ماده ۷۶ کنوانسیون می‌توان محدوده فلات قاره را تا حد خارجی فلات قاره ایجاد کرد.

در نهایت دیوان اظهار داشت: «اعمال صلاحیتش در خصوص تعیین حدود مرزهای دریایی، لطمه‌ای به اجرای وظایف کمیسیون در مورد موضوعات مربوط به تعیین حدود خارجی فلات قاره وارد نمی‌آورد.» دیوان متذکر می‌شود استحقاق یک دولت برای داشتن فلات قاره بیش از ۲۰۰ مایل دریایی به معیارهای زمین‌شناسی، مشروط به محدودیت‌های مندرج در بند ۵ ماده ۷۶ است. دیوان خاطرنشان کرد که طرفین در ارسال پیشنهادات به کمیسیون بر اساس شواهد علمی ادعا می‌کنند که فلات قاره بیش از ۲۰۰ مایل وجود دارد و ادعاهای آنها مشترک است. دعوی آنها نه بر سر فلات قاره بیش از ۲۰۰ مایل دریایی بلکه بر سر مرزی است که آن فلات قاره را بین آنها مشخص می‌کند. با توجه به موارد فوق دیوان خطی را که برای تحدید حدود منطقه انحصاری

اقتصادی و فلات قاره کشیده، گسترش می دهد تا زمانی که به مرز خارجی فلات قاره طرفها برسد که بر اساس توصیه کمیسیون انجام می شود. جهت آن خط بر روی نقشه زیر آمده است. البته این تحدید حدود در آینده ممکن است باعث ایجاد یک منطقه خاکستری منطبق با شکل زیر شود از آنجایی که وجود این منطقه یک احتمال است دیوان در شرایط حاضر تعیین رژیم قانونی حاکم بر این منطقه را ضروری نمی داند.

نقض های ادعایی کنیا از تعهدات بین المللی خود [پاراگراف ۱۹۸-۲۱۳]

در این مورد سوماتی کنیا را ناقض بند ۳ ماده ۷۴ و بند ۳ ماده ۸۳ کنوانسیون ۱۹۸۲ می داند زیرا با فعالیت های نظیر اعطای بلوک های نفتی به اپراتورهای خصوصی، انجام برخی تحقیقات در منطقه مورد مناقشه حاکمیت سوماتی و حقوق حاکمه او را نقض کرده است. مقررات کنوانسیون در این رابطه اظهار می دارد که کشورهای که مقابل یا مجاور هم هستند و در تحدید حدود در مناطق دریایی خود به توافق نرسیده اند موظفند در طول این دوره انتقالی تمام تلاش خود را به کار بگیرند تا دستیابی به توافق نهایی را به خطر نیندازند و مانع از آن نشوند. دیوان دوران انتقالی ذکر شده در این کنوانسیون را دوره ای میداند که از لحظه ایجاد اختلاف تا رسیدن به تحدید حدود نهایی با توافق یا حکم دیوان ادامه می یابد. دیوان استدلال سوماتی را بررسی کرد ولی فعالیت های کنیا در منطقه مورد مناقشه را از نوعی ندانست که منجر به تغییرات فیزیکی دائمی در محیط دریایی شوند و ثابت و مشخص نیست که آن فعالیت ها تاثیری در به خطر انداختن یا ایجاد مانع در حصول توافق نهایی داشته باشند. سوماتی همچنین از برخی فعالیت های حفاری که منجر به تغییرات دائمی در محیط دریایی می شود شکایت کرد. با این حال دیوان اذعان داشت با توجه به شواهدی که در اختیار دارد، در موقعیتی نیست که با اطمینان کافی تشخیص دهد که عملیات حفاری می تواند منجر به تغییرات دائمی در منطقه مورد مناقشه شود. همچنین کنیا پس از مذاکرات طرفین در سال ۲۰۱۴، در سال ۲۰۱۶ فعالیت های خود در منطقه مورد مناقشه را به حالت تعلیق در آورد. با توجه به این شرایط، دیوان نمی تواند نتیجه بگیرد که فعالیت های کنیا در منطقه مورد مناقشه بر خلاف مواد کنوانسیون است و کنیا تعهدات بین المللی خود را نقض کرده است. در نتیجه از آنجایی که مسئولیت بین المللی کنیا مطرح نیست دادگاه نیازی به بررسی درخواست های سوماتی برای جبران خسارت ندارد و ادعای سوماتی در این مورد رد گردید.

پی نوشت: در نهایت باید گفت دیوان در قضیه اثبات وجود مرز دریایی، تحدید حدود مرز دریای سرزمینی، ادعا نقض تعهدات توسط کنیا به جمع بندی و اتفاق نظر مطلوبی رسیده است. اما در تعیین فلات قاره تا ۲۰۰ مایل و فراتر از آن و تعیین خط متساوی الفاصله تعدیل شده دارای ابهاماتی هست که قضات دیوان در نظریات جداگانه خود به آنها توجه کرده اند. رئیس دیوان قاضی Donoghue در نظر خود ایراد نموده است که مبنای حقوق ذاتی دو کشور در محدود ۲۰۰ مایل دریایی با فراتر از آن متفاوت است و نمی توان همان خطی را که برای فلات قاره تا ۲۰۰ مایل در نظر گرفته شده را امتداد و تعمیم داد. قاضی Abraham در مورد مرحله دوم

روش شناسی دیوان اظهار می دارد که تقعر موجود باید در محدوده منطقه ای باشد که تحدید در آنجا صورت می گیرد و در ادامه اثر نامطلوب که خط منصف ایجاد می کند به اندازه ای جدی و مهم نیست که تعدیل آن را توجیه کند. قاضی Yusuf معتقد است نقاط پایه انتخاب شده برای ساخت خط منصف از مفاد کنوانسیون ۱۹۸۲ و رویه قضایی دیوان فاصله دارد و منجر به یک خط منصف ساختگی شده است. قاضی Xue در بند یک بیانیه خود اعلام می دارد که اینکه آیا روش سه مرحله ای برای همه نوع پرونده تعیین حدود دریایی مناسب است یا خیر، نیاز به بررسی دارد؛ و در بند دوم تاکید می کند که هیچ روش اجباری تحت طبق کنوانسیون ۱۹۸۲ وجود ندارد. تنها چیزی که لازم است دستیابی به یک راه حل عادلانه است چه از طریق مذاکره و چه از طریق حل و فصل توسط شخص ثالث. همچنین وی معتقد است اصول سه مرحله ای روشی مبتنی بر عمل است و معیارها و تکنیک ها آن نباید مکانیکی اعمال شود. قاضی Robinson استدلال می کند که برای تعیین استحقاق یک دولت برای داشتن فلات قاره بیش از ۲۰۰ مایل، باید حاشیه قاره ای وجود داشته باشد که بیش از ۲۰۰ مایل دریایی باشد. به نظر ایشان باید شواهد قابل اعتمادی وجود داشته باشد که وجود فلات قاره را در منطقه بیش از ۲۰۰ مایل دریایی تایید کند و دیوان این الزام را نادیده گرفته است همچنین شواهد علمی قابل اعتمادی در قضیه موجود نیست که نشان دهد میتوان فلات قاره را فراتر از ۲۰۰ مایل تعیین کرد. همچنین در مورد مسئله تقعر نظر ایشان با نظر قاضی Abraham همپوشانی دارد و این تقعر را جدی و مهم نمیینند تا توجیه کننده تعدیل باشند.

شرح تفصیلی بر رای صلاحیتی گامبیا علیه میانمار (بخش اول)

مهدی منصوری - دانشجوی دکتری حقوق بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی

بعد از حمایت‌های صورت گرفته از گامبیا توسط سازمان همکاری‌های اسلامی و اعضای آن، این دولت در ۱۱ نوامبر ۲۰۱۹ بر مبنای ماده ۹ کنوانسیون نسل‌زدایی، با ادعای نقض‌های صورت گرفته بر مبنای این سند ضد مردم روهینگیا نزد دیوان بین‌المللی دادگستری طرح دعوا کرد و نیز درخواست صدور قرار موقت نمود. بعد از انتصاب قضات اختصاصی دو کشور (خانم پیلا از طرف گامبیا و آقای کرس از طرف میانمار)، در ۲۳ ژانویه ۲۰۲۱ دستور موقت دیوان صادر گردید و دستوراتی را در ۴ بند به دولت میانمار صادر کرد. در بند چهارم دیوان، دولت میانمار را مکلف به گزارش اجرای دستور موقت در بازه زمانی ۴ ماه اول و بعد از آن هر ۶ ماه کرد که این دولت در انتهای هر بازه زمانی انجام داد و گامبیا، ماه بعدی نظر خود را به هر گزارش می‌داد. بعد از تمدید ۳ ماهه ضرب‌الاجل ارسال لایحه خواهان به درخواست گامبیا و ۶ ماهه برای دولت خوانده و ارسال آن در محدوده زمانی توسط گامبیا، میانمار در ۲۰ ژانویه ۲۰۲۱ ایرادات مقدماتی خود را نسبت به صلاحیت دیوان و قابلیت استماع دعوا مطرح کرد تا دیوان مطابق بند ۳ ماده ۷۹ مکرر قواعد دیوان، دستور توقف رسیدگی ماهیتی و تعیین زمانی برای دریافت نظرات میانمار راجع به ایرادات مقدماتی مطرح شده، تعیین کند. بعد از درخواست میانمار جهت تعویق ۴ ماهه جلسه استماع به دلیل کرونا و تغییر تیم حقوقی میانمار (متعاقب کودتای نظامی در این کشور) که تنها با دو ماه آن موافقت شد، جلسه استماع در چهار روز در دهه آخر فوریه ۲۰۲۲ به صورت حضوری و ویدئویی برگزار گردید و در ۲۲ ژوئیه ۲۰۲۲ رای صلاحیتی صادر گردید و تمامی ایرادات مقدماتی رد شد و صلاحیت دیوان جهت رسیدگی به این پرونده و قابلیت استماع دعوا تایید گردید. یکی از نکات مهم در جریان رسیدگی‌ها، بعد از ارسال لایحه خواهان، در ۱۱ نوامبر ۲۰۲۰، کانادا و هلند خواستار دریافت نسخه‌ای از لوایح، ادعانامه و اسناد ارسالی طرفین شدند که بعد از دریافت نظرات طرفین دعوا، این درخواست توسط دیوان رد شد. اما از طرف دیگر ۱۱ ماه بعد از آن، ثبت‌کننده دیوان مطابق بند ۳ ماده ۶۹ قواعد دیوان، نسخه‌ای از اسناد و اقدامات انجام شده در جریان دعوا را به دبیرکل سازمان ملل فرستاد و خواستار دریافت نظرات سازمان در خصوص ایرادات مقدماتی میانمار در صورت تمایل گردید که معاون حقوقی دبیرکل از عدم تمایل سازمان برای چنین کاری خبر داد. دیوان برای بررسی ایرادات مقدماتی میانمار با استناد به رای صلاحیتی ۲۰۱۶ تحدید حدود فلات قاره و رای ۲۰۰ مایل دریایی نیکاراگوئه علیه کلمبیا، بر عدم پایبندی در بررسی به ترتیب ایرادات مقدماتی خوانده تاکید کرد و در این پرونده به ترتیب ایرادات نخست، چهارم، سوم و دوم را بررسی نمود که در بخش نخست این مقاله ایرادات اول و چهارم و در بخش دوم نیز ایرادات سوم و دوم بررسی می‌گردد و در پایان جمع‌بندی و نتیجه‌گیری صورت می‌گیرد.

خواهان واقعی دعوا کیست؟ گامبیا یا سازمان همکاری های اسلامی: رد حمایت های ثالث و انگیزه های دولت برای طرح دعوا در خواهان بودن دولت مذکور و در صلاحیت دیوان و سوء استفاده از فرایند نامیدن آن (ایراد نخست)

میانمار، خواهان واقعی را سازمان همکاری اسلامی به عنوان یک سازمان بین المللی دانسته که نمی تواند مطابق بند ۱ ماده ۳۴ [اساسنامه دیوان](#) به عنوان طرف رسیدگی نزد دیوان قرار بگیرد. این مسئله از دو جنبه صلاحیتی و قابلیت استماع دعوا بررسی شد. بحث صلاحیتی معطوف به صلاحیت شخصی (Jurisdiction *ratione personae*) بوده و میانمار، آن را از دو جنبه وقایع و حقوق بررسی کرد. از جنبه حقوقی، میانمار تعیین خواهان در هر پرونده را موضوعی ماهیتی و نه شکلی-رویه ای خواند و بر لزوم ابتدای سیاست دیوان جهت تعیین وجود اختلاف، بر جایی که خواهان واقعی موضوع بحث است، تاکید کرد. میانمار با انتقاد از شیوه دیوان در این زمینه، بر لزوم نگاه فراتر از این سوال محدود دیوان که چه کسی در رسیدگی، عنوان خواهان را دارد، و تصمیم گیری عینی که براساس حقایق و شرایط مربوطه، واقعا خواهان کیست، تاکید کرد. مسئله مطرح شده میانمار، طرح دعوا توسط یک دولت که از طرف سازمانی بین المللی مأموریت پیدا می کند که از طریق آن طرح دعوا کند و محدودیت های دولت بودن جهت طرح دعوا در دیوان را دور بزند، بود. میانمار این موضوع را که طرف سومی که از قضا دولت نبوده و در نتیجه پذیرش متقابل صلاحیت با دولت خوانده را نخواهد داشت، بیاید و از طریق دولت نایب محدودیت های گفته شده را دور بزند، امکان استناد به قید ارجاع به دیوان در کنوانسیون نسل زدایی را ندارد.

در زمینه حقایقی که میانمار جهت اثبات خواهان واقعی نبودن گامبیا اشاره کرد، به بیان نایب بودن و انجام طرح دعوا در دیوان توسط گامبیا برای سازمان همکاری های اسلامی در نشست های متعدد، با توجه به ظرفیت خود به عنوان رئیس کمیته اختصاصی وزرا درباره مسئولیت برای نقض حقوق بشر ضد مسلمانان روئینگیا (کمیته اختصاصی) که در ماه مه ۲۰۱۸ توسط شورای وزرای خارجه سازمان همکاری های اسلامی ایجاد شد، و ارائه پیشنهاد طرح دعوا در دیوان در فوریه ۲۰۱۹ توسط این کمیته که ماه بعد توسط [شورای وزرای خارجه](#) و سپس در [اجلاس کنفرانس اسلامی](#) تایید و تصویب شد، اشاره داشت. عناصر دیگری که میانمار جهت اثبات استدلال خود عنوان کرد، بیانیه مطبوعاتی وکیل گامبیا در ۱۱ نوامبر ۲۰۱۹ درباره طرح دعوا توسط گامبیا از طرف ۵۷ عضو دیوان و انتصاب گامبیا توسط سازمان جهت این کار بود، و مواردی چون تامین کامل هزینه های رسیدگی قضایی دیوان توسط صندوق اختصاصی که اعضای مختلف داوطلبانه آن را تامین اعتبار می کنند، و صندوق همبستگی اسلامی با نظارت ریاست کمیته اختصاصی و دبیرکل سازمان.

دیوان برای بررسی صلاحیت شخصی، نخست به دولت بودن گامبیا ذیل ماده ۳۴ اساسنامه، امکان آن جهت طرح دعوا ذیل بند ۱ ماده ۳۵ اساسنامه، عضو اساسنامه بودن گامبیا با توجه به عضویت آن در منشور مطابق بند ۱ ماده ۹۳ منشور پرداخت و با تاکید بر اشاره گامبیا به داشتن اختلاف درباره حقوق خود ذیل کنوانسیون

نسل‌زدایی با میانمار، به طرح دعوا نزد دیوان با نام گامبیا اشاره کرد، و وقایعی چون دعوت از این دولت جهت طرح دعوا و حمایت‌های مالی و سیاسی از وی توسط سازمان را کاهنده موقعیت وی به عنوان خواهان دعوا ندانست و انگیزه‌های یک دولت از جمله گامبیا برای طرح دعوا را نامرتب با ایجاد صلاحیت دیوان دانست و با اشاره به [رای ۱۹۸۸ فعالیت‌های نظامی مرزی و فرامرزی نیکاراگوئه علیه هندوراس](#) درباره قضایی بودن رای دیوان و عدم توجه به انگیزه‌های سیاسی، شرایط و زمان خاص، در انتخاب حل و فصل قضایی دیوان و طرح دعوا در آن را نامرتب دانست. همچنین درباره انتقادات میانمار و ورای حقایق دیدن طرح دعوا، دیوان بدون توضیحاتی بیشتر چنین کاری در این پرونده را لازم ندانست.

همچنین میانمار طرح دعوا از طرف یک دولت به نیابت از طرف دیگری که خود نمی‌توانست این کار را انجام دهد را غیر قابل استماع به جهت سوء استفاده از فرایند، به جهت تسهیل دور زدن محدودیت‌های دیوان با این کار دانست. بعد دیگر غیر قابل استماع بودن از نظر میانمار، همان تمامیت قضایی و اصل صلاحیت بر مبنای رضایت طرفین بودند. دیوان با اشاره به خواهان بودن گامبیا ذیل اساسنامه دیوان و کنوانسیون نسل‌زدایی که اختلاف درباره تفسیر، اعمال و پایبندی به کنوانسیون ذیل ماده ۹ را به دیوان ارجاع داده، به [رای صلاحیتی ۲۰۱۹ برخی اموال ایران](#) که رد دعوا بر اساس عنوان معتبر با توجه به سوء استفاده از فرایند را در شرایط استثنایی ممکن دانست اشاره کرده، و بر اساس این پرونده، مدرکی دال بر سوء استفاده از فرایند و دیگر زمینه‌های ادعایی میانمار جهت غیر قابل استماع بودن دعوا نیافته و ایراد مربوطه را رد کرد.

وجود اختلاف میان طرفین: تأیید دیوان بر وجود اختلاف بر اساس حقایق پرونده (ایراد چهارم)
میانمار با رد وجود اختلاف با میانمار راجع به اتفاقات روینگی بر اساس کنوانسیون نسل‌زدایی در زمان ثبت دعوا، دو پیش‌نیاز را برای وجود اختلاف در معنای ماده ۹ کنوانسیون ضروری دانست. نخست، لزوم بیان ادعای خواهان به وضوح با حداقل درجه‌ای از توجه به جزئیات جهت آگاهی خواننده از نقض مقررات و قواعد حقوق بین‌الملل مورد ادعای خواهان از طریق ادعای حقوقی به جای بیانی‌های سیاسی، و دوم آگاهی دوجانبه از دیدگاه‌های معارض طرفین.

درباره گزارش‌های [۲۰۱۸](#) و [۲۰۱۹](#) هیئت حقیقت‌یاب مستقل بین‌المللی سازمان ملل، میانمار با رد ادعای داشتن اختلاف بر این مبنای آن را دیدگاه شخصی سه فرد خطاب به شورای حقوق بشر و نه دیدگاه حقوقی گامبیا درباره مسئولیت بین‌المللی میانمار ذیل کنوانسیون دانست. همچنین گزارش [۲۰۱۸](#) را فاقد اشاره به مسئولیت بین‌المللی دولت برای اعمال نسل‌زدایی و گزارش [۲۰۱۹](#) (یافته‌های مفصل) را بسیار کلی در پیش‌نیاز برای ادعای حقوقی مطرح شده گامبیا دانست. میانمار با رد ربط بیانه و اظهارات طرفین به طرح دعوا، اظهارات رئیس‌جمهور گامبیا در سال [۲۰۱۸](#) نزد مجمع عمومی را فاقد طرح ادعای نقض تعهدات میانمار ذیل کنوانسیون نسل‌زدایی، و اظهارات سال [۲۰۱۹](#) معاون رئیس‌جمهور گامبیا در مجمع عمومی را فاقد خطاب مستقیم به میانمار و ارجاع به کنوانسیون نسل‌زدایی و جزئی بودن به اندازه کافی دانست و اظهارات مسئول میانماری در سخنرانی اش در

مجمع عمومی را فاقد مخالفت اثبات شده دیدگاه دو طرف راجع به موضوعات حقوقی مربوط به نسل‌زدایی و به تبع آن کنوانسیون نسل‌زدایی دانست.

میانمار درباره ارسال یادداشت ارسالی (نت وربال) گامبیا در ۱۱ اکتبر ۲۰۱۹ دقیقاً یک ماه پیش از طرح دعوا، آن را ادعای حقوقی علیه خود ندانسته و عبارت پردازی آن را یک بیانیه سیاسی به جای ادعای حقوقی براساس زمینه‌های وقایع و حقوقی خاصی دانست و با تاکید بر فقدان توجه به جزئیات، بر ناآگاه بودن خود برای طرح دعوا براساس مدارک و وقایع خاص ذیل کنوانسیون تا میانمار بتواند به شکل معنی‌داری علیه آن ادعای حقوقی موضع بگیرد، تاکید کرد. میانمار با رد برداشت اختلاف از عدم واکنش به آن، یک ماه را زمان ناکافی برای واکنش به یادداشت کلی گامبیا دانست.

دیوان با تاکید بر وجود اختلاف برای صلاحیت ذیل ماده ۹ کنوانسیون نسل‌زدایی، ضمن اشاره به تعریف اختلاف در [رای ۱۹۲۴ ماورماتیس](#) مبنی بر موافق نبودن نکته حقوقی یا واقعه، تعارض دیدگاه‌های حقوقی یا منافع و اشاره به شرط وجود اختلاف در [رای ۱۹۶۲ صلاحیتی آفریقای جنوبی](#) مبنی بر نشان دادن مخالفت قابل اثبات توسط طرف دیگر و اشاره به [رای ۲۰۱۶ جزایر مارشال](#) درباره تاکید بر دیدگاه کاملاً مخالف راجع به مسئله پابندی و عدم پابندی به تعهدات مشخص بین‌المللی، بیان داشت که چهار نوع اظهار مرتبط جهت تبیین وجود اختلاف وجود دارد که شامل اظهارات و بیانیه‌های مربوط به نمایندگان طرفین در مباحثات عمومی مجمع عمومی سال ۲۰۱۸ و ۲۰۱۹ در هفته‌های متعاقب انتشار دو گزارش هیئت حقیقت‌یاب و یادداشت ارسالی (نت وربال) هستند.

دیوان سپس به تبیین موضوع و محتوای دو گزارش فوق و نسخه یافته‌های جزئی گزارش‌های فوق پرداخت. [گزارش ۲۰۱۸](#) (که رونوشت آن به میانمار ارسال شد) به جنایات ارتكابی در ایالت راخین به روشی که ماهیت، شدت، و دامنه آن به موارد مشابه دارای نیت نسل‌زدایی در دیگر زمینه‌ها بوده و همچنین در جمع بندی به مجوز تحقیق و پیگرد مسئولان ارشد در ستاد فرماندهی تادمادا جهت تصمیم‌گیری درباره مسئولیت برای نسل‌زدایی در ارتباط با وضعیت ایالت راخین توسط دیوان ذی صلاح اشاره کرد و خواستار کمک به میانمار جهت اجابت مسئولیت محافظت مردم از نسل‌زدایی از تمامی روش‌های صلح‌آمیز شد و در [یافته‌های مفصل آن گزارش](#) نیز نتوانستن و نخواستن مشارکت معنادار مقامات میانمار در فرایند تحقیق و پیگرد جنایت طبق حقوق بین‌الملل و عزم جامعه بین‌المللی بر مسئول کردن آنان را مورد اشاره خود قرار داد. دیوان سپس به سخنرانی رئیس‌جمهور گامبیا در مجمع عمومی در سال ۲۰۱۸ درباره حمایت گامبیا از سازوکار مسئولیت جهت تضمین محاکمه مرتکبین جنایات ضد مسلمانان روینگی از طریق قطعنامه اشاره داشت و به واکنش مسئول میانماری به گزارش هیئت با اظهار نگرانی و رد و دانستن یافته‌های گزارش براساس داستان سرایی و نه مدارک محکم اشاره کرد.

دیوان با اشاره به مسئولیت میانمار درباره نسل‌زدایی و استقبال از تلاش‌های گامبیا، بنگلادش و سازمان همکاری‌های اسلامی و تشویق آنان جهت طرح دعوا در دیوان طبق کنوانسیون نسل‌زدایی در [گزارش سال ۲۰۱۹](#) و ناکامی میانمار در عمل به تعهداتش در تحقیق درباره ارتکاب و قانون گذاری در جرم انگاری و مجازات نسل‌زدایی در [یافته‌های مفصل آن گزارش](#)، در ادامه به سخنانی معاون اول رئیس جمهور گامبیا در مجمع عمومی در سال ۲۰۱۹ مبنی بر قصد گامبیا جهت پیشبرد تلاش‌های منسجم برای بردن موضوع روهینگیا به دیوان با اشاره به چشم پوشی نکردن از وضعیت وخیم روهینگیا توسط جامعه با وجدان جهانی و واکنش مسئول میانماری به گزارش هیئت در سخنانی خود در مجمع عمومی با مغرضانه و ناقص خواندن آن و رد ایجاد سازوکارهای تحقیقی مستقل جدید برای میانمار جهت بردن پرونده آن به دیوان بین‌المللی کیفری، اشاره کرد.

راجع به آگاهی دو طرفه نسبت به مواضع اختلافی اثبات شده، دیوان شرط وجود دعوا را نیازمند مخالفت صریح خواننده نسبت به ادعای خواهان ندانست، چون در غیر این صورت سکوت یک طرف، مانع از وجود اختلاف علی رغم ادعای حقوقی خواهان می‌شد. دیوان، ناکامی خواننده در پاسخ به ادعاهای خواهان، در مواقع خاص را دال بر رد ادعا و وجود اختلاف دانست. درباره ادعای میانمار راجع به فقدان خصوصیت توجه جزئیات در بیانیه و اظهارات گامبیا، دیوان با اذعان به عدم ارجاع به کنوانسیون نسل‌زدایی در اظهارات مذکور، با اشاره به [رای صلاحیتی ۲۰۱۱ گرجستان علیه روسیه](#)، ارجاع صریح به کنوانسیون را لازم ندانسته و اشاره به عنوان معاهده با وضوح کافی را بدین جهت که دولت مدعی علیه را قادر سازد که با طرح ادعا تشخیص دهد که اختلافی درباره موضوع معاهده ایجاد شده را کافی دانست.

دیوان با اشاره به زمان اظهارات گامبیا کمی بعد از انتشار گزارش ۲۰۱۸ که ادعای ارتکاب جنایات به قصد نسل‌زدایی، و اشاره صریح گزارش ۲۰۱۹ به مسئولیت میانمار ذیل کنوانسیون نسل‌زدایی، به ارجاع گامبیا در اظهارات خود به این گزارش‌های کلیدی سازمان ملل در این موضوع و مورد ارجاع در بسیاری از گزارش‌ها در مجمع عمومی و همچنین نام بردن صریح از گامبیا به عنوان یکی از دولت‌هایی که تلاش‌هایی جهت طرح پرونده در دیوان طبق کنوانسیون نسل‌زدایی صورت داده، چنین نتیجه گرفت که میانمار نمی‌توانسته از این وقایع ناآگاه باشد. همچنین رد یافته‌های گزارش توسط میانمار، حاکی از مخالفت اثبات شده با ادعاهای ارتکاب نسل‌زدایی توسط نیروهای امنیتی ضد روهینگیا و ادعاها درباره مسئولیتش ذیل کنوانسیون نسل‌زدایی در دو گزارش (که مورد استفاده گامبیا قرار گرفت) بود.

درباره یادداشت ارسالی (نت و ربال)، دیوان آن را مخالفت اثبات شده با دیدگاه طرف مقابل از طریق بیان صریح با عبارات حقوقی درباره موضع گامبیا راجع به نقض ادعایی کنوانسیون نسل‌زدایی توسط میانمار دانست. دیوان عباراتی چون «نسل‌زدایی در حال وقوع ضد مسلمانان روهینگیا با نقض کنوانسیون نسل‌زدایی که توسط مدارک معتبر حمایت می‌شود» و «رد انکار میانمار درباره مسئولیتش ذیل کنوانسیون نسل‌زدایی درباره اتفاقات گفته شده» و «خواستار پایبندی به تعهداتش شدن» در یادداشت گامبیا را برجسته کرد. درباره عدم پاسخ

یادداشت، دیوان با استناد به رای صلاحیتی ۱۹۹۸ مرز زمینی و دریایی کامرون و نیجریه، بر استنباط (برداشت براساس شرایط خاص هر پرونده) موضع یک طرف از دیدگاه آن طرف و عدم نیاز به بیان صریح موضع تاکید کرد و همچنین ناکامی یک طرف در پاسخ به ادعای طرف دیگر در رای گرجستان علیه روسیه را نیز پررنگ کرد. درباره یادداشت ارسالی گامبیا، دیوان با اشاره به بیان شدن ادعای نقض و مسئولیت میانمار ذیل کنوانسیون نسل‌زدایی و مخالفت گامبیا با دیدگاهش در این زمینه که در اظهارات و بیانی‌های خود انعکاس یافته، یادداشت مذکور را بیان ادعاهای فوق برای نخستین بار ندانست، و با توجه به ماهیت و شدت ادعاهای گامبیا در یادداشت و اطلاع قبلی میانمار از وجود آن، دیوان رد یادداشت گامبیا از طریق ناکامی در پاسخ به آن، در طول زمان یک ماه ارسال یادداشت تا طرح دعوا را استنباط کرد و وجود اختلاف را تایید کرد و این ایراد را نیز رد کرد. در بخش دوم مقاله به ایرادات مقدماتی سوم، دوم پرداخته می‌شود در انتها جمع بندی و نتیجه گیری صورت می‌گیرد.

شرح تفصیلی بر رای صلاحیتی گامبیا علیه میانمار (بخش دوم)

مهدی منصوری - دانشجوی دکتری حقوق بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی

در [بخش نخست مقاله](#)، با ذکر مقدمات رای، به بررسی ایرادات مقدماتی اول و چهارم، استدلالات میانمار و پاسخ های دیوان پرداخته شد. در این بخش به ایرادات مقدماتی سوم و دوم و جمع بندی و نتیجه گیری پرداخته می شود.

رابطه توسل به دیوان و ماده ۸ کنوانسیون: سیاسی دانستن نهادهای ماده ۸ (ایراد سوم)

میانمار بر رد صلاحیت دیوان بر اساس عدم توسل معتبر به دیوان براساس حق شرط به ماده ۸ کنوانسیون توسط خود تاکید کرد، زیرا ماده ۸ (که به خواستن هر یک از دول از نهادهای ذی صلاح سازمان ملل جهت اتخاذ اقدام ذیل منشور در صورت مناسب دیدن جهت جلوگیری و سرکوب نسل زدایی اشاره دارد) را شامل و حاکم بر حق توسل به دیوان دانست. میانمار نهاد ذی صلاح ماده ۸ را شامل دیوان خواند و مانعی جهت محدودیت دامنه آن به نهاد خصوصی ندید و چنین تفسیری را براساس عبارت پردازی واضح این ماده دانست. میانمار، با بی معنا دانستن این ماده در صورت اعمال صرف آن بر نهادهای سیاسی، با توجه به شمولیت توسل به مجمع عمومی و شورای امنیت در مواد منشور و حاکم بودن منشور بر آن، از طریق خواستن اعضا از دو نهاد برای اتخاذ اقداماتی جهت جلوگیری از نسل زدایی، ماده ۸ را صرفاً حاکم بر صلاحیت دیوان دانست. بنابراین، حق شرط به ماده ۸ کنوانسیون، حق توسل معتبر به دیوان را در این پرونده منع می کند و مانعی در حق توسل دول آسیب ندیده در پرونده های برآمده از کنوانسیون است. میانمار با دفاع از تفسیر خود و تاکید بر اهمیت نیت در حق شرط دولت ها، دیگر تفاسیر را فاقد اثر حقوقی دانست.

دیوان در رابطه با حق توسل به دادگاه با مرور تعریف این اصطلاح در [رای سال ۱۹۹۵ قطر علیه بحرین](#)، آن را گامی رویه ای مستقل از مبنای صلاحیت مورد استناد دانست و اساسنامه و قواعد دیوان را بر آن حاکم دانست. دیوان، توسل به دیوان را تکمیل کننده صلاحیت دانسته و مسئله توسل به دیوان را مسئله ای صلاحیتی دانست. دیوان برای پاسخ به مسئله متکی بودن حق توسل به دیوان بر اساس ماده ۸ کنوانسیون، به قواعد عرفی حقوق بین الملل در تفسیر معاهدات در [مواد ۳۱ تا ۳۳ کنوانسیون حقوق معاهدات](#) متوسل شد. دیوان معنای عادی و متداول عبارات «نهادهای ذی صلاح سازمان ملل» را به صورت جداگانه، شامل دیوان به عنوان رکن قضایی سازمان ملل دانست.

اما با خوانش کلیت ماده ۸، تفسیری متفاوت دست می یابد. کنار هم قرار گرفتن دو عبارت «نهادهای ذی صلاح سازمان ملل» و «اتخاذ اقدامات مناسب» حاکی از اعمال صلاحیت نهادها در انجام اقداماتی که جهت پیشگیری و سرکوب نسل زدایی ضروری است، می باشد. کارکرد چنین نهادهایی متفاوت از دیوان (که تصمیم گیری راجع به حل و فصل اختلافات ارجاعی مطابق حقوق بین الملل است) می باشد. دیوان با اشاره به [رای ۲۰۰۷](#)

بوسنی علیه صربستان و مونته نگرو، تاکید کرد که ماده ۸ به پیشگیری و سرکوب نسل‌زدایی، در سطح سیاسی به جای مسئولیت حقوقی رسیدگی می‌کند.

دیوان مطابق ماده ۳۱ کنوانسیون حقوق معاهدات به عنوان قاعده عرفی، بر تفسیر در پرتو سیاق معاهده و دیگر مقررات کنوانسیون تاکید کرده و توجه ویژه‌ای را به ماده ۹ کنوانسیون مبذول داشت که مبنای صلاحیت دیوان است. مواد ۸ و ۹ دو زمینه جداگانه اجرایی دارد، زیرا ماده ۹ به شرایط مراجعه به نهاد اصلی قضایی سازمان ملل درباره اختلافات میان دولت‌های عضو اشاره کرده، اما ماده ۸ به هر طرفی اجازه داده تا از نهاد ذی صلاح سازمان ملل حتی در صورت فقدان اختلاف با دیگر دولت عضو درخواست کند. دیوان از طریق معنای متداول اصطلاحات ماده ۸ در سیاق آن، نتیجه‌گیری کرد که این مقررات بر توسل به دیوان اعمال نشده و نیازی به توسل به روش‌های تکمیلی تفسیر مثل کارهای مقدماتی کنوانسیون نسل‌زدایی نیست و در نتیجه حق شرط مربوطه درباره تصمیم‌گیری راجع به توسل مناسب به دیوان را نامرتبط دانسته و نیازی به بررسی محتوای حق شرط مربوطه ندانست و این ایراد را رد کرد.

جایگاه گامبیا جهت طرح دعوا: تاکید دیوان بر منفعت مشترک اعضا در استناد به مسئولیت دولت ناقض تعهد ذیل کنوانسیون نسل‌زدایی (ایراد دوم)

میانمار در دومین ایراد خود که مسموع نبودن ادعای گامبیا را اعلام داشت، بر فقدان جایگاه میانمار ذیل ماده ۹ کنوانسیون نسل‌زدایی جهت طرح اختلاف در دیوان به جهت دولت زیان دیده نبودن گامبیا (یا دولت به شکل ویژه تحت تاثیر) - که آن را دولت تحت تاثیر سو عمل متخلفانه بین‌المللی نامید- بر اساس نداشتن منفعت حقوقی اختصاصی تاکید کرد. بدین صورت که میان حق استناد به مسئولیت دولتی طبق حقوق بین‌الملل عام براساس منفعت مشترک اعضای کنوانسیون در حصول اهداف کنوانسیون و داشتن جایگاه نزد دیوان براساس منفعت اختصاصی دولت که منجر به طرح دعوا در دیوان شود، تمایز قائل شد و رابطه علی میان دو مورد مذکور را رد کرد و داشتن جایگاه برای طرح دعوا در دیوان را منحصر به دول متاثر از عمل متخلفانه بین‌المللی دانست. میانمار در پاسخ به استناد گامبیا به رویه قضایی دیوان در رای ۲۰۱۲ بلژیک علیه سنگال مبنی بر تایید جایگاه بلژیک جهت اقامه دعوا نزد دیوان با ابتدای بر ارگا امنسی بودن تعهدات نقض شده سنگال، نتیجه‌گیری رای مذکور را متفاوت با پرونده اخیر دانست، زیرا کنوانسیون منع شکنجه متفاوت با کنوانسیون نسل‌زدایی است، به این معنی که کنوانسیون منع شکنجه صراحتاً اجرای صلاحیت جهانی را در نظر داشته، در حالی که ماده ۹ کنوانسیون منع نسل‌زدایی صرفاً تعهد نسبت به صلاحیت سرزمینی و نه اعمال آن توسط دیگر دولت‌های عضو را در نظر داشته است. همچنین میانمار، در رای سال ۲۰۱۲، بلژیک را دولت به‌ویژه متاثر بر اساس حقوق ذیل ماده ۵ کنوانسیون منع شکنجه دانست.

میانمار به تفسیر لفظی و لغوی کنوانسیون منع نسل‌زدایی نیز دست جست و ساختار و عبارت پردازی کنوانسیون را مانع از احتمال طرح دعوا نزد دیوان توسط دولت‌های زیان ندیده دانست، بدین صورت که با بررسی وجود یا

نبودن برخی لغات و قیود در مواد ۸ و ۹ نتیجه گیری های صورت داد. مثلاً از حذف کلمه «هر» یا «تمام» پیش از کلمه اختلافات میان دولت های عضو در ماده ۹، به جای عبارت «تمامی اختلافات برآمده از کنوانسیون» از یک سو، و مقایسه عبارت «هر دولت عضو» در ماده ۸ با عبارت «دولت های عضو» در ماده ۹ از سوی دیگر، این نتیجه گیری را گرفت که ماده ۹ مربوط به تمامی دولت های عضو بر حسب تمایل شان نیست. به ویژه بر اساس تاریخچه نگارش کنوانسیون نسل زدایی که اجماع بر استفاده هر دولت عضو از ماده ۸ و فقدان چنین چیزی در رابطه با ماده ۹ را به عنوان مهر تأییدی بر ادعاهای خود آورد. سومین تفسیر لغوی صورت گرفته توسط میانمار در ارتباط با جایگزینی عبارت «طبق درخواست هر یک از طرفین اختلاف» به جای عبارت پیشنهادی «طبق درخواست هر یک از دولت های عضو» در انتهای ماده ۹ بوده و آن را دال بر تمایل به محدود کردن دول عضو جهت ارجاع اختلاف به دیوان به دول به ویژه متأثر دانست.

جنبه دیگر ایرادهای میانمار براساس قاعده تابعیت دعوا منعکس شده در بند الف ماده ۴۴ سند طرح مسئولیت دولت ها بوده و آن را قابل اعمال بر دولت های زیان دیده و زیان ندیده صرف نظر از عام الشمول بودن تعهدات نقض شده دانست و با توجه به نبودن طرح دعوا بر اساس این قاعده و گامیایی نبودن قوم روهینگیا، گامیا را فاقد جایگاه در استناد به مسئولیت میانمار طبق منافع این گروه دانست.

در انتها میانمار به فرعی و تبعی بودن جایگاه گامیا در صورت پذیرش زیان دیده بودن این دولت طبق کنوانسیون به دولت های به ویژه متأثر که در اینجا بنگلادش است (با توجه به فرار مردم روهینگیا به این کشور)، و ذی حق بودن این دولت جهت طرح دعوا اشاره داشته که با توجه به حق شرط بنگلادش بر ماده ۹ کنوانسیون، نه تنها بنگلادش، بلکه دولت زیان ندیده ای چون گامیا را از طرح دعوا باز داشته و اظهار داشته که گامیا نباید از حق دولت بنگلادش سبقت گرفته که در آن صورت شاهد پرونده های متعددی بدین شکل خواهیم بود.

دیوان با استناد به نظر مشورتی ۱۹۵۱ حق شرط به کنوانسیون نسل زدایی، به تبیین رابطه حقوقی میان اعضای کنوانسیون پرداخت. بدین صورت که بر منفعت جمعی که همان تحقق اهداف والایی که دلیل وجودی کنوانسیون است، تأکید کرد. در نتیجه مزایا و کاستی کنوانسیون برای دولت، یا توازن قراردادی میان حقوق و وظایف در آن را رد کرد. دیوان با رد منفعت خاص جهت استناد به مسئولیت دولت متهم به نقض کنوانسیون های منع شکنجه ۱۹۸۴ و نسل زدایی ۱۹۴۸ (که در آن صورت، هیچ دولتی در بسیاری از موقعیت ها قادر به طرح دعوا نخواهد بود)، این مهم را از طریق طرح دعوا نزد دیوان ممکن دانست.

دیوان با رد پیش نیاز بودن قاعده تابعیت دعوا جهت نقض تعهدات ارگا امنسی ذیل کنوانسیون نسل زدایی، با طرح مسئله حمایت دیپلماتیک برای اعمال متخلفانه بین المللی ضد اتباع آن، که شامل استناد به مسئولیت دولت متهم به نقض تعهدات بین المللی (حتی حقوق بشری) بوده متفاوت دانسته، و استناد به مسئولیت درباره نقض تعهدات ارگا امنسی را برآمده از منفعت مشترک تمامی دولت ها در پایبندی به آن تعهدات و نه محدود بودن آن به دولتی که قربانیان نقض ادعایی تعهدات، تبعه آن دولت بوده اند، عنوان کرد. دیوان بردن دعوا به دیوان را

شکلی از استناد به مسئولیت دولت متهم به نقض تعهدات ارگا امنسی ذیل کنوانسیون نسل‌زدایی دانست و هدف آن را حکم دادن و به پایان رساندن ناکامی ادعایی در پایبندی تعهدات ارگا امنسی ذیل کنوانسیون دانست. درباره تفسیر لغوی میانمار، دیوان با رد وضع شرایط اضافی بر چگونگی استناد به مسئولیت و استماع دعوا نزد دیوان، عبارت «دولت‌های متعاقد» در ماده ۹ را دال بر الزام وجود اختلاف میان دول عضو دانست، در حالی که عبارت «هر یک از دول عضو» در ماده ۸، به توسل به نهادهای ذی صلاح سازمان ملل، حتی در عین فقدان اختلاف با دیگر دولت‌های عضو اشاره دارد. درباره مقایسه میانمار میان «اختلافات» به جای «تمامی اختلافات یا هر اختلاف»، دیوان با اشاره به پروتکل اختیاری حل و فصل اجباری اختلافات کنوانسیون ۱۹۶۱ وین ناشی از تفسیر و اجرای مواد کنوانسیون، مقایسه ذکر شده میانمار را منحصر به فرد در بندهای ارجاع معاهدات چندجانبه ندانست. دیوان سپس با نگاهی به تاریخچه این ماده از نظر عبارت پردازی، آن را فرمول‌بندی دیرکل در اولین پیش‌نویس کنوانسیون دانست که در متن نهایی کنوانسیون بدون هیچ بحثی قرار گرفت. درباره گنجاندن عبارت «به درخواست هر یک از طرفین اختلاف» به جای عبارت «هر یک از دول عضو کنوانسیون» دیوان با تاکید بر شرط وجود اختلاف، آن موضوع را محدود کننده حق دولت‌های عضو کنوانسیون جهت ارجاع اختلاف به دیوان ندانست و محدود کردن آن به حق مطرح کردن اختلاف به دولت به ویژه متاثر را رد کرد. دیوان حق شرط بنگلادش به ماده ۹ کنوانسیون را نیاز به بررسی ندانست، زیرا با تاکید بر عدم تاثیر آن بر حق دیگر دولت‌ها در ادعای منفعت مشترک در پایبندی به تعهدات ارگا امنسی ذیل کنوانسیون، آن را مانع جایگاه گامبیا ندانست و با استناد به نظر مشورتی ۱۹۵۱ حق شرط به کنوانسیون نسل‌زدایی، این نکته را همراه با هدف صرفاً بشردوستانه کنوانسیون و حفاظت از وجود بنیادین یک گروه انسانی و همراه با بنیادی‌ترین اصول اخلاقیات دانست و ایراد مربوطه را رد کرد.

نتیجه‌گیری

رای صلاحیتی مورد بررسی در این مقاله، یکی از آرای پر نکته دیوان بوده و از جهت استناد به دیگر آرای خود غنی است و تفاسیر روشنگرانه‌ای درباره موضوعات مختلف به ویژه تفسیر مواد ۸ و ۹ کنوانسیون نسل‌زدایی ارائه داده که بی‌شک حضور حقوق دانان بنامی چون رابرت کلب در تیم میانمار و فیلیپ سندز در تیم گامبیا در این مسئله بی‌تاثیر نبوده است. دیوان با رای ۱۵ قاضی، صلاحیت خود را تأیید کرده که تنها قاضی چینی (ژو) مانع اجماع بود. ایرادات مقدماتی اول، سوم، و چهارم با اجماع رد گردید و فقط ایراد دوم، با نظر مخالف قاضی چینی به اجماع نرسید. نکته جالب این قضیه، همراهی قاضی اختصاصی میانمار (کرس) با نظر اکثریت بود که همراه با صدور اعلامیه نیز بوده است. قاضی چینی نیز نظر مخالفی ضمیمه کرده و ضمن اشاره به مواضع دولت‌ها در هنگام تدوین ماده ۹ کنوانسیون (کارهای مقدماتی) درباره تعریف واژه اختلاف، تفسیر ماده ۹ کنوانسیون نسل‌زدایی را انحرافی از قواعد تفسیر معاهدات و رویه قضایی دیوان در زمینه کنوانسیون نسل‌زدایی دانسته است. بدین صورت که بیان دیوان مبنی بر اینکه اگر منفعت خاص جهت طرح دعوا پیش نیاز باشد، هیچ دولتی در

مقام طرح دعوا نخواهد بود را به چالش کشیده و آن را خوانش خاصی از نظریه مشورتی ۱۹۵۱ و ناسازگار با رویه شکل گرفته دولت‌های عضو کنوانسیون دانسته است. یکی از نکات مهم راجع به این رای آن است که کودتای نظامی و حضور نمایندگان دولت نظامی در نیمه دوم جریان رسیدگی به معنای به رسمیت شناختن آن دولت نیست، زیرا همان طور که رئیس دیوان در جلسه استماع اشاره داشت، به رسمیت شناختن سیاسی حکومت موضوع تحت بررسی دیوان نیست و کلاً دیوان به اختلافات بین دولت‌ها (states) و نه حکومتها (governments) رسیدگی می‌کند. برخلاف مجمع عمومی و به تعبیر دقیق تر کمیته اعتبارنامه آن که اعتبارنامه های دولت های طالبان افغانستان و حکومت نظامی میانمار که با کودتا دولت آنگ سانگ سوچی را خلع کرد، را پذیرفت و سیاست حفظ وضع موجود و بحث مشروعیت حکومت را مورد تاکید خود قرار داد، اما دیوان بین المللی دادگستری، به این سیاست رکن دیگر سازمان ملل پایبند نبوده و برخلاف درخواست دولت وحدت ملی میانمار که در جلسات استماع رسیدگی به صدور قرار موقت نمایندگی تیم میانمار را برعهده داشتند، در فوریه ۲۰۲۲، در جلسات استماع رسیدگی به ایرادات مقدماتی میانمار، نمایندگان دولت نظامی میانمار حضور داشتند و دیوان به درخواست آنگ سانگ سوچی مبنی بر انتصاب نماینده جدید در دیوان و انصراف از ایرادات مقدماتی خود یک هفته پیش از جلسات دیوان وقعی نهاد، زیرا مکاتبات دیپلماتیک خود را با سفارت میانمار در بلژیک که سفیر آن صراحتاً وفاداری خود را به حکومت نظامی میانمار ابراز داشت دنبال می کرد و در نتیجه اولین بار بوده که در یک اجلاس سالانه مجمع عمومی، حکومت های مختلفی به نمایندگی از دولت خود در ارکان سازمان ملل (دیوان بین المللی دادگستری درمقابل بقیه ارکان) می پرداختند. قاضی اختصاصی منصوب میانمار کرس در اعلامیه خود نیز به این مسئله اشاره کرد و با استناد به قطعه نامه ۱۸ ژوئن ۲۰۲۱ مجمع عمومی (A/RES/75/287) که کودتا را محکوم کرده و آنگ سانگ سوچی و اعضای دولت وحدت ملی میانمار را به عنوان نمایندگان رسمی دولت میانمار نامید، جایگزینی نمایندگان میانمار در جلسات رسیدگی و استماع را بدیهی از نظر حقوقی ندانست و نحوه نگارش مختصر پاراگراف هشتم رای که صرفاً با ادبیاتی خنثی و توصیفی به شرح مواقع در زمینه تغییرات تیم میانمار می پرداخت را موید نظر خود دانست، بدین شکل که اظهار داشت که میانمار در نامه ای در نوامبر ۲۰۱۹ خانم سوچی و آقای سوئه را به عنوان نماینده و جانشین نماینده تیم میانمار را منصوب کرده و در نامه ۱۲ آوریل ۲۰۲۱ از انتصاب آقای هلاینگ و خانم داو به عنوان نماینده و جانشین نماینده تیم میانمار به عنوان جانشین تیم قبلی خبر داد.

این رای بعد از آرای چون بارسلونا ترکشن و پس از آن، فرصتی به دیوان داد تا بار دیگر به تعهدات ارگا امنسی پردازد. صلاحیت ارگا امنسی، بعدی از این تعهدات است که این رای با آن مواجه بوده است و دیوان با اتکا به آن صلاحیت خود را احراز کرد. البته در این مسئله جو مساعد بین المللی چه از جانب دول اسلامی و چه دول غربی و در یک کلام اغلب دول جهان نسبت به پیشبرد این پرونده را نباید از نظر دور نگه داشت. مثلاً می توان به رای دادگاه بخش کلمبیای امریکا در قضیه شکایت گامبیا علیه شرکت فیسبوک اشاره کرد که

همکاری دولت امریکا در این قضیه را شاهد بودیم. اما این جو مساعد و فرصت از سوی دیگر می‌تواند توأم با تهدیداتی باشد. این تهدیدات را می‌توان از دو جنبه بررسی کرد. نخست؛ بررسی صلاحیت پرونده به ویژه برای دول غیر متأثر بر مبنای منفعت عمومی، باعث طرح دعاوی متعددی بر مبنای قید ارجاع به دیوان در کنوانسیون های چندجانبه دارای تعهدات ارگامنسی شود که منجر به تورم پرونده ها و کندی روند فعالیت و بررسی دیگر پرونده ها در دیوان می‌شود. از سوی دیگر؛ این مسئله باعث می‌شود تا بعضی از دولتها که نگاه حاکمیت محوری به حقوق بین الملل دارند، در هنگام عضویت در معاهدات این چنینی به قید صلاحیت دیوان حق شرط بزنند که حتی در هنگام طرح دعوا توسط دول متأثر و آسیب دیده نیز می‌تواند مانع باشد. این ها مسائلی هستند که همانند خیلی از مسائل گذر زمان، تحولات بین المللی و رویه دولت ها بدان پاسخ خواهند گفت. حال پس از ورود این پرونده به مرحله ماهیتی، بعد از قضایای بالکان در دو پرونده بوسنی ۲۰۰۷ و کرواسی ۲۰۱۵ علیه صربستان، این قضیه در کنار [قضیه اوکراین علیه روسیه](#) ([مشابهت](#)) از جهت مبنای طرح دعوا مربوط به کنوانسیون نسل زدایی و تفاوت از جهت محتوا و وقایع: یکی استناد به مسئولیت دولت دیگر به جهت اعمال ارتكابی علیه مردم خود ذیل کنوانسیون و دیگری اشاعه اطلاعات گمراه کننده نسل زدایی) فرصت دیگری برای دیوان جهت بررسی محتوایی نسل زدایی است.

عراق علیه کویت، حقوق بین الملل علیه لویاتان

سید احمد نیکوئی - دانشجوی دکتری حقوق بین الملل عمومی دانشگاه علوم و تحقیقات تهران

آدمی نمی داند که خوی وحشی گری در دیکتاتورهای تاریخ از طمع و قدرت طلبی آنها ناشی می شود یا بالعکس، این طمع و حب دنیا است که از شقاوت و وحشیگری دور از عقل برمی آید. به عقیده مارکز، عقل زمانی به سراغ انسان می آید که دیگر دیر شده باشد.

پس از پایان جنگ عراق علیه ایران، عراق به رهبری صدام حسین در دوم اوت سال ۱۹۹۰ به کویت حمله کرد. ارتش عراق ۹۵۰۰۰ واحد پیاده و زرهی در این حمله داشت و در مقابل، ارتش بیست هزار نفری کویت مقاومت چندانی از خود نشان نداد و در نتیجه عراق به راحتی توانست کویت و هفت جزیره آن را ضمیمه کند. با این الحاق، عراق ۲۰ درصد از ذخایر نفت جهان را به دست آورد و برای اولین بار خط ساحلی قابل توجهی را در خلیج فارس به دست آورد.

در همان روز، شورای امنیت سازمان ملل متحد به اتفاق آرا این حمله را محکوم کرد و خواستار خروج فوری عراق از کویت شد. در ۶ اوت، شورای امنیت تجارت با عراق را در سراسر جهان ممنوع کرد. (میری، ۱۳۹۳: ۱۸-۱۰) با ادامه حضور عراق در کویت و عدم اجرای قطعنامه های پیشین، در ۲۹ نوامبر، شورای امنیت سازمان ملل قطعنامه ۶۷۸ را تصویب کرد که در آن در صورت عدم خروج عراق تا ۱۵ ژانویه ۱۹۹۱، اجازه استفاده از زور علیه عراق را صادر می کرد. صدام حسین از خروج نیروهایش از کویت امتناع کرد و آن را استان عراق خواند. هفتصد هزار نفر نیروی چندملیتی غالباً آمریکایی در خاورمیانه گرد آمدند تا ضرب الاجل تعیین شده توسط شورای امنیت در قطعنامه ۶۷۸ را محقق کنند. در ۱۶ ژانویه ۱۹۹۱، عملیات طوفان صحرا (Operation Desert Storm)، عملیات گروهی به رهبری آمریکا علیه عراق، آغاز شد. ظرف کمتر از چهار روز، کویت آزاد شد و اکثر نیروهای مسلح عراق یا تسلیم شدند یا به عراق عقب نشینی کرده یا نابود شدند. ۱۴۸ سرباز آمریکایی در جنگ خلیج فارس کشته و ۴۵۷ نفر زخمی شدند. سایر کشورهای هم پیمان در طول عملیات طوفان صحرا متحمل حدود ۱۰۰ کشته شدند. آمار رسمی در مورد تعداد تلفات عراق وجود ندارد، اما تخمین زده می شود که حداقل بیست و پنج هزار سرباز کشته و بیش از هفتاد و پنج هزار نفر زخمی شده اند که آن را به یکی از یک طرفه ترین درگیری های نظامی در تاریخ تبدیل می کند. تخمین زده می شود که صد هزار غیرنظامی عراقی در نتیجه جراحات یا کمبود آب، غذا و تجهیزات پزشکی کافی که مستقیماً به جنگ خلیج فارس مربوط می شود، جان خود را از دست دادند.

ماهیت و تشکیلات کمیسیون غرامت سازمان ملل متحد با پذیرش قطعنامه ۶۸۷ شورای امنیت (که در ذیل فصل هفتم منشور به تصویب رسید) از سوی عراق و عقب نشینی نیروهای عراقی که پایان رسمی بود بر جنگ، عراق علاوه بر پذیرش شرایط متعدد دیگر در قطعنامه برای

آتش‌بس رسمی، تاسیس کمیسیون غرامت برای رسیدگی به دعاوی ناشی از حمله این کشور به کویت و پرداخت غرامات جنگ را نیز پذیرفت (برای اطلاعات بیشتر نک به [اینجا](#)). [کمیسیون غرامت سازمان ملل متحد \(UN Compensation Commission \(UNCC\)](#) نهادی نیست که به طور مستقیم با مراجع قضایی یا داوری بین المللی قابل مقایسه باشد. این کمیسیون رکن فرعی شورای امنیت است که برای بررسی و جبران خسارت مالی پرونده های علیه عراق تشکیل شد و در نتیجه ماهیت آن متأثر از رابطه سازمانی با شورای امنیت است. به عبارت دیگر، کمیسیون یک نهاد سیاسی است که برای انجام یک وظیفه حقوقی تشکیل شده است. ساختار کمیسیون و رویه آن که علیرغم بررسی های هیاتهای قضائی، تصمیم گیری نهایی در مورد مبالغ قابل پرداخت مطالبات هر کشور را به «شورای مدیریت» واگذار می کند، بیانگر این وضعیت است. بر اساس [گزارش مورخ دوم مه ۱۹۹۱ توسط دبیر کل ملل متحد](#)، کمیسیون های ۱۰ گانه دادگاه یا دیوانی با حضور طرفین نیستند، بلکه نهادی سیاسی اند که وظیفه اصلی آنها بررسی درستی دعاوی، ارزیابی خسارت و تعیین مبلغ پرداختی است. به نظر دبیر کل، تنها از این جنبه اخیر می باشد که یک وظیفه شبه قضایی برای کمیسیون مطرح می گردد. علیهذا، گزارش دبیر کل تاکید می کند که با توجه به ماهیت کمیسیون، بسیار مهم است که بعضی از عناصر لازم برای یک دادرسی عادلانه در آیین دادرسی کمیسیون گنجانده گردد. ([اینجا](#))

کمیسیون غرامت متشکل از سه رکن است: شورای مدیریت، دبیرخانه و هیاتهای قضایی با کمیسونرها.

الف - شورای مدیریت

رکن اساسی کمیسیون غرامت «شورای مدیریت» می باشد و مسئول اداره آن است. تعیین نمودن خط مشی کمیسیون در امور مرتبط با اداره [صندوق \(United Nations Compensation Fund\)](#) و تأمین وجوه آن، تنظیم امورات کمیسیون، رسیدگی نمودن و حل و فصل ادعاهای مطروحه و پرداختی های صندوق در حیطه صلاحیت «شورا» می باشد. «شورای مدیریت» متشکل از اعضای دائم و غیر دائم شورای امنیت است و بالطبع با تغییر اعضای غیر دائم، تغییر می کند. شورا در ۲۳ ژوئیه ۱۹۹۱ در ژنو آغاز به کار کرد. در اینجا اعضای دائم حق و تو ندارند. تصمیمات در این شورا با اکثریت ۹ نفر از اعضا اتخاذ می گردد. در اولین جلسه دستورالعملی برای مدیریت جلسات تصویب شد از جمله مبنی بر محرمانه بودن جلسات. به جز کویت و عراق که در تمام جلسات حاضرند دیگر کشورها هم می توانند در جلسات حضور یابند و سوالات اعضا را پاسخ دهند. ([اینجا](#))

ب - دبیرخانه

امور اجرایی در کمیسیون غرامت توسط دبیرخانه انجام می شود که در مقر سازمان ملل در ژنو با راهبری «دبیر اجرایی کمیسیون» فعالیت می کند. دبیر اجرایی در مشورت دبیر کل با کشورهای عضو شورای مدیریت انتخاب می شود. علاوه بر دبیر اجرایی، دو معاون و تعدادی حقوقدان از کشورهای گوناگون که حائز تجربه در دعاوی بین المللی هستند با تایید دبیر کل سازمان ملل متحد، پس از پیشنهاد دبیر اجرایی منصوب می شوند. پیگیری

امور مختلف مربوط به کمیسیون و صندوق به لحاظ سیاستگذاری و اجرایی وظیفه با دبیرخانه است. وظیفه اصلی دبیرخانه اخذ، ثبت، رفع نقص و بررسی مقدماتی دعاوی، تهیه گزارش از دعاوی جهت اظهار نظر عراق و سایر کشورها و ارائه دعاوی به کمیسیونرها همراه با اطلاعات مفید و لازم برای رسیدگی می باشد؛ همچنین دبیر اجرایی می بایست افراد واجد صلاحیت را شناسایی و جهت انتخاب به عنوان کمیسیونر به دبیرکل سازمان ملل معرفی نماید. پس از انتصاب کمیسیونر تجهیز حقوقی، اداری و فنی او در طول رسیدگی با دبیرخانه است. (اینجا)

ج- کمیسیونرها

دعاوی ثبت شده در کمیسیون بعد از تحلیل و طبقه بندی نخستین، برای ارزیابی و تصمیم گیری به هیات های سه نفره از کمیسیونرها جهت بررسی و اتخاذ تصمیم، احاله می گردند. کمیسیونرها اشخاص مستقل و بی طرفی می باشند که به پیشنهاد دبیر اجرایی و به توصیه دبیر کل سازمان ملل متحد برای رسیدگی به تعداد معدودی از دعوی ها توسط شورای مدیریت منصوب می گردند. کمیسیونرها در تمام مدت مأموریتشان که حسب مورد چهار، شش یا دوازده ماه خواهد بود و به مدت دو سال پس از خاتمه آن، حق وکالت در نزد کمیسیون یا ارائه مشورت به هیچ کس درخصوص دعاوی کمیسیون را ندارند. (اینجا)

انواع دعاوی قابل طرح در کمیسیون

دعاوی قابل طرح در کمیسیون به شش گروه تقسیم می شوند:

گروه A: دعاوی ناشی از عزیمت از عراق یا کویت؛

گروه B: دعاوی ناشی از آسیب شدید بدنی یا مرگ؛

گروه C: دعاوی افراد تا سقف یکصد هزار دلار؛

گروه D: دعاوی افراد که در گروههای قبل قابل طرح نباشد؛

گروه E: دعاوی شرکتها خصوصی و دولتی؛ و

گروه F: دعاوی دولتها و سازمانهای بین المللی.

دبیرخانه کمیسیون به قصد سهولت در برنامه ریزی و رسیدگی به دعاوی، فرم های خاصی را برای هر یک از گروه های ۶ گانه تهیه نموده و با جواب به سؤالات موجود در پرسشنامه، دادخواست تنظیم می گردد. هر یک از این فرم ها مشمول دستورالعمل ها و توضیحاتی برای متقاضیان است. این فرم ها در ۴ گروه نخست که به دعاوی انفرادی اختصاص دارد اهمیت زیادی دارد و فرم ها جایگزین دادخواست هستند، ولی در دعاوی شرکت ها، دولت ها و سازمان های بین المللی علاوه بر فرم باید دادخواست جداگانه ارائه گردد.

گروه A: دعاوی ناشی از عزیمت از عراق یا کویت: هر شخصی که در اثر تهاجم عراق به کویت بین دوم اوت ۱۹۹۰ (تاریخ شروع تهاجم عراق به کویت) تا دوم مارس ۱۹۹۱ (تاریخ آزادسازی خاک کویت) عراق یا

کویت را ترک کرده باشد، می تواند در این گروه شکایت نماید. (اینجا) شورا میزان غرامت را بر هر فرد مبلغ ۲،۵۰۰ دلار و برای هر خانواده مبلغ ۵،۰۰۰ دلار تعیین کرده بود.

گروه B دعاوی ناشی از آسیب شدید بدنی یا مرگ: این گروه جهت ادعای اشخاصی است که به دلیل یورش نظامی عراق علیه کویت مورد ضرب و جرح یا صدمه بدنی شدید قرار گرفته اند یا آنکه همسر، فرزند یا یکی از والدینشان از دست رفته است. اقامه دعوا در این گروه باید در فرم مخصوصی که توسط دبیرخانه کمیسیون تهیه و به همراه دستورالعمل های لازم برای خواهان در اختیار دولت ها قرار گرفته، انجام شود. مبلغ غرامت قابل پرداخت در این دسته مبلغ دو هزار و پانصد دلار برای هر آسیب یا مرگ ثابت می باشد و اشخاصی که بتوانند ادعای خود را ثابت نمایند، مبلغ مذکور را دریافت خواهند نمود. در مورد دعاوی مرتبط با فوت یکی از بستگان، اعضای یک خانواده باید یکجا و از طریق فرمی ادعای خود را مطرح نمایند و حداکثر مبلغ قابل پرداخت ده هزار دلار می باشد. با این تبصره که اگر میزان خسارات بیشتر از ۵۰۰،۲ دلار باشد، این مبلغ به صورت خسارت موقت پرداخت و دعاوی مازاد در سایر گروه ها مطرح خواهد شد.

گروه C: دعاوی افراد تا سقف یکصد هزار دلار: هر گونه ادعا و مطالبه خسارت وارده به اشخاص از جمله آسیب بدنی، لطمات روحی و فشار روانی، از دست دادن اموال، از دست دادن حساب های بانکی، سهام و سایر وثایق، از دست دادن درآمد یا هرگونه حمایتی، از دست دادن اموال غیرمنقول، خسارت های تجاری و هرنوع خسارتی که در سایر گروه ها قرار نگیرد در اثر حمله عراق به کویت و تصرف آن کشور تا مبلغ یکصد هزار دلار در این دسته قابل مطرح می باشد. در صورتی که میزان خسارات بیشتر از یکصد هزار دلار باشد، خواهان می تواند، کل دعوی را در گروه D مطرح نماید و یا به جهت تسهیلات مقرر برای دعاوی گروه D، یکصد هزار دلار اول را در گروه C و بقیه را در گروه D مطالبه کند.

گروه D: سایر انواع دعاوی افراد که در سه گروه قبلی قابل طرح نباشد: این گروه مخصوص اشخاصی می باشد که میزان خسارات مورد مطالبه آنها متجاوز از یکصد هزار دلار باشد. بدین نحو، خواهان خواهد توانست، کل ادعای بیش از یکصد هزار دلار را در گروه D طرح نماید یا یکصد هزار دلار اول را در گروه C و بقیه را در گروه D، ادعا نماید؛ تفاوت این دو طریق از تفاوت های عمده بین دعاوی دسته های C و D نشأت می گیرد: از لحاظ رسیدگی دعاوی گروه C در اولویت قرار دارند؛ بار اثبات ادعا در دعاوی گروه C سبکتر می باشد و حداقل دلیل قابل ارائه، کافی خواهد بود؛ و اینکه رسیدگی به دعاوی گروه C بر مبنای نمونه برداری صورت خواهد گرفت.

گروه E: دعاوی شرکتهای خصوصی و دولتی: در این گروه دعاوی شرکتها و سایر اشخاص حقوقی خصوصی و دعاوی مؤسسات و شرکتهای تجاری عمومی مطرح است. کمیسیون برای این دسته نیز فرم خاصی تهیه نموده که برای هر دعوی باید تکمیل گردد. اطلاعات مندرج در فرم E عمدتاً جهت تهیه آمارهای کامپیوتری و طبقه بندی دعاوی دارای مسائل موضوعی و حکمی مهم مشترک به منظور رسیدگی همزمان آنها مورد استفاده

دبیرخانه قرار خواهد گرفت. به علاوه، خواهان های این گروه موظف هستند، علاوه بر تکمیل فرم، برای هر دعوی دادخواست مستقلی ارائه کنند و دعوی خود را مطرح نمایند.

گروه F: دعوی دولتها و سازمانهای بین المللی: این گروه خسارات مستقیم، آسیب یا صدمه ای است که به دولت ها و سازمان های بین المللی وارد شده است و شامل ادعاهای خسارت یا هزینه مترتبه از جهت تخلیه اتباع یا حمایت های مالی از آنها می شود؛ نیز آسیب به دیپلماتها، خسارت و صدمه به اموال دولتی و خسارت به محیط زیست و بهداشت عمومی هم در این دسته قرار می گیرد. (اینجا)

با این ساختار و تقسیم بندی دعوی، کمیسیون از زمان تشکیل در بستری جدید، پیچیده و در حال تغییر به فعالیت خود ادامه داد و توانست حدود ۲,۷ میلیون خواسته با ارزشی به حدود ۳۵۲ میلیارد دلار را حل و فصل کند. (اینجا، بند ۹۹) شاید یکی از مهمترین این دعوی را می توان دعوی محیط زیستی و تصمیمات و احکام صادره در آن دانست. شاید یادآوری این مساله بد نباشد که در زمان عقب نشینی نیروهای عراقی از کویت، حدود ۷۰۰ چاه نفتی به آتش کشانده شدند که مساوی بود با سوختن ۶ میلیون بشکه نفت در روز در طول ده ماه. در راستای رسیدگی به خسارت های زیست محیطی، کمیسیون ۱۶۸ خواسته از ۱۲ دولت، از جمله جمهوری اسلامی ایران، را برای مطالبه خساراتی که در مجموع بالغ بر ۸۵ میلیارد دلار می شد، دریافت کرد. رسیدگی به این خواسته ها در سال ۲۰۰۵ به پایان رسید و ۴,۳ میلیارد دلار به دولت ایران، اردن، کویت و عربستان سعودی در مورد دعوی زیست محیطی پرداخت شد. (اینجا، بندهای ۸۱ - ۷۰)

در مجموع، مبالغ دریافتی جمهوری اسلامی ایران در هر گروه از خسارات در آخرین گزارش کمیسیون به شرح ذیل ارائه گردیده است:

گروه A: 138 523 000؛ گروه B: 12 500؛ گروه C: 43 758 971؛ گروه D: 0؛ گروه E: 2 402
696؛ گروه F: 54 865؛ 562 و در مجموع: 239 562 729 دلار. همچنین کمیسریای عالی پناهندگان سازمان ملل متحد در ایران نیز در گروه A مبلغ ۷۵۰۰ دلار دریافت کرده است.

نتیجه:

با آخرین پرداخت رای محکومیت در ۱۳ ژانویه ۲۰۲۲، کمیسیون بعد از سی سال به کار خود پایان داد. اینک کویت بر مبنای رای یک نهاد تصمیم گیر بین المللی به خسارت خود رسیده است که صد البته پیروزی مجددی برای حقوق بین الملل رقم خورده است در برابر لویاتان دولت. دولتها بایستی بدانند که الزام حرکت در چارچوب حقوق بین الملل نه امری تشریفاتی که تکلیف و الزامی با پشتوانه قوی اجرائی و عملیاتی است و حفظ صلح و امنیت بین المللی حالا تکلیف تمام کشورهای متعهد به حقوق خویش و دیگران است. نمونه عراق می تواند نصب العین تمام خود کامگانی باشد که در سر رویاهای شوم می پروراند؛ اثر عمل آنها تا زمان جبران خسارات کامل، دامن گیر آنهاست؛ کمیسیون غرامت در پایان نشست شانزدهم از بهبود روابط عراق و کویت استقبال نمود.

آیا اوکراین به دنبال تسریع در روند رسیدگی دیوان است؟ نگاهی گذرا به اعلامیه های ورود دولت ها به پرونده علیه روسیه

سینا سلیمی – دانشجوی دکتری حقوق بین الملل عمومی دانشگاه علامه طباطبائی

اگر در روزهای اخیر، رخداد های مربوط به دیوان بین المللی دادگستری را دنبال کرده باشد، قطعاً توجه شما نیز به هجوم دولتها برای ثبت اعلامیه ورود در دعوی اوکراین علیه روسیه، جلب شده است. از دوازدهم تا بیست و دوم سپتامبر ۲۰۲۲، یعنی ظرف ده روز، هشت اعلامیه ورود ثالث در دبیرخانه دیوان ثبت شده است. رویه دیوان بین المللی دادگستری در قبال درخواست های مداخله چیست؟ حضور پررنگ متحدین اوکراین در دیوان بین المللی دادگستری به چه معناست؟ آیا اوکراین به دنبال تسریع در رسیدگی است یا اطاله آن؟ در نوشتار حاضر سعی شده است تا پاسخی کوتاه به این سؤال داده شود.

شرح دعوی

در تاریخ ۲۶ فوریه ۲۰۲۲، دولت اوکراین [دادخواست](#) خود مبنی بر «ادعاهای نسل زدایی بر اساس کنوانسیون پیشگیری و مجازات جنایت نسل زدایی» را در دبیرخانه دیوان بین المللی دادگستری ثبت نمود. در دعوی حاضر دولت اوکراین مدعی است در رابطه با تفسیر و اجرای کنوانسیون فوق الذکر فی مابین اوکراین و فدراسیون روسیه اختلاف وجود دارد و دیوان با توجه به عضویت هر دو دولت در کنوانسیون موردنظر، بر اساس ماده ۹ کنوانسیون و با توجه به ماده ۳۶(۱) اساسنامه دیوان، صلاحیت رسیدگی به این دعوی را دارد. در این دعوی دولت اوکراین نه در جایگاه قربانی بلکه در جایگاه متهم، دادخواست خود را مطرح می کند. این دولت از سوی روسیه متهم به نسل زدایی در مناطق شرقی اوکراین شده و این ادعای دولت روسیه یکی از دلایل اصلی حمله همه جانبه این دولت به خاک اوکراین است؛ ادعایی که همواره توسط دولت اوکراین رد شده است.

از نظر اوکراین، دولت روسیه مواد یک، دو و هشت کنوانسیون نسل زدایی را نقض کرده است و باید در پیشگاه دیوان بین المللی دادگستری به تخلفات آن دولت رسیدگی شود. دولت اوکراین در ادامه دادخواست خود، از دیوان درخواست کرد تا قرار موقتی به منظور حفظ شرایط موجود، پرهیز از اقدامات تشدید کننده اختلاف و حفاظت از مردم اوکراین صادر شود؛ دیوان در تاریخ ۱۶ مارس ۲۰۲۲، پس از احراز شرایط لازم، دستور موقت را مطابق با خواسته های اوکراین صادر نمود. (برای اطلاعات تکمیلی و تحلیل دادخواست [بنگرید](#)؛ برای تحلیل دستور موقت [بنگرید](#))

یک روز پس از صدور قرار موقت، جلسه ای در دیوان با حضور نمایندگان هر دو دولت و مدیر دفتر دیوان برگزار گردید؛ در این جلسه نماینده دولت اوکراین پیشنهاد داد تا دیوان با توجه به وضعیت خاص این دعوا، مهلتی ۶ هفته ای برای نگارش لایحه توسط دولت اوکراین و زمان مشابهی را برای تحویل لایحه متقابل توسط

دولت روسیه تعیین کند؛ یعنی ظرف دو ماه، هر دو دولت لوائح خود را تقدیم دیوان کنند. این درخواست با مخالفت شدید نماینده دولت روسیه مواجه شد و او مهلتی ۱۸ ماهه برای تقدیم لایحه متقابل درخواست نمود. نهایتاً دیوان طی قرار صادره در ۲۳ مارس ۲۰۲۲ اعلام نمود که دولت اوکراین تا ۲۳ سپتامبر ۲۰۲۲ و دولت روسیه تا تاریخ ۲۳ مارس ۲۰۲۳ مهلت دارند که لوائح خود را تقدیم دیوان کنند (تا تاریخ نگارش این متن در ۲۶ سپتامبر ۲۰۲۲، دولت اوکراین هنوز لایحه خود را تقدیم نکرده است).

ورود ثالث / مداخله

یکی از اصلی ترین وظایف مدیر دفتر دیوان بین المللی دادگستری، اطلاع دعوا به کلیه دولتهایی است که حق رجوع به دیوان بین المللی دادگستری را دارند. فلسفه وجودی این الزام، احترام به منافع حقوقی دولتهاست تا اگر دولتی تشخیص داد که در اثر حکم احتمالی، منافع آن تحت تأثیر قرار می گیرد، بتواند به عنوان ثالث در دعوا ورود کند. اساسنامه دیوان دو حالت را برای ورود ثالث در نظر گرفته است، در حالت اول، دولتی که تشخیص دهد حکم صادره می تواند بر منافع حقوقی او اثر بگذارد (ماده ۶۲) و در حالت دوم، دولتی که در زمره طرفین دعوی نیست ولی معاهده ای که آن دولت نیز عضو آن است مورد تفسیر در دیوان قرار گرفته باشد (ماده ۶۳) می تواند درخواست ورود ثالث را مطرح کند.

در نوشته حاضر با توجه به آنچه پیشتر گفتیم، تمرکز ما بر حالت دوم یعنی مداخله از جنس ماده ۶۳ اساسنامه است. از زمان تأسیس دیوان بین المللی دادگستری، در چهارده دعوا درخواست ورود ثالث مطرح شده است که از این تعداد فقط در چهار پرونده، به ماده ۶۳ به عنوان مبنای مداخله اشاره شده است: قضیه پناهندگی، قضیه فعالیت های نظامی و شبه نظامی درون و علیه نیکاراگوئه، قضیه صید نهنگ و قضیه ادعاهای نسل زدایی.

در قضیه پناهندگی (۱۹۵۱) علیرغم مخالفت دولت کلمبیا، دیوان به این نتیجه رسید که درخواست مداخله دولت کوبا قابل قبول است. در مرحله رسیدگی شفاهی به نماینده این دولت اجازه داده شد تا تفسیر مورد نظر خود از کنوانسیون هاوانا را بیان کند و علاوه بر آن بیانه این دولت نیز مورد بررسی قضات قرار گرفت (بنگرید، صص ۷۴-۷۷). در قضیه نیکاراگوئه، دولت السالوادور درخواست کرد تا در روند رسیدگی (اعم از شکلی و ماهوی) مداخله داشته باشد، اما دیوان به این نتیجه رسید که ورود ثالث در بخش شکلی قابل قبول نیست و این درخواست در این مرحله از رسیدگی قابل بررسی نیست (بنگرید). نتیجه گیری ای که به مذاق قاضی شوئبل خوش نیامد و در نظر مخالف خود به شدت این موضع گیری دیوان را نقد کرد و آن را برخلاف مفاد اساسنامه و آیین دادرسی دیوان دانست (بنگرید). دو سال بعد یعنی زمان صدور رأی ماهوی نیز خبری از شنیدن نظرات السالوادور نشد، گو اینکه این مسئله به کل فراموش و یا از دستور کار دیوان خارج شده است.

در قضیه صید نهنگ، دولت نیوزلند تصمیم گرفت با توجه به امکان تفسیر «کنوانسیون بین المللی تنظیم صید نهنگ» در رأی دیوان، درخواست مداخله خود را مطرح نماید. دیوان در قرار خود به تاریخ ۶ فوریه ۲۰۱۳، شرایط لازم برای مداخله را احراز و به دولت نیوزلند اعلام کرد که تا تاریخ ۴ آوریل ۲۰۱۳ مشاهدات مکتوب

خود را در اختیار دیوان قرار دهد (بنگرید). نیوزلند در زمان مقرر نظراتش را در اختیار دیوان قرار می دهد و در رسیدگی شفاهی و جلسه استماع نیز نقش پررنگی دارد (بنگرید، صص ۲۳۵-۲۳۷). حال که به تمام قضایای مداخله از جنس ماده ۶۳ اشاره کردیم، بد نیست این نکته نیز بیان شود که در دعوای گامبیا علیه میانمار که از سال ۲۰۱۹ در دستور کار دیوان قرار گرفته است، مجدداً بحث تفسیر کنوانسیون منع نسل زدایی مطرح شده و دولتهایی مانند کانادا، هلند و مالدیو از قصد خود برای مداخله ذیل ماده ۶۳ اساسنامه سخن گفته اند؛ اما تا کنون هیچ درخواست رسمی ای برای مداخله توسط این دولتها در دیوان ثبت نشده است. (بنگرید)

باید در نظر داشت که برای احراز شرایط یک درخواست مداخله، نباید صرفاً به قواعد کلی موجود در اساسنامه (مواد ۶۲ و ۶۳) رجوع کنیم، بلکه باید به قواعد آیین دادرسی دیوان نیز توجه داشت. دیوان در آیین دادرسی خود، موضوع مداخله را ذیل بخش رسیدگی به دعوای طاری و در مواد ۸۱ تا ۸۶ گنجانده است. در این مواد به بیان شرایط شکلی درخواست مداخله پرداخته شده است؛ در ادامه به اختصار شرایط مربوط به مداخله ذیل ماده ۶۳ را بیان می کنیم:

الف) درخواست در سریع ترین زمان ممکن و پیش از خاتمه رسیدگی کتبی باید ثبت گردد، مگر در شرایط استثنایی (ماده ۸۲ (۱))،

درخواست مداخله باید حاوی نام مأمور (agent)، مبنایی که دولت درخواست کننده بر اساس آن خود را عضو کنوانسیون می داند، مواد خاصی از کنوانسیون که موردنظر است و فهرستی از اسناد برای پشتیبانی و حمایت از ادعای مطرح شده باشد (ماده ۸۲ (۲))؛

ب) باید به هرکدام از طرفین اختلاف نسخه ای از درخواست مداخله داده شود و سپس از آنها دعوت شود تا نظرات خود را درباره این درخواست مطرح کنند. علاوه بر طرفین، چند نسخه دیگر از این درخواست به دبیرکل ملل متحد، اعضای ملل متحد، سایر دولی که می توانند در دیوان حاضر شوند و سایر دولی که بر اساس ماده ۶۳ اساسنامه به آن ها رسیدگی به این دعوی اطلاع داده شده است (ماده ۸۳)؛

ج) دیوان باید رسیدگی به درخواست را در اولویت قرار دهد و اگر در زمان تعیین شده در ماده قبل، احدی از طرفین ایرادی مطرح کرد، دیوان موظف است سخنان دولت درخواست کننده و دول طرف دعوی را استماع کند (ماده ۸۴)؛

د) اگر درخواست مداخله ذیل ماده ۶۳ مورد پذیرش قرار گرفت، دولت باید درخواست خود را در چندین نسخه به انضمام اسناد مورد نظرش تهیه کند و در ظرف زمانی معین شده توسط دیوان، آن را به عنوان مشاهدات مکتوب خود ارائه کند (ماده ۸۶). (برای مشاهده متن کامل مواد، بنگرید)

لازم به ذکر است که در ادبیات دیوان و آیین دادرسی، درخواست مداخله ذیل ماده ۶۲ مترادف با «اجازه ورود» و درخواست مداخله ذیل ماده ۶۳ مترادف با «اعلامیه ورود» است. صدور «اجازه ورود» و یا تشخیص قابل استماع بودن «اعلامیه ورود»، موکول به تشخیص دیوان بوده و نظر دیوان قاطع است.

وضعیت درخواست ورود ثالث در قضیه حاضر

در ۲۱ ژوئیه ۲۰۲۲ اولین درخواست مداخله توسط [اعلامیه ای](#) از جانب دولت لتونی مطرح و به اطلاع دیوان رسید. پس از گذشت دو ماه از اولین اعلامیه ورود تا زمان نگارش این سطور، مجموعاً ۱۵ دولت درخواست مداخله در روند رسیدگی به این پرونده را داشته اند؛ [لیتوانی](#)، [نیوزلند](#)، [بریتانیا](#)، [آلمان](#)، [ایالات متحده](#)، [سوئد](#)، [فرانسه](#)، [رومانی](#)، [ایتالیا](#)، [لهستان](#)، [دانمارک](#)، [ایرلند](#)، [فنلاند](#) و [استونی](#) دیگر دولتهایی هستند که اعلامیه ورود صادر کرده اند.

ذکر چند نکته درباره اعلامیه های ورود ثبت شده در این دعوی مهم است:

۱. امکان طرح «اعلامیه ورود» در مرحله رسیدگی شکلی: تمام اعلامیه های ثبت شده، از لحاظ شکلی منطبق با قواعد اساسنامه و آیین دادرسی دیوان است و به احتمال قریب به یقین مورد پذیرش دیوان قرار می گیرد؛ اما یک مسئله وجود دارد که می تواند این اعلامیه ها را به صورت کامل و یا حداقل به صورت موقت از دستور کار دیوان خارج کند. همانطور که پیشتر گفتیم، در قضیه فعالیت های نظامی درون و علیه نیکاراگوئه، دیوان به این نتیجه رسید که درخواست مداخله دولت السالوادور به دلیل تمایل این دولت برای مداخله در رسیدگی شکلی و ماهوی باید رد شود. از نظر دیوان مداخله در مرحله صلاحیتی محلی از اعراب نداشت و از نظر دیوان می توان این نتیجه را گرفت که مداخله صرفاً باید در ماهیت اعمال شود. این موضع گیری در همان زمان نیز با [انتقاداتی](#) مواجه شد. در دو پرونده دیگر یعنی قضیه پناهندگی و صید نهنگ، رسیدگی شکلی صورت نگرفت؛ به همین دلیل تنها رویه موجود در دیوان مربوط به قضیه نیکاراگوئه است.

حال اگر نگاهی به اعلامیه های ورود در پرونده حاضر بیندازیم، درمی یابیم که مسئله مداخله همزمان در رسیدگی شکلی و ماهوی، مجدداً مطرح شده است. برای مثال، در اعلامیه لتونی (ص ۱۲) تفسیر این دولت از ماده ۹ (شرط ارجاع به دیوان) بیان شده است و این دولت درخواست دارد تا تفسیر او از این ماده در دیوان شنیده شود. در اعلامیه لیتوانی (ص ۹) نیز تفسیر ماده ۹ از نظر این دولت بیان شده است؛ همچنین در اعلامیه نیوزلند (ص ۷)، اعلامیه بریتانیا (صص ۱۱-۱۷)، اعلامیه آلمان (صص ۹-۱۴) و ...، می توان درخواست بیان تفسیر از ماده ۹ را مشاهده کرد. ماجرا زمانی بغرنج می شود که با نگاهی به [قرار تعیین زمان ارائه لوایح](#)، متوجه می شویم که دولت روسیه همچنان بر موضع خود مبنی بر عدم صلاحیت دیوان برای رسیدگی به این پرونده، اصرار دارد و به احتمال زیاد شاهد اطاله دادرسی از طریق طرح ایرادات مقدماتی از سوی روسیه خواهیم بود.

با توجه به جمیع مسائل مطرح شده، به نظر می رسد سؤالی که قضات دیوان باید خود را برای پاسخگویی به آن آماده کنند، این است که آیا دیوان موضع خود در قضیه نیکاراگوئه را مجدداً تکرار می کند و یا سراغ تفسیری جدید از ماده ۶۳ می رود؟ آیا دیوان اجازه بیان تفسیر از ماده ۹ کنوانسیون نسل زدایی را به دولتها در مرحله رسیدگی شکلی خواهد داد یا خیر؟ اگر پاسخ دیوان به سؤال اخیر مثبت باشد به نظر می رسد که ایراد جدیدی حادث می شود که در نکته بعد به آن اشاره می شود.

۲. اطلاع دادرسی: اگر دیوان تصمیم بگیرد که در هر دو مرحله شکلی و ماهوی و یا فقط در مرحله ماهوی نظرات دولتهای متقاضی مداخله را استماع کند، ایرادی جدی به وجود خواهد آمد. تا کنون ۱۵ دولت درخواست مداخله داده اند و حداقل ۶ ماه تا پایان روند تبادل لوایح (رسیدگی مکتوب) باقی مانده است (بدون در نظر گرفتن ایرادات مقدماتی که روسیه احتمالاً دارد و همچنین زمانی که دیوان برای پاسخ به لوایح در نظر می گیرد). به احتمال قریب به یقین، دولتهای بیشتری درخواست مداخله خود را در دیوان به ثبت می رسانند و این اقدام باعث تلنبار شدن انبوهی از اعلامیه های ورود می شود؛ اما مشکل اصلی صرفاً اعلامیه های ورود نیست، همانگونه که پیشتر درباره آیین دادرسی دیوان گفتیم، فرایند رسیدگی به درخواست های مداخله بسیار پیچیده و وقت گیر است. اگر دیوان اعلامیه ای را مسموع تلقی کند، برای دولت درخواست کننده مدت زمانی تعیین می شود تا نقطه نظرات خود را بیان کند و پس از آن نوبت طرفین دعواست تا نظرات دولت ثالث را بررسی و نسبت به آن موضع گیری کنند. با نگاهی به رویه دیوان متوجه می شویم که در بهترین حالت برای انجام این فرایند حداقل ۲ تا ۴ ماه فرصت لازم است؛ برای مثال در قضیه صید نهنگ دیوان در [قرار ۶ فوریه ۲۰۱۳](#)، به دولت درخواست کننده ۲ ماه و به طرفین دعوی نیز ۲ ماه (مجموعاً ۴ ماه) فرصت داد تا نظرات خود را بیان کنند. در قضیه مصونیت دولت (آلمان علیه ایتالیا) نیز دیوان در [قراری به تاریخ ۶ ژوئیه ۲۰۱۱](#)، درخواست یونان برای مداخله را پذیرفت و به این دولت فرصت داد ظرف یک ماه نظرات خود را بیان کند و دول طرف دعوا نیز یک ماه پس از آن فرصت بیان نظرات خود را پیدا کردند؛ در قضیه پناهندگی و ... نیز مواعیدی حداقل ۲ ماهه و حداکثر ۴ ماهه در نظر گرفته شد. علاوه بر این، باید زمان اختصاص داده شده برای مشارکت در رسیدگی شفاهی و پاسخ طرفین دعوا را نیز به این مواعد اضافه کرد.

حال باید به این سؤال پاسخ داد که اگر رسیدگی به درخواست مداخله یک دولت، حداقل ۲ تا ۴ ماه به طول می انجامد، رسیدگی به درخواست (حداقل) ۱۵ دولت و صدور قرار، دریافت نظرات دولت درخواست کننده، دریافت نظرات طرفین دعوی و استماع نظر تک تک این دولتها، چند سال زمان خواهد برد؟ پاسخ مشخصی برای این سؤال وجود ندارد، دیوان سابقه مواجهه با این حجم از درخواست های مداخله را در کارنامه خود ندارد و مشخص نیست که آیا به صورت توأمان به این درخواست ها رسیدگی خواهد شد یا به صورت مجزا و مورد به مورد؛ اما آنچه هویداست این است که با توجه به محدودیت های سخت افزاری و نرم افزاری دیوان، رسیدگی به این درخواست ها بسیار زمانبر خواهد بود.

ماجرای زمانی جالب می شود که [به قرار ۲۳ مارس ۲۰۲۲](#)، نگاهی مجدد بیندازیم و مواضع طرفین نسبت به زمان مناسب برای تهیه لایحه را بخوانیم. طرف اوکراینی اصرار دارد که دیوان باید به وضعیت اضطراری ناشی از عملیات نظامی روسیه در خاک اوکراین توجه داشته باشد و در سریع ترین زمان ممکن به موضوع رسیدگی کند؛ به همین منظور باید فقط و فقط ۶ هفته برای تهیه لوایح به طرفین فرصت داده شود.

از تلفیق دو پاراگراف آخر، می توان به وجود تناقضی عجیب پی برد؛ از یکسو دولت اوکراین تمایل به رسیدگی سریع و در اولویت دارد، از سوی دیگر دول درخواست کننده (که همگی از متحدان دولت اوکراین در مخاصمه اخیر هستند) سعی دارند تا با اعلامیه های ورود خود، روند رسیدگی را طولانی کنند! حال باید به سؤال اصلی بازگشت: آیا اوکراین به دنبال تسریع در روند رسیدگی است؟ و آیا اصلاً اوکراین نیازی به رأی دیوان در این دعوی دارد؟ در ادامه به پاسخ آن خواهیم پرداخت.

۳. جنگ حقوقی: از زمانی که نا آرامی های شرق اوکراین، متعاقب تغییرات سیاسی در کیف (۲۰۱۴) آغاز و منجر به ضمیمه سازی غیرقانونی شبه جزیره کریمه به خاک دولت روسیه شد، جنگی حقوقی میان این دو دولت شروع شده است. آتش این نبرد به محاکم بسیاری گسترش پیدا کرده است (دیوان اروپایی حقوق بشر، داوری سرمایه گذاری، داوری ذیل کنوانسیون حقوق دریا و) و همانگونه که می دانید دیوان بین المللی دادگستری از این نبرد مصون نبوده است. این دیوان از زمان جداسازی کریمه، میزبان دو دعوای میان اوکراین و روسیه بوده است. به نظر می رسد در دعوای اخیر برخلاف دعوی قبلی، اوکراین ابتکاری جدید برای تحت فشار قرار دادن دولت روسیه پیشنهاد داده است. در این روش دولت اوکراین از متحدین خود درخواست کرده تا با ثبت اعلامیه های ورود، جبهه ای متحد و متراکم بر علیه روسیه تشکیل دهند، حتی اگر این اقدام منجر به اطلاع دادرسی و بی معنا شدن رأی نهایی دیوان شود.

اما دلیل این تغییر تاکتیک چیست؟ پیشتر گفتیم که دولت اوکراین عجله داشت تا روند رسیدگی به سرعت آغاز و پیگیری شود، اما پس از مدتی این دولت مشاهده کرد که دولت روسیه اراده ای برای اجرای قرار موقت دیوان ندارد؛ همچنین، در دعوای قبلی نیز انتظارات اوکراین برآورده نشده است و پس از گذشت ۵ سال، دیوان هنوز مشغول تعیین زمان برای تبادل لوایح است. هر عقل سلیمی پس از دقت در این دو گزاره به این نتیجه می رسد که نه دولت روسیه، دولتی است که بخواهد رأی دیوان را اجرا کند و نه قرار است که این رأی در میدان نبرد یا حتی شورای امنیت، مزیتی برای دولت اوکراین ایجاد کند. به نظر می رسد که این تغییر تاکتیک و هجوم دولتهای متحد برای ثبت اعلامیه ورود، ناشی از این نتیجه گیری عقلانی است. دولت اوکراین تلاش دارد تا با کشاندن تمام متحدینش به دیوان بین المللی دادگستری مزیتی فرعی ایجاد و روغن ریخته را نذر امامزاده کند. حال باید دید که این رویکرد چه تأثیری می تواند بر دیوان، روسیه و افکار عمومی داشته باشد.

جنگ حقوقی دیگر میان آلمان و ایتالیا: اقامه دعوی آلمان علیه ایتالیا در دیوان بین المللی دادگستری (بخش نخست)

نادیا ملانسب - دانشجوی دکتری حقوق بین الملل عمومی دانشگاه تهران

آلمان و ایتالیا بار دیگر در دیوان بین المللی دادگستری

جمهوری فدرال آلمان در ۲۹ آوریل سال ۲۰۲۲ علیه ایتالیا در دیوان بین المللی دادگستری (دیوان) اقامه دعوی کرد. آلمان موضوع اختلاف را نقض مصونیت خود توسط دادگاه های داخلی ایتالیا عنوان کرد. آلمان مدعی بود که دادگاه های داخلی ایتالیا بدون توجه به مصونیت قضایی دولت آلمان در شکایات قربانیان جنگ جهانی دوم یا بازمانده های آنان، صلاحیت خود را احراز کرده اند. موضوع اختلاف آلمان و ایتالیا در مورد نقض مصونیت آلمان توسط دادگاه های داخلی ایتالیا رخداد جدیدی نیست و برای نخستین بار آلمان دعوی خود را در سال ۲۰۰۸ علیه ایتالیا در دیوان بین المللی دادگستری مطرح کرد. نگارنده در این یادداشت قصد دارد تا در بخش نخست ضمن اشاره کلی به پیشینه نخستین دعوی آلمان علیه ایتالیا در دیوان ۲۰۱۲، استدلالات و اقدام های ایتالیا را از زمان صدور رأی دیوان تا طرح دومین دعوی علیه ایتالیا توسط آلمان در سال ۲۰۲۲ شرح دهد و بخش دوم یادداشت شامل بررسی استدلالات و اقدام های آلمان و نتیجه گیری است.

پیشینه دعوی

آلمان در اواخر دسامبر ۲۰۰۸ دعوا حقوقی خود علیه ایتالیا را در دیوان ثبت کرد و مدعی شد که ایتالیا تعهدات بین المللی خود در قبال آلمان را نقض کرده است. اوج اختلاف آلمان و ایتالیا در این خصوص به پرونده آقای فرینی مربوط می شود. دادگاه تجدیدنظر ایتالیا در پرونده فرینی اعلام کرد که ایتالیا صلاحیت رسیدگی به دعوی فردی را که در جریان جنگ جهانی دوم به آلمان تبعید شده بود تا در صنایع اسلحه سازی به عنوان نیروی کار اجباری به کار گرفته شود، دارا است. (مهدی حاتمی، فرشته حسینی، مصونیت قضایی دولت با تأکید بر رأی دیوان بین المللی دادگستری در قضیه آلمان علیه ایتالیا، ۱۳۹۵، ۶۷) دیوان در نخستین دعوی آلمان علیه ایتالیا به نفع حفظ مصونیت آلمان رأی داد. نظر دیوان در رأی ۲۰۱۲ خود در مورد احترام به مصونیت دولت ها بدین شرح است که احترام به مصونیت دولت ها موضوعی الزام آور در حقوق بین الملل و صرفاً موضوعی نزاکتی نیست. از طرفی مصونیت یک مانع شکلی برای اعمال صلاحیت دادگاه های خارجی و اقدام های اجرایی آنها است. به همین علت، دولت ها حتی در دادرسی هایی که موضوع آنها نقض فاحش حقوق بین الملل است هم ملزم به رعایت مصونیت دولت های دیگر هستند. (مهدی حاتمی، فرشته حسینی، مصونیت قضایی دولت با تأکید بر رأی دیوان بین المللی دادگستری در قضیه آلمان علیه ایتالیا، ۱۳۹۵، ۷۰) به دیگر سخن، حتی در صورت ادعای نقض قواعد آمره، این مهم تأثیری بر حقوق بین الملل عرفی ناظر بر مصونیت

دولت ها نخواهد داشت. دیوان در [رأی ۲۰۱۲](#) در قضیه نقض مصونیت آلمان اعلام کرد که ایتالیا با اجازه طرح دعاوی حقوقی براساس نقض حقوق بین الملل بشردوستانه توسط رایش آلمان، تعهد خود را دایر بر احترام به مصونیت آلمان ذیل حقوق بین الملل نقض کرده است. دیوان همچنین اعلام کرد ایتالیا متعهد است تا آثار نقض های گذشته و مستمر مصونیت آلمان را با قانون گذاری یا اتخاذ اقدام های قانونی مناسب یا با توسل به شیوه های دیگر به انتخاب خود و اعاده وضع به حال سابق از بین ببرد. با این حال، برخی اقدام های ایتالیا پس از صدور رأی دیوان به گونه ای بود که آلمان را واداشت تا بار دیگر علیه آن در دیوان اقامه دعوی کند.

تحلیل عملکرد ایتالیا از ۲۰۱۲ تا ۲۰۲۲: استدلالات و اقدام ها

ایتالیا در ابتدا دو اقدام بسیار مهم در راستای عمل به رأی دیوان انجام داد. نخست، پارلمان ایتالیا قانون شماره ۵ (NO.5) را در ۱۴ ژانویه ۲۰۱۳ [تصویب کرد](#). طبق ماده ۳ این قانون در دادرسی هایی که دیوان در رأی ۲۰۱۲ خود به آنها اشاره کرد یعنی دعاوی مطرح شده علیه آلمان، دادگاه های داخلی ایتالیا ملزم هستند تا عدم صلاحیت خود را در رسیدگی به این قبیل پرونده ها اعلام کنند. در دومین گام، پارلمان ایتالیا کنوانسیون ملل متحد در مورد مصونیت قضایی دولت ها و اموال آنها (۲۰۰۴) را [تصویب کرد](#). با این حال، برخی اقدام های چالش برانگیز موجب طرح شکایات جدیدی علیه آلمان شد.

اقدام های چالش برانگیز ایتالیا

همزمان که پارلمان ایتالیا در حال تصویب قانون شماره ۵ و کنوانسیون ملل متحد در مورد مصونیت دولت ها و اموال آنها بود، دادگاه فلورانس بدون توجه به اقدام های پارلمان، صلاحیت خود را برای رسیدگی به سه پرونده جدید علیه آلمان احراز کرد. دادگاه فلورانس در اقدامی دیگر پرسشی را از دادگاه قانون اساسی ایتالیا [پرسید](#) و پاسخ این دادگاه منجر به بروز رخداد های چالش برانگیز دیگری شد. پرسش دادگاه فلورانس از دادگاه قانون اساسی بدین صورت بود که «آیا عرف بین المللی ناظر بر مصونیت دولت ها به طور خود به خود با توجه به ساز کاری که در بند ۱ ماده ۱۰ قانون اساسی ذکر شده وارد نظام حقوقی ایتالیا می شود؟»

'The customary rule mirroring the international custom of immunity, automatically incorporated in the internal system through the mechanism provided in Article 10, para 1, of the Constitution'

ساز کار ذکر شده در بند ۱ ماده ۱۰ [قانون اساسی](#) ایتالیا بدین شرح است که نظام حقوقی ایتالیا از اصول شناخته شده حقوق بین الملل پیروی خواهد کرد.

Art. 10: The Italian legal system conforms to the generally recognized principles of International Law.

پاسخ دادگاه قانون اساسی ایتالیا به پرسش مذکور [منفی بود](#). از نظر این دادگاه عرف بین المللی ناظر بر مصونیت دولت ها در جایی که با دو اصل بنیادین قانون اساسی ایتالیا یعنی مواد ۲ و ۲۴ در تضاد است به نظام حقوقی ایتالیا [ورود نکرده است](#). ماده ۲ قانون اساسی ایتالیا ناظر بر حقوق بنیادین بشر و ماده ۲۴ نیز ناظر بر حق دسترسی

به دادگاه است. بر اساس رأی دادگاه قانون اساسی ایتالیا ماده ۱۰ قانون اساسی تا بدان جا زمینه های ورود عرف بین المللی به نظام حقوقی ایتالیا را فراهم می کند که عرف مذکور منجر به نقض اصول بنیادین و حقوق بشر غیرقابل تخطی نشود. از نظر دادگاه قانون اساسی ماده ۲ و ۲۴ با یکدیگر در هم تنیده اند؛ به طوری که برای اینکه تعیین شود آیا حقوق بشر افراد نقض شده است یا نه، افراد باید بتوانند به دادگاهی مراجعه کنند تا آن دادگاه در این باره تصمیم بگیرد. بدین ترتیب، از نظر دادگاه قانون اساسی ایتالیا عمل به رأی دیوان موجب وارد آوردن آسیب های غیرقابل اجتناب به شاکیان پرونده های شکایت علیه آلمان می شود. دادگاه قانون اساسی ایتالیا در نهایت اعلام کرد که عمل به رأی دیوان، [خلاف قانون اساسی ایتالیا](#) است و قضات دادگاه های داخلی ملزم هستند تا اطمینان حاصل کنند اصول برتر قانون اساسی یعنی مواد ۲ و ۲۴ توسط هنجارهایی از رده قانون اساسی نقض نشوند.

نقض مصونیت اجرایی آلمان از سوی دادگاه های داخلی ایتالیا

در پرونده [Giorgio علیه آلمان](#)، دادگاه بولونیا در سال ۲۰۱۱ آلمان را به پرداخت ۵۱۸۲۳۲ یورو محکوم کرد. دادگاه برای پرداخت این مبلغ پیشنهاد مصادره ۴ ساختمان متعلق به آلمان را در رم مطرح کرد. پس از رأی دادگاه قانون اساسی در سال ۲۰۱۴، پرونده Giorgio نه تنها بسته نشد بلکه در سال ۲۰۲۰، پرونده Cavallina نیز به فرایند اجرای حکم دادگاه افزوده شد. بر اساس ماده ۴۹۲ و ۵۵۵ قانون [آیین دادرسی مدنی ایتالیا](#)، آلمان نمی تواند هیچگونه تغییری در وضعیت حقوقی ۴ ساختمان یاد شده از جمله فروش و یا واگذاری آنها به عمل آورد. دادگاه رم در ۱۲ ژوئیه ۲۰۲۱ به جای آلمان یک سرپرست قضایی برای ساختمان های مذکور منصوب و اعلام کرد که در ۲۵ مه ۲۰۲۲ در مورد فروش ساختمان های مورد نظر از طریق [مزایده](#) تصمیم خواهد گرفت.

جنگ حقوقی دیگر میان آلمان و ایتالیا: اقامه دعوی آلمان علیه ایتالیا در دیوان بین المللی دادگستری (بخش دوم)

نادیا ملانسب - دانشجوی دکتری حقوق بین الملل عمومی دانشگاه تهران

در بخش نخست یادداشت به پیشینه دعوی آلمان علیه ایتالیا در دیوان بین المللی دادگستری و صدور رأی دیوان در سال ۲۰۱۲ اشاره شد. در ادامه، این موضوع مد نظر قرار گرفت که چرا با وجود صدور رأی دیوان باز هم آلمان در سال ۲۰۲۲ دعوایی با موضوع نقض مصونیت قضایی و اجرایش توسط دادگاه های داخلی ایتالیا در دیوان ثبت کرد. پس از شرح استدلالات و اقدام های ایتالیا طی سال های ۲۰۱۲ تا ۲۰۲۲ اکنون باید عملکرد دولت آلمان در طول این سال ها بررسی شود.

تحلیل عملکرد آلمان از ۲۰۱۲ تا ۲۰۲۲: استدلالات و اقدام ها

آلمان معتقد است که در خصوص دو پرسش زیر دیدگاه های بسیار متفاوتی با ایتالیا دارد:

۱- آیا دادگاه های داخلی ایتالیا با توجه به خوانش جدید از قانون اساسی کشورشان می توانند دعاوی حقوقی علیه آلمان بر اساس نقض حقوق بین الملل بشردوستانه را که رایش آلمان در ۱۹۴۵-۱۹۴۳ مرتکب شده است، قبول کنند؟

۲- آیا دادگاه های داخلی ایتالیا می توانند بر اساس تصمیم های قضایی که نقض مصونیت آلمان است، اقدام به مصادره اموال کنند؟

از نظر آلمان رأی [NO.238/2014](#) دادگاه قانون اساسی ایتالیا نقض آشکار حقوق بین الملل و تعهد ایتالیا نسبت به پابندی به رأی دیوان بین المللی دادگستری است. بعد از رأی دادگاه قانون اساسی ایتالیا، دیپلمات ها و نمایندگان سیاسی منصوب آلمان برای مذاکره با طرف های ایتالیایی اعتراض خود را نسبت به این رأی اعلام کردند. از زمان صدور حکم دادگاه قانون اساسی تاکنون ۲۵ اقامه دعوی علیه آلمان صورت گرفته و از این تعداد ۱۵ پرونده از سوی دادگاه های داخلی ایتالیا پذیرفته شده است. این در حالی است که دادگاه های ایتالیا در بسیاری از آراء خود آلمان را به پرداخت غرامت محکوم کرده اند. آلمان همچنین اعلام کرد که بارها تأسف خود را نسبت به نقض حقوق بین الملل بشردوستانه از سوی نیروهای آلمان نازی طی سال های ۱۹۴۳ تا زمان آزادی ایتالیا بیان کرده است. لازم به ذکر است که در سال ۲۰۰۸ وزرای خارجه دو کشور آلمان و ایتالیا بیانیه مشترکی صادر کردند و در آن بیانیه وزیر خارجه آلمان رنج غیرقابل وصف مردان و زنان ایتالیایی و پناهنده های نظامی این کشور را تصدیق نمود. موضع حقوقی آلمان بدین صورت است که در حالی که آلمان و ایتالیا ملزم به همکاری برای دستیابی به مصالحه هستند اما تحمیل جبران خسارت فردی بر آلمان با اتکا به تصمیم های یکجانبه دادگاه های داخلی ایتالیا نقض مصونیت آلمان است. آلمان بارها تأکید داشته است که اقدام های دادگاه رم در خصوص توقیف ۴ ساختمان یادشده ناقض مصونیت آن و ساختمان های یاد شده

دولتی و غیرتجاری هستند. نکته جالب توجه این است که دولت ایتالیا در یادداشتی مورخ ۶ اوت ۲۰۲۱ صراحتاً وضعیت غیرتجاری ساختمان های یاد شده را تأیید کرد. از نظر آلمان مصونیت دولت ها توسط قوانین داخلی یا اصول بنیادین قوانین اساسی کشورها محدود نمی شود.

با توجه به نگرانی های آلمان در مورد نقض مصونیت اجرایی آن توسط صدور حکم توقیف برخی املاک آن در رم، این کشور از دیوان لاهه درخواست کرد تا اقدام به صدور قرار دستور موقتی نماید. با این حال، آلمان در ۲ مه ۲۰۲۲، درخواست خود را دائر بر صدور قرار پس گرفت. آلمان در نامه ای که به دیوان ارسال کرد بیان داشت که در ۳۰ آوریل ۲۰۲۲، متن حکمی در روزنامه رسمی ایتالیا دائر بر خاتمه اقدام های به عمل آمده در جریان دادرسی های مربوط به پرداخت غرامت به قربانیان جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت که توسط آلمان نازی انجام شده، چاپ شده است. سفیر ایتالیا در هلند نیز در ایمیلی به دیوان ضمن تأیید حکم منتشر شده در روزنامه رسمی ایتالیا بیان کرد که حکم مذکور از ۱ مه ۲۰۲۲ اجرایی خواهد شد. وی اعلام کرد که بر اساس بند ۳ ماده ۴۳ حکم منتشر شده، اجرای دادرسی های مربوط به حل و فصل خسارات وارد شده به قربانیان جنایات جنگی و جنایات علیه بشریت که در سرزمین ایتالیا رخ داده و همچنین آسیب های وارده به شهروندان ایتالیایی از سوی نیروهای رایش آلمان در طول جنگ جهانی دوم، در دادگاه های داخلی ایتالیا دیگر آغاز نمی شود و پرونده های در جریان نیز ادامه نمی یابند. از طرفی اقدام های اجرایی ذیل این قبیل پرونده ها ملغی می شوند. از نظر ایتالیا این قبیل اقدام ها باعث بر طرف شدن موضوع اختلاف مطرح شده از سوی آلمان در دیوان می شود. آلمان نیز در نامه خود به دیوان ضمن اشاره به حکم منتشر شده در روزنامه رسمی ایتالیا اعلام کرد که نگرانی اصلی آن در درخواست صدور قرار دستور موقت برطرف شده است.

نتیجه گیری

دعوی آلمان علیه ایتالیا در قضیه نقض مصونیت قضایی دولت ها یکی از جالب توجه ترین دعاوی مربوط به مصونیت دولت ها است. دیوان با صدور رأی خود در سال ۲۰۱۲ قصد داشت تا به موضوع اختلاف آلمان و ایتالیا یعنی نقض مصونیت قضایی و اجرایی آلمان در دادگاه های داخلی ایتالیا خاتمه دهد اما چنین نشد. دادگاه قانون اساسی ایتالیا در اقدامی ابتکاری مفاد ماهوی رأی دیوان دائر بر عرفی بودن قاعده مصونیت دولت ها را رد کرد. از نظر دادگاه قانون اساسی، عرف بین المللی در جایی که با اصول بنیادین قانون اساسی ایتالیا در تعارض است به نظام حقوقی این کشور ورود پیدا نمی کند. آلمان با طرح دعوی جدید علیه ایتالیا قصد دارد تا پرونده نقض مصونیت را برای همیشه ببندد؛ زیرا این نگرانی وجود دارد که با ادامه روند آغاز شده از سوی دادگاه های داخلی ایتالیا دیگر کشورهایی که در جریان جنگ جهانی دوم از سوی نیروهای رایش آلمان متحمل زیان شده اند نیز مصونیت این کشور را نقض کنند. به نظر نگارنده آلمان تنها در صورت ارائه تضمین های قانونی لازم از سوی ایتالیا دائر بر عدم نقض مصونیت آن، دعوی خود را از دیوان پس خواهد گرفت. با این حال، احتمال دارد که حتی با انجام توافقات میان دولت های آلمان و ایتالیا، آلمان برای اینکه مهر محکمی

بر پرونده نقض مصونیت خود بزند دعوی را در دیوان ادامه دهد تا این موضوع از سوی مهم ترین نهاد قضایی ملل متحد خاتمه یابد.

درخواست نظریه مشورتی جدید از دیوان بین المللی دادگستری در خصوص اشغال فلسطین

دکتر وحید بذار - پژوهشگر حقوق بین الملل

کمیسیون چهارم مجمع عمومی سازمان ملل متحد (کمیسیون سیاسی خاص و استعمارزدایی) در ۱۱ نوامبر ۲۰۲۲ [قطعنامه](#) ای را تحت عنوان «اقدامات اسرائیل که حقوق بشر مردم فلسطین در سرزمین های اشغالی از جمله اورشلیم شرقی را متأثر می کند» با ۹۸ رأی موافق، ۱۷ رأی مخالف و ۵۲ رأی ممتنع به تصویب رساند. در این قطعنامه که پیش نویس آن به وسیله دولت های الجزایر و برونئی و کوبا و مصر و عراق و اردن و لبنان و موریتانی و نامیبیا و قطر و عربستان و سنگال و تونس و فلسطین تهیه شده بود، ضمن این که از اسرائیل درخواست می شود تا کلیه اقدامات ناقض حقوق بشر از جمله قتل و زخمی کردن غیرنظامیان، حبس و بازداشت خودسرانه و جابجایی اجباری غیرنظامیان و انتقال اسرائیلی ها به سرزمین های اشغالی از جمله اورشلیم شرقی را متوقف کند، در بند ۱۸، پیشنهاد درخواست یک نظریه مشورتی فوری از دیوان بین المللی دادگستری با ارایه پرسش های ذیل مطرح می گردد:

الف) پیامدهای حقوقی ناشی از نقض مستمر حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین به واسطه اشغال طولانی مدت فلسطین و ضمیمه کردن سرزمین های اشغالی فلسطین از سال ۱۹۶۷ که از جمله باهدف تغییر ترکیب جمعیتی آن و تغییر خصیصه شهر مقدس اورشلیم از طریق پذیرش تدابیر و قوانین تبعیض آمیز انجام می شود چیست؟
ب) اقدامات و خط مشی اسرائیل که در بند قبل ذکر شد، چگونه بر وضعیت حقوقی اشغال تأثیر می گذارد و این وضعیت چه پیامدهای حقوقی برای سایر دولت ها و سازمان ملل دارد؟

علی رغم آن چه که در نگاه اول به نظر می رسد، این قطعنامه در مقایسه با سایر قطعنامه های مصوب مجمع در خصوص فلسطین با اکثریت نسبتاً بالایی به تصویب نرسیده است. برای مثال، آخرین [قطعنامه](#) مربوط به فلسطین در ۴ نوامبر ۲۰۲۲ با ۱۶۵ رأی موافق، ۱۰ رأی ممتنع و تنها یک رأی مخالف (اسرائیل) تصویب شد. به علاوه، نماینده برخی دولت ها از جمله کنیا و سنگاپور و تی مور شرقی که حتی به قطعنامه «اقدامات اسرائیل که حقوق بشر مردم فلسطین در سرزمین های اشغالی از جمله اورشلیم شرقی را متأثر می کند» رأی مثبت داده بودند، در اظهارات خود بیان کردند که با بند ۱۸ قطعنامه در خصوص درخواست نظریه مشورتی از دیوان موافق نیستند و نسبت به آن ابراز نگرانی کردند. (بنگرید به [این جا](#) و [این جا](#))

شاید این انتقاد مطرح شود که دیوان قبلاً در [نظریه مشورتی](#) نهم ژوئیه ۲۰۰۴ به اختلافات میان اسرائیل و فلسطین در سرزمین های اشغالی پرداخته است و درخواست مجدد یک نظریه مشورتی مشابه، اقدامی عبث و بی فایده است. به عبارت دیگر، مثل این است که از دیوان پرسیم که آیا استمرار همان عمل متخلفانه بین المللی که قبلاً در سال ۲۰۰۴ احراز شده، یک عمل متخلفانه بین المللی قلمداد می شود؟! در این خصوص باید گفت پرسشی که نظریه سال ۲۰۰۴ در پاسخ به آن ارایه شد، پیامدهای حقوقی ساخت دیوار حائل به وسیله اسرائیل در

سرزمین های اشغالی بود. اما در این جا پرسشی متمایز در خصوص مسئله فلسطین مطرح شده است. البته، هنگامی که متن نظریه سال ۲۰۰۴ را با دقت می خوانیم، نمی توانیم با این پاسخ هم نظر و همراه شویم. دیوان در جریان رسیدگی مشورتی سال ۲۰۰۴، با توجه به ۴۹ بیانه کتبی (بنگرید به [این جا](#)) و ۱۵ رایه شفاهی (بنگرید به [این جا](#)) از سوی دولت ها و سازمان های بین المللی که در آن ها موضوعات مختلف مرتبط مطرح شد، در متن نظریه ۷۱ صفحه ای خود _نه بندهای اجرایی_ به موضوعات مختلفی علاوه بر پرسش مطرح در درخواست نظریه مشورتی می پردازد: ۱. یادآوری و تأیید مفاد قطعنامه های شورای امنیت از جمله [قطعنامه ۲۴۲](#) در سال ۱۹۶۷ که تصاحب سرزمین با توسل به زور را غیر قابل پذیرش می داند و خروج نیروهای نظامی اسرائیل از سرزمین های اشغال شده در محاصره سال ۱۹۶۷ را درخواست می کند؛ [قطعنامه ۲۹۸](#) در سال ۱۹۷۱ که تمامی اقدامات اجرایی و قانونگذاری اسرائیل در این سرزمین ها از جمله سلب مالکیت از اراضی و اموال و جابجایی غیرنظامیان و ضمیمه کردن سرزمین ها که برای تغییر وضعیت شهر اورشلیم انجام می شود را کاملاً بی اعتبار می داند؛ و [قطعنامه ۴۷۸](#) شورا در سال ۱۹۸۰ که تعیین اورشلیم به عنوان پایتخت اسرائیل را نقض حقوق بین الملل اعلام می کند (بندهای ۷۴ و ۷۵ نظریه)؛ ۲. شناسایی وضعیت اسرائیل در این سرزمین ها به عنوان قدرت اشغالگر و برشمردن تعهدات قدرت اشغالگر در سرزمین های اشغالی (بند ۷۸ نظریه)؛ ۳. شناسایی حق تعیین سرنوشت برای مردم فلسطین (بند ۱۵۵ نظریه)؛ ۴. لازم الاجراء بودن تعهدات حقوق بشری اسرائیل نسبت به اقدامات اسرائیل در خارج از سرزمین خود از جمله در سرزمین های اشغالی فلسطین (بندهای ۱۱۱ و ۱۱۲ نظریه)؛ ۵. نقض حقوق بین الملل به واسطه شهرک سازی اسرائیل در سرزمین های اشغالی (بند ۱۲۰ نظریه)؛ و ۶. تعهد اسرائیل نسبت به پایان دادن به اعمال متخلفانه خود در سرزمین های اشغالی و جبران خسارت های وارده (بندهای ۱۵۰ و ۱۵۲ نظریه) و تعهدات سایر دولت ها نسبت به این اعمال متخلفانه (بند ۱۵۹ نظریه). همان طور که ملاحظه می شود اغلب موضوعاتی که در پرسش جدید مطرح می شود _از جمله حق تعیین سرنوشت، ضمیمه کردن سرزمین های اشغالی و تغییر ترکیب جمعیتی این سرزمین ها و تغییر خصیصه شهر بیت المقدس، پذیرش تدابیر و قوانین تبعیض آمیز در سرزمین های اشغالی و تعهدات اسرائیل و سایر دولت ها در قبال این مسائل_ از سوی دیوان در نظریه سال ۲۰۰۴ مورد بررسی قرار گرفته و با توجه به رویه دیوان، دیوان نسبت به این موضوعات همان یافته های مندرج در نظریه ۲۰۰۴ را در نظریه جدید تکرار خواهد کرد. بنابراین، باید گفت که انتقاد مزبور چندان نیز نامربوط نیست.

انتقادی که شاید نسبت به نحوه توسل به دیوان در مسئله فلسطین مطرح شود این است که نظریه های مشورتی دیوان در مقایسه با آراء ترافعی، جنبه توصیه ای و غیرالزام آور دارند. در این رابطه باید گفت که محدودیت های صلاحیتی دیوان در خصوص پرداختن به اختلافات میان اسرائیل و فلسطین مهم ترین مانع مراجعه به دیوان در قالب یک رسیدگی ترافعی است. با این حال، این محدودیت ها هرگز مانع استفاده از ظرفیت های دیوان در مسئله فلسطین در قالب درخواست نظریه مشورتی نشده است. به علاوه این که دیوان در رسیدگی برای رایه

نظریه مشورتی به مانند رسیدگی ترافیعی محدود به چارچوب صلاحیتی مربوطه نیست. برای مثال، اگر یک دعوای ترافیعی میان اسرائیل و فلسطین بر اساس [کنوانسیون ژنوسید](#) (سال ۱۹۴۸) مطرح شود، دیوان تنها می تواند نقض تعهدات خواننده ذیل کنوانسیون مزبور را بررسی و احتمالاً احراز نماید. اما در جریان رسیدگی مشورتی _ همان طور که در نظریه مشورتی سال ۲۰۰۴ آشکارا قابل مشاهده است _ دیوان نقض تمامی تعهدات بین المللی دولت موردنظر را مورد بررسی قرار می دهد. همچنین، نظریه مشورتی دیوان _ لااقل در مسئله فلسطین _ صرفاً جنبه توصیه ای نداشته و تا حد زیادی مورد توجه و استناد مراجع و دادگاه های ملی و منطقه ای و بین المللی قرار گرفته است. برای مثال، در حال حاضر این یافته دیوان محل مناقشه نیست که اسرائیل به عنوان یک قدرت اشغالگر _ نه یک دولت حاکم _ در سرزمین های اشغالی فلسطین حضور دارد. این یافته دیوان در [رأی](#) دیوان دادگستری اتحادیه اروپا در قضیه «Labeling» یا برچسب زنی محصولات غذایی تولیدشده در شهرک های اسرائیلی» مورد تایید قرار گرفته است. در قضیه مزبور تصریح شده است که درج نام اسرائیل یا شهرک های اسرائیلی به عنوان مکان تولید محصولات غذایی تولیدشده در شهرک های اسرائیلی واقع در سرزمین های اشغالی فلسطین، باعث فریب مشتریان می شود، چراکه این واقعیت که این محصولات غذایی از شهرک هایی می آیند که با نقض حقوق بین الملل بشردوستانه ساخته شدند، می تواند بر اساس یک ارزیابی اخلاقی بر تصمیم مشتریان نسبت به خرید این محصولات اثرگذار باشد. (برای مطالعه بیشتر این رأی بنگرید به [این جا](#)) همچنین، شعبه پیش دادرسی دیوان کیفری بین المللی در [رأی](#) پنجم فوریه ۲۰۲۱ خود در وضعیت فلسطین (بند ۱۲۱ رأی)، هنگامی که در خصوص حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین سخن می گوید به نظریه مشورتی سال ۲۰۰۴ دیوان بین المللی دادگستری استناد می کند. (برای مطالعه بیشتر این رأی بنگرید به [این جا](#)) اما مهم ترین توجه به نظریه مشورتی سال ۲۰۰۴ از سوی شورای امنیت ملل متحد بوده است. شورا در [قطعنامه ۲۳۳۴](#) خود در سال ۲۰۱۶ به این نظریه مشورتی اشاره و در بندهای مختلف قطعنامه، یافته های دیوان در آن نظریه را مورد تاکید قرار می دهد. در طول حیات شورای امنیت و دیوان، این تنها موردی است که شورا نسبت به یکی از نظریه های مشورتی دیوان چنین واکنشی نشان می دهد. مذاقه در رویه شورا نشان می دهد که شورا اعتقاد و تمایل چندانی به نظریه های مشورتی دیوان ندارد. شاهد مثال این واقعیت این است که شورا با این که بر اساس ماده ۹۶ (۱) [منشور ملل متحد](#) صلاحیت درخواست نظریه مشورتی از دیوان را در کلیه امور حقوقی دارد، تنها یک بار با صدور [قطعنامه ۲۸۴](#) (سال ۱۹۷۰) اقدام به اخذ چنین نظریه ای در [قضیه پیامدهای حقوقی حضور آفریقای جنوبی در نامیبیا](#) کرده است.

همچنین، اقدام از طریق اخذ نظریه مشورتی از دیوان را باید با توجه به این واقعیت مدنظر قرار داد که سایر مسیرهای حقوقی در خصوص مسئله فلسطین نیز به طور همزمان پیگیری می شوند. برجسته ترین این طرق، [وضعیت فلسطین](#) در دیوان کیفری بین المللی است که در حال حاضر در مرحله تحقیقات دادستان قرار دارد. توضیح آن که فلسطین از سال ۲۰۱۴ به عضویت دیوان کیفری بین المللی در آمد و حدود سه سال پس از

عضویت در ۲۲ مه ۲۰۱۸، وضعیت خود را به عنوان یک دولت عضو، به دیوان ارجاع داد. نکته قابل توجه در وضعیت فلسطین، تعیین صلاحیت مکانی از سوی دیوان است. توضیح آن که با توجه به ماده ۱۲ [اساسنامه دیوان](#) کیفری بین المللی، این نهاد تنها می تواند نسبت به جرایم ارتكابی از سوی متهمان متبوع و جرایم ارتكابی در سرزمین دولتی که وضعیت آن تحت بررسی دیوان است، اعمال صلاحیت کند و مرزهای دولت فلسطین در حال حاضر محل مناقشه است. شعبه پیش دادرسی دیوان در [رأی](#) پنجم فوریه ۲۰۲۱ خود (بندهای ۱۱۵ تا ۱۱۸ رأی) تصریح می کند که صلاحیت سرزمینی دیوان در وضعیت فلسطین به سرزمین های اشغال شده از سوی اسرائیل پس از ژوئن ۱۹۶۷ از جمله کرانه باختری، نوار غزه و اورشلیم شرقی تعمیم می یابد.

در خصوص درخواست نظریه مشورتی از دیوان بین المللی دادگستری، موضوعی که بدیع می نماید این است که در رویه دیوان این نخستین بار است که در خصوص یک موضوع _یا در خصوص جنبه های مختلف از یک موضوع_ دوبار از دیوان درخواست نظریه مشورتی می شود. حتی در قضایای ترافیکی نیز به دلیل نهای و غیر قابل تجدیدنظر بودن آراء دیوان _به جز در خصوص مراجعه مجدد طرفین یک پرونده در قالب تفسیر رأی یا بازنگری رأی (مواد ۶۰ و ۶۱ [اساسنامه دیوان](#))_ نمونه های قابل ذکر در خصوص بازگشت مجدد یک موضوع به دیوان وجود ندارد و شاید تنها مورد استثنایی آن در قضایای ترافیکی، [دادخواست](#) ثبت شده از سوی دولت آلمان علیه ایتالیا در ۲۹ آوریل ۲۰۲۲ در [قضیه مسائل مربوط به مصونیت های صلاحیتی دولت و تدابیر محدودکننده نسبت به اموال دولتی](#) باشد. که البته انتقاداتی نسبت به نحوه طرح دعوا از سوی آلمان مطرح گردیده است (برای مطالعه در خصوص بررسی انتقادی نحوه طرح دعوا در این قضیه بنگرید به [این جا](#))

به عنوان نکته پایانی لازم به ذکر است که تصویب قطعنامه «اقدامات اسرائیل که حقوق بشر مردم فلسطین در سرزمین های اشغالی از جمله اورشلیم شرقی را متأثر می کند» در کمیسیون چهارم مجمع عمومی سازمان ملل متحد که حاوی درخواست نظریه مشورتی از دیوان بین المللی دادگستری در خصوص اشغال فلسطین است به منزله انجام قطعی چنین درخواستی نیست. چراکه این قطعنامه بعداً باید در صحن مجمع عمومی ملل متحد نیز رأی بیاورد. البته، با توجه به حضور تمامی نمایندگان دولت ها در کمیسیون چهارم و رأی موافق نسبتاً بالایی که به قطعنامه مزبور داده شد (۹۸ رأی موافق، ۱۷ رأی مخالف و ۵۲ رأی ممتنع)، به احتمال زیاد در صحن مجمع عمومی نیز نتیجه رأی گیری چندان متمایز از این نخواهد بود.

اصول حقوق بین الملل آب در ترازوی عدالت دیوان بین المللی دادگستری؛ مروری بر رأی دسامبر ۲۰۲۲ دیوان در اختلاف پیرامون وضعیت و استفاده از آب های سیللا (شیلی علیه بولیوی)

دکتر مهناز رشیدی - عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی (واحد تهران مرکزی)

در نهایت، دیوان بین المللی دادگستری، بعد از سپری شدن حدود ۶ سال از زمان آغاز رسیدگی، در تاریخ ۱ دسامبر ۲۰۲۲، رأی خود را در قضیه «اختلاف پیرامون وضعیت و استفاده از آب های سیللا (شیلی علیه بولیوی)» صادر کرد. به اعتقاد برخی اندیشمندان، طرح این قضیه، می توانست به مثابه امتحانی برای دیوان باشد که آیا این مرجع قضایی قادر است تفسیری رو به جلو و خلاقانه از قواعد حقوقی موجود ارائه دهد یا اینکه صرفاً در چارچوب قواعد موجود و ادعاهای طرفین باقی خواهد ماند؟

اختلاف مورد بحث در رابطه با رودی مشترک میان بولیوی و شیلی، با عنوان رود سیللا مطرح شد. این رودخانه که در منطقه خشک بیابان آتاکاما جریان دارد، آبراهه ای است که طول آن به زحمت به ۸ کیلومتر می رسد و از چشمه های آب زیرزمینی تالاب های بخش پوتوسی بولیوی نشأت می گیرد و بعد از طی مسافت ۴ کیلومتری در سرزمین بولیوی وارد شیلی می شود. از حیث زمین شناسی، به دلیل شیب طبیعی که از سمت بولیوی به سوی شیلی تمایل دارد، جریان رود سیللا، مشتمل بر آب های سطحی و زیرزمینی، از مرز بین بولیوی و شیلی عبور می کند؛ سپس در آن کشور به رودخانه سن پدرو می پیوندد و در آخر به اقیانوس آرام فرو می - ریزد. حوضه رود سیللا از منظر کارشناسان امنیتی، تنها حوضه آبریز پرخطر در آمریکای جنوبی و یکی از حوضه های آسیب پذیر جهان از حیث هیدروپولیتیکی شناخته می شود.

منشأ اصلی این اختلاف به سال ۲۰۱۶ برمی گردد که دولت بولیوی ضمن بیانیه هایی از شیلی درخواست جبران خسارت استفاده غیرقانونی از آب های سیللا را مطرح کرده و مدعی شده بود که سیللا یک آبراهه بین المللی نیست؛ زیرا جریان آب این رود در سرزمین شیلی از طریق کانال های مصنوعی ایجاد شده است. بر این اساس، دولت شیلی در ۶ ژوئن ۲۰۱۶ بنا بر ماده ۳۱ میثاق بوگوتا، دعوایی را علیه بولیوی نزد دیوان بین المللی دادگستری مطرح کرد.

اهم ادعاهای شیلی در این قضیه، درخواست اعلام سیللا به عنوان یک آبراهه بین المللی، اعلام حق عرفی شیلی به استفاده منصفانه و معقول از این آبراهه، لزوم انجام اقدامات لازم از سوی بولیوی برای جلوگیری از آلودگی رودخانه و لزوم اطلاع رسانی به موقع راجع به اقدامات برنامه ریزی شده، تبادل اطلاعات، ارزیابی آثار زیست محیطی، اطلاع رسانی و مشورت در مورد اقداماتی که می تواند بر آب رودخانه سیللا و استفاده شیلی از آن اثر بگذارد و اعلام نقض این تعهدات توسط بولیوی بود. در مقابل، بولیوی در بیانیه های خود از دیوان درخواست کرد: همه ادعاهای شیلی را رد کند و تا حدی که دیوان بر وجود اختلاف میان طرفین معتقد است، قضاوت کرده و حکم کند که: آب های سیللا یک آبراهه بین المللی است که جریان سطحی آن به صورت

مصنوعی افزایش یافته است؛ مطابق قواعد حقوق بین الملل عرفی در استفاده از آبراهه های بین المللی که نسبت به سیللا اعمال می شود، بولیوی و شیلی هر کدام محق به استفاده منصفانه و معقول از آب های سیللا هستند؛ استفاده فعلی شیلی از آب های سیللا به حق بولیوی در استفاده منصفانه و معقول از این آب ها صدمه نمی زند؛ بولیوی و شیلی، متعهد به اتخاذ همه اقدامات مناسب برای پیشگیری از ایراد آسیب قابل توجه فرامرزی در سیللا هستند؛ بولیوی و شیلی، متعهد به همکاری، اطلاع رسانی و مشورت با دولت دیگر در رابطه با فعالیت - هایی هستند که ممکن است براساس تأیید ارزیابی آثار زیست محیطی، متضمن خطر آسیب قابل توجه فرامرزی باشند؛ بولیوی هیچ تعهدی را در برابر شیلی در خصوص آب های سیللا نقض نکرده است.

همچنین بولیوی از دیوان خواست که قضاوت کرده و حکم نماید:

۱. بولیوی بر کانال های مصنوعی و سازوکارهای زهکشی در سیللا که در سرزمینش واقع شده حاکمیت دارد و از حق تصمیم گیری در مورد اینکه آیا و چگونه آنها را حفظ کند، برخوردار است؛
 ۲. بولیوی بر جریان مصنوعی آب های سیللا که در سرزمینش مهندسی، تقویت و ایجاد شده حاکمیت دارد و شیلی هیچ حق مکتسبه ای نسبت به آن جریان مصنوعی ندارد؛
 ۳. هر درخواستی از سوی شیلی به بولیوی برای تحویل جریان افزایش یافته سیللا، و شرایط و روش های آن، از جمله غرامتی که باید برای تحویل مذکور پرداخت شود، منوط به انعقاد توافقنامه با بولیوی است.
- در بدو طرح دعوا، دیدگاه های طرفین اختلاف با یکدیگر تعارض فاحشی داشت. به نحوی که بولیوی، بر خلاف نظر شیلی، سیللا را یک آبراهه بین المللی تلقی نمی کرد؛ اما در جریان دعوا، مواضع آنها در بسیاری از ادعاهای مطروحه، به یکدیگر نزدیک شد. بنابراین، شیلی در دادخواست خود، از دیوان، صدور رأی اعلامی جهت پیشگیری از تغییر دیدگاه خواننده در آینده در مورد حقوق قابل اعمال بر آبراهه های بین المللی و نسبت به سیللا را درخواست کرد (بند ۴۴). دیوان در این رابطه، ضمن تأیید امکان صدور رأی اعلامی خاطرنشان کرد که نقش دیوان در یک قضیه ترافیعی حل و فصل اختلافات موجود است، از این رو، بخش اجرایی یک رأی نباید بیان کننده نکاتی باشد که دیوان به این نتیجه رسیده که طرفین در آن با یکدیگر موافق هستند و اگر دیوان به این نتیجه دست یافت که طرفین در خصوص یک ادعا یا ادعایی متقابل به توافق رسیده اند در حکم خود بیان خواهد کرد که آن ادعا بدون اعتراض بوده و در چنین حالتی نیاز به قضاوت اعلامی نیست (بندهای ۴۵-۴۵).

بر این اساس، دیوان در رأی خود، از ۸ بند اجرایی (بند ۱۶۳)، صرفاً در دو مورد، ادعای مطروحه توسط طرفین را رد کرد و در ۶ بند دیگر، مدعی توافق و همگرایی نظر دولت ها شد و در مورد آنها رأی صادر نکرد. به نحوی که این شیوه دیوان در صدور بخش اجرایی رأی، انتقاد برخی از قضات دیوان مانند قاضی تومکا را برانگیخت. وی در بیانیه خود اعلام کرد، این رأی برای طرفین تعجب آور خواهد بود زیرا دیوان تقریباً در مورد هیچ چیز تصمیم گیری نکرده.

هر چند نکته مثبت رأی دیوان در این رأی آن بود که به صراحت بر عرفی بودن اصول پایه ای حقوق بین الملل حاکم بر استفاده های غیرکشتیرانی از آبراهه های بین المللی یعنی اصل استفاده منصفانه و معقول و اصل منع آسیب قابل توجه فرامرزی تأکید کرد و از طریق اعلام آنکه هر دولت ساحلی، حقی مبنایی بر سهم منصفانه و معقول از یک آبراهه بین المللی دارد (ر. ک. به: بندهای ۶۰-۸۶)، بر دکترین های حاکمیت مطلق سرزمینی و تمامیت مطلق سرزمینی که همچنان نیز در عمل توسط برخی دولت ها اعمال می شود، خط بطلانی کشید اما انتظار بر آن بود که دیوان راجع به مفهوم مناقشه برانگیز «آبراهه بین المللی» به روشنگری و تدقیق بیشتری بپردازد. مطابق بند ۱ ماده ۲ کنوانسیون حقوق استفاده های غیرکشتیرانی از آبراهه های بین المللی ۱۹۹۷ (از این پس: کنوانسیون ۱۹۹۷)، «آبراهه، سیستمی از آب های سطحی و زیرزمینی است که به واسطه ارتباط فیزیکی آنها، یک کل واحد را تشکیل داده و معمولاً به سمت یک پایانه مشترک جریان می یابد» و براساس بند ۲ همین ماده، «آبراهه بین المللی، آبراهه ای است که بخش هایی از آن در [سرزمین] دولت های مختلفی واقع شده باشد». یکی از موضوعات دارای ابهام در تعریف ارائه شده از آبراهه آن است که آیا ارتباط میان بخش های مختلف آبراهه باید لزوماً به شکلی طبیعی ایجاد شده باشد یا اینکه در صورتی که رودخانه ای از طریق کانالی مصنوعی به رودخانه ای دیگر متصل شود و یا شاخه فرعی به صورت مصنوعی و انسان ساخت از شاخه طبیعی اصلی جدا شود نیز وصف آبراهه بر بخش مصنوعی صدق می کند؟ این، سؤالی بود که از دیوان انتظار می رفت به آن بپردازد و حقوقدانان بین المللی سال ها چشم انتظار پاسخ دیوان به آن بودند. اما دیوان بین المللی دادگستری، اعلام کرد که بولیوی در طول جلسات استماع شفاهی و با استناد به نظرات کارشناسان، با دیدگاه شیلی موافقت نموده است که سیلالا یک آبراهه بین المللی است؛ هر چند که جریان سطحی آن به صورت مصنوعی افزایش یافته است. (بند ۵۶) بر این اساس، دیوان به طور ضمنی، صرف ارتباط میان جریان سطحی و زیرزمینی آب های سیلالا و حرکت آنها به سمت پایانه ای مشترک را مورد توجه قرار داد و از این طریق، سیلالا را آبراهه ای بین المللی دانست که صرفاً جریان سطحی آن به وسیله کانال های مصنوعی تقویت شده است و این تقویت مصنوعی جریان سطحی، نافی اصل ارتباط بین بخش های مختلف آن آبراهه که از قبل نیز وجود داشته است، نمی باشد. بنابراین همچنان این چالش حقوقی بر سر جای خود باقی است که اگر رودخانه ای به صورت مصنوعی به یک منبع آبی طبیعی متصل شود، آیا بخش مصنوعی مشمول تعریف آبراهه خواهد شد؟! همچنین دیوان برای عدم پاسخگویی به این سؤال که آیا تعریف آبراهه بین المللی در ماده ۲ کنوانسیون، امروزه از ماهیتی عرفی برخوردار است یا خیر، به صرف بیان این نکته اکتفا کرد که هر دو دولت، وضعیت سیلالا را به عنوان آبراهه بین المللی پذیرفته اند و از این رو، خود را بی نیاز از احراز ماهیت عرفی تعریف آبراهه دانست (بند ۵۹).

نکته مهم دیگر مطروحه در رأی دیوان، ایجاد ارتباط میان تعهدات شکلی مندرج در کنوانسیون ۱۹۹۷ با اصول پایه ای حقوق بین الملل آب، به ویژه اصل منع آسیب قابل توجه فرامرزی است. چنان که دیوان به صراحت عنوان کرد، تعهد به پیشگیری از آسیب قابل توجه فرامرزی، یک تعهد به رفتار است که نیازمند اطلاع رسانی،

تبادل اطلاعات و عمل به ارزیابی آثار زیست محیطی است (بند ۸۳). همچنین دیوان اظهار داشت که تعهد به همکاری، اطلاع رسانی و مشورت، تعهداتی مکمل و تسهیل کننده نسبت به تعهدات ماهوی دولت ها در مدیریت آبراهه های بین المللی هستند (بند ۱۰۱). با وجود این، دیوان تعهد به تبادل اطلاعات مندرج در ماده ۱۱ کنوانسیون را واجد ماهیتی عرفی ندانست (بندهای ۱۱۰-۱۱۲) اما تعهد به اطلاع رسانی و مشورت یعنی موضوع ماده ۱۲ کنوانسیون ۱۹۹۷ را بازتابی از عرف بین المللی تلقی کرد (بندهای ۱۱۳-۱۱۴). در توضیح تفاوت میان تعهد به تبادل اطلاعات و تعهد به اطلاع رسانی، باید گفت که تعهد اول ناظر بر تبادل منظم اطلاعات آب-شناسی، زیست محیطی، فنی و سایر اطلاعات مربوط به آبراهه بین المللی است اما تعهد به اطلاع رسانی صرفاً ناظر بر زمانی است که یک اقدام می تواند متضمن آسیب قابل توجه فرامرزی باشد. در این رابطه، دیوان پیرو آرای قبلی خود، به ویژه در قضیه فعالیت های معین انجام شده در منطقه مرزی و ساخت جاده در طول رود سن خوان (۲۰۱۵) مقرر کرد، تعهد به اطلاع رسانی و مشورت زمانی اعمال می شود که خطر ایراد آسیب قابل توجه فرامرزی احراز شود. بنابراین دولت مورد نظر قبل از شروع فعالیتی که ظرفیت ایجاد اثر نامطلوب بر محیط زیست کشوری دیگر را دارد باید مطمئن شود که آیا امکان خطر آسیب قابل توجه وجود دارد که باعث الزام به ارزیابی آثار زیست محیطی شود؟ در صورت وجود چنین امکانی، باید ارزیابی آثار زیست محیطی انجام شود و در صورت احراز خطر آسیب قابل توجه، دولت طراحی کننده آن فعالیت باید به دولت هایی که احتمال آسیب نسبت به آنها وجود دارد با حسن نیت اطلاع رسانی کرده و در رابطه با اقدامات مناسب برای پیشگیری از خطر با آنها مشورت نماید (بند ۱۱۴)، (برای مطالعه بیشتر: ر. ک. به: ضیایی و رشیدی، ۱۴۰۰: ۱۵۱-۱۵۲) با تأمل در آنچه گفته شد، در مقام ارزیابی کلی رأی، باید گفت که به نظر می رسد دیوان بین المللی دادگستری با اتخاذ رویکردی که در آن بیشتر در پی یافتن جنبه های همگرایی دولت های طرف اختلاف بوده تا تفاوت نظر آنها، تمایل خود را به این موضوع نشان داده است که مناسب ترین راهکار برای حل و فصل دعاوی مربوط به منابع مشترک، به خصوص منبعی منحصر به فرد مانند آب شیرین، همکاری میان دولت هاست. از این رو، دیوان ضمن شناسایی صریح ماهیت عرفی اصول پایه ای حقوق بین الملل آب، در بخش اجرایی رأی، اعلام کرده است که هیچ گونه اختلاف نظری بین دولت ها در ادعاهای مطروحه وجود ندارد و از این رو صدور رأی در خصوص آنها ضرورتی ندارد. به عبارت دیگر، دیوان در این قضیه تلاش کرد به جای رفع واقعی اختلاف و صدور رأی در تأیید یا رد یک ادعا، به مثابه یک میانجی گر، دیدگاه های طرفین را به یکدیگر نزدیک سازد و بستری برای همکاری بیشتر میان آنها فراهم کند.



بخش هفتم:

داوری بین المللی

تحریم های اقتصادی علیه روسیه و داوری تجاری بین المللی

سیما غفاری - کارشناس ارشد حقوق تجارت بین الملل و کارشناس مترجمی انگلیسی، دانشگاه علامه طباطبائی

حدود دو ماه از تهاجم نظامی روسیه به اوکراین، [نقض های پایایی اصول بنیادین](#) حاکم بر حقوق بین الملل به ویژه بند ۴ ماده ۲ [منشور سازمان ملل متحد](#) و در نهایت بروز تحولاتی کلان در اوکراین میگذرد. با این وجود، این تحولات به این موارد ختم نشده و وضع [تحریم های اقتصادی](#) شدیدی را بر روسیه دنبال داشته است. اعمال این تحریم ها به مثابه یک ابزار فشار جهت فراتر بردن دیپلماسی از مرحله گفتگو به عمل، نه تنها بر روسیه و اقتصاد و صنایع آن، بلکه بر بسیاری از ابعاد دیگر در صحنه بین المللی اثرات و پیامدهای میان مدت و بلند مدتی به بار خواهد آورد. در این نوشتار، نویسنده بر آن است تا اختصاراً به آثار تحریم های اقتصادی و محدودیت هایی که اخیراً علیه روسیه از سوی ایالات متحده امریکا و اتحادیه اروپا، انگلستان، ژاپن، کره جنوبی، استرالیا و کانادا وضع شده است، بر حوزه داوری تجاری بین المللی بپردازد. بدیهی است زین پس بسیاری از مراکز و نهادهای داوری ملاحظات و تدابیر ویژه ای در خصوص اختلافات و پرونده های کلانی که یک طرف آن روسی است، اتخاذ نمایند. در ادامه در این نوشتار به تحلیل [اصلاحات اخیر قانون آیین دادرسی تجاری روسیه در ژوئیه ۲۰۲۰](#) و آثار آن بر عرصه داوری تجاری بین المللی خواهیم پرداخت؛ قانونی که شش سال پس از اعمال پاره ای از تحریم ها در پی تحولات اوکراین در سال ۲۰۱۴ به نفع طرف روسی و از سوی پارلمان روسیه اصلاح شد.

به عنوان نکته مقدماتی شایان ذکر است که در وبسایت رسمی اتحادیه اروپا بخش ویژه ای به موضوع تحریم ها اختصاص داده شده است تا اطلاعات مربوط به بسته های متفاوت تحریمی علیه روسیه بروز رسانی شود ([اینجا](#)). اعمال این محدودیت ها و تحریم ها علیه روسیه، اشخاص روسی و نهادهای وابسته به دولت روسیه، موجب مسدود شدن دارایی های کلان (Asset Freeze) و همچنین محدودیت های رفت و آمد و تجارت شده است. اعمال محدودیت در انتقال وجوه بالقوه بر روند پرداخت به/از مراکز داوری نیز اثرگذار خواهد بود.

به بیانی ساده تر، چنانچه یکی از طرفین اختلاف (موافقت نامه داوری) تحت شمول و هدف تحریم های وضع شده اخیر باشد و یا آنکه دارای وابستگی سازمانی به نهادهای روسی تحت تحریم باشد، وی نخواهد نتوانست از محل دارایی های خود واقع در کشور تحریم کننده، وجهی منتقل کرده و یا هزینه های جریان داوری را بپردازد؛ مگر آنکه از مراجع ذی صلاح در کشور تحریم کننده «مجوزی خاص» دریافت نماید. برای مثال، پیشتر به دنبال بروز ناآرامی ها در اوکراین در سال ۲۰۱۴ از سوی روسیه، حسب [مقررات اتحادیه اروپا](#) درخصوص پرداخت خدمات حقوقی از سوی لیست تحریم شدگان روسیه، دول عضو اتحادیه اروپا مختار بود برخی از دارایی های مسدود شده نهادهای تحت تحریم روسیه را آزاد نمایند؛ مشروط بر آنکه احراز شود وجوه و دارایی های مربوطه انحصاراً جهت پرداخت هزینه های حقوقی و خدمات حقوقی متعارف صرف خواهد شد فلذا به

نظر میرسد زین پس، مراکز داوری به طور جامع در طی فرایند و جریان رسیدگی داوری بررسی نمایند که طرفین اختلاف در پرونده، تحت شمول تحریم های اقتصادی قرار نگرفته نباشند و یا در مالکیت و کنترل نهادهای تحریم شده نباشند. برای مثال، مرکز داوری بین المللی وین (VIAC) در خصوص هویت طرفین، داوران و موضوع اختلاف و نیز انطباق با لیست تحریم ها (compliance) بررسی همه جانبه به عمل می آورد تا احراز نماید آیا پرونده طرح شده در این مرکز ذیل رژیم تحریم های روسیه قرار میگیرد یا خیر. این بررسی ها در مقاطع مختلف داوری و خصوصاً پیش از انتقال وجه صورت میگیرد تا اطمینان حاصل شود که تحریم ها بر پرداخت و نقل انتقال پول اثرگذار نباشد. این مرکز و نیز مرکز داوری اتاق بازرگانی استکهلم (SCC) ماده ۱۰ قواعد داوری) از طرفین اختلاف میتوانند درخواست نمایند که جزییات و اطلاعات بیشتری در خصوص خود و نهادهای وابسته به ایشان ارایه نمایند. این احتمال نیز وجود دارد که مراکز داوری آسیایی (ازجمله مرکز داوری بین المللی هنگ کنگ HKIAC یا مرکز داوری بین المللی سنگاپور SIAC) در این قبیل اختلافات با اقبال بیشتری مواجه شوند؛ چراکه تاکنون محدودیت یا تحریم شدیدی از سوی هنگ کنگ یا سنگاپور علیه روسیه وضع نشده است تا به تناسب آن، داوری و آرای داوری را تحت الشعاع خود قرار دهد.

آثار تحریم های وضع شده علیه روسیه بر موافقت نامه های داوری

شایان ذکر است که در سال ۲۰۲۰ در قانون آیین دادرسی تجاری روسیه (Arbitrazh) اصلاحات گسترده ای اعمال شده است. این اصلاحات به دنبال عملیات نظامی روسیه در اوکراین در سال ۲۰۱۴ و متعاقب آن، اعمال پاره ای از محرومیت ها و تحریم بر روسیه صورت پذیرفت. یکی از این اصلاحات ناظر بر گسترش صلاحیت محاکم و دادگاه های تجاری روسیه حسب ماده ۲۴۸ اصلاحی در جهت کاهش پیامدهای تحریم ها بر طرف روسی است. با این توضیح که در برخی شرایط خاص، این محاکم واجد صلاحیت مطلق جهت رسیدگی به اختلافاتی خواهند بود که یکی از طرفین آن (طرف روسی) تحت شمول تحریم های اقتصادی علیه روسیه قرار گرفته باشد و یا به طور کلی اختلافاتی که اساساً در نتیجه اعمال تحریم های اقتصادی بر نهادها و اشخاص روسی حادث شده باشد. افزون بر این، مطابق اصلاحات اخیر، محاکم تجاری روسیه به درخواست طرف تحریم شده، می توانند قرار مبنی بر منع طرف مقابل دعوا از طرح دعوا در محاکم خارجی و یا منع از شروع یا ادامه جریان داوری در نهادهای بین المللی داوری صادر نمایند. در بند دیگری از این ماده اصلاحی، چنین مقرر شده است که چنانچه موافقت نامه داوری نیز متعاقب اعمال تحریم ها قابلیت اجرا و نفوذ نداشته باشد، محاکم روسیه صالح به رسیدگی به اختلاف خواهند بود.

از نقطه نظر حقوقی، سوال مهمی که مطرح می شود ناظر بر آن است که در صورتی که طرفین در قرارداد خود شرط داوری درج نموده باشند و یا بر صلاحیت محاکم خارجی توافق نموده باشند، حال با توجه به تهاجم نظامی ۲۴ فوریه و اعمال تحریم ها و با امعان نظر به اصلاحات قانون آیین دادرسی تجاری روسیه، آیا توافق طرفین ناظر بر ارجاع کلیه اختلافات به داوری نادیده گرفته خواهد شد و محاکم روسیه صالح به رسیدگی

خواهند بود؟ پاسخ دقیقی در این برهه زمانی نمی توان به این سوال داد. آنچه واضح و روشن است آن است که این موضوع با اصل حاکمیت اراده که سنگ بنا و اساس نهاد دآوری است، منافات دارد. تاکنون فرض بر این بود که با وجود شرط حل و فصل اختلاف و انتخاب ساز و کار دآوری از سوی طرفین، دیگر دادگاه های داخلی صالح به رسیدگی نبوده یا قرار عدم استماع دعوا صادر می نمایند. ابهام دیگری که از ماده ۲۴۸ ناشی شده و قابل طرح است، در خصوص شرط های ترکیبی یا چندلایه حل و فصل اختلاف (Multi-tiered dispute resolution clauses) است. در فرضی که طرفین ملزم به رجوع به میانجیگری قبل از رجوع اختلافات به دآوری هستند، با توجه به اعمال تحریم بر طرف روسی اختلاف، طرف روسی می تواند بدون عنایت به میانجیگری، مستقیماً و بدو دعوا را در محاکم روسیه مطرح نماید یا خیر. پاسخ روشن نیست.

حسب موارد پیش گفته، ریسک جدی صدور آرای متناقض از دو مرجع نیز وجود خواهد داشت؛ با این توضیح که طرف یا نهاد تحریم شده روسی، دعوا را در محاکم روسیه طرح نماید و به موازات آن، مطابق موافقت نامه دآوری طرف مقابل اختلاف، جریان دآوری را آغاز می کند و درعین حال طرف تحریم شده از پرداخت هزینه های دآوری، تعیین و نصب داور، شرکت در جلسات رسیدگی و ... امتناع می ورزد و همانطور که اشاره شد، با مسامحه انگاری شرط دآوری، در محاکم داخلی روسیه طرح دعوا مینماید. بنابراین در این فرض، با به جریان افتادن دو رسیدگی موازی احتمال صدور آرای متناقض وجود خواهد داشت و این امر، روند شناسایی، به رسمیت شناختن و اجرای رای دآوری صادره را در کشور روسیه و علیه طرف یا نهاد تحت تحریم با دشواری های عملی و فنی مواجه خواهد کرد.

مطلوب است به اختصار به رای چالش برانگیز دیوان عالی روسیه در دسامبر ۲۰۲۱ در پرونده Uraltransmash علیه PESA درخصوص تفسیر ماده ۲۴۸ اصلاحی بین دادار اشاره کنیم. دیوان عالی روسیه در رای خود صراحتاً اعلام کرد که اشخاص تحریم شده برای حل و فصل اختلافات خود مختار به انتخاب میان دادگاه یا نهاد دآوری واقع در خارج از قلمرو روسیه و یا محاکم روسی مطابق قواعد اصلاحی هستند. در این پرونده طرفین در قرارداد منعقد در سال ۲۰۱۳، شرط دآوری درج نموده و مقررات مرکز دآوری اتاق بازرگانی استکهلم (SCC) را برگزیده بودند. از سال ۲۰۱۴ طرف روسی تحت تحریم های اتحادیه اروپا قرار گرفت؛ با این وجود این تحریم ها بر روابط میان طرفین تاثیرگذار نبود. متعاقب عدم ایفای تعهدات قراردادی از جانب طرف روسی و آغاز فرایند دآوری از سمت PESA در SCC، طرف روسی دعوا را در محاکم روسی مطابق ماده ۲۴۸ اقامه نمود.

محاکم تالی فرانسه همچنان شرط دآوری را معتبر دانسته، درخواست خواهان جهت صدور قرار منع طرح دعوا را رد کرده و چنین مقرر داشتند که تحریم های اعمال شده بر قرارداد میان طرفین اثری نداشته و طرف روسی خود در جریان دآوری حضور داشته، هزینه های مربوطه را پرداخته و داور مورد نظر خود را نیز انتخاب کرده است. با این وجود در نهایت امر، دیوان عالی روسیه موضع متفاوتی اتخاذ نموده و مقرر داشت که مطابق ماده

۲۴۸ اصلاحی صرف اعمال تحریم ها بر طرف روسی کفایت می نماید تا بتوان ادعا کرد که حق بر دسترسی وی به عدالت (در محاکم خارجی در کشورهای وضع کننده تحریم) مخدوش شده است. براین اساس دیوان عالی چنین مقرر نمود که طرف تحریم شده به رغم وجود شرط داوری، مختار خواهد بود اختلاف را در محاکم خارجی (دادگاه و داوری) مطرح نماید یا اینکه حسب صلاحیت انحصاری محاکم روسیه، دعوا را در محاکم روسیه اقامه نماید. گرچه رای دیوان عالی برای سایر دادگاه های تالی روسیه الزام آور نیست، به نظر میرسد این رای بالقوه پیامدهایی منفی بر آن دسته شروط داوری به دنبال خواهد داشت که یک طرف شخص یا نهاد روسی تحت تحریم بوده و نیز مقر داوری در کشورهای اعمال کننده تحریم همچون امریکا و یا کشورهای واقع در اتحادیه اروپا و مراکز داوری واقع در آنها باشد.

افزون براین، چنانچه طرف و یا نهاد روسی پس از انعقاد موافقت نامه داوری مشمول تحریم های اقتصادی شود و محاکم تجاری روسیه قرار منع طرح دعوا در دادگاه یا مرکز داوری خارجی علیه طرف مقابل صادر نمایند، ابهامات ناظر بر مرحله شناسایی و اجرای رای داوری صادره از یک مرکز داوری بین المللی خارج از روسیه در چارچوب کنوانسیون شناسایی و اجرای احکام داوری خارجی (موسوم به [کنوانسیون نیویورک](#)) قابل طرح است. رویکرد و واکنش محاکم روسی در مرحله اجرای رای داوری علیه طرف روسی تحریم شده و با وجود صدور قرار منع طرح دعوا چه خواهد بود؟ به نظر میرسد این محاکم اجرای این آرای داوری در شرایط مزبور را خلاف نظم عمومی روسیه (حسب بند دوی ماده ۷ کنوانسیون نیویورک) قلمداد نمایند.

از نقطه نظر مسایل ماهوی در جریان داوری، تحریم های اقتصادی امکان ایفای تعهدات قراردادی را از سوی طرف یا نهاد روسی طرف اختلاف که تحت شمول تحریم قرار گرفته است، دشوار و یا غیرقابل امکان خواهد کرد. از این رو، شاهد این خواهیم بود که طرف روسی تحت تحریم، به دکترین فورس ماژور یا [هاردشیپ](#) استناد کند تا تعذر ایفای قرارداد را توجیه نماید.

نکات پایانی

این نخستین بار نیست که اعمال تحریم های اقتصادی موجب بروز ابهامات فنی در عالم داوری و نیز بروز چالش برای مراکز داوری بین المللی شده باشد. برای مثال، به دنبال وضع تحریم های اقتصادی یکجانبه از سوی ایالات متحده آمریکا بر ایران نیز شاهد تحولاتی در رویه دیوان های داوری از جمله دیوان داوری بین المللی (ICC) در مواجهه با طرف های ایرانی بوده ایم. با توجه به نکاتی که پیش تر بدان اشاره شد، آنچه در خصوص تحریم های اقتصادی علیه روسیه و آثار آن بر عرصه داوری امری بدیع و شاذ به نظر میرسد، اصلاحات اخیر در ماده ۲۴۸ قانون آیین دادرسی تجاری روسیه است. می توان چنین نتیجه گیری کرد که همه سناریوها و تفاسیر موسع از ماده ۲۴۸ می تواند در آینده روند اجرای آرای داوری بین المللی را در فرضی که یکی از طرفین اختلاف نهاد روسی و جزو لیست تحریم باشد، دچار تزلزل نماید. واضح است ساز و کار داوری در اختلافاتی که یک طرف آن نهادهای دولتی روسیه یا وابستگان آنها باشد، پیچیده تر خواهد بود. باید همچنان منتظر ماند تا

دید در عمل رویه قضایی محاکم روسیه در تفسیر بندهای مختلف ماده ۲۴۸ اصلاحی به چه سمت و سویی خواهد رفت و نیز آنکه رویکرد مراکز بین المللی داوری مطرح در سطح بین المللی و خصوصا در قاره اروپا در این باره چگونه خواهد بود.

قواعد داوری ۲۰۲۲ ایکسید: فصلی نو در عرصه حل و فصل اختلافات سرمایه گذاری؟

سیما غفاری - کارشناس ارشد حقوق تجارت بین الملل و کارشناس مترجمی انگلیسی، دانشگاه علامه طباطبائی

در یک تقسیم بندی کلی و کلاسیک، داوری به دو شاخه داوری تجاری بین المللی و داوری سرمایه گذاری خارجی طبقه بندی شده است. مرکز حل و فصل اختلافات سرمایه گذاری خارجی (ایکسید، ICSID) پیشروترین نهاد در عرصه حل و فصل اختلافات سرمایه گذاری در سطح بین المللی محسوب می شود. به عبارتی دیگر، هر جا که سخن از اختلافات سرمایه گذاری میان دولت ها و سرمایه گذاران خارجی به میان می آید، ناخودآگاه نام ایکسید نیز به ذهن متبادر میشود. ایکسید به تازگی مجموعه قواعد روزرسانی شده خود را به طور رسمی منتشر کرده است. [قواعد جدید](#) (از جمله قواعد به روز رسانی شده داوری و میانجیگری ایکسید) از تاریخ اول ژوئیه ۲۰۲۲ لازم الاجرا شده که این امر از موضوعات روز در عرصه داوری بین المللی محسوب شده و توجه داوران، وکلا و اساتید برجسته را در نظام های مختلف حقوقی به خود جلب کرده است. فلذا این نوشتار در پی آن است تا به اختصار به بررسی قواعد جدید وخصوصا قواعد داوری ۲۰۲۲ ایکسید بپردازد.

سابقه اصلاح قواعد و مقررات ایکسید

به عنوان نکته مقدماتی شایان ذکر است که این چهارمین مرتبه است که ایکسید به اصلاح قواعد خود پرداخته است. اصلاح اخیر قواعد ایکسید فرایند طولانی و بی سابقه ای از سال ۲۰۱۶ تا ۲۰۲۲ طی کرده است؛ با این توضیح که نخست پروژه اصلاح قواعد و بررسی مباحث کلیدی که نیاز به تغییر داشتند، در سال ۲۰۱۶ کلید خورد. متعاقب آن، از ماه اوت سال ۲۰۱۸ تا نوامبر سال ۲۰۲۱ شش نسخه از قواعد موسوم به *working paper* به زبان های انگلیسی، فرانسه و اسپانیایی منتشر شده و در نهایت قواعد در ژانویه ۲۰۲۲ به رای گیری و تبادل نظر گذاشته شد. با توجه به اظهارات اخیر خانم Meg Kinnear، دبیر کل ایکسید و نایب رییس بانک جهانی در یک [کنفرانس بین المللی](#) پیرامون رونمایی از قواعد ایکسید، طولانی شدن پروسه انتشار نهایی قواعد ایکسید به دلیل حساسیت بالای موضوع و دریافت نقطه نظرات متفاوت از دولت های مختلف (۱۵۶ دولت که به کنوانسیون ایکسید پیوسته اند) بوده است.

ایکسید در چهار کتاب اصلی قواعد به روز شده خود را منتشر نموده که به طور رایگان در وبسایت آن برای عموم به اشتراک گذاشته شده و قابل دانلود است ([اینجا](#)). چهار محور قواعد جدید ۲۰۲۲ ایکسید عبارتند از:

- کنوانسیون و قواعد و مقررات ایکسید یا Convention, Regulations and Rules (کتاب آبی رنگ)؛
- قواعد تسهیلات اضافی ایکسید یا Additional Facility Rules (کتاب زرد رنگ)؛
- قواعد و مقررات میانجیگری یا Mediation Rules and Regulations (کتاب سبز رنگ)؛

- و در نهایت قواعد و مقررات حقیقت یابی یا Fact Finding Rules and Regulations (کتاب قرمز رنگ).

هدف از اصلاح قواعد ایکسید، مدرن سازی و به روز رسانی قواعد بر اساس مسایل روز در عرصه داوری، تجربیات ده سال اخیر خود در مدیریت پرونده ها، رویه ایکسید و واکنش های دریافت شده از سوی طرفین اختلافات مطروحه در مرکز بوده است. همچنین ایکسید با اصلاح کلیه مقررات خود در محورهای مزبور، در پی آن است تا کارایی و شفافیت را در پروسه حل و فصل اختلافات افزایش داده و گزینه های متنوع تری در پیش روی طرفین اختلاف جهت انتخاب بهترین روش حل و فصل اختلافات سرمایه گذاری قرار دهد. افزایش سرعت در حل و فصل اختلافات سرمایه گذاری و ایجاد تعادل میان حقوق دولت ها و سرمایه گذاران در طول فرایند داوری نیز از جمله مهمترین اهداف در اصلاح قواعد ایکسید بوده که در لابلای مواد گوناگون قواعد منعکس شده است.

ویژگی های کلیدی قواعد جدید داوری ۲۰۲۲ ایکسید

قواعد جدید داوری ایکسید در کتاب آبی رنگ که در بالا بدان اشاره شد، درج شده و دربردارنده ۸۶ ماده است. یکی از تغییرات مهم قواعد داوری ایکسید که در نسخ قبلی قواعد پیش بینی نشده بود، بحث های حقوقی مربوط به چالش های عملی تامین مالی توسط ثالث Third Party Funding یا مخفف آن TPF در داوری بین المللی است که ماده ۱۴ قواعد جدید داوری ایکسید بدان پرداخته است. روند تدوین این ماده طولانی بوده و مواضع و نقطه نظرات متعددی از سوی دول عضو کنوانسیون ایکسید مطرح شده بود. با توجه به رشد فراینده تعداد شرکت های ثالث که به تامین مالی در پرونده های داوری بین المللی میپردازند، به نوعی میتوان گفت در یک دهه اخیر تامین کنندگان مالی ثالث یکی از بازیگران اصلی در دنیای داوری بین المللی محسوب میشوند. از این رو، بسیاری از مراکز داوری همچون مرکز داوری بین المللی هنگ کنگ (HKIAC)، اتاق بازرگانی بین المللی (ICC)، مرکز داوری بین المللی دبی (DIAC)، مرکز داوری بین المللی سنگاپور (SIAC) و ... اقدام به قاعده مند سازی TPF در قواعد داوری تجاری بین المللی خود نموده اند. حال ایکسید نیز به مانند سایر مراکز داوری، طرفین را ملزم به افشای هویت (نام و آدرس) تامین کننده ثالث نموده است تا ریسک بروز تعارض منافع و در نهایت عدم اجرای رای داوری را به حداقل برساند. ایکسید در بند ۴ ماده ۱۴ ابتکار عمل را به دست گرفته و مقرر نموده است که دیوان داوری میتواند طرفین را ملزم به افشای سایر اطلاعات مربوط به قرارداد تامین مالی نیز نماید. همچنین چنانچه تامین کننده ثالث یک شخص حقوقی باشد، مطابق بند یک ماده ۱۴ قواعد، نام اشخاص و نهادهای کنترل کننده و مالک شخص حقوقی باید به طور مکتوب برای هیات داوری افشا گردد. انتقادهای متعددی به این ماده وارد شده است؛ اما اعطای این حق به هیات داوری میتواند در آینده ریسک بروز تعارض منافع و جرح داور و اتلاف وقت را که از ریسک ها و چالش های اساسی مکانیزم تامین مالی توسط ثالث محسوب می شود، به طور چشمگیری به حداقل برساند.

یکی دیگر از محورهای مهم قواعد جدید داوری ایکسید، افزایش شفافیت در روند رسیدگی و نیز نتیجه فرایند داوری است. نیک می دانیم که از آنجا که در اختلافات میان دول و سرمایه گذاران خارجی، منافع عمومی مطرح است، بحث شفافیت (Transparency) از جمله کلیدواژه ها و مفاهیم اصلی در داوری اختلافات سرمایه گذاری خارجی تلقی می شود که به نوعی با مفهوم محرمانگی (Confidentiality) در تقابل و حتی تضاد قرار می گیرد. ماده ۶۲ تا ۶۴ قواعد جدید ناظر بر انتشار آرای داوری و مدارک و اسناد ارائه شده در روند رسیدگی داوری است. مطابق ماده ۶۲، چنانچه طرفین بر انتشار رای داوری نهایی و اسناد موافقت نموده باشند، مرکز مکلف به انتشار رای صادره خواهد بود. لازم به ذکر است که مطابق قواعد جدید، چنانچه طرفین ظرف ۶۰ روز از ارسال رای به طور مکتوب مخالفت خود را با انتشار آرا یا اسناد اعلام نمایند، به طور پیش فرض چنین تصور می شود که طرفین نسبت به انتشار آرا و اسناد مخالفتی نداشته و رضایت داشته اند که این پیش فرض در نسخ قبلی قواعد وجود نداشته است. مطابق ماده ۶۶ قواعد نیز عموم میتوانند در جلسات رسیدگی ایکسید حضور به عمل بیاورند؛ مگر آنکه طرفین اختلاف به این امر اعتراض نمایند.

از دیگر نکات کلیدی قواعد جدید ایکسید، قواعد مربوط به «رسیدگی فوری یا Expedited Arbitration» مندرج در مواد ۷۵ تا ۸۶ قواعد است. فرایند رسیدگی داوری سرمایه گذاری خارجی و در نهایت صدور رای داوری اصولاً طولانی است. بر اساس مواد پیش گفته، طرفین میتوانند با توافق خود درخواست هدایت جریان داوری را تحت قواعد رسیدگی فوری نمایند. مطابق مواعد زمانی مندرج در این قواعد، هیات داوری در رسیدگی فوری باید ظرف ۶۰ روز از ثبت دادخواست تشکیل شود و در نهایت رای داوری باید ظرف ۱۲۰ روز از زمان پایان آخرین جلسه رسیدگی مربوط به مسایل ماهوی پرونده صادر شود. برخلاف بسیاری از سازمان های داوری، ایکسید برای رجوع و استفاده از قواعد رسیدگی فوری خود، سقف مبلغ عددی اختلاف را به عنوان پیش شرط در نظر نگرفته است. با این وجود [به نظر می رسد](#) این قواعد برای اختلافات با مبالغ کمتر و یا در پرونده هایی که اختلاف پیچیدگی کمتری دارد، مناسب باشد.

ایکسید در قواعد داوری به روز رسانی شده ۲۰۲۲ نهادهای ویژه ای نیز در جهت افزایش سرعت در حل و فصل اختلافات در نظر گرفته است. از جمله میتوان به فراهم آوردن امکانی ویژه برای خواننده دعوا جهت درخواست از هیات داوری مبنی بر رد ادعاهایی که اساساً مبنای حقوقی ندارند (Dismissal for Manifest Lack of Legal Merit) اشاره کرد. به این موضوع به اختصار و به طور غیر مستقیم در [نسخه ۲۰۰۶](#) قواعد ایکسید پرداخته شده بود؛ اما در نسخه جدید قواعد به طور مستقل ماده ای بدان اختصاص یافته است (ماده ۴۱). درخواست و اعتراض مبنی بر بی پایه و اساس بودن ادعای مطروحه میتواند نسبت به مسایل ماهیتی پرونده، مسایل شکلی یا صلاحیتی باشد و باید ظرف ۴۰ روز از زمان تشکیل دیوان داوری به طور مکتوب اعلام شود. پیش بینی این موضوع در قواعد جدید می تواند بالقوه از اتلاف وقت و هزینه جلوگیری نماید.

یکی دیگر از تغییرات قواعد ایکسید در ماده ۴۲ تصریح شده است؛ با این توضیح که برای نخستین بار به طور تفصیلی به تشریفات شکلی مربوط به تقسیم بندی فرایند داوری به دو مقطع (bifurcation) در داوری سرمایه گذاری پرداخته شده است. بر این اساس طرفین میتوانند از هیات داوری درخواست نمایند تا به یک موضوع و سوالی خاص در مقطع مستقلی از فرایند رسیدگی داوری پرداخته شود. خود هیات داوری نیز میتواند حسب صلاحدید خود، مسایل مختلف پرونده را تقسیم بندی نموده و به طور مجزا به آن رسیدگی نماید. عموماً نیز در عمل این درخواست ناظر بر رسیدگی بر مبنای تفکیک میان مسایل شکلی و صلاحیتی از مسایل ماهوی پرونده است تا اگر به دلیل مسایل شکلی هیات داوری خود را صالح به رسیدگی نداند، در هزینه و زمان صرفه جویی شده و طرفین به ماهیت پرونده نپردازند. طرفین میتوانند هنگام طرح ایرادات شکلی در آغاز فرایند رسیدگی و یا در سایر مراحل تقاضای bifurcation خود را به طور مکتوب و در چارچوب های زمانی مندرج در مواد ۴۲ تا ۴۴ اعلام نمایند.

همچنین قواعد جدید مقرر می نماید که ثبت دادخواست و مدارک باید به صورت الکترونیک صورت گیرد؛ مگر آنکه در شرایط خاص و استثنایی دیوان داوری نسخ چاپی و غیر الکترونیکی را لازم بداند. این رویکرد در بسیاری از قواعد داوری تجاری بین المللی نیز منعکس شده و حاکی از دغدغه های زیست محیطی ایکسید جهت ترویج استفاده بیشتر از فناوری و paperless practice منطبق با استانداردهای بین المللی است.

نکات پایانی

همانطور که در قسمت نخست این نوشتار بیان شد، ایکسید مجموعه قواعد داوری، تسهیلات اضافی، میانجیگری و حقیقت یابی خود را اخیراً بروزرسانی و اصلاح نموده است. افزون بر اینها، ایکسید با همکاری دبیرخانه آنسیترا ل نسخه چهارم و جدید مجموعه دستورالعمل و کدهای رفتاری خود را منتشر نموده (Draft [International Investment Disputes Code of Conduct for Adjudicators in](#)) که عمدتاً ناظر بر تاکید بر لزوم رعایت بی طرفی و استقلال داوران و ضرورت افشای مواردی که منجر به تعارض منافع میشود، است. این دستورالعمل پس از بررسی کلیه استانداردها و کدهای رفتاری مندرج در معاهدات سرمایه گذاری و قواعد داوری سرمایه گذاری تدوین شده است. همه این اصلاحات و تغییرات، ارمغان آور فصلی نو در عرصه حل و فصل اختلافات سرمایه گذاری خارجی خواهد بود.

پرونده هایی که پس از تاریخ یک ژوئیه ۲۰۲۲ در ایکسید به ثبت برسند، بر اساس قواعد داوری ۲۰۲۲ رسیدگی خواهند شد. به عبارت دیگر کلیه پرونده هایی که قبل از این تاریخ به ثبت رسیده و آغاز شده اند، تابع قواعد قبلی ایکسید هستند. با توجه به اینکه زمان زیادی از لازم الاجرا شدن این قواعد نمیگذرد، نمیتوان به طور دقیق کاربردی بودن قواعد را در عمل ارزیابی کرد. با این وجود با توجه به جمیع موارد پیش گفته در خصوص تغییرات مهم قواعد داوری ایکسید، میتوان چنین نتیجه گیری کرد که به نظر میرسد داوری های سرمایه گذاری تحت نظام ایکسید در آینده با کیفیت، کارایی و سرعتی بالاتر از قبل در ایکسید هدایت شود.

رأی آخما و معاهده منشور انرژی؛ داستان بی پایان

مرضیه وفائی - پژوهشگر حقوق بین الملل

اظهار نظر دیوان دادگستری اروپا در [رأی آخما](#) مبنی بر مغایرت مقررہ داوری در معاهده دوجانبه سرمایه گذاری میان اسلواکی و هلند با قوانین اتحادیه اروپا، بسیار چالش برانگیز شده است. استدلال دیوان بر پایه مواد ۲۶۷ و ۳۴۴ [معاهده کارکرد اتحادیه اروپا](#) قرار داشت، از این منظر که ماده ۲۶۷ تضمین کننده ارائه تفسیر یکپارچه از قوانین اتحادیه اروپا است و در ماده ۳۴۴، اصل اقتدار اتحادیه اروپا ظهور و بروز یافته است؛ لذا با توجه به این که مراجع داوری مبتنی بر معاهدات دوجانبه سرمایه گذاری خارج از سیستم قضائی اتحادیه اروپا عمل می کنند، نمی توانند در خصوص تفسیر قوانین اتحادیه اروپا از دیوان دادگستری اروپا تقاضای صدور حکم نمایند (برای مطالعه بیشتر: [اینجا](#)) و از این رو، در رسیدگی به اختلافات میان سرمایه گذاران اروپایی و کشورهای اتحادیه اروپا فاقد صلاحیت هستند.

به دنبال رأی آخما، امکان تسری آثار آن به معاهده منشور انرژی محل مناقشه قرار گرفت. [معاهده منشور انرژی](#) از پرکاربردترین معاهدات سرمایه گذاری در روابط کشورهای اتحادیه اروپا و داوری های سرمایه گذاری است؛ توافقی بین المللی که در نظر داشته همکاری بین المللی در زمینه انرژی را گسترش دهد. این معاهده حیطه وسیعی از مسائل مربوط به حوزه انرژی را در بر می گیرد و از این جهت، یک بستر منحصر به فرد در زمینه انرژی محسوب می شود. در بسیاری از اختلافات سرمایه گذاری ناشی از منشور انرژی که در چارچوب روابط سرمایه گذاران اروپایی و کشورهای اتحادیه اروپا وجود داشت، سرمایه گذاران طبق ماده ۲۶ منشور انرژی مسیر داوری را برای حل و فصل اختلاف در پیش می گرفتند. (در [اینجا](#)، [اینجا](#)، [اینجا](#) و [اینجا](#) می توانید تعدادی از این پرونده ها را ملاحظه کنید) طبیعتاً کشورهای اتحادیه اروپا در مقام خواننده، تلاش می کردند با طرح ایرادات صلاحیتی مانع از رسیدگی داوری شوند. مهم ترین ایراد صلاحیتی وارد شده، ایراد «وقوع اختلاف درون اتحادیه اروپا» بود؛ بدین معنا که با توجه به این که سرمایه گذار تابعیت کشوری از اتحادیه اروپا را دارد، و سرمایه پذیر نیز کشور عضو اتحادیه اروپا است، اختلاف مذکور درون اتحادیه اروپا صورت گرفته و بنابراین قوانین اتحادیه اروپا باید بر اختلاف حاکم باشد. وزنه اصلی این ایراد، استناد به نظر دیوان دادگستری اروپا در رأی آخما بود؛ از این منظر که به دلیل مغایرت مقررہ داوری در معاهدات دوجانبه سرمایه گذاری با قوانین اتحادیه اروپا، ماده ۲۶ منشور انرژی نیز در تعارض با قوانین اتحادیه اروپا قرار دارد و از این رو، مرجع داوری تشکیل شده برای رسیدگی به اختلاف فاقد صلاحیت است.

در پاسخ، مراجع داوری چنین استدلال می کردند که تفسیر صحیح از ماده ۲۶ منشور انرژی بر اساس معنای متداول آن، چنان که در ماده (۱) ۳۱ [کنوانسیون حقوق معاهدات وین](#) آمده است، نمی تواند حاکی از وجود یک استثنای ضمنی در خصوص اعمال ماده ۲۶ در روابط درون اتحادیه اروپا باشد. رأی آخما محدود به

معاهدات دوجانبه سرمایه گذاری است که خود اتحادیه اروپا طرف متعاقد آن محسوب نمی شود، لذا نمی توان آثار آن را به منشور انرژی قابل تسری دانست. علاوه بر این، حتی در صورتی که داوری بخواهد قوانین اتحادیه اروپا را اعمال نماید، الزاماً نیاز است طبق ماده ۱۶ منشور انرژی، برای سرمایه گذار مطلوب تر باشد، که این گونه نیست.

با توجه به این که دیوان دادگستری اروپا تا آن زمان نظر صریحی نسبت به منشور انرژی اعلام نکرده بود، موضع اتخاذ شده توسط مراجع داوری از منظر حقوق بین الملل منطقی به نظر می رسید. اما نظر دیوان دادگستری اروپا در [رأی کمستروی](#)، این اطمینان حقوقی را کاهش داد. دیوان در پاسخ به سوال تعدادی از کشورهای اتحادیه اروپا که ضمن پرونده کمستروی مطرح نموده بودند، اظهار داشت مراجع داوری مبتنی بر منشور انرژی، مرجع قضائی در چارچوب سیستم قضائی اتحادیه اروپا محسوب نمی شوند، و لذا نمی توانند در مفهوم مدنظر ماده ۲۶۷ معاهده کارکرد اتحادیه اروپا، کنترل مؤثری بر تفسیر و اعمال صحیح قوانین اتحادیه اروپا داشته باشند. بنابراین ماده ۲۶ منشور انرژی در خصوص اختلافات درون اتحادیه اروپا، مغایر قوانین اتحادیه اروپا دانسته شد. پس از نظر دیوان دادگستری اروپا در رأی کمستروی، چنین انتظار می رفت که با توجه به معلوم شدن تسری رأی آخما به منشور انرژی، مراجع داوری تأمل بیشتری در احراز صلاحیت خود نسبت به اختلافات سرمایه گذاری مبتنی بر منشور انرژی میان طرف های اروپایی داشته باشند، اما رویه داوری (مثلاً در [اینجا](#) و [اینجا](#)) حاکی از آن است که مراجع داوری و به طور خاص ایکسید، کماکان صلاحیت خود را در رسیدگی به این اختلافات مورد پذیرش قرار می دهند و موضع دیوان دادگستری اروپا را لحاظ نمی کنند. تنها یک مورد در پرونده [Green Power v. Spain](#) وجود دارد که مرجع داوری به دلیل نظر دیوان دادگستری در رأی آخما و متعاقب آن، کمستروی، صلاحیت خود را در رسیدگی به اختلاف سرمایه گذاری ناشی از منشور انرژی میان طرف های اروپایی رد کرده است. البته لازم به ذکر است که مرجع داوری مذکور اتاق بازرگانی استکهلم بوده است، و نه ایکسید. داوری های مبتنی بر ایکسید با توجه به این که در چارچوب نظام خودبسنده ارائه شده در [کنوانسیون ایکسید](#) عمل می کنند، از قانون مقر داوری متأثر نمی شوند و از این منظر، دلیلی برای لحاظ برتری قوانین اتحادیه اروپا نسبت به تعهدات بین المللی در روابط میان طرف های اروپایی نمی بینند.

نمونه اخیر دیگری نیز وجود دارد که مربوط به تصمیم گیری دادگاه آلمان در صلاحیت مرجع داوری مبتنی بر منشور انرژی است. [دادگاه عالی منطقه ای کلن](#) بر مبنای بخش (۲) ۱۰۳۲ [قانون آئین دادرسی مدنی آلمان](#)، که به دادگاه های آلمانی اجازه تعیین زودهنگام صلاحیت یک مرجع داوری را پیش از تشکیل آن اعطا می نماید، داوری ایکسید مبتنی بر منشور انرژی را در رسیدگی به اختلاف در دو پرونده [RWE](#) و [Uniper](#) فاقد صلاحیت دانست. استدلال دادگاه ریشه در ماهیت اختلاف دارد که درون اتحادیه اروپا واقع شده است و با وجود آرای آخما و کمستروی، داوری طبق ماده ۲۶ منشور انرژی نمی تواند مبنای معتبری جهت داوری در روابط میان سرمایه گذاران اروپایی و کشورهای اتحادیه اروپا محسوب شود. البته، [تصمیم گیری دادگاه](#)

برلین نشان می دهد رویکرد مقابلی نیز وجود دارد. دادگاه برلین در این زمینه معتقد است نمی توان بخش (۲) ۱۰۳۲ قانون آئین دادرسی مدنی آلمان را در مورد اختلافات مربوط به ایکسید اعمال نمود. (برای مطالعه بیشتر: [اینجا](#)) شایان ذکر است هر دو تصمیم گیری در مرحله تجدیدنظر قرار دارند، و صرف نظر از این که نتیجه بررسی های مرجع تجدیدنظر چه خواهد بود، به هر حال این مرجع داوری ایکسید نبوده که در خصوص صلاحیت خود اظهار نظر نموده است. بدین ترتیب تنها مصداق موجود در عدم احراز صلاحیت جهت رسیدگی به اختلاف سرمایه گذاری مبتنی بر منشور انرژی درون اتحادیه اروپا، همان رأی داوری *Green Power v. Spain* است.

این که مراجع داوری در نهایت باید قانون اتحادیه اروپا را اعمال نمایند، و یا برای تعهدات مبتنی بر حقوق بین الملل در منشور انرژی قائل به ارجحیت شوند، از زوایای مختلفی کماکان مورد مناقشه است؛ اما آن چه در رسیدگی به اختلافات اهمیت پیدا می کند، اراده طرفین جهت به اجرا گذاشتن آراء داوری است. طبیعتاً زمانی که کشورهای اتحادیه اروپا صلاحیت ایکسید را در رسیدگی به اختلافات مورد پذیرش قرار ندهند، حتی اگر داوری تا مرحله صدور رأی نیز پیش برود، اجرای آن دشوار به نظر می رسد. در این راستا نباید از نظر دور داشت که مواضع اتحادیه اروپا به میزان قابل توجهی نمایانگر اراده دولت های عضو آن است. توافق بر خاتمه معاهدات دوجانبه سرمایه گذاری میان ۲۳ کشور اتحادیه اروپا به دنبال رأی آخما، شاهدی بر این ادعاست. لذا با توجه به این که موضع دیوان دادگستری اروپا مشخص است و اکثریت مراجع داوری، مخصوصاً داوری های مبتنی بر ایکسید، تاکنون تمایلی نسبت به پذیرش این موضع از خود نشان نداده اند، این تعارضات حداقل تا زمان لازم الاجرا شدن نسخه مدرن شده منشور انرژی که توافق پایه در خصوص آن حاصل شده، ادامه خواهند داشت.

شاخصه منشور انرژی مدرن در ارتباط با یادداشت حاضر، آن است که اعمال ماده ۲۶ منشور انرژی را از روابط میان کشورهایی که عضو یک سازمان یکپارچه سازی اقتصادی منطقه ای هستند، حذف نموده است. (جهت مطالعه بیشتر: [اینجا](#)) بنابراین با توجه به این که اتحادیه اروپا تنها سازمان یکپارچه سازی اقتصادی منطقه ای عضو منشور انرژی است، در صورتی که نسخه مدرن سازی شده منشور انرژی به مرحله لازم الاجرای برسد، دیگر مبنایی برای ارجاع اختلافات ناشی از منشور انرژی میان سرمایه گذاران اروپایی و کشورهای اتحادیه اروپا به داوری وجود نخواهد داشت. البته ذکر این نکته حائز اهمیت است که اصلاحاتی که در سال ۱۹۹۸ در منشور انرژی انجام شد، در سال ۲۰۱۰ به مرحله لازم الاجرا شدن رسید. نگرش واقع بینانه به این مسئله حاکی از آن است که حتی اگر توافق نهایی بر نسخه مدرن شده منشور انرژی حاصل شود، به نتیجه رسیدن اصلاح منشور انرژی فرآیندی زمان بر است و از این رو حتی تصویب نسخه مدرن منشور انرژی نیز نقطه پایانی بر این تعارضات نخواهد بود.

راهکار مبتنی بر حقوق بین الملل که جهت کاهش تعارضات در کوتاه ترین زمان ممکن به نظر می رسد، صدور یک اعلامیه تفسیری جهت تبیین رسمی مواضع کشورهای اتحادیه اروپا است. اعلامیه طرف های متعاقد می تواند یک «توافق بعدی» معتبر در تفسیر معاهده منشور انرژی در معنای مدنظر ماده ۳۱(۳)(الف) کنوانسیون حقوق معاهدات وین، و یا «رویه بعدی در اجرای معاهده» در معنای مدنظر ماده ۳۱(۳)(ب) محسوب شود و از این رو در داوری اختلافات مربوط به منشور انرژی مورد استناد قرار گیرد. (برای مطالعه بیشتر: [اینجا](#)) هرچند، انعطاف بالایی که مراجع داوری ایکسید در پذیرش صلاحیت رسیدگی به اختلافات ناشی از منشور انرژی میان سرمایه گذاران اروپایی و کشورهای اتحادیه اروپا از خود نشان داده اند، مانع از اطمینان حقوقی کامل نسبت به میزان اثر بخشی این راهکار می شود. بدین ترتیب، بروز تعارضات در داوری هایی که در حال رسیدگی هستند، برای مدت قابل توجهی اجتناب ناپذیر خواهد بود.

نارسیای های نسخه به روز شده معاهده منشور انرژی؛ واقعیت یا بهانه جویی اعضا؟

سید علی حسینی بالاجاده – دانش آموخته حقوق بین تجارت بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی

بی شک انرژی امروزه یکی از مهم ترین ارکان موثر در صحنه سیاسی و تجاری جهان است. طی چند دهه اخیر دو موضوع بر اهمیت نقش انرژی بیش از پیش افزوده است. مورد اول، بحران محیط زیستی ناشی از استفاده بی رویه از منابع سوخت فسیلی و مورد دوم، استفاده از منابع انرژی توسط کشور های صاحب منابع به عنوان ابزاری برای تحت فشار قراردادن رقبای سیاسی است، که مورد اخیر در بحران سیاسی بین روسیه و اروپا بر سر حمله نظامی روسیه به اوکراین به طور کامل بروز کرد و خطرات خود را آشکار نمود.

همین دو موضوع منجر به شکل گیری توافقات جدیدی برای پاسخ گویی به نیاز ها و مخاطرات جدید شده است که موافقتنامه پاریس برای مقابله با تغییرات آب و هوایی و دستور العمل اتحادیه اروپا در این زمینه از جمله مهم ترین مصادیق آن است. حال تعهداتی که به واسطه این توافقات بر دولت های متعاقد بار شده است به چالشی جدی بر سر راه اجرای تعهدات این دولت ها در موافقتنامه های سرمایه گذاری و در راس آن ها معاهده منشور انرژی (از این پس منشور) تبدیل شده است.

به عبارت دقیق تر، از یک سو اهداف تعیین شده برای کاهش تولید گازهای گلخانه ای در موافقتنامه پاریس و دستور العمل اتحادیه اروپا، دولت ها را ملزم به کاهش استفاده از سوخت های فسیلی و افزایش سهم انرژی های تجدید پذیر در بازار انرژی این کشورها می کند، اما از سوی دیگر منشور، دولت های متعاقد را ملزم به حمایت از حقوق سرمایه گذاران در بخش انرژی می نماید؛ درحالیکه صنایع مرتبط با سوخت های فسیلی (اعم از اکتشاف، استخراج، توسعه، پالایش، انتقال، نیروگاه سوخت های فسیلی و) از مهم ترین بخش های سرمایه پذیر در اقتصاد کشورهای در حال توسعه و توسعه یافته در اروپا و آسیا است و مقررات مرتبط با حفظ محیط زیست و سلامت عمومی در منشور به حدی قاطع و اثرگذار نگارش نیافته اند که بتوانند توجیه کننده اقدامات دولت ها در این زمینه و برخلاف تعهدات معاهده ای آن ها باشند؛ فلذا در موارد متعددی آرای سنگینی علیه دولت های عضو که در راستای اجرای تعهدات خود ذیل معاهده پاریس یا دستور العمل اتحادیه اروپا اقداماتی برخلاف تعهدات خود در قبال سرمایه گذاران خارجی تحت حمایت منشور انجام داده بودند، صادر شد. همین امر اتحادیه اروپا را به عنوان متضرر اصلی این دگرگونی بر آن داشت تا نسبت به مدرن سازی منشور مطابق با شرایط جدید حقوق بین الملل انرژی طلایه دار شود و متنی در این رابطه در سال ۲۰۱۸ پیشنهاد دهد (از این پس منشور مدرن) که اخیرا به رای گذاشته شده و به تصویب اعضا رسیده است.

با وجود تلاش های انجام شده در راستای تطابق منشور با مقتضیات جدید دنیای امروز، همچنان انتقاد های بسیاری بر متن پیشنهادی اتحادیه اروپا وارد شده است و بسیاری از اعضا و صاحب نظران، آن را برای پاسخ به نیازهای اصلی ناکارآمد می دانند. شاید مهم ترین انتقاد به منشور مدرن، عدم تغییر بند ۳ ماده ۴۷، موسوم به بند

غروب در خصوص تداوم حمایت از سرمایه گذاری های انجام گرفته در کشورهای عضو پیش از خروج آن ها به مدت ۲۰ سال پس از خروج از معاهده است.

مطابق بند مذکور، حتی اگر دولتی تصمیم به خروج از منشور بگیرد و این تصمیم را عملی سازد، تا ۲۰ سال پس از پایان عضویت این امکان وجود دارد که در قبال هرگونه نقض معاهده در دیوان های داوری به دلیل خسارت به سرمایه گذاری هایی که پیش از خروج از معاهده ایجاد شده است، به ادعا علیه او رسیدگی و رای صادر شود؛ مانند پرونده [Rockhopper علیه ایتالیا](#) که با وجود اجرایی شدن خروج ایتالیا در سال ۲۰۱۶، [رسیدگی به آن آنآ در سال ۲۰۱۷ به دلیل لغو امتیاز حفاری خواهان در سال ۲۰۱۴، آغاز شد.](#)

علیرغم مطرح بودن انتقاد فوق باید توجه داشت که هدف از مدرن سازی منشور، بهبود شرایط برای اعضا به گونه ای است که ضمن بهره برداری از مزایای عضویت، هزینه کمتری را از این باب متحمل شوند. در حالی که حذف بند مذکور از یک سو مساعد حال کشورهای همچون [ایتالیا](#) است که از منشور خارج شده اند و از سوی دیگر، شرایط را برای خروج اعضای که تصمیم به چنین کاری دارند مانند [لهستان](#)، [هلند](#)، [آلمان](#)، [اسلوونی](#)، [فرانسه](#)، [بلژیک](#) و [اسپانیا](#)، تسهیل می نمایند و این دو پیامد هیچ تناسبی با هدف منشور مدرن که بهبود شرایط عضویت است ندارد؛ به ویژه آن که در مدرن سازی منشور تمرکز بر حفظ اعضا است، نه ترغیب سایر کشورها به عضویت در منشور.

همچنین، منشور مدرن برای پاسخ به مهم ترین دغدغه اعضا یعنی تعارض بین تعهدات آن ها مطابق منشور و تعهدات مطابق با موافقت نامه پاریس قدم های موثری برداشته است. البته بیشتر اعضای کاندید خروج از منشور، کشورهای اروپایی هستند که تعهدات مربوط به دستور العمل های اتحادیه اروپا در زمینه افزایش سهم انرژی های تجدیدپذیر از بازار انرژی، متوجه آنان می باشد. شورای اروپا مطابق با [دستور العمل ۲۳ آوریل ۲۰۰۹](#)، برای اعضای خود، دستیابی به هدف سهم ۳۰ درصدی انرژی های تجدیدپذیر از منابع تولید انرژی مورد استفاده در هر کدام از آن ها تا سال ۲۰۲۰ را الزامی کرد. این الزام در [دستور العمل ۱۱ دسامبر ۲۰۱۸](#) به سهم ۳۲ درصدی این منابع تا سال ۲۰۳۰ افزایش یافت؛ [شورا در سال ۲۰۲۱ و ۲۰۲۲، پیشنهاد سهم به ترتیب ۴۲ و ۴۵ درصدی را نیز مطرح کرده است.](#) هم چنین در همه این دستورالعمل ها، دولت های عضو متعهد شده اند که سیاست تامین مالی از منابع عمومی را به گونه ای باز تنظیم کنند که مشوق افزایش استفاده از منابع تجدیدپذیر در تولید انرژی باشد.

تمام موارد فوق به معنی آن است که دولت ها برای ایفای تعهدات خود در قبال اسناد بین المللی و منطقه ای مقابله با گرمایش جهانی باید حمایت از سرمایه گذاران در بخش انرژی را معطوف به سرمایه گذاران در انرژی های تجدیدپذیر نمایند و به این ترتیب بر خلاف تعهدات خود در منشور، از حمایت از سرمایه گذارانی که در بخش انرژی های فسیلی فعالیت می نمایند، دست بکشند و این مسلما همان طور که تا به امروز این گونه بوده است، دعاوی و آرای بسیاری را علیه این دولت ها در دیوان های داوری سرمایه گذاری به همراه خواهد داشت.

اما در منشور مدرن سعی بر آن بوده است که این تعارض به نفع دولت ها و در واقع به نفع بشریت که ادامه حیاطش وابسته به ایفای تعهدات محیط زیستی از سوی دولت ها است، رفع گردد.

در این راستا، در ماده ۱۹ منشور مدرن تحت عنوان توسعه پایدار، دولت ها نه تنها مجاز به تغییر قوانین و سیاست های خود در راستای تحقق اهداف محیط زیستی و سایر مقتضیات توسعه پایدار شده اند، بلکه متعهد شده اند که به بهانه گسترش و ترویج تجارت و سرمایه گذاری در حوزه انرژی، تعهدات خود در خصوص حفظ محیط زیست را نادیده یا کم اهمیت نشمارند. حق قانونگذاری مطابق با سیاست های جدید برای حفظ محیط زیست همچنین در ماده ای جدید تحت عنوان حق بر قانونگذاری در بخش سوم منشور (حمایت و ترویج سرمایه گذاری) مورد تایید و تاکید قرار گرفته است.

در ضمن در بخش اول پیوست NI منشور مدرن تصریح شده است که طیف وسیعی از فعالیت ها در زمینه تولید انرژی از نفت، چوب، زغال سنگ و زغال چوب از تعریف «فعالیت اقتصادی در بخش انرژی» مستثنی است و به این ترتیب مشمول حمایت معاهده ای نخواهد بود. همچنین در بخش دوم این پیوست نیز گستره وسیعی از منابع انرژی از فعالیت های مورد حمایت بخش سوم معاهده خارج شده اند. همچنین برای آن که اعضا بتوانند از مزایای این ماده پیش از لازم الاجرا شدن منشور مدرن نیز بهره ببرند، مقرر شد که هر یک از اعضای منشور این حق را داشته باشند تا مواردی را به جهات زیست محیطی از قلمرو حمایت بخش سوم معاهده در سرزمین خود مستثنی سازند. به همین منظور اتحادیه اروپا، سوئیس و بریتانیا پیش قدم شدند و اتحادیه اروپا طولانی ترین لیست استثنائات را ارائه نمود. البته در مقابل، به سایر اعضا نیز این حق داده شده است که حمایت از فعالیت های مشابه در سرزمین خود توسط سرمایه گذاران اعضای مذکور در پیوست NI را معلق سازند. لیست اعضای اخیر در پیوست NPT منشور مدرن خواهد آمد. همچنین، اعضای پیوست IA-NI، تنها رضایت بدون شرط خود به داوری را در خصوص فعالیت های مشابه در سرزمین خود توسط سرمایه گذاران اعضای مذکور در پیوست NI را برمی دارند.

منشور مدرن در ماده ۱۷ مکرر به مبحث یارانه ها نیز پرداخته است. مطابق این ماده، صرف عدم پرداخت، تغییر، تجدید یا کاهش یارانه ها، نقض معاهده محسوب نمی شود؛ اگر چه برای سرمایه گذار خسارتی به بار آورده باشد. همچنین مطابق با پیوست PD، هرگونه تغییر و تحول در اوراق قرضه یا شرایط آن ها، تنها در صورتی نقض بخش سوم محسوب خواهد شد و امکان طرح دعوا در داوری را دارد که مبنای ادعا، نقض تعهد دولت به استاندارد های حمایتی رفتار ملی یا ملت کامله الوداد باشد. به این ترتیب شرایط برای تغییر سیاست های تامین مالی فعالیت های اقتصادی حوزه انرژی از طریق منابع عمومی در راستای هدایت آن ها به سوی انرژی های تجدیدپذیر نیز فراهم شده است.

بنابراین، منشور مدرن توجه ویژه ای به محیط زیست و گرمایش جهانی و تعهدات دولت ها در این زمینه داشته است و با در نظر گرفتن شرایط مساعد و کم کردن شانس سرمایه گذاران برای طرح دعوا و اخذ غرامت از

دولت ها بخاطر اقداماتشان در راستای ایفای تعهدات محیط زیستی که می تواند منجر به خسارت به سرمایه گذاران حوزه انرژی های فسیلی گردد، گام بزرگی به منظور ایجاد آشتی میان این دو دسته از تعهدات دولت ها با اولویت قرار دادن محیط زیست به عنوان دغدغه اصلی بشر در قرن ۲۱ برداشته است.

در نهایت در بند ۳ ماده ۲۴، امکان طرح دعوای سرمایه گذار علیه دولت سرمایه پذیر از طریق مکانیزم ماده ۲۶ منشور در حالتی که دولت متبوع سرمایه گذار و دولت سرمایه پذیر هر دو عضو یک سازمان ادغام اقتصادی منطقه ای باشند، ملغی شده و این امر به مقررات و معاهدات داخلی سازمان واگذار شده است. تا به این ترتیب نگرانی دیگر دولت های اروپایی از باب تعارض بین ماده ۲۶ و مقررات اتحادیه اروپا در خصوص حل و

فصل اختلافات بین اعضا و اتباع آن ها علیه اعضا، برطرف گردد.

به این ترتیب می توان نتیجه گرفت که منشور مدرن تا حد زیادی به نگرانی های اعضا در خصوص تعارض تعهدات مندرج در این منشور با تعهدات مهم تر ایشان پاسخ مناسبی داده است و حتی در راستای تامین حق قانونگذاری و اصلاح سیاست ها برای اعضا، بیش از یک اصلاحیه قدم برداشته است و تا حدود زیادی به بازنویسی شباهت بیشتری دارد. به تمام دغدغه های اتحادیه اروپا و اعضایش رسیدگی شد و تقریباً دلیل عمده دیگری به عنوان بهانه ای برای خروج باقی نمانده است. اما گویا اروپاییان که سال های سال در سمت مدعی و خواهان در دعوای سرمایه گذاری حاضر بوده اند برای پذیرش نقش دولت خوانده در دیوان های داوری آمادگی لازم را نداشته اند و دعوای مانند Landesbank علیه اسپانیا، Vatenfall علیه آلمان، Eskosol علیه ایتالیا، BayWa علیه اسپانیا و تعداد زیادی دیگر از دعوای که علیه کشورهای اروپای غربی مطرح شده اند، موجب دستپاچگی دولت های این کشورها شده است و به همین دلیل بلافاصله تصمیم به اتخاذ ساده ترین تصمیم یعنی خروج از معاهده گرفته اند و حتی منشور مدرن نیز آن ها را اقناع نمی کند تا کمترین هزینه ای برای حفظ محیط زیست پردازند و گویا انتظار داشته اند که بدون پرداخت هیچ غرامتی، به همه تعهدات خود در تمام معاهدات عمل کنند و پرداخت خسارت را تنها مخصوص کشورهای در حال توسعه آمریکای جنوبی، آسیا، آفریقا و در سخاوتمندانه ترین حالت، کشورهای اروپای شرقی شمرده اند.

در هر حال، منشور مدرن در حال طی مسیر خود است. پس از تصویب کلیات آن که در ۲۴ ژوئن ۲۰۲۲ رخ داد، در اجلاس آوریل ۲۰۲۳ متن اصلی به رای گذاشته خواهد شد و در صورت تصویب، پس از گذشت نود روز از تاریخ تودیع اسناد تصویب آن توسط پارلمان سه چهارم کشور های عضو، لازم الاجرا خواهد شد.





بخش هشتم: سایر موضوعات

مروری بر گزارش ۲۰۲۲ کمیسیون حقوق بین الملل در خصوص اصول کلی حقوق (بخش اول)

احمد رضا مبینی - دانشجوی دکتری حقوق بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی

در سال ۲۰۱۷ و پس از [مباحثات کمیته ششم](#)، هیئت های دولت ها بر اهمیت موضوع اصول کلی حقوق تاکید کرده و در سال ۲۰۱۸ قرار گرفتن این موضوع را در برنامه کاری کمیسیون مورد استقبال قرار دادند و آقای Marcelo Vázquez-Bermúdez را به عنوان گزارشگر ویژه این موضوع انتخاب نمودند. تا به امروز سه گزارش توسط گزارشگر ویژه به ترتیب در آوریل ۲۰۱۹ ([گزارش نخست](#))، آوریل ۲۰۲۰ ([گزارش دوم](#)) و آوریل ۲۰۲۲ ([گزارش سوم](#)) منتشر شده است. گزارش نخست به بیان خود گزارشگر محترم ماهیت ابتدایی و مقدماتی داشت و هدف اصلی آن پایه ریزی زیربنای کار آینده کمیسیون پیرامون موضوع اصول کلی حقوق بود. مرور این گزارش را می توانید در [اینجا](#) ملاحظه بفرمایید. گزارش دوم نیز به موضوع نحوه شناسایی اصول کلی حقوق منبعث از نظام های حقوقی داخلی و اصول کلی حقوق شکل گرفته در نظام حقوقی بین المللی پرداخت که مرور آن را می توانید در [اینجا](#) ملاحظه بفرمایید. گزارش سوم و جدیدترین گزارش آقای برمودز که این نوشتار به دنبال مروری مختصر بر آن می باشد، در پی تکمیل و تشریح پیش نویس موادی است که پیش تر در خصوص این موضوع ارائه شده بود؛ در این راستا گزارش سوم به موضوعاتی می پردازد که طی بحث در خصوص گزارش دوم مطرح شده بودند و همینطور مسائلی که تاکنون توسط کمیسیون مورد بررسی قرار نگرفته اند.

گزارش سوم در چهار بخش مباحث خود را طرح می کند؛ در بخش اول به مسئله *انتقال* اصول مشترک میان نظام های حقوقی مختلف جهان به نظام حقوقی بین المللی می پردازد و در بخش دوم برخی موضوعات مربوط به روش شناسی شناسایی اصول کلی حقوق شکل گرفته در نظام حقوقی بین المللی را تشریح می کند. بخش سوم کارکردهای اصول کلی حقوق و همچنین ارتباط آنها با سایر منابع حقوق بین الملل را مورد بررسی قرار می دهد. نهایتاً در بخش چهارم گزارشگر ویژه برنامه آتی خود پیرامون این موضوع را ارائه می کند. در این بخش به دو مبحث نخست خواهیم پرداخت و موضوعات کارکرد اصول کلی حقوق و ارتباط آنها با سایر منابع را در بخش دوم ارائه خواهیم کرد.

مسئله *انتقال* اصول مشترک در نظام های حقوقی داخلی به نظام حقوقی بین المللی

گزارشگر ویژه در گزارش دوم خود و در پیش نویس شماره ۴ با تکیه بر رویه دولتی، رویه قضایی و دکترین اشاره داشته بود که شناسایی اصول کلی حقوق منبعث از نظام های حقوقی ملی مستلزم یک بررسی دو مرحله ای است: نخست؛ وجود یک اصل مشترک میان نظام های حقوقی مختلف جهان و دوم؛ انتقال (transposition) آن به نظام حقوقی بین المللی. همچنین در پیش نویس شماره ۶ دو شرط را برای تحقق این انتقال بیان می کند: نخست؛ سازگاری آن اصل با اصول بنیادین حقوق بین الملل و دوم؛ فراهم بودن شرایط

برای کاربرست مناسب آن در نظام حقوقی بین المللی. اعضای کمیسیون دیدگاه های متفاوتی را در خصوص این پیش نویس مطرح کردند.

برخی اعضا معتقد بودند با توجه به آنکه اصول کلی حقوق یک منبع نانوشته حقوق بین الملل است، اقدامی رسمی که متضمن انتقال باشد ضرورت ندارد (هیئت ایرلند در کمیته ششم چنین اعتقادی داشت)؛ البته برخی دیگر از اعضای کمیسیون کاملاً متفاوت فکر می کردند.

همچنین دیدگاه هایی در ارتباط با استفاده از عبارت «اصول بنیادین حقوق بین الملل» مطرح گردید؛ برخی این اصطلاح را مبهم و سیال دانستند (کما اینکه هیئت برخی دولت ها از جمله استرالیا، کامرون، آلمان، یونان، ... طی مباحثات کمیته ششم خواستار شفاف سازی بیشتر در خصوص اصطلاح «اصول بنیادین حقوق بین الملل» شده بودند) و برخی دیگر معتقد بودند اصول منبعث از نظام های حقوقی داخلی بایستی مطابق با نه فقط اصول بنیادین بلکه دیگر اصول و قواعد خاص حقوق بین الملل نیز باشند.

نکته مهم دیگری که توسط یکی از اعضای کمیسیون و همچنین هیئت لهستان در کمیته ششم اشاره گردید این بود که موضوع «انتقال» در ماده ۳۸(۱)(ج) اساسنامه دیوان بین المللی دادگستری مطرح نشده و این سوال وجود دارد که ربط و نسبت میان «شناسایی» در مفهوم ماده ۳۸ اساسنامه و «قابلیت انتقال» یک اصل به نظام حقوقی بین المللی چیست. در واقع آیا شناسایی مجدد در چارچوب نظام حقوقی بین المللی مورد نیاز است یا خیر؟ پاسخ گزارشگر ویژه کمیسیون به این سوال مثبت است؛ ایشان ضمن یادآوری بررسی دو مرحله ای مورد اشاره در گزارش دوم و تاکید بر تفاوت های مهم میان نظام های حقوقی ملی و نظام حقوقی بین المللی و این حقیقت که قواعد و اصول ملی متناسب با نیازها و ویژگی های همان نظام شکل گرفته اند، اذعان می دارد که شکلی از شناسایی جهت تایید قابلیت کاربرست یک اصل ملی در سطح نظام بین المللی ضروری می نماید. در حقیقت شناسایی در مفهوم ماده ۳۸ اساسنامه دیوان شامل دو مرحله شناسایی است. اما سوال دیگری که مطرح می گردد آن است که شناسایی در مرحله انتقال چگونه احراز می شود. گزارشگر ویژه معتقدند اصول کلی حقوق «طی یک فرایند غیر رسمی شناسایی می شوند» و این همان دیدگاهی است که در جریان بحث های کمیسیون در سال ۲۰۲۱ بیان شده بود. آقای برمودز این دیدگاه را مطابق با ماهیت غیر مکتوب این منبع از حقوق بین الملل و همچنین رویکرد موجود در رویه قضایی و رویه دولتی می داند. در حقیقت این انتقال بر اساس شرایط موجود و برخی اصول و قواعد حقوق بین الملل احراز می گردد. به بیان گزارشگر ویژه عبارت شناسایی توسط ملل متمدن مقرر در ماده ۳۸ اساسنامه دیوان تلویحاً بیانگر این نکته است که انتقال یک اصل مشترک میان نظام های داخلی به نظام بین المللی و شناسایی آن زمانی احراز می گردد که مناسب بودن آن اصل جهت کاربرست در نظام حقوقی بین المللی مشخص شده باشد. ملاحظه دیگری که گزارشگر ویژه در رابطه با معیار دقیق انتقال به آن اشاره می کند آن است که قید عبارت «مطابقت با اصول بنیادین حقوق بین الملل» نباید این باور را ایجاد کند که پیدایش یک اصل کلی حقوق بستگی به مطابقت آن با هر گونه قاعده معاهده ای و عرفی دارد؛ به عبارتی

دیگر این معیار متضمن وجود نوعی سلسله مراتب میان منابع حقوق بین الملل نیست. قابل ذکر است در خصوص تبیین معیار انتقال پیشنهادها و عبارت پردازی های بسیاری توسط سایر اعضای کمیسیون نیز مطرح گردیده بود که به نوعی در میزان انعطاف پذیری معیار شناسایی با یکدیگر تفاوت داشتند. نهایتاً آقای برمودز تاکید می کنند که هر گونه معیاری باید ضمن منعطف بودن، شناسایی اصل کلی حقوق را آنچنان دشوار نماید که این اصول را تهی از کارکرد سازد.

اصول کلی حقوق شکل گرفته در چارچوب نظام حقوقی بین المللی همانطور که گزارشگر ویژه کمیسیون در گزارش دوم خود اشاره کرده بود، دومین دسته از اصول کلی حقوق، اصول کلی حقوق شکل گرفته در چارچوب نظام بین المللی است. اعضای کمیسیون و همچنین دولت ها در کمیته ششم نقطه نظرات مختلفی در این رابطه مطرح کردند. به طور کلی سه دیدگاه قابل تمیز بود؛ نخست کسانی که وجود این دسته از اصول کلی حقوق و همینطور دیدگاه گزارشگر در این ارتباط را تماماً یا جزئاً مورد حمایت قرار دادند؛ دسته دوم کسانی بودند که در ارتباط با وجود این نوع از اصول کلی ابراز تردید کرده و مطالعه و بررسی بیشتر را لازم می دانستند؛ و نهایتاً گروه سوم معتقد بودند اصول کلی حقوق مندرج در ماده ۳۸ اساسنامه دیوان صرفاً همان اصولی است که میان نظام های حقوقی ملی مشترک بوده و به نظام بین المللی منتقل شده است.

این انکارها و تردیدها متأثر و منبعث از برخی نگرانی ها و سوالاتی است که نزد برخی اعضای کمیسیون و هیئت دولت ها در کمیته ششم وجود داشت. از جمله این دغدغه ها لزوم تفکیک دقیق و روشن میان اصول کلی حقوق شکل گرفته در نظام بین المللی و سایر منابع حقوق بین الملل به ویژه حقوق بین الملل عرفی بود. همچنین مطرح شده بود که رویه مرتبط کافی در این زمینه وجود نداشته و مصادیق ذکر شده در گزارش دوم عمدتاً قواعد معاهده ای، عرفی و یا اصول مشترک میان نظام های حقوقی ملی بوده اند. به علاوه نبود رویه دقیق برای شناسایی این دسته از اصول بر نگرانی ها افزوده بود. مسئله مهم دیگر این بود که تأیید وجود این دسته از اصول کلی حقوق و شناسایی آنها ممکن است منجر به تغییر در جایگاه قواعد معاهده ای، حقوق بین الملل عرفی و یا حتی قواعد آمره گردد و سرانجام این قواعد در قالب اصول کلی حقوق بازتعریف شوند؛ این امر منجر به خدشه به قدرت و گستره قواعد این منابع از حقوق بین الملل خواهد شد. همچنین در خصوص بند الف پیش نویس شماره ۷ این نکته گوشزد شده بود که ممکن است متن پیشنهادی این بند منجر به کاربرست یک مقرر معاهده ای نسبت به طرف های غیر متعاقد گردد و اصل نسبی بودن زیر سوال رود. به علاوه معاهداتی که در بند الف به آنها اشاره شده بایستی ماهیت خاصی داشته باشند و یا شامل هر گونه معاهده می شود؟ ضمن اینکه انتقادات فراوانی نسبت به عبارت پردازی این مقرر مطرح شده بود که از آن جمله آن را مبهم و متضمن تفاسیر ذهنی دانسته بودند. (تفصیل نقطه نظرات و نگرانی های اعضای کمیسیون و دولت ها را می توانید در بندهای ۱۹-۲۳ گزارش ملاحظه بفرمایید). انبوه این سوالات و چالش ها گویای آن است که آقای برمودز در

راستای تبیین ماهیت، معیار شناسایی و بسیاری سوالات دیگر پیرامون اصول کلی حقوق شکل گرفته در چارچوب نظام حقوقی بین المللی کاری بس دشوار پیش رو دارد. ایشان نیز خود دغدغه های مطرح شده در خصوص وجود این دسته از اصول و روش شناسایی آنها را درک کرده و معتقد است باید به وضوح میان این دسته از اصول و سایر منابع حقوق بین الملل به ویژه عرف تفکیک قائل شد. همچنین کمبود رویه در رابطه با اصول کلی حقوق شکل گرفته در نظام بین المللی را پذیرفته و آن را ناشی از این واقعیت می داند که دولت ها، محاکم و دیوان های بین المللی گاهی به اصول استناد می کنند بدون آنکه در خصوص منبع آن توضیحی بدهند. در واقع دولت ها گاهی برای شناسایی اصول کلی حقوق به نظام های حقوقی ملی رجوع کرده اند اما در خصوص آنکه این نظام های حقوقی داخلی تنها منبع اصول کلی حقوق هستند یا خیر، موضعی اتخاذ نکرده اند. علاوه بر آن دیگران اصول کلی در مفهوم ماده ۳۸ اساسنامه دیوان را منحصر به اصول برگرفته از نظام های حقوقی ملی دانسته و در مقابل آنها دولت هایی دیگر این ظرفیت و توان را برای نظام حقوقی بین المللی قائلند که بتواند خاستگاه اصول کلی حقوقی باشد. (برای مشاهده دسته بندی دولت ها و مستندات اظهارات آنها نک: [اینجا](#)) همچنین در عمل استناد به ماده ۳۸ اساسنامه دیوان در رویه بسیار نادر است و در ادبیات حقوقی نیز تمایل به استناد به اصول منبعث از نظام های حقوقی ملی است (برای ملاحظه رویکردی مخالف با وجود اصول کلی حقوق شکل گرفته در نظام حقوقی بین المللی در دکترین نک: [اینجا](#)). با این حال ایشان و برخی اعضا معتقدند رویه لازم در اختیار است و ماده ۳۸ اساسنامه منحصر به اصول منبعث از نظام های حقوقی داخلی نیست. در واقع برخی اعضای کمیسیون از جمله اشاره کرده بودند که اگر متخصصان حقوق از جمله قضات در فرض خلاء قاعده حقوقی، جهت پر نمودن این خلاء می توانند به عناصر انتزاعی مشترک میان قواعد مختلف نظام های حقوقی داخلی رجوع کنند، چرا نتوانند از دل قواعد حقوقی بین المللی این اصول را جستجو کنند؛ هر گونه نتیجه گیری بر خلاف این غیر منطقی و دور از واقعیت خواهد بود. در جهت تایید وجود این دسته از اصول نقطه نظرات مفصلی توسط اعضای کمیسیون در بند ۲۸ گزارش نقل قول شده است؛ از جمله آنکه تفسیر لیبرال از ماده ۳۸ اساسنامه و کارهای مقدماتی تدوین این مقررہ گویای وجود این دسته از اصول است. همچنین اینکه پذیرش این دسته از اصول نشانه ای از بلوغ روزافزون حقوق بین الملل و وابستگی کمتر به منابع منبعث از نظام های داخلی خواهد بود.

اما به فرض پذیرش وجود اصول کلی حقوق شکل گرفته در چارچوب نظام حقوقی بین المللی، مسئله مهم آن است که روش شناسایی این اصول به چه صورت خواهد بود. اولین نکته ای که گزارشگر محترم در خصوص روش شناسایی اصول حقوقی بر آن تاکید کرده و یادآور می شود آن است که هر مورد را بایستی با توجه به شرایط خاص و اوضاع احوال همان مورد بررسی نمود. در رابطه با مصادیق اصول کلی حقوق شکل گرفته در نظام بین المللی که تاکنون در دو گزارش پیشین مورد استناد قرار گرفته اند باید خاطر نشان ساخت که در زمان استناد و یا کاربرست این اصول به سختی می توانستیم آنها را یک قاعده عرفی بدانیم. به عبارتی در این موارد

اصول خاصی مورد استناد قرار گرفته اند بدون آنکه رویه عمومی و همچنین باور به قاعده حقوقی بودن و الزام آور بودن آن (*opinio juris*) وجود داشته باشد.

همچنین بررسی رویه که در گزارش های اول و دوم انجام شده بود گویای آن است که دسته دوم از اصول کلی حقوق ممکن است در قالب معاهدات و دیگر اسناد بین المللی ظاهر شده و زیربنای رژیم های معاهداتی و یا قواعد عرفی باشند و یا اینکه اساسا در بطن نظام حقوقی بین المللی نهفته باشند. نهایتا گزارشگر ویژه با در نظر گرفتن تمامی دیدگاه ها بیان می دارد که برای فائق آمدن بر تمام چالش ها بایستی روش شناسی واحد و یکپارچه ای را در خصوص روش شناسایی اصول کلی حقوق شکل گرفته در نظام بین المللی پایه ریزی کنیم. این روش واحد در وهله اول و عمدتا استقرایی است؛ به این صورت که معاهدات، قواعد عرفی و سایر اسناد بین المللی مرتبط (همچون قطعنامه ها یا اعلامیه های مجمع عمومی مصوب کنفرانس های بین دولتی) مورد بررسی قرار خواهند گرفت و سپس، در صورت نیاز، طی یک فرایند استنتاجی اصول منعکس در منابع مذکور استخراج خواهد شد.

مروری بر گزارش ۲۰۲۲ کمیسیون حقوق بین الملل در خصوص اصول کلی حقوق (بخش دوم)

احمد رضا مبینی - دانشجوی دکتری حقوق بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی

گزارشگر ویژه کمیسیون حقوق بین الملل ملل متحد در ژوئن ۲۰۲۲ [گزارش سوم](#) خود پیرامون موضوع اصول کلی حقوق را منتشر نمود. پیشتر و در [نوشتاری مجزا](#) دو بخش اول این گزارش یعنی انتقال اصول کلی حقوق به نظام حقوقی بین المللی و اصول کلی حقوق شکل گرفته در چارچوب نظام بین المللی مورد بررسی قرار گرفت. در این نوشتار دو بخش دیگر گزارش تحت عناوین کارکردهای اصول کلی حقوق و ارتباط این اصول با سایر منابع حقوق بین الملل مورد توجه قرار خواهد گرفت.

کارکردهای اصول کلی حقوق

یکی از موضوعات در دستور کار گزارشگر ویژه کارکردهای مختلف اصول کلی حقوق به عنوان یکی از منابع حقوق بین الملل است. در جریان کار این موضوعات در کمیسیون، اعضای کمیسیون و دولت ها رویکردها و نقطه نظرات خود را مطرح و کارکردهای اصول کلی حقوق را تبیین نمودند که ذیلا به آنها می پردازیم.

- پر کردن خلاء موجود در منابع معاهده ای و عرفی و جلوگیری از بروز وضعیت خلاء قانونی

در خصوص این نوع کارکرد اصول کلی حقوق تقریباً اتفاق نظر وجود داشته و رویه موجود و همچنین ادبیات حقوقی به خوبی بر این امر صحنه می گذارند. این نوع کارکرد تکمیلی همانطور که از کارهای مقدماتی تهیه پیش نویس اساسنامه دیوان دائمی بر می آید بدان معنی است که زمانی می توان به اصول کلی حقوق توسل جست که معاهدات و عرف در خصوص یک مسئله حقوقی سکوت کرده و یا به نحو مقتضی قواعد حاکم را پیشینی نکرده باشند. دیوان بین المللی دادگستری در قضایای حق عبور میان پرتقال و هلند، بارسلونا تراکشن و نیز کانال کورفو بر این نکته صحنه می گذارد. رویه داوری نیز همانند رویه قضایی در موارد متعدد از جمله در قضیه Russian indemnity بر نقش اصول کلی حقوق در پر کردن خلاء ناشی از نبود قواعد معاهده ای و عرفی تاکید کرده است. رویه دیوان های کیفری بین المللی نیز موید همین دیدگاه است. همچنین رویه داوری سرمایه گذاری نیز از جمله در قضیه Inceysa v. El Salvador در ایکسید همین نظر را مورد پذیرش قرار داده است. علاوه بر رویه مورد اشاره، عبارت پردازی ماده ۳۸ و عبارات آغازین بندهای سه گانه این ماده خود گویای نقش تکمیلی برای اصول کلی حقوقی است. البته به عقیده گزارشگر ویژه این نقش منحصر به اصول کلی حقوق نیست و ممکن است سایر منابع حقوق بین الملل یعنی معاهده و عرف نیز گاهی خلاء موجود در برخی حوزه های حقوق را پر نمایند. با این حال این نقش در ذات اصول کلی حقوق است و تهیه کنندگان پیش نویس اساسنامه دیوان از ابتدا چنین نقشی را برای اصول کلی در نظر داشته اند.

نکته حائز اهمیت دیگر آن است که لزوماً هر گونه خلاء موجود در قواعد امکان پر شدن توسط یک اصل کلی حقوق را ندارد؛ به عبارتی دیگر فرایند شکل گیری و شناسایی و در صورت لزوم انتقال یک اصل بایستی پیشتر طی شده و اصل متناسب با قضیه مطروح وجود داشته باشد.

در ارتباط با واژه *non liquet* گزارشگر ویژه دو نکته را یادآور می سازد. نخست اینکه استناد و توسل به اصول کلی حقوق را صرفاً نباید از نگاه محاکم و دیوان های داوری تحلیل نمود؛ چرا که این فرصت برای طرفین دعوا نیز وجود دارد که برای حصول راه حل یک دعوی حقوقی به طور دوجانبه به یک اصل کلی حقوق توسل جویند. دوم آنکه آقای برمودز معتقد است ضرورتی وجود ندارد که کمیسیون وارد موضوع ممنوعیت عدم صدور حکم به دلیل خلاء قانونی در چارچوب نظام حقوقی بین المللی شود.

افزون بر نقش تکمیلی برای اصول کلی حقوق، گزارشگر ویژه برخی کارکردهای خاص دیگر را برای اصول کلی حقوق بر می شمارد که البته منحصر به این منبع از حقوق بین الملل نبوده و سایر منابع نیز می توانند چنین کارکردهایی داشته باشند؛ با این حال این کارکردها را در ارتباط با اصول کلی حقوق، بایستی در سایه نقش اصلی این منبع، یعنی پر کردن خلاء موجود در سایر منابع، مورد بررسی قرار داد.

• اصول کلی حقوق به عنوان یک مبنای مستقل حقوق و تکالیف

این حقیقت که اصول کلی حقوق می توانند ایجاد کننده قواعد شکلی، قواعد تفسیری و قواعد ثانویه باشند، به طور گسترده مورد پذیرش قرار گرفته است. اما این سوال مطرح می گردد که آیا این اصول می توانند مبنای مستقلی برای حقوق و تکالیف اولیه باشند؟ گزارشگر ویژه با تکیه بر رویه دولتی و رویه قضایی و دگرترین به این سوال پاسخ مثبت می دهد. ایشان به ماده ۱۲ طرح مسوولیت بین المللی دولت ها اشاره می کند؛ ماده ای که مسوولیت دولت ها را ناشی از نقض تعهدات بین المللی آنها صرف نظر از منبع آن تعهد می داند. در تفسیر این ماده و در توضیح عبارت «صرف نظر از منبع آن» به اصول کلی قابل اعمال در نظم حقوقی بین المللی اشاره شده است.

در رویه نیز شاهد استناد دولت ها به اصول کلی حقوق به عنوان مبنای حقوق و تکالیف ماهوی، البته در غیاب قواعد معاهده ای و عرفی، بوده ایم. از جمله ایالات متحده در قضیه ماهیگیری و پرتقال در قضیه حق عبور، حقوق مورد ادعای خود را در میان اصول کلی حقوق جستجو می کردند. همچنین در قضیه برخی دارایی ها دولت لیختنشتاین به اصل «دارا شدن بلاجهت» استناد می کند. ضمن آنکه این اصل در رویه داوری و در دیوان دعاوی ایران و آمریکا در قضیه *Sea-Land Service, Inc.* علیه ایران توسط دیوان مورد استناد قرار گرفت. به علاوه موارد استناد و یا اعمال اصول کلی حقوق توسط محاکم و دیوان ها خود گویای قابلیت اصول کلی حقوق به عنوان مبنای مستقل حقوق و تکالیف ماهوی است. استاپل یکی از این قواعد است که توسط دیوان در قضیه معبد پرویهار و اختلاف مرزی آرژانتین و شیلی مورد استناد قرار گرفته است. در قضیه اختلاف مرزی دیوان معتقد است که اصل استاپل می تواند نقش مهمی در دادرسی بین المللی به ویژه اختلافات مرزی داشته

باشد. در نهایت گزارشگر ویژه ماده ۱۵ بند ۲ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی را مورد استناد قرار می دهد. بند ۲ این ماده اشعار می دارد که هیچ بخش از مفاد ماده ۱۵ مانع از محاکمه و مجازات یک فرد به دلیل آنکه فعل یا ترک فعل آن، در زمان ارتکاب فعل، مطابق اصول کلی حقوق شناسایی شده توسط جامعه ملت ها جرم محسوب است، نمی گردد. در واقع این مقرر این امکان را پیش بینی می کند که برخی اقدامات در چارچوب حقوق بین الملل و بر مبنای اصول کلی حقوق جرم انگاری شوند.

بر این اساس گزارشگر ویژه نتیجه می گیرد که اصول کلی حقوق می توانند مبنای حقوق و تکالیف اولیه قرار گیرند؛ اگر چه اصول کلی حقوق غالباً به عنوان مبنای قواعد شکلی و ثانویه نقش ایفا می کنند.

• اصول کلی حقوق به عنوان ابزاری برای تفسیر و تکمیل سایر قواعد حقوق بین الملل

این مسئله مورد پذیرش است که اصول کلی حقوق در راستای ایفای نقش تکمیلی خود می توانند به منظور تفسیر و تکمیل قواعد معاهده ای و عرفی مورد استفاده قرار گیرند. بررسی نقش این اصول در تفسیر معاهدات را بایستی از ماده ۳۱ بند ۳(ج) کنوانسیون وین حقوق معاهدات آغاز کرد؛ آنجا که مقرر می دارد «هرگونه قواعد حقوق بین الملل مرتبط قابل اعمال میان روابط طرفین» همراه با بافتار معاهده مورد توجه قرار خواهند گرفت. تردیدی نیست که عبارت «هرگونه قواعد حقوق بین الملل» در مفهوم ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین المللی دادگستری شامل اصول کلی حقوق نیز می گردد. دیوان اروپایی حقوق بشر در بند ۳۵ رای خود در *Golder v. United Kingdom* و همینطور رکن استیناف سازمان تجارت جهانی در قضیه ممنوعیت واردات برخی انواع میگو و فراورده های میگو بر این امر تاکید می کنند. در حوزه حقوق بین الملل کیفری نیز از جمله شعبه تحقیقات مقدماتی دیوان بین المللی کیفری در قضیه لوبانگا به نقش اصول کلی حقوق در تفسیر ماده ۱۷(۱)(د) اساسنامه اشاره می کند. در رویه داوری سرمایه گذاری نیز دیوان ایکسید در قضیه توتال علیه آرژانتین به منظور تفسیر استاندارد معاهده ای رفتار منصفانه و عادلانه به اصل حسن نیت که خود متضمن اصل برآوردن «انتظارات مشروع» است، اتکا جست.

با بررسی رویه موجود گزارشگر ویژه به این نتیجه می رسد که استفاده از اصول کلی حقوق در جهت تفسیر قواعد معاهده ای و عرفی کاملاً تثبیت شده است؛ هر چند نقش اصول کلی در تفسیر قواعد معاهده ای به نسبت قواعد عرفی پررنگ تر و ملموس تر بوده است.

• اصول کلی حقوق به عنوان ابزاری جهت تضمین یکپارچگی در نظام حقوقی بین المللی

دیدگاه های مختلف و عبارات مختلفی از سوی اعضای کمیسیون در رابطه با نقش بینابینی اصول کلی حقوق مطرح شده است. البته در رویه اشاره به این نقش اصول کلی بسیار نادر است. با این حال گزارشگر قائل شدن چنین کارکردی برای اصول کلی حقوق را نتیجه طبیعی نقش و هدف اصلی این اصول، یعنی پر نمودن خلاءهای موجود در نظام حقوقی بین المللی است. رییس دیوان بین المللی دادگستری در تشریح این کارکرد در بیانیه ۲۰۱۹ خود در کمیته ششم نکاتی را مطرح می سازد. ایشان معتقدند وجود یا عدم وجود یکپارچگی در

قلمرو حقوق بین الملل محل سوال است. عدم وجود یک قانون‌گذار مرکزی همواره سبب شده تا امکان تعارض میان هنجارهای حقوقی بین المللی وجود داشته باشد. ایشان همچنین احتمال برخورد با خلاء قانونی و متعاقبا عقیم ماندن فرایند دادرسی را یادآور می‌شوند. به باور ایشان اصول کلی به خوبی می‌توانند به محاکم در جهت مواجهه با مشکلات ساختاری قاعده سازی در جامعه بین المللی کمک کرده و موجب افزایش یکپارچگی گردند. شادروان قاضی ترینداد نیز در نظریه جداگانه خود در قضیه Pulp Mills بر این نقش اصول کلی حقوق تاکید می‌کنند.

گزارشگر ویژه مستندات زیادی از ادبیات حقوقی نیز ارائه می‌کند که در واقع موید و شرح دهنده کارکرد اصول کلی حقوق به عنوان افزایش دهنده یکپارچگی نظام حقوقی بین المللی است. برخی معتقدند اصول کلی حقوق در مفهوم ماده ۳۸ اساسنامه دیوان در واقع همان اصولی هستند که هیچ سیستم حقوقی منصرف از آنها از کارکرد ندارد و این اصول مبنای بخشی از استدلال حقوقی هستند.

آقای برمودز اشاره می‌کند که اگر چه تمامی قواعد حقوق بین الملل کم و بیش می‌توانند چنین نقشی ایفا کنند اما، به نظر می‌رسد برخی اصول کلی به طور مشخص و مستقیم چنین کارکردی را بر عهده دارند؛ از جمله: اصل وفای به عهد، اصل حسن نیت، اصل برتری قاعده خاص بر قاعده عام، اصل برتری قاعده لاحق بر قاعده سابق و همینطور احترام به کرامت انسانی و ملاحظات بنیادین انسانی.

ارتباط اصول کلی حقوق با سایر منابع حقوق بین الملل

مسئله ارتباط اصول کلی حقوق و سایر منابع حقوق بین الملل بسیار مرتبط با بحث نقش اصول کلی حقوق مبنی بر پر نمودن خلاء های معاهده ای و عرفی بوده تا آنجا که آقای برمودز این موضوع را مستقیما ذیل بررسی همان کارکرد بحث کرده و سپس به سایر کارکردهای اصول کلی پرداخته است. به عقیده ایشان در این رابطه سه مسئله اساسی حائز اهمیت بوده و بایستی مورد توجه قرار گیرد: الف) عدم وجود سلسله مراتب میان سه منبع حقوق بین الملل مقرر در ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین المللی دادگستری؛ ب) امکان نقش آفرینی موازی اصول کلی حقوق و قواعد معاهده ای و عرفی؛ و پ) اجرای اصل قاعده خاص در زمینه اصول کلی حقوق. هریک از این مسائل ذیلا مورد بررسی قرار می‌گیرد.

• عدم وجود سلسله مراتب میان سه منبع حقوق بین الملل مقرر در ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین

المللی دادگستری

عدم وجود سلسله مراتب میان منابع سه گانه حقوق بین الملل امری کاملا پذیرفته شده است با این حال گزارشگر ویژه تبیین پاره ای مسائل را خالی از لطف نمی‌داند. ایشان به [دستاورد گروه تحقیقاتی مربوط به موضوع چندپارگی حقوق بین الملل](#) اشاره می‌کند و موضع این گروه در خصوص مهم‌تر بودن برخی قواعد حقوق بین الملل و طبعا کسب جایگاه ویژه و بالاتر توسط این قواعد را مورد تایید و تاکید قرار می‌دهد. از جمله این قواعد که بعضا تحت عناوین مختلف از جمله «هنجارهای بنیادین» و «اصول غیرقابل تخطی حقوق بین

الملل» معرفی شده اند، می توان به قواعد آمره و همینطور برتری ماده ۱۰۳ منشور اشاره کرد. صرف نظر از چنین قواعدی هیچ گونه سلسله مراتبی میان منابع حقوق بین الملل وجود ندارد.

با این حال ممکن است این تصور وجود داشته باشد که به نحوی دیگر شکلی از سلسله مراتب میان اصول کلی حقوق و دو منبع دیگر حقوق بین الملل وجود دارد. چنین تصویری می تواند برخاسته از دو مطلب باشد: نخست؛ وجود تست مطابقت اصول کلی مشترک میان نظام های حقوقی داخلی با اصول بنیادین حقوق بین الملل جهت احراز قابلیت انتقال آنها به نظام حقوقی بین المللی، و دوم؛ قائل شدن نقش تکمیلی برای این اصول. در ارتباط با نگرانی نخست، گزارشگر ویژه معتقد است که وجود چنین تستی به معنای وجود سلسله مراتب نبوده بلکه به معنای لزوم شناسایی در مفهوم ماده ۳۸ اساسنامه دیوان است. همانطور که پیشتر و در [بخش نخست این نوشتار](#) بیان شده بود، شناسایی در دو سطح ملی و بین المللی رخ می دهد. در خصوص نگرانی دوم گزارشگر ویژه چنین اعتقادی ندارد که قائل شدن نقش تکمیلی برای اصول کلی حقوق به معنای وجود سلسله مراتب میان منابع حقوق بین الملل بوده و اصول کلی در رده پایین تری نسبت به معاهده و عرف قرار می گیرند.

• امکان نقش آفرینی موازی اصول کلی حقوق و قواعد معاهده ای و عرفی

سوال دیگر در خصوص رابطه میان اصول کلی حقوق و سایر منابع حقوق بین الملل آن است که آیا امکان وجود همزمان اصول کلی حقوق و قواعد معاهده ای و عرفی مشابه یا یکسان وجود دارد یا خیر؟ در این زمینه بارها این دیدگاه مطرح شده که اصول کلی حقوق یک منبع انتقالی حقوق هستند؛ به این معنا که چنانچه این اصول در قالب یک معاهده مدون شوند و یا با جمع شرایط شکل گیری یک قاعده عرفی، واجد وصف عرفی شوند، این اصول جنبه متروک یافته و یا موجودیت خود را از دست می دهند. اما گزارشگر ویژه با این رویکرد موافق نیست. ایشان به رای دیوان در پرونده و در بندهای ۱۷۵-۱۷۹ به موضوع وجود همزمان قواعد منبعث از دو منبع به ویژه عرف و معاهده پرداخته است. دیوان در این بندها به خوبی این موضوع را تشریح کرده و استقلال قواعد، حتی کاملاً یکسان، برخاسته از منابع مختلف را به رسمیت می شناسد و معتقد است یک دولت نمی تواند فرضاً با اعمال رزرو بر قاعده ای از یک معاهده از بار مسئولیت اجرای همان قاعده چنانچه بر مبنای منبع دیگری از حقوق بین الملل قابل کاربست بر آن دولت باشد، فرار کند. باید افزود که رابطه میان اصول کلی با دو منبع دیگر همان رابطه ای است که دیوان میان عرف و معاهده تبیین می کند و از این نظر تفاوتی وجود ندارد. گزارشگر ویژه در راستای تقویت دیدگاه خود مواردی از رویه دولت ها و محاکم بین المللی را بر می شمارد.

• اجرای اصل قاعده خاص در زمینه اصول کلی حقوق

این بخش به ارتباط میان اصول کلی حقوق و دیگر قواعد حقوق بین الملل در وضعیت اعمال بر موضوع واحد می پردازد. این موضوع مرتبط با اصل برتری قاعده خاص بر قاعده عام است. کمیسیون پیشتر این اصل را در

چارچوب موضوع چندپارگی حقوق بین الملل مورد بررسی قرار داده و گزارشگر ویژه معتقد است این گزارش کمیسیون می تواند جهت درک کارکرد اصل مذکور در ارتباط با اصول کلی حقوق کمک کننده باشد. در بخشی از این گزارش پس از تعریف اصل برتری قاعده خاص بر قاعده عام، گزارشگر ویژه منبع قواعد معارض را تاثیرگذار در موضوع نمی داند و بیان می کند که برتری قاعده خاص منصرف از نوع منبع آن است؛ با این حال در عمل معاهدات اغلب با اشاره به قواعد عرفی و اصول کلی مرتبط به عنوان قاعده خاص ظاهر می شوند. منطق زیربنای این اصل آن است که قواعد خاص عینی تر و اغلب جنبه های خاص زمینه کاربست خود را بهتر مد نظر قرار می دهند. قواعد خاص می توانند جهت اعمال بر، تبیین، بروزرسانی و یا اصلاح و همچنین کنار زدن قواعد عام ایفای نقش کنند. البته تاثیر کاربست قواعد خاص متروک ساختن قواعد عام نبوده و این قواعد به حیات خود ادامه داده و راهنمایی برای تفسیر و کاربست قواعد عام خواهند بود و هر جا قاعده خاص وجود نداشته باشد، قواعد عام بر موضوع حاکم خواهند بود.

حال این سوال مطرح می شود که اصول کلی لزوما قاعده عام و/یا قاعده خاص محسوب می شوند؟ عام یا خاص بودن یک قاعده با توجه به موضوع آن قاعده و یا تعداد بازیگران تحت حاکمیت آن قاعده تعیین می گردد. با توجه به آنکه اصول کلی معمولا کاربست عام و جهانی دارند، می توان معتقد بود که نسبت به قواعد یک معاهده با طرف های متعاقد محدود و یا با ماهیت منطقه ای و همینطور عرف های دوجانبه، اصول کلی «عام» تر است. همانطور که در قضیه حق عبور وجود عرف دوجانبه، جستجوی دیوان برای عرف بین المللی یا اصول کلی حاکم میان طرفین را غیر ضروری ساخت. اما از جهت موضوع اصول کلی حقوق، مسئله قدری قابل تأمل است. گزارشگر ویژه معتقد است که اگرچه اصول کلی حقوق ممکن است ماهیتا «بنیادین» و «عام» محسوب شوند اما رویه گویای آن است که امکان وجود اصول کلی با محتوا و صورت بندی خاص تر دور از ذهن نیست. به عبارتی گزارشگر ویژه تفاوتی میان اصطلاحات «قاعده» و «اصل» قائل نیست و گواه دیدگاه خود را رویه می داند و معتقد است اغلب این دو اصطلاح به جای یکدیگر مورد استفاده قرار گرفته اند. بر این اساس ایشان تجویز ماهیت و محتوای صرفا خاص و یا صرفا عام را برای اصول کلی مطلوب نمی داند.

اما موضوع را از منظر منطق زیربنای اصل برتری قاعده خاص نیز می توان نگاه کرد. اصول کلی حقوق منبعث از نظام های حقوقی داخلی اساسا با هدف اعمال بر موضوعات تحت حاکمیت حقوق بین الملل به وجود نیامده اند و شناسایی قابلیت انتقال آنها به نظام حقوقی بین المللی ضروری است و این شناسایی به شکل تلویحی صورت می پذیرد. همینطور در خصوص اصول کلی حقوق شکل گرفته در چارچوب نظام حقوقی بین المللی روش شناسایی آن هم استقرایی و هم استنتاجی است. به دلیل میزان توسل به استنتاج در ذات روش شناسایی هر دو دسته اصول کلی حقوق، می توان گفت در فرض قابلیت اعمال اصول کلی و قواعد عرفی و معاهده ای بر موضوع واحد، باید پذیرفت که قواعد معاهده ای و عرفی انعکاس بهتری از واقعیت مسائل حقوقی بوده و «اغلب

جنبه های خاص زمینه کاریست خود را بهتر مد نظر قرار می دهند». به عبارتی دیگر اصول کلی حقوق در مقایسه با عرف و معاهده بازنمای عام تری از قصد دولت ها هستند.

بررسی توجیهات حقوقی فیفا و یوفا برای تعلیق تیم های ملی و باشگاهی فوتبال روسیه

زهره بازیاری سروستانی - دانشجوی کارشناسی حقوق دانشگاه تهران

تهاجم غیرقانونی روسیه به اوکراین موجب انتقادات شدید جهانی شده است. کشورها به نوبه خود به راه های گوناگونی مانند تحریم علیه نهادها و افراد روسیه متوسل شده اند. واکنش بازیگران غیردولتی شامل تعلیق فعالیت های شرکت های چندملیتی، تحریم، محکومیت، لغو رویدادهای فرهنگی و ممنوعیت ورزشکاران و تیم های روسی از شرکت در ورزش های بین المللی است.

در ۲۸ فوریه ۲۰۲۲، فیفا و یوفا، نهادهای جهانی و اروپایی فوتبال، بیانیه مشترکی صادر کردند مبنی بر این که «تیم های روسیه، اعم از تیم های ملی یا تیم های باشگاهی، تا اطلاع ثانوی از حضور در این رقابت ها محروم شوند». این تصمیم بر شانس تیم مردان برای راهیابی به جام جهانی ۲۰۲۲، حضور تیم زنان در یورو ۲۰۲۲ و حضور باشگاه های روسیه در رقابت های باشگاهی قاره تأثیر می گذارد.

اتحادیه فوتبال روسیه (FUR) درخواست تجدیدنظر مبنی بر تعلیق این تصمیم در دادگاه داوری ورزش (CAS) کرد. اتحادیه فوتبال روسیه در بیانیه رسانه ای خود سه دلیل علیه این ممنوعیت ارائه کرده است:

۱. فیفا/یوفا هیچ مبنای قانونی برای تعلیق روسیه نداشتند.
 ۲. حق اساسی FUR برای ارائه دفاع نقض شد. و
 ۳. این دو نهاد میتوانند اقدامات محدودکننده کمتری را برای این کشور در نظر گیرند.
- در ادامه، در مورد این استدلال ها و توجیه قانونی که ممکن است توسط فیفا/یوفا در دفاع از تحریم های خود علیه روسیه در دادگاه داوری ورزشی (CAS) استفاده شود، به همراه بحث در مورد صلاحیت دادگاه داوری ورزش (CAS) و قوانین قابل اجرا بحث خواهیم کرد.
- صلاحیت دادگاه داوری ورزش (CAS)

دادگاه داوری ورزش یک نهاد مستقل است که مستقر در لوزان سوئیس می باشد، از سال ۱۹۸۴ به عنوان یک مجموعه تخصصی و مرجع بین المللی در حوزه حقوق ورزشی فعالیت داشته که به عنوان دیوان عالی اختلافاتی نامیده می شود که اختلافات ورزشی را از طریق داوری حل و فصل می کند. ماده ۵۷ اساسنامه فیفا و بند ۱ ماده ۶۲ اساسنامه یوفا به CAS صلاحیت رسیدگی به درخواست تجدیدنظر در مورد تصمیمات فیفا و یوفا را می دهد. صلاحیت دادگاه تجدید نظر در خصوص دعاوی ای است که اولاً موضوع آنها مستقیم یا غیر مستقیم با ورزش مرتبط باشد و ثانياً متعاقب تصمیم نهادهای ورزشی به وجود آمده باشند یعنی یک نهاد رسیدگی کننده به دعاوی ورزشی، دعوائی را مورد بررسی قرار داده است و یکی از طرفین دعوی به رای اعتراض مینماید در این صورت این موضوع به دادگاه (CAS) برای رسیدگی ارجاع خواهد شد. تصمیم تعلیق روسیه توسط شورای

فیفا و کمیته اجرایی یوفا، بالاترین ارگان های تصمیم گیری هر دو نهاد، اتخاذ شد. بنابراین، CAS صلاحیت رسیدگی به درخواست تجدیدنظر در مورد تصمیم تعلیق روسیه را دارد.

قانون قابل اجرا

قانون داوری مرتبط با ورزش مقرر می‌دارد که اختلافات باید «مطابق مقررات قابل اجرا و به طور فرعی، مقررات قانونی انتخاب شده توسط طرفین» تصمیم‌گیری شود. مقررات قابل اجرا در این مورد، اساسنامه فیفا و اساسنامه یوفا خواهد بود که دو قانون اصلی قابل اجرا را تشکیل می‌دهند. قانون فرعی قابل اجرا همانگونه که به صراحت در ماده ۵۶ بند ۲ اساسنامه فیفا و ماده ۶۴ اساسنامه یوفا آمده است، قانون سوئیس خواهد بود. با توجه به اینکه اتحادیه فوتبال روسیه (FUR) به عنوان یک عضو مدعی نقض حقوق اساسی خود است، این پرونده مستلزم اعمال اصول کلی حقوق بشر، حقوق اروپایی و حقوق بین‌المللی است که یک رویه رایج در CAS است.

به طور مثال، در پرونده باشگاه روجا کازابلانکا (Club Raja Casablanca v FIFA)، CAS توضیح داد که «نقطه شروع تحلیل، اساسنامه مربوطه فیفا خواهد بود. تا حدی که در این قوانین شکاف وجود داشته باشد، داور انحصاری به قانون سوئیس (که به هر حال منعکس‌کننده استانداردی از حمایت از حقوق بشر حداقل معادل آن چیزی است که در کنوانسیون اروپایی حقوق بشر گنجانده شده است) متوسل خواهد شد». بنابراین، قانون قابل اجرا قوانین فیفا و یوفا خواهد بود که توسط قوانین سوئیس و اصول کلی حقوق بین‌الملل تکمیل شده است.

مبنای قانونی فیفا و یوفا برای تعلیق روسیه

دادگاه داوری ورزشی اعلام می‌دارد که نهادهای حاکم بر ورزش (SGBs) می‌توانند انجمن‌های عضو را مطابق با قوانین قابل اجرا و اصول قانونی عمومی تحریم کنند. مسلماً، اساسنامه فیفا آنچنان قدرت صریحی را به فیفا برای تعلیق یک تیم به دلیل اقدامات دولت ملی مربوطه اعطا نمی‌کند. ماده ۱۶ اساسنامه به فیفا اجازه می‌دهد تا «به طور موقت ... عضوی را که به شدت تعهداتش را نقض می‌کند، تعلیق کند». با این حال، بعید است فیفا به این ماده تکیه کند زیرا اتحادیه فوتبال روسیه از نظر قانونی از دولت روسیه متمایز است پس نمیتوان گفت اتحادیه فوتبال روسیه به دلیل توسل روسیه به زور و تهاجم غیر قانونی او، تعهدات خود را نقض نکرده است.

در مقابل، فیفا ممکن است به ماده ۲ بند الف اساسنامه که شامل هدف فیفا برای ارتقای فوتبال در پرتو ارزش‌های وحدت‌بخش، فرهنگی و بشردوستانه آن است، تکیه کند. تعهد فیفا میتواند به موارد زیر مرتبط باشد: (۱) احترام گذاشتن و ترویج حقوق بشر شناخته شده بین‌المللی (ماده ۳). (۲) عدم تبعیض علیه یک کشور یا گروهی از مردم (ماده ۴). و (۳) ارتقاء روابط دوستانه بین انجمن‌های عضو و در جامعه برای اهداف بشردوستانه (ماده ۵). به عنوان بخشی از سیاست حقوق بشر فیفا، فیفا همچنین متعهد شده است که به حقوق بشر مطابق با "اصول راهنمای سازمان ملل در زمینه تجارت و حقوق بشر" (guiding principles on (business and

human rights احترام بگذارد. این نهاد خود را ملزم به شناسایی، رسیدگی و کاهش اثرات نامطلوب حقوق بشر کرده است.

این تعهدات بشردوستانه که درپرتو تأثیر نامطلوب تجاوز روسیه بر حقوق میلیون ها نفر به خطر افتاده است، مبنای قانونی را برای فیفا برای اقدام علیه FUR فراهم می کند. فیفا احتمالاً استدلال می کند که اگر روسیه به حضور در فوتبال ادامه دهد، این اهداف و تعهدات به خطر می افتد. فیفا همچنین می تواند به درخواست کمیته بین المللی المپیک (IOC) از نهادهای حاکم بر ورزش (SGB) برای جلوگیری از حضور روسیه در کلیه ورزش ها تکیه کند. درخواست IOC بر اساس نقض آتش بس المپیک توسط روسیه بود. مجمع عمومی سازمان ملل متحد آتش بس المپیک را قبل از المپیک تصویب کرد، در نتیجه همه اعضای سازمان ملل متحد (از جمله روسیه) موافقت کردند که قبل، در حین و بعد از المپیک درگیر خصومت نشوند. انتظار می رفت آتش بس تا ۲۰ مارس ۲۰۲۲ ادامه داشته باشد. نقض آتش بس توسط روسیه و درخواست IOC می تواند به عنوان زمینه مشروع دیگری برای فیفا باشد.

در حالی که این ممکن است مبنایی اساسی برای اقدام علیه روسیه فراهم کند، اما سوال اساسی هنوز باقی میماند که فیفا از کجا اختیار دارد تا کل یک ملت و باشگاه هایش را تحریم کند؟ پاسخ را می توان در اختیارات باقی مانده شورای فیفا یافت. بند ۱۲ ماده ۳۴ اساسنامه مقرر می دارد که شورای فیفا «به تمام مسائل مربوط به فیفا که در حیطه مسئولیت نهاد دیگری نیست رسیدگی خواهد کرد». همچنین برای استناد بیشتر ممکن است به مقررات حاکمیت فیفا هم ارجاع داده شود. ماده ۸ (۲) مقررات حاکمیتی فیفا (FGR)، اختیارات و وظایف شورای فیفا را به تفصیل شرح می دهد. این سازمان وظیفه دارد به «وضعیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی» فوتبال پردازد و استراتژی کلی فیفا از جمله در مسائل سیاسی را تعریف کند.

یوفا می تواند استدلال فیفا را با توسل به بند (۳)(د) ماده ۸ اساسنامه خود اتخاذ کند که مقرر می دارد در صورتی که عضوی توسط فیفا حذف شده باشد، اتحادیه های عضو نیز ممکن است حذف شوند. یوفا همچنین ممکن است بر اهداف خود که شامل همکاری با فیفا و ارتقای فوتبال در روحیه صلح و تفاهم است، تکیه کند (ماده ۱۲)(ب) و (م). ماده ۲(۲) اساسنامه به یوفا این اختیار را می دهد که «با اجرای هر اقدامی که مناسب می داند به اهداف خود دست یابد». علاوه بر این، ماده ۶۵ اختیارات باقیمانده ای را به کمیته اجرایی یوفا اعطا می کند تا در مورد موضوعاتی که در اساسنامه مشمول آن نیستند، مطابق با مقررات مربوطه فیفا یا «بر اساس حق و عدالت» تصمیم گیری کند.

بنابراین، مداخله فیفا/یوفا در حق عضویت اتحادیه فوتبال روسیه دارای مبنای قانونی در تعهدات آنها به اهداف بشردوستانه و اختیارات باقیمانده آنها برای اعمال تحریم ها برای اجرای تعهداتشان، دارد.

اصول حقوقی بین المللی و رویه قضایی CAS ایجاب می کند که «شدت مجازات باید متناسب با جدیت نقض باشد» (W v FEI، بند ۳۱). مجازات باید برای رسیدن به هدف و مطابقت با شدت جرم ضروری می

باشد. اتحادیه فوتبال روسیه ممکن است استدلال کند که فیفا/یوفا می‌توانست اقدامات محدودکننده کمتری را انتخاب کند. فیفا پیش از این تصمیم گرفته بود با اقدامات اولیه، به [روسیه اجازه دهد با نام اتحادیه فوتبال روسیه به جای روسیه](#) و بدون استفاده از نمادهای ملی در مسابقات شرکت کند. فیفا/یوفا استدلال خواهند کرد که تجاوزات مداوم در اوکراین آنها را مجبور به اعمال مجازات شدید کرده است. علاوه بر این، تیم‌ها و ورزشکاران روسی به دلیل دوپینگ تحت حمایت دولت، [محرومیت دو ساله](#) (منقضی در دسامبر ۲۰۲۲) را سپری می‌کنند. این ممنوعیت به تیم‌های روسی اجازه می‌دهد تا به عنوان بی طرف در مسابقات شرکت کنند. بدون تردید، تهاجم به یک کشور مستقل بسیار فاحش‌تر از دوپینگ است. بنابراین، یک تحریم مؤثر باید بسیار شدیدتر باشد. با توجه به وخامت اوضاع، می‌توان گفت فیفا/یوفا از صلاحدید خود برای اعمال یک تعلیق کامل استفاده کرده‌اند. اتحادیه فوتبال روسیه ممکن است استدلال کند که فیفا در اعمال اختیارات خود در هنگام اعمال تحریم‌ها ناسازگار عمل کرده است. ممکن است مواردی را ذکر کند که کشورهای دیگر در استفاده از زور یا فعالیت‌های مشابه افراط کرده‌اند اما تعلیق در مقابل آنها اجرا نشد تصمیم CAS در [فدراسیون فوتبال فلسطین و فیفا](#) ممکن است به طور اجمالی پاسخ فیفا را در این مورد بدهد. فدراسیون فوتبال فلسطین از فیفا خواسته بود که شش تیم فوتبال رژیم صهیونیستی را که در سرزمین‌های اشغالی پایه‌گذاری شدند تعلیق کند و در صورتی که این اتفاق نیفتد، فدراسیون فوتبال رژیم صهیونیستی باید تعلیق شود. اما شورای فیفا این موضوع را ازدستور کارکنگره خارج کرد. فدراسیون فلسطین به دنبال این حرکت، شکایت خود را به دادگاه داوری ورزش برد. فدراسیون فلسطین در بیانیه خود اعلام کرد به موجب قانون فیفا، کشورهای عضو این اتحادیه حق ندارند در کشورهای دیگر عضو فیفا تیم تشکیل داده و آنها را بدون اجازه کشور مقابل در بازی‌های داخلی خود شرکت دهند و این کار فیفا مصداق زیر پا گذاشتن اساسنامه است. در این پرونده، فلسطین تصمیم فیفا مبنی بر عدم اعمال تحریم در رابطه با اختلاف اسرائیل و فلسطین را به چالش کشیده بود. دادگاه با بیان اینکه امتناع از اعمال تحریم‌ها نمونه‌ای از صلاحدید شورای فیفا بود (بند ۱۱۱) تجدید نظر را رد کرد. با وجود این، به نظر نویسنده، این تصمیم دادگاه داوری به این معناست که برخلاف مسئولیت‌های حقوق بشری و اساسنامه خود، به حمایت از فوتبال در سرزمین‌های غصب شده ادامه می‌دهد و خود این مصداق بارز نقض اساسنامه فیفا و دادگاه داوری ورزش و حقوق بشر است. اما با توجه به شدت وضعیت در روسیه، تصمیم فیفا/یوفا در خصوص تعلیق ضروری و متناسب بوده است.

با توجه به همه این استدلال‌ات، ادعای FUR مبنی بر اینکه تعلیق‌ها حقوق اساسی افراد را نقض کرده است، بعید است که در مقابل CAS مورد توجه قرار گیرد (همانطور که در مورد درخواست دستور موقت نیز چنین شد: [اینجا](#) و [اینجا](#)).

مصونیت سران دولت‌ها در پرتو قتل جمال خاشقچی

نادیا ملانسب - دانشجوی دکترای حقوق بین الملل عمومی دانشگاه تهران

مصونیت مقامات خارجی به آن دسته از قواعد حقوق بین الملل و حقوق داخلی اشاره دارد که از مقامات خارجی در برابر شکایت و تعقیب کیفری محافظت می‌کند. منظور از عالی‌ترین مقامات سیاسی کشورها، رؤسای دولت‌ها، رؤسای حکومت‌ها و وزرای امور خارجه است. بر اساس عرف پذیرفته شده بین المللی افراد مذکور دارای مصونیت اند و این مصونیت به اعتبار شغل و مرتبط با فعالیتشان است. در مورد مصونیت رؤسا و وزرای امور خارجه کشورها در حقوق بین الملل می‌توان در مواردی به کنوانسیون مأموریت‌های ویژه ۱۹۶۹ که از ۱۹۸۵ به اجرا در آمده است استناد کرد. اما در حقیقت در این خصوص مقررات قراردادی تدوین شده خاصی وجود ندارد و آن‌چه هست مبتنی بر عرف بین المللی است. (مصطفی تقی زاده انصاری، مصونیت رئیس دولت، رئیس حکومت و وزیر امور خارجه در حقوق بین الملل، ۱۳۸۵، ۲۹). مصونیت سران حکومت، دولت و وزرای خارجه مصونیتی مطلق است و شامل اقداماتی که در ظرفیت رسمی انجام نشده و اقداماتی که پیش از انتصاب این افراد صورت گرفته اند نیز می‌شود. دیوان بین المللی دادگستری در قضیه «قرار بازداشت» هیچ استثنائی را برای مصونیت سران دولت‌ها حتی در صورت نقض فاحش حقوق بشر وارد ندانست. نگارنده در این یادداشت قصد دارد تا موضوع مصونیت سران دولت‌ها را در پرتو تحولات اخیر پرونده شکایت از محمد بن سلمان در دادگاه فدرال ناحیه کلمبیا ایالات متحده آمریکا به دلیل نقش داشتن او در قتل روزنامه نگار جمال خاشقچی بررسی کند.

پیشینه موضوع

روزنامه نگار جمال خاشقچی در یک مراسم مذهبی با خانم خدیجه چنگیز در استانبول ازدواج کرد اما برای تأیید ازدواج به یک گواهی نیاز داشت و به همین دلیل در سال ۲۰۱۸ به کنسولگری عربستان سعودی در استانبول مراجعه کرد. او پیشتر برای دریافت مدرک مذکور به کنسولگری عربستان سعودی در واشنگتن دی سی نیز مراجعه کرده اما نتوانسته بود مدرک مورد نظر خود را دریافت کند. طبق ادعاهای مطرح شده، محمد بن سلمان به کارمندان سفارت عربستان در واشنگتن دی سی دستور داده بود که خاشقچی را به دام بیندازند و به او اطمینان دهند که می‌تواند گواهی مورد نظر خود را از کنسولگری عربستان سعودی در استانبول دریافت کند. جمال خاشقچی با اعتماد به گفته کارمندان سفارت عربستان سعودی به کنسولگری عربستان در استانبول مراجعه می‌کند اما در آنجا به قتل می‌رسد. در پی قتل خاشقچی بیوه او خانم چنگیز و سازمان غیرانتفاعی دموکراسی برای جهان عرب اکنون (Democracy for the Arab World Now) که یک سازمان آمریکایی است و خاشقچی در تأسیس آن نقش داشت، از محمد بن سلمان و ۲۸ نفر دیگر در دادگاه فدرال ناحیه کلمبیا ایالات متحده آمریکا به دلیل نقش این افراد در قتل روزنامه نگار جمال خاشقچی شکایت کردند.

شکایت خانم خدیجه چنگیز و دیگران از محمد بن سلمان و ۲۸ نفر دیگر
شاکیان، ادعاهای خود را ذیل قانون حمایت از قربانیان شکنجه (Torture Victim Protection Act) و قانون شبه جرم بیگانگان (Alien Tort Statute) مطرح کردند. بر اساس شواهد و مدارک، جمال خاشقچی به دستور محمد بن سلمان در کنسولگری عربستان سعودی در استانبول به قتل رسید. اداره کننده اطلاعات ملی ایالات متحده آمریکا (Office of The Director of National Intelligence) در گزارش مورخ ۱۱ فوریه ۲۰۲۱ به این نتیجه رسید که با توجه به ارزیابی های انجام شده، محمد بن سلمان، ولیعهد عربستان سعودی، موافقت خود را با عملیات دستگیری و قتل روزنامه نگار جمال خاشقچی در کنسولگری عربستان در استانبول اعلام کرده بود. در ادامه گزارش ذکر شده است که محمد بن سلمان از سال ۲۰۱۷ کنترل مطلق سازمان های اطلاعاتی و امنیتی پادشاهی عربستان سعودی را در اختیار دارد و بسیار بعید است که مقامات سعودی بدون اجازه او چنین عملیاتی را انجام دهند.

در ابتدا محمد بن سلمان ضمن اشاره به موقعیت پدرش، ملک سلمان، به عنوان رئیس حکومت عربستان سعودی و مصونیت او در درخواست خود به دادگاه استدلال کرد که مصونیت رئیس حکومت شامل اعضای خانواده او نیز می شود. محمد بن سلمان در درخواست خود با استناد به دو پرونده که در دهه ۸۰ میلادی در دادگاه های آمریکا در جریان بودند بیان داشت که قوه مجریه ایالات متحده آمریکا مصونیت سران دولت را به همسران آنها نیز تعمیم داده بود. دادگاه این ادعای محمد بن سلمان را رد کرد. با توجه به نظرات برخی کارشناسان، قوه مجریه ایالات متحده آمریکا دامنه مصونیت سران را شامل فرزندان آنها نمی داند. به عنوان نمونه، زمانی که شاهزاده چارلز در پرونده Kilroy v. Windsor مورد شکایت قرار گرفت، وزارت امور خارجه ایالات متحده مصونیت سران دولت ها را برای شاهزاده قائل نشد بلکه مصونیت مأموریت ویژه را برای شاهزاده چارلز قابل اعمال دانست زیرا شاهزاده در جریان سفری رسمی در ایالات متحده به سر می برد. حتی در پرونده Hassan v. Nahyan ایالات متحده برای رئیس دولت امارات متحده عربی مصونیت قائل شد اما این مصونیت را شامل پسر او ندانست.

استدلال دیگر بن سلمان در درخواست خود استناد به دکترین عمل حاکمیت دولت (Act of State Doctrine) بود. در خصوص مفهوم دکترین عمل حاکمیت دولت می توان به نظر رئیس دیوان عالی ایالات متحده آمریکا در دعوی آندرهیل علیه هرناندز (Underhill V. Hernandez) اشاره کرد. رئیس دیوان عالی در پرونده مذکور بیان داشت: «نظر به اینکه هر کشور مستقلی ملزم است به استقلال سایر کشورهای مستقل احترام بگذارد، محاکم یک کشور در مورد اعمال دولت دیگری که در قلمرو ارضی خود انجام داده است، به داوری نخواهند نشست و جبران خسارات ناشی از این اعمال می بایستی از طرق ممکن و مورد عمل فیما بین خود دولت های مستقل صورت گیرد.» (محمد جواد میرفخرایی، اجرای احکام دادگاه های خارجی به وسیله دادگاه های ایالتی و فدرال آمریکا، ۱۳۶۴، ۱۸۸). محمد بن سلمان در درخواست خود اینگونه استدلال کرد

که ادعای شاکیان بر این اساس است که او به کارمندان سفارت عربستان سعودی در واشنگتن از جمله به برادرش که در آنجا سفیر بود دستور داده تا گواهی مورد نظر او را ارائه ندهند و خاشقچی را به کنسولگری عربستان در استانبول بفرستند. بر اساس درخواست بن سلمان دکتترین عمل حاکمیت دولت، مانع از حکم دادن دادگاه در مورد اینکه اظهارات و رفتار سفیر و کارکنان سفارت عربستان سعودی «حیله» و بخشی از یک توطئه غیرقانونی است، می شود. شاکیان در [پاسخ](#) بیان کردند که عمل حاکمیتی باید دارای یک سطحی از رسمی بودن باشد تا در دامنه دکتترین عمل حاکمیت قرار گیرد. از طرفی حتی در صورتی که دستور محمد بن سلمان به کارکنان سفارت عمل دولتی باشد، این عمل تماماً در سرزمین عربستان سعودی رخ نداده است. دادگاه فدرال ناحیه کلمبیا در یک ژوئیه ۲۰۲۲ از دولت ایالات متحده خواست تا درخصوص شکایت خانم خدیجه چنگیز و دیگران علیه محمد بن سلمان با توجه به مصونیت حاکمیتی و مقامات خارجی و کاربرد دکتترین اعمال دولتی نظر دهد.

وزارت امور خارجه ایالات متحده آمریکا و اعلام مصونیت محمد بن سلمان مصونیت سران دولت ها شکلی از مصونیت مقامات خارجی و بر مبنای موقعیت برخی مقامات خارجی است. این نوع مصونیت به سران کشورهای خارجی، سران دولت ها و وزرای امور خارجه در طول دوره تصدی خود مصونیتی مطلق اعطا می کند. مصونیت سران دولت ها بر اساس [حقوق بین الملل عرفی](#) و قوانین عرفی فدرال (Federal Common Law) ایالات متحده آمریکا الزام آور است. همانگونه که پیشتر ذکر شد، محمد بن سلمان در ابتدا مدعی مصونیت رئیس دولت به عنوان عضوی از خانواده ملک سلمان و بر اساس موقعیت بلندپایه خود به عنوان ولیعهد بود. بر اساس حقوق بین الملل و رویه ایالات متحده آمریکا مصونیت سران دولت ها محدود به روسای کشورها، روسای دولت ها و وزرای امور خارجه است و این در حالی بود که محمد بن سلمان هیچ کدام از سمت های مذکور را در اختیار نداشت. تا اینکه در بیست و هفتم سپتامبر ملک سلمان، محمد بن سلمان را به عنوان نخست وزیر عربستان سعودی [انتخاب کرد](#)؛ دقیقاً چند روز پیش از اینکه دولت ایالات متحده آمریکا قرار بود در مورد مصونیت محمد بن سلمان تصمیم گیری کند. بدین ترتیب، موقعیت جدید محمد بن سلمان دربردارنده مصونیت سران دولت ها است. وزارت امور خارجه ایالات متحده آمریکا در هفدهم نوامبر ۲۰۲۲ در یادداشتی اعلام کرد که محمد بن سلمان به عنوان نخست وزیر عربستان سعودی تا زمانی که در مسند قدرت است تحت لوای مصونیت سران دولت ها قرار می گیرد و بدین ترتیب از صلاحیت رسیدگی دادگاه ایالات متحده آمریکا [مصونیت دارد](#). بر اساس قانون اساسی ایالات متحده آمریکا، تصمیم گیری در خصوص اینکه چه افرادی به عنوان رئیس دولت شناخته می شوند تماماً درزمره اختیارات انحصاری قوه مجریه این کشور است و تبعیت از تصمیم قوه مجریه در این خصوص برای دادگاه های آمریکا الزامی است. دولت ایالات متحده آمریکا متعاقباً اعلام کرد که محمد بن سلمان، نخست وزیر عربستان سعودی، به عنوان رئیس دولت این کشور شناخته می شود و در نتیجه در شکایت مورد نظر مصونیت دارد. وزارت

امور خارجه ایالات متحده در [نامه ارسالی](#) خود به دادگاه فدرال ناحیه کلمبیا ضمن اشاره به قانون اساسی این کشور که رئیس جمهور را مسئول هدایت روابط خارجی ملت آمریکا معرفی کرده، بیان داشت که دکترین مصونیت سران دولت ها در حقوق بین الملل عرفی شناخته شده است. پس از اعلام تصمیم وزارت امور خارجه ایالات متحده آمریکا در مورد مصونیت محمد بن سلمان، سازمان غیرانتفاعی دموکراسی برای جهان عرب اکنون، در [بیانیه ای](#) اعلام کرد که تصمیم دولت ایالات متحده در مورد مصونیت قلابی محمد بن سلمان نشان از سرسپردگی دولت بایدن به فشارهای عربستان سعودی از طریق اهرم نفت دارد. خانم چنگیز و سازمان دموکراسی برای جهان عرب اکنون علاوه بر محمد بن سلمان از ۲۸ نفر دیگر نیز شکایت کردند که به غیر از محمد بن سلمان و دو نفر دیگر، بقیه افراد تحت مصونیت قرار ندارند.

نظر نهایی دادگاه فدرال ناحیه کلمبیا

دادگاه فدرال ناحیه کلمبیا در ۶ دسامبر ۲۰۲۲ پرونده شکایت خانم چنگیز و سازمان دموکراسی در جهان عرب اکنون را [مختومه اعلام کرد](#). قاضی بیتس، قاضی دادگاه فدرال ناحیه کلمبیا، در حکم خود دائر بر مختومه اعلام کردن شکایت خانم چنگیز و دیگران علیه محمد بن سلمان ضمن اشاره به مستندات که حاکی از نقش داشتن محمد بن سلمان در قتل جمال خاشقچی داشت بیان کرد که در حال حاضر دادگاه نمی تواند به این شکایت رسیدگی کند. قاضی بیتس در بخش پایانی حکم خود بیان کرد که دادگاه باید پیش از رسیدگی ماهوی به مسائل شکلی از جمله صلاحیت توجه کند و با توجه به اینکه محمد بن سلمان به عنوان نخست وزیر عربستان سعودی دارای مصونیت است در نتیجه نمی تواند به شکایت مطرح شده علیه او رسیدگی کند. او همچنین استدلال کرد که احترام به تصمیمات وزارت امور خارجه به دلیل ملاحظات مربوط به تفکیک قوا موجه است. دیوان عالی ایالات متحده آمریکا در [گزارش](#) کوتاهی در سال ۲۰۲۰ اظهار داشت: «طبق تصمیم های این دیوان، اصولی که قوه مجریه در مورد مصونیت مقامات خارجی به رسمیت شناخته است باید توسط دادگاه ها رعایت شود. این امر نه تنها در مواردی که قوه مجریه مصونیت شخصی را اعلام می کند، صادق است بلکه در مواردی که دادگاه ها باید در مورد اینکه آیا یک مقام خارجی از شکایت مصون است یا خیر تصمیم گیری کنند نیز صدق می کند.»

نتیجه

سران دولت ها بر مبنای حقوق بین الملل عرفی از مصونیت مطلق در دوران تصدی خود برخوردارند و حتی در صورت نقض فاحش حقوق بشر نمی توان علیه آنها در محاکم داخلی شکایت کرد. قتل جمال خاشقچی جنایت فجیعی بود و در دیدگان جهانیان تردیدی وجود ندارد که محمد بن سلمان مستقیماً در این جنایت مسئولیت دارد اما انتصاب او به عنوان نخست وزیر عربستان سعودی مانع از شکایت از وی در دادگاه های ایالات متحده می شود. با وجود اینکه اداره کننده اطلاعات ملی ایالات متحده آمریکا در گزارشی بر نقش محمد بن سلمان

در قتل روزنامه نگار خاشقچی صبحه گذاشت اما دادگاه های داخلی ایالات متحده صلاحیت رسیدگی به شکایت مطرح شده علیه او را ندارند.





English Articles

How can the UNSC expel Russia?

Issa Adeli - Political Researcher

The Ukraine war is the latest example of the UN's passiveness in dealing with an international crisis, and also one of the blatant examples of ignoring the organization's position, in which Russia did not even bother to ask for UN permission.

Criticizing this inaction, Volodymyr Zelensky, Ukrainian President, asked United Nations Security Council (UNSC) to expel Russia. Logically and legally, this is not possible, due to Russia's veto power in the Council, as White House Press Secretary, Jen Psaki, said in reaction to Zelensky's plea ([link](#)). However, there are some legal mechanisms that in certain circumstances and if members agree, can be exploited as a legal cover to stop Russia from using its veto power. Here, the topic is not the desirability, but the possibility of such options and this essay intends to show that the problem is not Russia's veto power in UNSC, but the lack of consensus among other great powers.

According to article 6 of the Charter of the United Nations, "A Member of the United Nations which has persistently violated the Principles contained in the present Charter may be expelled from the Organization by the General Assembly upon the recommendation of the Security Council." ([link](#)). The first question is how to prove that a member has violated the principles of the Charter. It has ample room for interpretation. For example, if one says Russia violated the principles of the Charter because of the invasion of Ukraine, then so did the US by the invasion of Iraq in 2003. The Americans may argue that the invasion of Iraq was a preemptive strike. Similarly, Russia may now claim that, given Ukraine's approach towards NATO, and since it considers NATO as an enemy, the invasion of Ukraine was a preemptive move and was done according to the right of self-defense, based on Article 51 of the UN Charter ([link](#)). But the Americans can still refer to the resolutions adopted against Iraq and consider themselves implementing UN resolutions, while the Council has not adopted any resolution against Ukraine. Russia, on the other hand, sees its action not as a war, but as a "special military operation", and therefore does not see any need for a UNSC authorization. Nonetheless, in an unprecedented statement, UN Secretary-General Antonio Guterres described Russia's decision to recognize the independence of Donetsk and Luhansk as being "a unilateral measure that conflicts directly with the principles of the Charter of the United Nations" ([Link](#)).

But even if it had been concluded that the Russian military invasion of Ukraine was a violation of the principles of the Charter, according to the same Article, the decision to expel Russia would have needed the recommendation of the Security Council and Russia's veto simply would stand in the way. However, there are actually some legal paths that the Council can follow to circumvent Russia's veto power. Here are some of them.

1. Amending Article 23 of the Charter: at the very beginning of Russia's invasion, US Congress asked that UNSC amend Article 23 of the UN Charter ([link](#)). Article 23 of the Charter, which the United States seeks to amend underlines that: "The Security Council shall consist of fifteen Members of the United Nations. The Republic of China, France, the Union of Soviet Socialist Republics, the United Kingdom of Great Britain and Northern Ireland, and the United States of America shall be permanent members of the Security Council. The General Assembly shall elect ten other Members of the United Nations to be non-permanent members of the Security Council, due regard being specially paid, in the first instance to the contribution of Members of the United Nations to the maintenance of international peace and security and to the other purposes of the Organization, and also to equitable geographical distribution" ([link](#)).

The Americans argue that Russia's invasion of Ukraine has called into question "the contribution of Members of the United Nations to the maintenance of international peace and security and to the other purposes of the Organization". Also, as paragraph 2 of Article 27 of the Charter states, "decisions of the Security Council on procedural matters shall be made by an affirmative vote of nine members" ([link](#)), and because Americans believe that the amendment of this clause is a procedural matter, a simple majority is enough to conclude and Russia cannot veto it.

However, the problem with this argument is that the first part of article 23 precisely named all permanent members of the UNSC. The subsequent provisions that have been mentioned are for non-permanent members unless one wants to extend such provisions to the previous sentence. The other problem is that according to article 108 of the UN Charter, amendments to the present Charter will come into force only when all the permanent members of the Security Council ratify them in accordance with their respective constitutional processes ([link](#)). Therefore, the American attorneys must first prove that this amendment is really a procedural matter.

2. Russia is not the Soviet Union: Ukrainian ambassador to the UN maintained that there is no Russian Federation in Article 23 of the UN Charter, and it has been referred to as the "Union of Soviet Socialist Republics" ([link](#)). After the collapse of the Soviet Union, Yeltsin told US Secretary of State, James Baker that Russia would grab the Soviet seat at the Council meeting. It surprised Baker because Russia had not declared independence and did not re-apply for membership. Now, the Ukrainian ambassador says, as, after the dissolution of Yugoslavia and Czechoslovakia, their constituent parts re-applied for membership, Russia had no right to solely occupy the Soviet seat.

The legitimacy of Russia's taking of the Soviet seat depends on whether one considers the collapse of the Soviet Union as its extinction or the separation of its components. Such a dispute was provoked in 1949 when the Chinese Communist Party seized power from the Republic of China, and it continued until 1971 when finally, the seat was given to the People's Republic of China (PRC). Heit Brown argues that the gradual acceptance of the PRC by the world resolved the dispute about China. Therefore, he recommends that Ukraine should seek to make members accept its argument because everything depends on the opinion of others. If members gradually accept it, Russia's position on the Security Council will be called into question ([link](#)). But the problem here is that the UN Charter still mentions the Republic of China and they will have a hard time persuading China to give its affirmative vote on this issue.

3. Voting in the absence of Russia: the third paragraph of Article 27 of the UN Charter says "decisions of the Security Council ... shall be made by an affirmative vote of nine members, including the concurring votes of the permanent members" ([link](#)). This implies that the veto must be expressed explicitly to prevent the decision of the council, and the absence or refusal to vote is not a veto. The International Court of Justice has upheld this view in several cases. In fact, from January to August 1950, the Soviet Union refused to attend Council meetings to protest the presence of the representatives of the Republic of China (instead of the PRC), and in that period, the council could pass two resolutions, one of which was a legal basis for intervening in the Korean peninsula ([link](#)).

In the same manner, if members, in the absence of Russia, decide to recommend United Nations General Assembly (UNGA) expel Russia from the Security Council, that decision could take effect based on the Council's past course of

action. But how can they prevent the Russian envoy from attending the UN headquarters in New York?

One option is that the US decides to ban Russia's representatives from entering the US soil. This is considered illegal by some countries under the US-UN agreement, but the US Congress held that it will prevent UN diplomats from entering the United States if it is identified as a "threat to national security" ([link](#)). In the same manner, the United States can prevent Russian diplomats from attending Security Council meetings if it recognizes them as a threat to its national security. The cooperation of China, along with another 7 members of the 15-member Security Council is required to pass the resolution in Russia's absence.

4. Suspension of Russia's vote in the UN: Article 19 of the UN Charter says "A Member of the United Nations which is in arrears in the payment of its financial contributions to the Organization shall have no vote in the General Assembly if the amount of its arrears equals or exceeds the amount of the contributions due from it for the preceding two full years" ([link](#)). Thus, it is possible that Russia might not be able to pay its dues to the UN as a result of the international sanctions, and its vote in the Security Council might be suspended after a while.
5. Dissolution of the Council and establishing a new one: Ukrainian President Volodymyr Zelensky, in his video speech to the UNSC, called on members to either expel Russia from the Council or dissolve the Council and work for peace ([link](#)). Given that the first request is not possible in the current situation, this statement implies that UNSC should dissolve itself. The dissolution of the Security Council does not necessarily require the dissolution of the United Nations as a whole. The UN has many other organs. Previously, the Council of Trustees, to which six articles of Chapter 13 have been devoted was dissolved without any blow to the UN as a whole. The fact is that the United Nations is functioning more because of its other pillars than the UNSC, and it is only its Security Council that is unable to do its job. This is not the case only today. The Security Council has been unable to carry out its intended tasks for most of its lifetime, and its dissolution could put an end to many criticisms of the UN. Moreover, it helps to galvanize other members into thinking more seriously about reforming the UNSC. This might increase the likelihood of agreement on proposals. Also, it is conceivable that UNGA would undertake more of the Council's tasks in

this situation, which would be like the extension of UNGA resolution 377, the so-called "Uniting for Peace" resolution ([link](#)).

At the end, it must be reiterated that this essay was only a legal debate and that the political feasibility of such options depends heavily on the participation of a large number of UN members, more importantly, other permanent and non-permanent members of UNSC. However, this debate in the international community can affect Russia's rhetoric on the war in Ukraine and push it to adhere to the principles of the United Nations set out in Chapter One of its Charter, such as the principle of "territorial integrity or political independence of any state" ([link](#)). It has been said many times that the UNSC could not intervene in the Ukraine crisis because of Russia's veto power. But as we saw in the Iraq war, 2003, nothing can stop the United Nations from playing a normative role in the balance of soft power, although sometimes it requires making difficult decisions like expelling members. This is the most viable option for the UN for now.

CJEU Ruling in the Case *Bank Melli Iran vs. Telekom Deutschland*: A First Interpretation of the EU Blocking Statute

Khashayar Biria, Doctoral candidate at the University of Hamburg and Research Associate at the Max Planck Institute for Comparative and International Private Law

The Grand Chamber of the Court of Justice of the European Union (CJEU or the Court) recently handed down a highly anticipated [judgment](#) on the interpretation of the [EU Blocking Regulation](#) (EUBR). This post briefly introduces the background of the proceeding before highlighting divergences between the CJEU's judgment and the Advocate General's (AG) [opinion](#). It then looks ahead to the end of this legal marathon and what future relevance the Court's interpretation may hold.

Revival of the EUBR after the US withdrew from the Iran nuclear deal

The EUBR is aimed at neutralizing the effects of the extraterritorial application of non-EU-country legislation and actions based thereon or resulting therefrom. It was originally adopted in 1996 in response to US legislation, notably the [Helms-Burton](#) Act and the [D'Amato](#) Act, which imposed sanctions against Iran, Libya and Cuba. The regulation is based on the longstanding EU position that extraterritorial application of sanctions is "[contrary to international law](#)" and damaging to EU interests. Accordingly, Art. 5(1) of the EUBR prohibits EU-related individuals and economic operators from complying with the annexed extraterritorial US laws, stating that "*No person [...] shall comply, whether directly or through a subsidiary or other intermediary person, actively or by deliberate omission, with any requirement or prohibition, including requests of foreign courts, based on or resulting, directly or indirectly, from the laws specified in the Annex or from actions based thereon or resulting therefrom.*"

Following the [decision](#) by the US, on 8 May 2018, to unilaterally withdraw from the [JCPOA](#) and reinstate all sanctions that had been lifted based on it, the European Commission (EC) [updated](#) the EUBR [annex](#) to include the restored US sanctions against Iran. The re-imposed US sanctions targeted *inter alia* the activities of non-US persons with the Iranian banking sector. In this regard, Executive Order [13846](#) of 6 August 2018 resulted in the [re-appearance](#) of Bank Melli Iran (BMI) on the [Specially Designated Nationals And Blocked Persons](#) List with effect on 5 November 2018. Soon afterward, on 11 December 2018, Telekom terminated its telecommunication services contracts with the Hamburg-based branch of BMI (see [p. 4](#)), which then challenged Telekom's notice of ordinary termination before the competent local court in Hamburg. BMI claimed Telekom's action was motivated by US sanctions and therefore infringed against the EUBR provisions (see [p. 4](#)). In March 2020, the Oberlandesgericht Hamburg (OLG Hamburg) decided to stay the proceedings and [referred](#) the case for a preliminary ruling on the following four questions

regarding the interpretation of the EUBR. The CJEU eventually responded, in part with notable differences to the opinions of the AG, which are often highly influential.

Opinion of the AG versus Judgment of CJEU

First Question: Does Art. 5(1) apply even when there is no (direct or indirect) US administrative or judicial order against an EU economic operator?

According to the AG, the provision is to be interpreted as a general prohibition that applies even if an EU undertaking complies with a non-EU country's legislation without first having been compelled to do so by a foreign administrative or a judicial agency of that country ([para. 65](#)). Congruently with that opinion, and pursuant to the wording, context and objectives of this broadly drafted provision, the CJEU determined that the prohibition on complying with the extraterritorial laws specified in EUBR's annex must be interpreted as applicable even in the absence of an order or instruction issued by an administrative or judicial authority of the non-EU country ([para. 51](#)).

Based on the CJEU's interpretation, which fully confirms that of AG's, an EU individual or company would be found in violation of the EUBR even if it voluntarily decided to comply with the annexed US extraterritorial laws.

Second Question: Based on Art. 5(1), is an EU operator obliged to show and prove in civil proceedings that the reason for a termination of existing contracts was not to comply with annexed extraterritorial laws?

In his opinion, the AG reasoned that, while it is not the purpose of the EUBR to protect non-EU businesses targeted by US measures, the EUBR does confer on such businesses a right of action for breach of contractual obligations. Subsequently, EU operators seeking to terminate valid contracts with designated Iranian entities are generally obliged to demonstrate to the satisfaction of national courts that their decision was not motivated by complying with US law ([para. 89](#)). Similarly, the CJEU stated that Art. 5(1) constitutes a clear, precise and unconditional statutory prohibition and thus allows non-EU entities to challenge EU operators' decisions by invoking the statute in civil proceedings. The Court specified that it is not yet clear, from any provision of the EUBR, that an EU business is required to provide reasons for the termination of a commercial contract with a US-designated entity ([para. 62](#)). However, the terminating party bears the burden of proof if the *prima facie* evidence in the proceedings indicates the action was taken to comply with blocked US sanctions ([para. 67](#)).

Thus, what is certain is that the CJEU, in deviating from the AG's Opinion, has acknowledged in principle that the burden of proving the reason for terminating a contract lies with the claimant. But the Court observes nevertheless that it could be extremely difficult to prove that the terminating party was seeking to comply with US sanctions, since the evidence at issue would generally not be accessible to the claimant ([paras. 65 et seq.](#)) In a scenario where US sanctions

appear to be the reason for the termination, the burden of proof is to be shifted. This interpretation strengthens the right of action for non-EU country businesses and safeguards the *effet utile* of the EUBR as binding EU law ([Art. 288 TFEU](#)) together with the policy stated in Art. 5(1).

Third and Fourth Question: Having regard to the freedom to conduct a business and the principle of proportionality preserved in Art. 16 and 52 of the [Charter of Fundamental Rights of the European Union](#) (Charter), must a termination in breach of Art. 5(1) be annulled despite the terminating party being exposed to considerable economic losses?

In AG's opinion, the provision is to be interpreted as requiring a national court with jurisdiction over the claim to order the terminating EU operator to maintain that contractual relationship. For the prohibition in question is not as such contrary to the guarantees enshrined in the Charter ([para. 135](#)). Rather, such guarantees do not constitute an absolute right and may be limited, subject to the principle of proportionality, if it is provided for by law and if the limitation respects the essence of those rights and freedoms. Moreover, pursuant to Art. 5(2), EU economic operators may apply to the EC for authorization to comply with US secondary sanctions. The CJEU states that annulling a termination would constitute a limitation, though not a deprivation, of the freedom to conduct a business enshrined in Art 16 of the Charter; this freedom is not unlimited and may be restricted in accordance with Art. 52(1) of the Charter, which sets forth prerequisites for this purpose, *i.e.* to ensure the proportionality of the limitation. Accordingly, it is upon the referring court to strike a proportionality determination between

- i. the pursuit of the EUBR's objectives as served by the annulment of the termination, and
- ii. the probability and the extent of economic losses to the EU operator if the termination were annulled ([para. 92](#)).

It is no stretch to conclude that the CJEU declined to adopt the AG's far-reaching position on this last point. Recalling the possibility of applying to the EC for an exemption under Art. 5(2), the Court laid the ground for another way out for EU operators seeking to end their contracts: they can escape if they are able to demonstrate a probability of disproportionate economic losses due to continued commercial relationships with a sanctioned entity. As for eventual grants of exemptions, while the EC can resort to numerous non-cumulative criteria laid down in the corresponding [Implementing Regulation](#) for Art. 5(2), the CJEU's proportionality test focuses primarily on economic losses. But by imposing a duty on national courts to consider whether an EU operator has filed an application with the EC for authorization to comply with sanctioning legislation ([para. 93](#)), the Court has attached a non-negligible level of importance to the procedure provided for in Art. 5(2), 7 and 8 EUBR.

Outlook

It is now up to the OLG Hamburg to determine whether the termination at issue was motivated by US sanctions and to apply the necessary “proportionality test”. As for motivation, demonstrating that its action was not motivated by a desire to comply with US law would not be too easy for Telekom, given (i) the close temporal connection between the reintroduction of US sanctions and the termination, (ii) the lack of an application by Telekom for an exemption and (iii) BMI’s record of timely payment for services. As for proportionality, it will be important for Telekom to show, beyond a doubt, both that the US Treasury Department’s [OFAC](#) is likely to act against it over its continued business with BMI and that the consequences of such an intervention would be severe. Apart from the scope of Telekom’s US operations, the company will have to indicate that providing telecommunication services to BMI is “[significant](#)” enough to warrant intervention by the OFAC. In any case, [recent statistics](#) show that as of January 2021, the majority of companies affected by secondary sanctions enforcement were of non-European origin. This, coupled with a tendency to issue warnings to EU operators before moving against them, is not likely to change under the current US administration.

Lastly, it should be noted on the basis of the CJEU’s interpretation of the EUBR that the principle of proportionality is what effectively limits the prohibition against complying with extraterritorial sanctions. Nonetheless, considering that an amendment to the EUBR has been [announced](#) and is [slated](#) for the second quarter of 2022, and considering that a revival of the JCPOA seems to be “[very close](#)”, it remains to be seen how relevant this judgment will be for possible future cases before Member State courts.

UN Principles ‘Decentralization ‘and the War in Ukraine

Issa Adeli - Political Researcher

The war in Ukraine unraveled new trends in global security. Simple weapons in the first weeks of the war were of decentralized nature that could be used with minimum training. They made “citizen soldiers”, just like “citizen journalists”, out of ordinary people right off the bat. Another trend of decentralization is transnational sanctions which are initiated by increased global interdependencies in people-to-people communications, unlike international sanctions which are state-to-state or top-to-bottom.

These two trends both have enabled citizens to be more proactive on the battlefields and beyond. But there is a problem: as they are highly decentralized and in a more network-like manner rather than being hierarchal, they need a unifying discourse for actors to cooperate, more than if it was a formal arrangement. Although the discourse of territorial integrity and political independence have a history of centuries, the United Nations (UN) effectively promoted it after the Second World War and it is now playing an important role here.

In the early days of the war in Ukraine, some people asked why this war grabbed more attention than others like War in Yemen or Afghanistan. Russia’s invasion violated the most important principle of the United Nations, principle of territorial integrity and political independence, more well-established than human rights or humanitarian principles. For seven decades, the UN has been based on this discourse and now it is unifying people in Ukraine and around the world with its formidable power.

Discourse and the War

Discourse is the practice of imbuing reality with meaning. No social practice, including war, is discourseless ([link](#)). Discourse is not an intention but the structural force that shapes intentions. While discourse is usually created by power and can be controlled by it, its internal logic and the context are also important. After WW2, the principles underpinned by the UN, such as respecting “territorial integrity or political independence”, embodied in the first chapter of the UN Charter ([link](#)), created a security discourse among citizens of nations, which now came to help Ukraine in this war. This discourse convinced people in Ukraine and around the world that whatever Russia’s geopolitical concerns, nothing can justify violating a country’s territorial integrity.

Nearly eight months into this war, it has become clear that Russia will not win. As announced before February 24, 2022 ([link](#)), Putin's four objectives of this war were: denazification, which means regime change; demilitarization, which means limiting the Ukrainian army; neutralizing Kyiv, which means preventing Ukraine from joining NATO; and finally gaining the Ukrainian government's recognition of the separation of Donbas and Crimea ([link](#)), which again requires regime change because Zelensky is highly unlikely to accept the annexation of Donbas and Crimea. Currently, the first two objectives are clearly unachievable. The third one is oxymoronic as it requires, from a Ukrainian perspective, guarantees from countries such as America, Britain, or Turkey, and it practically engages NATO to fight for Ukraine in case of any future Russian aggression. The last goal will only be attained by installing a puppet state in Kyiv, which now seems impossible. Russia may occupy more territory and secure more tactical victories, but it cannot turn these military victories into political concessions.

Russia could have won the war only if it had happened within a few days and the West did not make time to impose such a considerable number of sanctions. Occupying the port of Odesa within a few days could have paved the way for Russian troops to enter Moldova ([link](#)). Moldova has a Russian minority in the Transnistria region, and Russian troops are already there as a pretext for keeping the peace. In 2018, Russia opposed a UN General Assembly resolution to withdraw its military forces from Transnistria ([link](#)). Winning Ukraine and Moldova, Serbia could have been enticed to invade Kosovo, and possibly, Bosnia and Herzegovina, with the support they might have received from Russia. The silence of the West could have questioned America's credibility, and the low casualties of the war would have preserved Russia's moral high ground. In the end, Russian Empire would have reemerged and, through a domino effect, the People's Republic of China would have likely summoned the courage to take over the Republic of China. Finally, all of these developments could have had a ripple effect on the Global South and non-aligned countries like India. Now the question is why did a superpower like Russia not achieve a decisive victory against Ukraine, which is five times smaller in manpower, ten times smaller in the air force, and has a third of Russia's artillery ([link](#)).

Some analysts responded that the Ukrainians' extraordinary resistance and resilience ([link](#)), the Russian Armed Forces' shortfalls ([link](#)), and the Western alliance's unity and cohesion ([link](#)) caused miscalculations in Kremlin. But why did Putin make such a miscalculation? Why did he assume that Ukrainians

would welcome Russian soldiers? Why did he believe that the Russian Armed Forces could occupy a country with 44 million people and an area equal to the combined size of Germany and Great Britain, within three days? Why did Putin think European countries, the US, Japan, Australia, and Canada, would not react firmly? One answer is that maybe Putin's inner circle deceived him, as the COVID-19 quarantine made him more dependent on this inner circle ([link](#)). But still, the question is why did his trusted inner circle make such a mistake? And on a broader level, why did many other outsiders, some of whom were likely educated in Political Science, think that the Russian Armed Forces could have achieved their goals? These two recent trends, decentralization of technology and transnationalisation of global sanctions, might be the answer.

Technology and Decentralization

New technologies have changed the way wars are fought. The core of this change is decentralization, which has enabled non-professionals to do things that only experts could do before. One set of examples are weapons like anti-personnel drones, like Switchblade 300, obtainable from normal e-commerce platforms, can be carried in a backpack (weighted 2.5 Kilogram), and can be paired with a smartphone app ([link](#)). These weapons are more like a plug-and-play device, are easy to set up, and needs minimum training ([link](#)). Shoulder-launched anti-tank weapons or man-portable air defense systems are examples of these user-friendly devices.

Another set of examples is the civilian devices that can be applied in war zones. For example, commercial entities, like SpaceX or other commercial space companies, provided services that facilitates war efforts can; satellite internet spoiled Russia's plan to silence Ukrainians and thwarted the bombing of Ukrainian telecommunication towers; social media prevented the spread of false information by Russians; mobile applications that citizens use to provide information about the location of enemy soldiers ([link](#)); internet platforms, such as ukraine-helpers.com, not only identifies the nearest humanitarian aid depots for people globally but also provides the necessary information to volunteers who want to join the armed forces of Ukraine ([link](#)); cell phone cameras document war crimes, even in the smallest and most remote areas ([link](#)) mobile apps like Diia that enable citizens to financially support soldiers or report property damage ([link](#)).

Here are more examples: Airbnb decided to fund short-term housing for 100,000 Ukrainians who were fleeing the country ([link](#)); Ukraine officials have mobilized thousands of volunteers to wage a digital war against Russia which

created a cyber army with 250,000 volunteers in the world's first cyber war ([link](#)); Cryptocurrencies helped citizens make donations to Ukraine's official government wallet ([link](#)); With these decentralized platforms, the images we had of civilians as defenseless that are only looking for asylum are no longer true. Russia had to spend hefty sums of money to produce the same results, yet their efforts would not work as effectively as what motivated ordinary citizens do, owing to two reasons: First, risking lives cannot be sufficiently compensated by material rewards. This is why Russia has a shortage of soldiers ([link](#)) while polls show that at some point, up to 70 percent approved Putin ([link](#)); Second, when a country requires innovation and creativity, spending money does not go a long way. This is why we saw that in this war, Ukrainians were more innovative than Russians ([link](#)). These decentralized efforts, happened by new decentralized technologies need an overarching discourse that can unify them. A powerful discourse is a necessary tool to mobilize citizens in an effective way.

Sanction in an era of Increased Interdependencies

Putin's other major mistake was underestimating the severity, extent, and more importantly the speed with which the West imposed sanctions. In less than a week, sanctions were imposed that took years for others. In some of them, such as the Nord Stream pipeline, it was hardly expected just before the invasion. The comments made by German officials before the war hinted at inaction ([link](#)). In other cases, such as the FIFA sanction, there was no clue even a week before. This shows that such decisions were made within a short span of time, propelled by the severity of the situation and the power of the discourse that imbue the importance of territorial integrity and political independence.

Some of these sanctions were imposed by the public informally. For example, Roman Abramovich, the Russian owner of Chelsea Football Club was forced to quit the club due to the social and psychological atmosphere that has been emerged after the invasion ([link](#)); Several cafes, retailers, and chain stores worldwide have decided not to serve Russian food and drinks ([link](#)); Renault, which had decided to return to Russia, revised its decision owing to pressure of public opinion ([link](#)). It seems that social responsibility is taken seriously by investors and retailers. This has many lessons for countries like China which thinks they can separate business from values ([link](#)). The public discourse will have more effect because of this growing mutual interdependencies and has more implications for global security.

Although Europe has not yet been able to wean itself off Russian energy, everybody knows that Europe buys € 1 billion worth of energy from Russia

every day since the beginning of the war, and Germany has the largest share ([link](#)). This certainly impacts Germany's public image and Europe's in general. As the EU tries to promote a moral image of itself, it must feel social pressure and must work harder to free itself from Russian energy. The driving force of the discourse of territorial integrity and political independence is getting things done more smoothly than if it would have been a normal bureaucratic decision. Now, Russia's main problem may not be the war in Ukraine but these transnational and international sanctions. If Russia wants to avoid ending up like North Korea or Venezuela, it should find a way to lift these sanctions. Given that many war crimes are going to be documented ([link](#)), as long as Putin is in power, diplomatic efforts to lift these sanctions will be minimal.

Conclusion

Both of the above-mentioned miscalculations, decentralized technologies and transnational sanctions indicate that discourse is an important player on the battlefield. In the weeks leading up to Russia's military invasion, the Kremlin repeatedly denied the US allegations that Russia had decided to attack Ukraine, calling them provocative and inaccurate. Many European intelligence agencies, and even Ukrainian President Zelensky, considered them as such ([link](#)). After the war began and the first Russian soldier set foot on the Ukrainian territory, Russia lost its credibility and also the internal logic of its security discourse. As said earlier, discourse is made and controlled by power, but the internal logic and the surrounding events are also important. Now, China must probe into people in Taiwan and around the world to see whether they regard its invasion of Taiwan as occupation or reunification. The severity of sanctions and the resilience of people will heavily depend on it which is more important now because of these decentralized technologies and the transnational interdependencies.



☐English Articles